۱۲
۱۳۸۱/۶/۲۴

هوالعزیز

(156)

هذا

رسالهٔ شریفهٔ منهج الرشاد

حجة الاسلام مرحوم حاجی شیخ جعفر

شوشتری قدس الله سره العزیز که جناب مستطاب

عمدة المحققین ونخبة المجتهدین وملاذ المسلمین اقای

حاجی سید اسمعیل الصدر العاملی مدظله العالی

محشی فرموده و بدستخط مبارك مزین و

بخاتم شریف مختوم فرموده اند لهذا

جنابان مستطابان آقامیرزا علی آقای تاجر

حریرفروش وحاجی محمدتقی ناظر

بواسطهٔ کمیاب بودن این رسالهٔ

شریفه اقدام بطبع آن فرمودند

و در مطبعهٔ شاهنشاهی در کمال دقت و تنقیح بطبع رسید

ثیلان ئیل ۱۳۲۳

۷۲۶۱۱۲

هذا کتاب منهج الرشاد

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی عمل برسالهٔ شریفهٔ منهج الرشاد باحواشی که این حقیر بان ملحق نموده جائز است انشاء الله تعالی حرره الراجی اسمعیل الصدر الموسوی محل مهر مبارک

(بسم الله الرحمن الرحیم)

ربّ انت فی الدارین رجائی جلّ قدسك عن ثنائی لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك فالحمدلك کما انت اهله والصلوة علی نبیك الذی ارسلته للعالمین بشیراً ونذیراً واهل بیته الذین اذهبت عنهم الرجس و طهرتهم تطهیراً و (بعد) اقلّ واحقر خلق الله خادم خدّام الشرع الاطهر ابن الحسین جعفر بعرض برادران دینی میرساند که این

رساله ایست درمهمات مسائل دینیه مسمی (بمنهج الرشاد) مرتب بر مقدمهٔ مهمه وچند مقصد وخاتمه (مقدّمه) دربیان حکمت خلقت انسان واینکه خلقت او عبث وبی فایده نیست قال الله تعالی افحسبتم انّما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان کرده اید که شمارا عبث آفریده ام واینکه بازگشت بسوی ما نخواهید کرد یعنی اگر منظور از خلقت شما همین زندگانی چند روزه درمخلوقات بامرارت ومردن بحسرت بود خلقت شما عبث وبازیچه بود واز خدای خالق حکیم که آثار حکمت او درمخلوقات ظاهر است کار عبث وبازیچه محال است پس باید خلقت بجهة ثمرهٔ بزرگی باشد که بیان فرموده درکلام خود که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ پس برهر مکلفی لازم است که سعی درتحصیل ثمرهٔ وجود خود نماید بعبادت پروردگار ومعنی عبادت تعظیم وتذلل است برای خالق بکیفیات مخصوصه که بقصد فرمان برداری او بجا بیاورند وارسال انبیا ونصب اوصیا وتنزیل کتب همه بجهة بیان آنها است وکیفیت توجه آنها برشخص مختلف است باختلاف حالات اولکن پیش ازعروض همه تکالیف همینکه پسر داخل سال پانزدهم شد[1] یاقبل ازآن محتلم شد ودختر داخل سال دهم شد ابتدا الازم است درهمان روز بلوغ بلکه ساعت اوّل بلوغ که درصدد شش امر باشد (اوّل) نظر دراصول دین (دویم) تعلم صورت نماز (سیم) تعلم مسائل[2] واجبه نماز (چهارم) ملاحظهٔ اسباب موجبهٔ غسل که در ایام نابالغی ازاو بعمل آمده باشد مثل انکه درایّام طفولیت مس میت مثلا کرده باشد یاجنب شده باشد که بمجرد بلوغ غسل آنها براو واجب است اگرچه درایام نابالغی هم غسل کرده باشد (پنجم) ملاحظه اسباب اشتغال ذمّه بحقوق ناس که درایّام نابالغی بسبب آنها مشغول الذمّه شده حال که بالغ شد مکلف است ببرأة ذمّه ازآن حقوق (ششم) تعلم احکام بعض معاملات که مشغول آنها است تابروجه صحت عمل نماید وبعض محرمات تارك آنها نماید وبجهة هریك ازاین شش امر درکیفیت و مقدار تفصیلی هست که اگر بان طور عمل نکرد احکامی چند برای هریك براو بار میشود که امر او بسیار مشکل

(میشود)

[1] بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی مراد شانزدهم است زیرا که مجرد دخول دریانزدهم بلوغ نیست صدر دام عمره

[2] وغیر نماز از واجباتی که در معرض تکلیف بان است صدر مد ظله العالی

میشود لهذا این تفاصیل را در شش مقام بیان مینمائیم (مقام اوّل) در مقدار واجب از معرفة اصول دین و کیفیت تحصیل آن در اوّل بلوغ و احکامی که مترتب بر ترك آن میشوند بدانکه اطفال قبل از بلوغ متصف بصفت اسلام و کفر [1] نمیشوند لکن بر اطفال کفار احکام کفار بتبعیت جاری است و بر اطفال مسلمین احکام مسلمین بتبعیت جاری است واما بعد از بلوغ و عقل تبعیت ایشان منقطع میشود و باید ملاحظهٔ خود ایشان بشود که هرگاه معتقد بعقائد حقه شدند و صف اسلام در ایشان حاصل و احکام مسلمین بر ایشان جاری میشود بنابراین هرگاه پسر یا دختر بالغ شد و معرفة اصول دین را بمقدار کفایت در اسلام تحصیل نکرد و ندانست یا در شك ماند امر بسیار مشکل میشود از بابت نجاست ایشان و از بابت میراث و نکاح و این حکم در دختران بسیار مشکل میشود زیرا که بعد از اتمام نه سال باید اصول اسلام را معتقد شوند بلکه بعضی از اعاظم علماء مثل شیخ طوسی ره قائل شده که تکلیف باصول دین نسبت به پسران بعد از اتمام ده سال است و این دخلی ندارد باحکام دیگر که بلوغ در آنها شرط است و ملاحظهٔ این قول احوط است و بدانکه تکلیف بمعرفة عقاید اهم تکالیف است یعنی در احکام خدا از او مهم تر نیست چونکه ندانستن باعث مخلد بودن در عذاب است و اوّل تکالیف است یعنی پیش از همه واجبات باید تحصیل آن کرد حتی اینکه تا از را درست نکرده اگر نماز کرد باطل است و اشکل تکالیف است از اینجهت که گاهی بی تقصیر در آن احکام نجاست بر شخص مترتب میشود هرگاه خلاف واقع را معتقد باشد مثل بسیاری از مردان یا زنان که از بابت غفلت و بی معرفتی خدا را تصور جسم نموده یا در آسمان میدانند حکم بطهارت ایشان مشکل است هرچند مستضعف باشند و مقصر نباشند و باید دانست که معرفة اصول دین چند مرحله دارد (مرحلهٔ اولی) از بابت تقسیم آن باصول اسلام و اصول ایمان اصول اسلام سه است (اوّل) توحید دویم نبوت سوم معاد و اصول ایمان پنج است همین سه و عدل و امامت و بر عدم اعتقاد باصول اسلام چند حکم مترتب است

[1] مطلقا معلوم نیست بلکه در بعض مقامات معلوم العدم است صدر

اوّل نجس بودن دوم عدم صحة عقد مسلمه برای او اگر مرد باشد و عدم صحة عقد او برای مسلم اگر زن باشد سیم میراث نبردن او از مسلم اگرچه پدر او باشد چهارم مالك نشدن کنیز و غلامیکه مسلم باشد پنجم حلال نبودن ذبیحه یعنی حیوانی را که ذبح کند ششم واجب نبودن تغسیل و تکفین و نماز بر او هفتم میته بودن هرچیزیکه از اجزاء حیوانات در دست او باشد از قبیل کفش و پوستین و پیه و نحو اینها و غیر اینها از احکام و بر ندانستن اصول ایمان هم چند حکم مترتب است مثل عدم صحت عبادات کلاً و مثل جایز نبودن دادن زکوة و خمس و فطره و رد مظالم و کفاره و غیر اینها از احکامیکه بیان خواهد شد (مرحلهٔ دویم) در تشخیص اینکه از هریك چه قدر ضرور است (مرحلهٔ سیم) اینکه اصول دین لفظ تنها نیستند و اعتقاد قلبی ضرور است در مقدار واجب از هریك (مرحلهٔ چهارم) انکه علماء حکم نموده اند باینکه تحصیل اینها باید از دلیل بطریق یقین باشد نه شك و نه مظنه و نه تقلید که اینها در ان ثمر ندارند از این بابتها کار صعب میشود و در اطفال در اوّل بلوغ بلکه در بسیاری از مردم که مدتی از عمر ایشان گذشته پس اهم امور تحقیق این مراحل است و مقصود از تحقیق این است که شخص احوالات خود را ملاحظه کند که از اوایل بلوغ بچه قسم بوده یا اینکه اگر علم بحال کسی رسانید حکم را بداند والاّ شبهة نیست که در بلاد مسلمین هر کس را که شخص به بیند و حال او را نداند باید احکام مسلمین را بر او جاری کند هرچند که اوّل بلوغ او باشد و هرچند که شهادتین را از او نشنیده باشد پس اوّلاً بعون الله تعالی بیان میکنیم اقسام مردم را در این خصوص و احکام هر قسم را که هر کسی تکلیف خود را در بارهٔ خود و در بارهٔ دیگران بداند انشاء الله تعالی و الله المستعان پس میگوئیم که مردم نسبت بمعرفة اصول دین بر چهارده قسمند (قسم اوّل) اینکه قبل از بلوغ معرفت باصول اسلام و ایمان حاصل نموده باشد بدلیل و یقین بواقع برای او حاصل شده این بی خلاف و بی شبهه بمجرد بلوغ همهٔ احکام اسلام و ایمان بر او جاری است و شبهه در آن نیست چه تقریر دلیل خود را بتواند بکند یا نه

(قسم دویم) اینکه از تقلید پدر و مادر یا غیر ایشان از کسانیکه اعتماد بر ایشان دارد قبل از بلوغ یقین بجهة او حاصل شده باشد بواقع و در وقت حصول بلوغ بهمان طریق برقرار باشد اقوی اینست که این عیبی ندارد بلکه اگر علاوه بر این اگر در همهٔ عمر خود بهمین یقین بماند و شبهة نکند و احتمال خلاف را ندهد کفایت در احکام ایمان او هم در دنیا و هم در آخرت خواهد کرد انشاءالله تعالی (قسم سیم) اینکه در اول بلوغ درصدد تحصیل دین و طریقه حق افتاده باشد و بعد از چند وقت انرا تحصیل کند بنحو یقین از تقلیدی که دیگر شبهه نداشته باشد و احتمال خلاف ندهد در این صورت بعد از حصول یقین حکم او معلوم است کلامی که هست در آن مدت است که درصدد تحصیل حق بوده آیا حکم او چه نحو است ظاهر اینست که اگر در آن مدت تحصیل که هنوز بدست نیاورده است بمیرد مؤاخذه بر او نیست و معاقب نیست لکن در طهارت او در جریان احکام مسلمین بر او تأملی هست (م) هرگاه تحصیل طریقه حق موقوف باشد بر اینکه یک روز یا چند روز ملاحظه کند آیا در آن روزها نماز بر او واجب است یا نه حکم بوجوب مشکل است [1] لکن قضای انها بعد از تحصیل حق باید کرد (قسم چهارم) اینکه در اول بلوغ ملتفت باین مرحلة اختیار دین نشود و در این صدد نباشد مثل اکثر دختران در اول بلوغ در اینصورت احکام مسلمین بر او جاری نیست و پاك بودن او مشکل است ولازم است که پدر و مادر یا غیر ایشان او را متنبه نموده اولا او را حالی نمایند که خالقی داری تو را خلق کرده است و همهٔ این مخلوقات را خلق کرده است و جامع جمیع صفات کمال است و منزه از صفات نقص است و مکان ندارد و تغیری بر او روا نیست و او را پیغمبری هست که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله میباشد و آنچه از جانب او آورده است حق است همین دو مطلب را حالی او نموده که بفهمد و بزبان لا اله الا الله و محمد رسول الله را بگوید که بدن او پاك بشود بعد از آن کم کم امامت و عدد ائمه و معاد و تفاصیل انرا باو بفهمانند که باقی احکام ایمان بر او مترتب بشود و اگر تسامحی در این بشود حتی اینکه اگر یک روز

[1] نماز و مثل ان بر او واجب است ولی بقصد احتیاط بجای آورد و بعد از تبصر قضا نماید صدر دام عمره

از اول بلوغ تا خیر شد کار بسیار مشکل میشود (قسم پنجم) اینکه کسی باشد که همه عقاید حقه در ذهن او ثابت هستند و انها را میداند در دل خود ولکن اگر از او بپرسند بعبارت نمیتواند تقریر بکند مثل بسیاری از اهل صحرا در خصوص توحید و بسیاری از مردم شهر در خصوص دانستن صفات ثبوتیه و سلبیه که اگر بایشان بگوئی که انها چند اند نمیتوانند حساب کنند ولکن اگر بپرسی خدا عالم است اثبات میکنند و اگر بگوئی مکان دارد یا مرئی است نفی میکنند و همچنین باقی صفات را و حکم در این صورت اینست که همین قدر کفایت میکند (قسم ششم) اینکه شخص بحسب ظاهر همین قدر می بینیم که شهادتین را میگوید و ندانسته باشیم که قلبا معتقد هست یا نه در اینجا بلاشك باید حکم باسلام او بکنیم و مکلف بتفتیش قلب او نیستیم بلکه درباره او میتوان گفت اللهم انا لا نعلم منه الا خیراً و این نسبت بتکلیف دیگران است با او و اما خودش بنفسه پس باید حکم خود را از اعتقاد خودش ملاحظه کند و اگر اعتقادش قلبی نیست باید سعی کند و اعتقادش را درست نماید (قسم هفتم) [1] انکه شخص شهادتین را بگوید ولکن میبیند که قلب او در مضمون انها یا در امر معاد شك دارد حکم مردم نسبت باین شخص این است که هرگاه خود ظاهر کرد و شك خود بروز داد که او را کافر و نجس بدانند کلامی که هست این است که هرگاه شك خود را ظاهر نکرد و اقرار بشهادتین و معاد هم می کند لکن از احوال و اعمال او دست گیر شد که باطناً شك دارد در توحید یا نبوت خاصه یا معاد اقوی اینست که عقد کردن زن مسلمه از برای او جایز نیست و اما در اینکه پاکست یا نجس و حیوانی که ذبح کند حلال است یا حرام تاملی هست و احوط اجتناب است از او (مسئله) هرگاه کسی بگوید که اگر خدائی باشد فلان کار میکند یا اینکه بگوید اگر خدائی چه خواهی کرد یا بگوید اگر خدائی دارم چنان خواهد کرد یا اگر قیامتی هست بهم میرسیم چنانچه در زبان عوام اینها متداولند آیا بمجرد مثل این سخنان حکم بکفر این شخص میشود از بابت اینکه این عبارت

[1] این قسم هفتم حاجت ببیان زیاد از انچه فرموده اند دارد موضوعاً و حکماً صدر دام عمره العالی

۱۲
۱۳۸۱/۶/۲۴

دلالت برشك او دراینها میکنند که حالا بروزداده بانه تحقیق کلام اینست که این الفاظ بدو قسم استعمال میشوند یکی انکه مرادا واین است که بعدازانکه خدائی هست چنان میکند یاقیامتی که هست لامحاله بهم میرسیم وهمچنین درباقی این الفاظ نظیر اینکه کسی چیزی درآتش یقینی بیندازد وبگوید اگرآتش باشد میسوزاندش قسم عیبی ندارد وحکم بکفر او نمیشود یکی دیگر انکه مراداو اینست که اگرخدائی هست چنین خواهد کرد واگر نیست نمیشود یا اگر قیامتی باشد بهم میرسیم والا نمیرسیم مثل اینکه چیزی رادر جائیکه نمیداند آتش است بانه بیندازد وبگوید اگرآتش است میسوزاندش کفراست وگوینده او کافراست [1] (قسم هشتم) انکه مظنه داشته باشد بحقیقة مضمون شهادتین یا مظنه بمعاد داشته باشد درانجا اولا باید بیان کرد که حکم خود اینشخص چه چیزاست وثانیاً حکم او نسبت بدیگران که آیا احکام مسلمین رابرا و باید جاری کرد یانه پس میگوئیم اما حکم او نسبت بخود اینست که هرگاه متمکنست ازتحصیل یقین وتحصیل نمیکند و بمظنه مانده است حکم او حکم شاك است ودرآخرت نجاتی برای او نیست واگر متمکن نشود که ازاین بالاتر تحصیل کند ونهایة سعی او اینست پس درآخرت معذوراست یعنی اورا عقاب براین نمیکنند واما دردنیا اجراء احکام مسلمین براو نمیتوان کرد واحوط نیزاجتنابست ازاو (قسم نهم) اینکه شخص تحصیل معرفة باصول دین نمود ومعتقد بعقاید کما هو حقه بوده باشد لکن درقلب او بعض خیالات ووسواس هست وبعض احتمالات مخالفه دردل او میگذرد لکن اورا ازانها خوش نمی آید ومتأذی ازانها میشود یاانکه بعض کلمات کفرآمیز درذهن او می آید ولکن کراهت ازانها دارد حتی باینکه راضی میشود باینکه خودرا هلاك کند واینها درقلب او نباشد حکم این شخص اینست که اصلا وابدا عیبی ونقصی درایمان او نیست و متأذی بودن او دلیل قوة ایمان اوست و هرچند خیالات او بدتراند وکراهیت ازانها بیشتر ایمان او قوی تراست وعلاج این وسواس وناخوشی دراحادیث صحیحه ازحضرت رسالت پناه وائمه طاهرین صلوات الله علیهم

[1] واگرشنونده ندانست مراد گوینده را حکم بکفر نیز نمیشود صدو دام عمره

وارد شده است که هروقت درخواطر او بیاید بگوید لااله الاالله آمنا بالله ورسوله ولا حول ولا قوة الا بالله (قسم دهم) اینکه بی اعتقادی شخص ازبابت دیوانه بودن او باشد چه متصل باشد دیوانگی با ایام نابالغی واصلا درآن ایام تحصیل اعتقادات نکرده باشد لکن بتبعیت حکم باسلام او شده باشد یاتحصیل کرده باشد یا اینکه بالغ شد و معتقد شد وبعد دیوانه شد درهمهٔ اینصورتها احکام مسلمین براو جاری است اگرچه هیچ اعتقادی برای او نیست و امّا هرگاه بالغ شده بود و تحصیل اعتقاد نکرده وبعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان کرد ونجاست او خالی ازوجه نیست وامّا هرگاه درصدد تحصیل اعتقادات بود وهنوز بجائی نرسیده بود وبعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان کرد وطهارت او خالی ازوجه نیست (قسم یازدهم) مستضعفین کفار وسنیان وایشان بردوقسم اند غافلین وابلهان ومراد ازغافلین کسانی هستند که اصلا وابدا ملتفت نشده اند باینکه باید اصلاح عقاید نمود ونشنیده اند وابلهان کسانی هستند که دیوانه نیستند وعقل کامل هم ندارند و نمیتوان ایشانرا مطابق حالی کرد تفصیل حکم اینها اینست که گفته شود امّا مستضعفین کفارمثل دختران فرنگ مثلاً یاغیرانها که اصلا وابداً نام اسلام نشنیده اند وخیال میکنند که غیرازپادشاهی فرنگ پادشاهی نیست وغیرازدین او دینی نیست پس دردنیا احکام کفاربرایشان جاری است وامّادرآخرت ازعدالت خداوند عالم عذاب کردن ایشان دوراست پس ایشانرا درجهنم عذاب نمیکنند ولکن در بهشت نیزداخل نمیشوند یادراعراف هستند و زجری برایشان نیست یادرقیامت تکلیفی بایشان میکنند والله اعلم وامّا مستضعفین که درمیان سنیان هستند حکم اینها نیزدرآخرت حکم مستضعفین کفاراست بنحویکه گفته شد که دردنیا احکام مسلمین کلا وعلاوه براین بعض احکام شیعیان نیزبرایشان ترتیب داده میشود مثلاً بنا برقول باینکه شوهر کردن زن شیعه بسنی حرام است بمستضعف ایشان چندان اشکال ندارد و

همچنین هرگاه شیعه زن سنیه بگیرد جایز است امّا خلاف احتیاط است لکن در مستضعفات ایشان احتیاط هم نیست (قسم دوازدهم) مستضعفین شیعه یعنی کسانیکه اعتقادی بخدا ورسول دارند واختیاردین شیعه فی الجمله نموده‌اند وحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌را وصی میدانند لکن ائمه‌را بتفصیل یابترتیب نمیشناسند یا انکه معنی امام را نمیفهمند وکلام درصورتی‌است که ازبابت غفلة یاابله بودن ایشان باشد نه‌تقصیر وحکم این اشخاص اینست که احکام‌اسلام ازطهارت وغیرها برایشان جاری‌است کلا وعقاب ندارند وبعید نیست که داخل بهشت شوند لکن کلام دراینست که آیا بعض احکام ایمان برایشان جاری‌است مثل دادن زکوة وفطرة و ردّ مظالم بایشان صحیح‌است یانه(مسئله) محل خلاف‌است درفطره خالی ازوجهی نیست ودر زکوة ازسهم فقراو مساکین مشکلست لکن ازبابت سهم فی‌سبیل‌الله میتوان داد وامّا کفاره احوط ندادن بایشان‌است ودر ردّمظالم فی‌الجمله احتیاطی هست (قسم سیزدهم) اینکه شخص اختیارطریقهٔ شیعه نموده وغافل وابله‌نیست ولکن درمعرفة بحق دوازده امام واسم‌ایشان وترتیب ایشان وبعض صفات ایشان کوتاهی میکند حکم اینجور اشخاص ازبابت طهارت بدن اشکالی ندارد چونکه شهادتین دران کافیست لکن ازبابت احکام ایشان خصوصاً درآخرت‌کار ایشان مشکل میشود خصوصاً هرگاه امام زمان‌را نشناسند ومعتقد بحیات‌او وغیبت‌او واینکه امروز حجة خداست برمردم نباشند یا اینکه ازبابت تسامح ملتفت باین مرحله نشوند ومیتوان گفت که اعتقاد بتوحیدونبوّت پیغمبر آخرالزمان صلی‌الله علیه وآله وصدق او در معاد واعتقاد خلافت امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب وفرزندان او باین عدد مخصوص که اسامی ایشان معین‌است وشناختن امام‌عصر بخصوصه کفایت‌درایمان میکند اگرچه بالاسم والترتیب یک یک را نداند لکن خالی از اشکال نیست (قسم چهاردهم) اشخاصیکه امر ایشان از همه

اشد وکار ایشان ازکفار مشکل‌تر یعنی کسانیکه اختیارطریقهٔ حق‌نموده اندوبعد ارتدادی برای‌ایشان حاصل‌شود وچون‌این مسئله‌اهمّ مسائل‌است لهذابعون‌الله تفصیل‌ان‌درسه‌مقام‌بیان‌میشود(اول)دراسباب‌ارتداد(دوم)دراقسام‌ارتداد(سوّم) دراحکام ارتداد امااسباب‌ان بدانکه‌ارتداد‌حاصل میشودبیکی ازسه‌چیز اول‌بدل دوم‌بزبان سوم‌باعضا وجوارح امابدل‌مثل‌اینکه درقلب‌منکر شودبعداز ایمان‌یاشك کندبعداز یقین‌یادردل قراربدهد که‌کافرشود بعدازاین یااینکه اگرفلان‌امر اتفاق شدکافرشود وهرچند که‌هنوز نشده‌باشد وامازبان مثل‌اینکه‌نفی صانع کندیانفی توحیداویانفی‌حکمت اویانفی‌علم اویانفی‌عدالت یااثبات‌خلاف حکمت در کارهای اویااثبات‌عبث درانهایانفی‌نبوت یانفی‌معاد چه‌ازروی اعتقادباشد یاجحودیاعنادیا استهزاء یاشوخی‌ومطایبه وهمچنین‌انکار ضروریات دین‌مثل وجوب‌نماز وروزه وزکوة وحج یاانکارحرام‌بودن مال‌مردم یااستخفاف باصل‌شرع ومذهب ودین ومعاد وقرآن‌واحادیث باینکه‌بگوید اینهاچه‌چیزند وگاهی که‌ازراه طعن‌واستخفاف شخص‌میگوید که‌قربان‌خدایاپیغمبر یاقرآن‌یاحدیث بشوم‌مرتد میشود وامااعضاو جوارح مثل‌اینکه قرآن‌رابرزمین زندیااستخفافاً پاره‌کند ودوربیندازد یالگدبزند یادرقازورات عمداًبیندازد وهمچنین ادعیه‌واسماءخدا وکتب‌احادیث ونحوانهاودر اینجاسه‌مطلب‌مهم‌هست(مطلب اوّل) اینکه‌این چیزهائیکه گفته‌شدکه‌بقول‌یافعل‌باعث ارتدادانّد تفاوت نمیکنددرانهاباقی‌بودن اعتقاد درقلب وباقی‌نبودن‌ان (مطلب دوم) بدانکه‌ارتدادی که‌ازگفتن حاصل‌میشود یك‌قسم‌ان حکم‌خاصی داردغیرازاحکام باقی‌اقسام ارتداد وآن‌قسم اینست که‌العیاذبالله ناسزاکه‌سب‌ودشنام باشدبخدایارسول اوبگوید بهرلفظیکه باشدوحکم‌خاص اواینست که‌لازم‌است برکسیکه شنیدآنرااز او که‌اورا قتل‌نماید بمجردشنیدن آن‌ازاو مادامیکه خوف‌برجان خودیاجان کسی‌دیگر نداشته‌باشد پس‌درصورت عدم‌خوف‌هرگاه‌اورا نکشت معصیت نموده‌ودرحدیث

از حضرت موسی ابن جعفر صلوات الله علیه وارد شده است که بعداز بیان این حکم راوی عرض کرد بخدمت انحضرت اَرَاَیْتَ اِنْ اَنَا لَمْ اَخَفْ ثُمَّ لَمْ اَفْعَلْ وَلَمْ اَقْتُلْ مَا عَلَیَّ مِنَ الْوِزْرِ یعنی اگر خوفی نداشته باشم وباوجود این اورا بقتل نرسانم چه قدر گناه بر من هست حضرت فرمودند یَکُونُ عَلَیْکَ وِزْرُهُ اَضْعَافًا مُضَاعَفَةً مِنْ غَیْرِ اَنْ یَنْقُصَ مِنْ وِزْرِهِ شَیْءٌ اَمَا عَلِمْتَ مِنْ اَفْضَلِ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً یَوْمَ الْقِیَمَةِ مَنْ نَصَرَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ بِظَهْرِ الْغَیْبِ وَرَدَّ عَنِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ یعنی میباشد بر تو گناه او چند مضاعف بی انکه از گناه او چیزی کم بشود آیا نمیدانی که ازافضل شهداء آن کسی است که یاری کرده باشد خدا ورسول را غایبانه ونصرت کرده باشد وحرف بدزادربارهٔ ایشان رد نموده باشد (مطلب سیم) بدانکه سبب شدن اینعمل ارتدادرا شروط چنددارد اوّل بلوغ پس هرگاه ازنابالغ صادرشدند حکم قتل وارتداد جاری نمیشود لکن درسب خدا ورسول وائمه علیهم السلام وافعال موجبهٔ ارتداد تعزیر او لازم است هرگاه نمیز باشد وهرگاه توبه کند احوط است دوم عقل پس بردیوانه اصلا وابداً چیزی نیست سوم اختیار پس برمکره چیزی نیست یعنی هر گاه کفار یانواصب کسی رااجبار کردند بر تلفظ بکلمهٔ کفر حق سب پیغمبر صلی الله علیه وآله عیبی ندارد همچنانکه عمار ابن یاسر رااکراه کردند درمکه برکلمات کفر وانهارا گفت بعدازان گریه کنان بخدمت رسول صلی الله علیه وآله آمد وبسیار مضطرب بود آیهٔ شریفهٔ اِلَّا مَنْ اُکْرِهَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیمَانِ درحق او نازل شد انوقت مطمئن شد وحضرت باو فرمودان عادوا علیک فعد یعنی هروقت ترااکراه کردند برگفتن بعدازاین نیز بگو (مسئله) آیاوقت اکراه که شخص این حرفهارا بگوید تورید واجب است یعنی باید یک معنی دیگر قصد کند یانه وجوب آن معلوم نیست وشاید[1]

۱ بالتفات بتوریه ونبودن عسر وجوب آن خالی از قوه و رجحان نیست صدر دام عمره

(احوط)

احوط باشد (چهارم) شعور پس هرگاه کلمهٔ کفر غفلة[1] یابی قصد صادر شود عیبی ندارد[2] واماغیظ وغضب آیاباعث رفع حکم هستند یانه تفصیلی دارد باین طریق که اگر غضب اوبحدی باشد که بالمره ازشعور افتاده باشد که اگر خودرا درچاه یاازبام بیندازد مشعوربه اونمیشود حکم مترتب برحرف اونمیشود وخصوصاً هرگاه خود نداند که گفته است ومشخص شود که گفتن او بی قصد بوده واماهرگاه غضب او باین حد نرسید وازحد تمیزاشیاء نیفتاده است احکام براو جاری میشود (مسئله) هرگاه کلمهٔ ازکلمات ارتدادگفت وبعداً دعامیکند که این حرف غفلة وبی قصد صادر شد هرگاه احتمال بدهیم که راست بگوید ظاهر اینست که حکم مرتد براو جاری نشود[3] واین حکم کار رابر بعض مردم آسان می کند (پنجم) دانستن معنی کفر وقصد آن پس هرگاه کلام را گفت ومعنی آن رانمیدانست یاقصد آن نکرد یامنظور لازم آن معنی بود عیبی ندارد مثلا شخص عامی گاهی میگوید خدا یاتصدق سرت شوم و منظور او لازم اینست که ثناء خداوند وحمد اوست نه اینکه اثبات سر برای خدا بکند این عیبی ندارد وهمچنین درافعال مثلاً هرگاه نمیدانست که این چیزرا که اهانت کرد قرآن بود عیبی ندارد واما جاهل بحکم مسئله ارتداد پس معذور نخواهد بود هرگاه مثلاً معنی کلام را دانست ولکن نمیدانست که اگراین را گفت نجس میشود یاواجب القتل میشود[4] واین ندانستن باعث رفع حکم نمیشود (مسئله) درزبان بعض عوام متعارف است که میگویند امام حسین عمرت را زیاد بکند یاحضرت عباس روزی ترا زیاد بکند یاترا اولاد بدهد یافلان امام زاده ترا نگاه بدارد اگر منظور اینست که ازبرکت اینها بشود یااینکه ایشان شفیع بشوند درخصوص اولاد وزیادی رزق وطول عمر بسیار خوبست واگر منظور حقیقت رازق ومعطی وخالق باشد مشکلست واما اقسام ارتداد بحسب شخصی که ازاو حاصل میشوند منقسم اند بچند قسم (اول) نابالغی که درحکم اسلام بوده بتبعیت والدین وهنوز خود اد بهم نرسانیده (دوم)

۱ تعبیر بغفلة یابی قصد دراین عبارت خالی از تشویش نیست صدر

۲ کفتن کلمه که ظاهرش کفر است ولی قصد معنی برانکند محل اشکال است صدر دام ظله

۳ محل تامل واشکال است صدر دام عمره

۴ مسئله جاهل محتاج بمراجعه است صدر مدظله العالی

(نابالغی)

نابالغی است که وصف اسلام بجهة خوداو حاصل شده بنا برقول باینکه برای نابالغ درصورت زیادتی معرفة وتمیز وعلم بادلّه عقاید اصل اسلام استقلالا حاصل میشود سوم بالغی است که دروقت تولد محکوم باسلام او شده ازبابت اسلام والدین او یایکی ازانها دروقت انعقاد نطفهٔ او یاوقت تولداو ولکن خود بعداز بلوغ قبل از وصف اسلام واقراربان اسباب ارتداد برای او حاصل شود (چهارم) بالغی است که براسلام متولّد شده ودروقت بلوغ باسلام اقرار نموده وبعد سبب ارتداداو یافت شود و انرا مرتدّ فطری میگویند (پنجم) کسیکه برحکم اسلام متولّد نشده وبعداز بلوغ اسلام آورده وبعد مرتدّ شده واین را مرتدّ ملّی گویند (مقام سوم) دراحکام این اقسام امّا قسم اوّل پس حکم براو مترتّب نمیشود همچنانکه گذشت و امّا قسم ثانی پس اظهر اینست که حکم براو جاری نیست ولکن بعضی [1] قائل بان شده‌اند وامّا قسم ثالث پس محل خلافست که آیا داخل است درقسم مرتدّ فطری یانه و امّا قسم رابع که مرتدّ فطری است وغالب اقسام است پس حکم دران نسبت بمرد وزن تفاوت دارد امّا درصورتیکه مرد باشد چند حکم براو مترتب است (اوّل) نجاست عینیه یعنی بدن او مثل سایر کفار ازاعیان نجاسات میشود (دوم) حرام شدن زوجهٔ او براو وباید عدّه بگیرد بعدّهٔ وفات وبعد جایز است که شوهر بکند بکسی دیگر وهرگاه زن نزداو بماند هرنزدیکی که حاصل شود داخل زنا میباشد (سیم) اینکه قتل او لازم است براامام یا نائب او (چهارم) اینکه اموال او ازملکیت او بیرون میروند باین طریق که دیون اورا ازانها ادا میکنند وباقی ازورثهٔ او میشوند پس هرگاه خود بانها معامله کند حرام است وباطل (پنجم) اینکه توبهٔ او دیگر قبول نمیشود ودردنیا کاراو چاره ندارد بنا برمشهور وثمرهٔ بخشیدن توبه او نسبت باخرت نیز محل خلافست والله اعلم (ششم) اینکه ذبیحهٔ او میته است (هفتم) اینکه حرام است داخل مسجد بشود وبیرون کردن او واجبست (هشتم) اینکه تزویج او بمسلمه وکافره هردو

[1] این قول در بعض مقامات احوط است صدر دام ظله

باطل است (نهم) اینکه اگر بمیرد تغسیل وتکفین ونمازاو مشروع نیست (دهم) اینکه دفن او درمقابر مسلمین جایز نیست (یازدهم) اینکه ولایت او براولادخود ساقطست (دوازدهم) اینکه هرگاه مسلمانی اورا بکشد نه قصاص دارد ونه دیه [1] سیزدهم اینکه هرگاه بعدازارتداد نطفهٔ ازاو منعقد شد وزن مسلمه باشد ومسئله نمیدانست که این زناست ولد بزن ملحق است وامّا هرگاه میدانست باو نیز ملحق نمیشود واگر زوجه نیز مرتدّه باشد ولد حکم اسلام را ندارد وبعضی جایز دانسته‌اند دراینصورت که مانند اطفال کفار حکم بملکیت او شود وبیع براو واقع شود (چهاردهم) اینکه علاّمه حکم فرموده که مرتد بعد از ردّه نیز مالك نمیشود چیزیرا که جدید تحصیل کند مثلاً هرگاه چیزی بخرد یاصحرا برود هیمه یا علف بیاورد یاکسی چیزی باوببخشد مالك انها نیز نمیشود (پانزدهم) اینکه میراث باو منتقل نمیشود مثلاً هرگاه کسی بمیرد که پسری دارد که ردّه گفته‌است وپسر پسر عمونی یاپسر دختر خالهٔ نیز دارد ارث به پسر او نمیرسد وبانها میرسد که ازاو دوراند ودرانجا مطلب مهمی است بدانکه این احکام که بیان شدند همه درصورتیست که قائل باشیم بانکه توبهٔ او قبول نمیشود یا اینکه توبه نکند ولکن اقوی درنظر اینست که هرگاه حقیقة توبه کرد توبهٔ او بجهت آخرت مقبولست وهمچنین ازبابت بعض احکام دنیویه نیز ثمر میکند پس بدن او پاك میشود وهرگاه زن راضی بشود بعقد جدید ومهر جدید براو حلال میشود واحوط اینست که بعداز چهارماه و ده روز اورا عقد کند ودیگر بعدازاین احکام مسلمین براو جاری میشود لکن اموال او برنمیگردد مگر اینکه ورثه باو ببخشند وحکم قتل او که کار امام یانائب خاص است نیز مرتفع نمیشود (م) هرگاه ارتداد دراثناء عبادت مثل صلوة یاصوم اتّفاق شد ان عبادت باطل است واگر توبه او مقبول شد باید اعاده ان کند وآیا طهارت او نقض میشود پس هرگاه وضوء یاغسل داشت و مرتد شد بعد توبه کرد آیا

[1] ولی کشتن او بدون اذن حاکم شرع حرام است صدر دام ظله

ارتداد وضو وغسل اورا باطل نموده یا نه قول بعدم بطلان خالی ازوجه نیست (مسئله) اولاد شخص مرتدّ فطری که هنوز نابالغ اند درحکم اسلام اند و ارتداد پدر یا مادر یا هردو تغییر حکم ایشان نمیکند واما هرگاه زن باشد بمجرد اینکه مرتده شد نجس میشود ولکن اموال او ازملکیت او بیرون نمیروند وقتل او لازم نمیشود واگر زن کسی باشد که عقد شده و تصرف نشده عقد باطل میشود و مهر را طلب ندارد و هرگاه عقد و تصرف شده بمجرد رده گفتن حرام میشود بر شوهر نزدیکی باو و مهلت دارد تاوقتیکه زمان عده بگذرد اگر درزمان عده توبه کرد حلال میشود والاّ عقد منفسخ میشود ولکن مهر را بسبب تصرف سابق طلب دارد (مسئله) هرگاه برمرد مشخص شد که زن او ردهٔ گفته سابقا در این مدتّ که مرد ندانسته است برای او عیبی ندارد وحال حکم توبه دادن و ملاحظهٔ عده نگذشتن نماید واگر مشخص شد که عده گذشته حلال او میباشد وبعدرا [illegible] قادر است امر نمودن زن بتوبه وهرگاه توبه کرد توبه او مقبول است واگر قبول نمیکند لازم است که اورا درزندان حبس کنند بقدر قوت لایموت باو دادتا اجل او برسد و بمیرد (مسئلة) هرگاه زن توبه کرد بعد هم ردهٔ گفت باز هم توبه او قبول میشود ودر مرتبه چهارم [1] امام یا نایب امام حکم بقتل او مینماید (قسم پنجم) یعنی مرتد ملی پس او عبارت است ازکسیکه بر اسلام تولدّ نشده ولکن خود بعد از بلوغ اختیار اسلام نموده و بعد از اختیار اسلام مرتد بشود واز برای او پنج حکم است اوّل اینست که اورا امر بتوبه میکنند اگر قبول کرد و توبه نمود توبهٔ او قبولست اگرچه یقین نکنیم که درقلب معتقد است واگر قبول نکرد اورا قتل باید کرد دوم اینکه مدت مهلت او برای توبه سه روز است بنابر اقرب سیم اینکه عقد که مابین او و زوجهٔ او بوده منفسخ میشود و زن باید عدهٔ طلاق بگیرد ولکن اگر در بین عده توبه کند زن ثانیا زن او میشود واحتیاج بعقد جدید ندارد چهارم اینکه اموال او بر ملکیت او هستند لکن ممنوع است از تصرف در آنها اگر توبه نمود

[1] هرگاه مرتد ملی باشد واگر فطری بوده جریان این [illegible] دراو محتاج بمراجعه است صدر دام ظله

(بتصرف)

بتصرف او میدهند والاهمین طریق هستند نفقه او ونفقه واجبه براورا ازانها میدهند تاوقت کشتن یامردن او اگرچیزی مانده ورثهٔ مسلمین او علی مافرض الله تقسیم میکنند (خاتمه) مطلب دربیان بعض اقسام کفر که محل اتفاق اند یا محل اختلاف اند که دخلی باصل اعتقادات دراصول اسلام ندارند وانها چند چیزاند اول انکار ضروریات دین مثل وجوب نماز وروزه یا استحباب جماعت یا حرمت پول دیوان که از اصناف وکسبه جبراً میگیرند ونحو ذلك دوم اعتراض درحکمی که خداوند عالم کرده است وازاین بابت ابلیس کافر شده والاقائل بتوحید ونبوت ومعاد وهمهٔ احکام بود وانها را بطریق یقین میدانست ومدرس ملائکه بوده است ودورکعت نمازرا در چهار هزار سال یاشش هزار سال نموده همین یك اعتراض برخداوند عالم کرد کافر ومردود درگاه شد که گفت چرا امر کردی که سجدهٔ آدم کنم وحال انکه من ازاو بهترم سوم استخفاف بحکم خدا که بگوید این چه چیزاست حتی استخفاف بمستحبات مثل اینکه بشارب گرفتن یعنی باصل استحباب ان استخفاف کند واین سه قسم باتفاق علماء موجب کفرند چهارم ولد الزنارا بعضی ازعلماء کافر میدانند ونجس اگرچه بعداز بلوغ شهادتین بگوید وبحسب ظاهر عابد ومقدس شود ولکن اقوی اینستکه هرگاه اظهار اسلام کرد مسلم وظاهر است وهمهٔ احکام ایمان براو جاری میشود بلی در بعض احادیث هست که اگر خوب باشد اورا درجهنم میبرند ولکن عذاب ندارد واینها چندان ثمر واشکال ندارند اشکالی که هست درزمان قبل ازبلوغ اواست درصورتی که ازدوطرف ولدزنا باشد که آیا پاك است یانه هرچند تابع بودن او کسی را که تربیت او میکند خالی ازوجه نیست پنجم مخالفانرا بعضی حکم بنجاست ایشان نموده اند ومشهور واقوی طهارت ایشان است بلی نواصب وخوارج محکوم بنجاستند ششم نسبت بتارك الصلوة بعضی ازعلماء بسبب ظاهر بعض احادیث حکم بکفر ونجاست نموده اند اگرچه منکر وجوب آن نباشد زیرا که منکر وجوب آن منکر ضروری دین وداخل دوقسم اول است وبی شبهه نجس است لکن این قول خلاف

(مشهور)

مشهور و مستلزم عسر و حرج است چونکه مراد از ترک الصلوة کسی است که هیچ نماز نکند یا نماز باطل بکند پس کار طهارت در اکثر مردم بسیار مشکل میشود و اقوی اینست که هرگاه شخص انکار وجوب نماز کرد کافر است و نجس و هرگاه استخفاف بان نمود یعنی استخفاف باصل قرار دادن او کرد مرتد است و هرگاه معتقد وجوب آن هست لکن از اسبك برداشته و سهل انگاری در آن میکند از بابت ترك آن یا باطل جا آوردن آن یا درست نکردن مسائل آن یا تضییع ان از بابت تاخیر از بی مبالاتی در همهٔ اینصور شخص اگرچه کافر نیست و پاکست لکن فاصله با کفر ندارد و در احادیث وارد شده که شفاعت حضرت پیغمبر و ائمه صلی الله علیهم باو نمیرسد و بر حوض کوثر بر ایشان وارد نخواهد شد و در وقت مردن بر دین پیغمبر از عالم نخواهد رفت و اینها که گفتیم نیز جاریست در ترك نماز قضا که بر ذمهٔ شخص ثابت است و تاخیر میکند بجد تمام و توسعه را عذر قرار میدهد

(مقام دوم) از اموری که در اول بلوغ لازم میشود تعلم کیفیت نماز معرفت افعال و یاد گرفتن اقوال آنست بدانکه نماز کیفیت معینه ندارد که نسبت بهمه علی السویه باشد بلکه نسبة هر قسمی از مکلفین کیفی دارد مثلا نماز گاهی از اوقات منحصر است بگذرانیدن در دل دیگر نه خواندن دارد و نه فعل و گاهی اقوال دارد و فعل ندارد و گاهی افعال دارد و اقوال ندارد و گاهی همه را دارد مثل نماز غالب مردم پس هر کس بحسب حال خود باید صورت نماز واجبه خود را یاد بگیرد و بجا آورد و ملخص صورت نماز بعد از نیت که شرط است در هر نماز و عوض ندارد اینست که افعال ان در حالت امکان قیام است و رکوع و سجود و جلوس و اقوال آن هم در حال امکان تکبیر است و قرائت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام و هریك از اینها را در حالت عدم امکان عوضی هست باین تفصیل عوض قیام یکی از چهار چیزاست بترتیب اول جلوس دوم بر پهلوی راست خوابیدن که صورت و پیش رو بقبله باشد سوم بر پهلوی چپ خوابیدن بهمان نحو چهارم رقفا خوابیدن که صورت و کف پاها رو بقبله باشند و عوض رکوع یکی از

چهار چیزاست بترتیب اول انحناء بقدر امکان دوم ایماء بسر سیم ایماء بچشم چهارم گذرانیدن در دل و عوض سجود همین چهار چیزاست لکن در هریك از اینها گذاشتن پیشانی بر مایصح السجود علیه یا گذاشتن مایصح السجود علیه بر پیشانی احوط است و عوض جلوس قیام است و گاهی خوابیده بودن عوض میشود و اما اقوال واجبه پس در صورتیکه شخص در اول بلوغ یا بعد از آن انهارا یاد نگرفت هریکی نیز عوض دارند عوض تکبیر ترجمهٔ آن است بفارسی یا لغت دیگر پس بعد از نیت مثلا بگوید خدا بزرگتر یا بزرگتر است و اگر بگوید یزدان بزرگتر است شاید بهتر (۱) باشد و اگر بر این هم قادر نیست در دل بگذراند انرا و اما عوض حمد گاهی حمد غلط عوض صحیح میشود و گاهی قدری از حمد عوض مجموع میشود و گاهی قدری از حمد و قدری از جای دیگر قرآن را باید عوض قرار داد و گاهی قدری از جای دیگر قرآن عوض حمد میشود و گاهی تسبیحات اربعه عوض حمد میشوند و گاهی سبحان الله گفتن تنها عوض میشود و گاهی گذرانیدن در دل عوض میشود بلی در اینجا ترجمه عوض نمیشود و اینها همه در منفرد است و در جماعت غالباً حمد ساقط است و تفصیل بیان حکم مکلفی که حمد صحیح را نداند برچند قسم است (اول) اینکه حمد را میداند لکن غلط میخواند در اعراب یا در مخارج حروف بطریقی که زبان او بهتر از این نمیگردد و علاج پذیر نیست در اینجا تکلیف او خواندن همان است که میداند و نماز جماعت بر او واجب نیست (۲) قطعاً و در سعهٔ وقت نماز میتوان بکند (دوم) اینکه حمد را غلط بحسب اعراب و حروف میخواند و علاج پذیر هست و مشغول درست کردن او شده لکن حال که وقت نماز است هنوز درست نشده در این صورت در سعهٔ وقت نماز نکند و در آخر وقت نماز بکند بهمین نحو و دیگر قضا بر او لازم نیست و اقوی اینست که نماز جماعت هم بر او لازم نیست هرچند (۳) احوط است (سوم) اینکه در فکر درست کردن آن نشده در اینصورت در اول وقت نماز منفرد نمیتواند کرد و اقوی وجوب

۱ بلکه ترك اولی انتباشد صدر دام ظله

۲ دلیل ارکه کو نیست پس با سهولت جماعت ترك احتیاط نمایند صدر دام ظله

۳ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

نماز جماعت است بر او وا گر وقت تنگ شده و جماعت ممکن او نشد باز بهمان طریق نماز
بکند لکن لزوم قضا بر او خالی از وجهی نیست (چهارم) اینکه قدری از حمد میداند
مثل یک آیه یا بیشتر در اینصورت بعضی گفته‌اند همان کافی است و بعضی بر انند که تکرار
ان کند بقدر حمد واحوط آنست که بعد از تکرار اگر از جائی دیگر بداند بقدر باقی مانده
حمد بر آن اضافه کند (۱) به نیت قربة مطلقه واین در صورتیست که وقت تنگ شده
یا موسع است و نمیتوان یاد گرفت و نماز جماعت هم بر او واجب نیست هر چند احوط است
(پنجم) انکه از حمد هیچ نداند ولکن از جای دیگر میداند در اینجا ملاحظهٔ مقدار
حمد نموده بحسب حروف از آن که میداند عوض او بخواند واگر زیادتر (۲) باشد ظاهر
اینست که عیب ندارد (ششم) اینکه این را هم نمیداند در اینصورت ملاحظهٔ مقدار حروف
حمد نموده عوض ان بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ
واگر اینرا نیز نمیداند تسبیح تنها کافی است بهمان طریق و اگر بر هیچ قادر نیست حمد را
در دل گذرانیده یعنی در خیال خود بخواند یا اشاره بان در دل خود نماید و بمقدار
ان بایستد واین سه (۳) صورت آخری در وقتی است که نتواند متابعة کسی که او کلمه کلمه
بگوید واین در نماز بخواند واما سوره اقوی اینست که در اینصورت ساقط است
واحوط اجزاء حکم حمد است واما ذکر رکوع وسجود چون در هر یک سه سبحان الله
کافی است فرض ندانستن بعید است واگر فرض شد عوض انها ترجمه بفارسی یا غیر
ان نماید واگر ممکن نیست اصل نطق در دل بگذراند وعوض تشهد ترجمهٔ آن است
لکن عربی غلط بر آن مقدم است بنحویکه در حمد گفته شد واگر قدری بداند وباقی را
ترجمه کند مثلا بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ومحمد بنده
وفرستادهٔ اوست وبعد صلوات را بگوید واگر نداند در دل بگذراند واما سلام پس
بعوض آن ترجمهٔ آنست وبعد در دل گذراندن وتفصیل مسائل در محل خود خواهد آمد

۱ وتکرار آنیز به نیت قربة مطلقه کند احوط است صدر دام ظله

۲ اولی زیادتر خواندن وبمجموع بقصد قربة مطلقه آوردن احوط است صدر دام عزه

۳ در این سه صورت نیز جماعت را ترک نکند واکثر جماعت نشود ظاهراً متعین است متابعت کسی نماید صدر دام ظله

انشاءالله تم منظور اجمال صورت اقسام نماز است (مقام سوم) از مقاماتیکه در اول بلوغ
باید ملاحظه بشوند کیفیت اخذ وتعلم مسائل واحکام است از طریق شرعی بدانکه مسائل
بر چند قسم اند اول مسائل واضحه که از بدیهیات دین ومذهب شده اند مثل وجوب نماز
وچهار رکعت بودن نماز ظهر اینها اجتهاد نمیخواهد وتقلید هم در اینها جایز نیست دوم
مسائل یقینیه که میتوان در آنها تحصیل یقین کرد از اتفاق علماء یا از آیات قرانیه واحادیث
متواتره قطعیه در اینها نیز هر گاه عامی تحصیل یقین کرد از راهی که علماء تحصیل یقین
میکنند بر عمل بان میکند واجتهاد وتقلید در اینها نیز جاری نیست ۱ سیم مسائلی که شخص
حکم اینها را بطریق یقین نمیتواند تحصیل کند ولکن احتیاط در انها ممکن است وطریق
احتیاط را بنحوی میداند که از راه دیگر در خلاف احتیاط دیگر نمی افتد در اینجا اقوی
این است که اجتهاد وتقلید در این واجب نیست وعمل باحتیاط کفایت میکند بلکه
ارجح است واینکه گفتیم احتیاط ممکن باشد چونکه در بعض جاها هست که احتیاط ممکن
نیست مثل اینکه چیزی باشد که ندانیم واجب است یا حرام البته در انجا باید اجتهاد کرد یا تقلید
ودیگر گفتیم باید بطریقی باشد که در خلاف احتیاط از بابت دیگر نیفتد چونکه بسیار جاها
هست که شخص خیال میکند که احتیاط نموده وحال انکه از راه دیگر خلاف احتیاط است
مثلاً هر گاه شخص شک کند که آب مستعمل در غسل را میتوان باو وضو گرفت یا نه احوط
بحسب ظاهر ترک آن است لکن اگر غیر از آن آب نباشد که امر دایر مابین آن وتیمم بشود
ترک آن خلاف احتیاط است واحتیاط بحسب ظاهر در جمع است لکن بعض اوقات جمع نیز
خلاف احتیاط است هر گاه وقت تنگ باشد پس در حکم باحتیاط باید ملاحظهٔ همه اطراف
کرد که نباد اخلاف احتیاط بشود واز این قبیل است احتیاط هائی که تکرار یکنماز در انها
بشود شاید خلاف احتیاط بشمند از بابت اینکه بعضی واجب دانسته اند که بخصوصه بداند
که این یکنماز معین را خداوند عالم از او میخواهد وانرا نیت میکند واین در تکرار حاصل
نمیشود پس لازم است که شخص باجتهاد یا تقلید حکم اصل مسئله را دست بیاورد ۲ بعد

۱ ما دامیکه عالم است صدر دام ظله

ازآن اگر احتیاط بخواهد بکند فَهُوَ نُورٌ عَلَى نُورٍ چهارم مسائلی که احتیاط درانها مشخص نیست یاممکن نیست یااینکه بنای احتیاط را درانها ندارد دراینها برکسی که قوهٔ اجتهاد دراندارد لازم است تقلید وچون مسائل تقلید ازمهمات مسائل اند لهذا چند مطلب دربیان انها عنوان میشود (مطلب اول) بدانکه اصل مسئله لزوم تقلید مسئله ایست که همه کس باید خود انرا بفهمد ویقین بان حاصل کند چونکه بعداز فی الجمله تاملی عقل هرعاقلی حکم میکند باینکه خداوند عالم را احکامی هست که هرمکلفی مأموراست بدانستن انها ودست اوازرسیدن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله وائمه علیهم السلام کوتاه است پس باید ازکلام خدا واحادیث حجتهای خدا انرا بفهمد وخود قدرت برفهم ازانها ندارد پس چاره نیست مگر رجوع بعالم عادلی که ازاو یاد بگیرد همچنانکه درهرکاری که شخص سررشته ازان ندارد رجوع باهل خبره میکند مثل انکه ریال را بصراف نشان میدهد وقول اورا حجت میداند همچنین دراحکام باید رجوع باهل خبره بانها نمود واین معنی تقلید است (مطلب دوم) بدانکه تقلید مجتهد جامع الشرایط لازم است ومراد از جامع الشرایط کسیست که حجت خداوند جهان وامام این وقت واوان خلیفة الله فی عباده و بلاده صاحب العصر والزمان قائم آل محمد عجل الله فرجه وجعل الله روحنا فداه اذن داده باشد که باو رجوع نمایند چونکه امروز انحضرت حجت خداست برما وباید امور باذن وحکم انحضرت باشند بطریق خصوص یابطریق عموم ودرایام غیبت صغرای آنحضرت نواب مخصوص بوده وبعدازان که مصلحت الهی تعلق بغیبت کبری گرفت نائب مخصوص ندارد ولکن درتوقیع رفیع بطریق عموم بیان فرموده است صفات انکس را که باید مردم باو رجوع کنند واورا پیشوای دین بدانند وکسانیکه انصفات را داشته باشند درحق ایشان فرموده است فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللهِ عَلَيْهِمْ ودراحادیث دیگر درحق صاحب این صفات فرموده اند الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيْنَا وَالرَّادُّ عَلَيْنَا

كَالرَّادِّ عَلَى اللهِ پس برمکلفین لازم است که صفات ان کسی را که امام زمان اذن برجوع باو داده بشناسند که دررو زقیامت عذری داشته باشند ومتابعت هرمدعی نمایند که گمراه خواهند شد ومجمل ازصفات این است که آنحضرت عجل الله فرجه درتوقیع رفیع میفرماید وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِدِينِهِ مُخَالِفاً لِهَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وحاصل آنچه ازاین توقیع شریف وغیر آن ازاحادیث باقی ائمه طاهرین صلوات الله علیهم فهمیده میشود این است که کسی که نایب ایشان وحاکم شرع ومرجع دراخذ مسائل است باید جامع چند صفت باشد اول ایمان یعنی تصحیح عقاید بطریقی که ازتزلزل وتشکیک سالم باشد دوم فقاهت ومعرفت باحکام اهل بیت ونظر درحلال وحرام ایشان واین صفت حاصل نمیشود دراین زمان مگر بده امر که نه امر ازانها بتحصیل حاصل میشود وانها دانستن لغت عرب وعلم نحو وعلم صرف وعلم منطق وعلم رجال وعلم اصول فقه وعلم تفسیر وعلم احادیث درهریك بقدر احتیاج واطلاع برکلام علماء بجهت معرفة اجماعیات ویکی ازانها امریست موهوبی ازجانب خداوند عالم که بتحصیل تنهانیست وان عبارتست ازقوهٔ قدسیه که باعث تمکن ردّ فروع است باصول انها واستقامت سلیقه است دراستنباط مطالب از اشارات وکلمات اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم (سوم) اینکه مجتهد مطلق باشد نه متجزّی یعنی باید قوّة استنباط ۱ اغلب احکام را داشته باشد پس اگردر یك مسئله یاچند مسئله قوّة دارد وقوّهٔ باقی را ندارد تقلیداوجایزنیست (چهارم) عدالت وان عبارت ازصفتیست که حاصلست درقلب شخص حاصل ازمعرفة و خوف ازخداوند عالم مانع ازارتکاب کبائر وبعض امور که تفصیل انها درمقام خود خواهد آمد انشاءالله تعالی (پنجم) بلوغ پس هرگاه نابالغ بدرجهٔ اجتهاد رسید مثل علامه وپسراو وفاضل هندی درایام عدم بلوغ تقلیداوجایزنیست لکن بجهة

۱ مجتهد مطلق آنستکه قوه استنباط تمام احکام را داشته باشد نه اغلب انرا صدر دام ظله العالی

اعمال خود عمل باجتهادخود میکند اگرچه عبادات اورا شرعی بدانیم (ششم) ذکوریت یعنی مرد بودن پس هرگاه زن مجتهد بشود تقلیداو جایزنیست بنابرانچه شهید ثانی ادّعای اتفاق بران نموده‌است هرچند دلیل دیگر برآن معلوم نیست (هفتم) اینکه حافظ وصاحب ضبط باشد یعنی کثیرالسهو والنسیان نباشدکه تقلید او دراینصورت مشکلست (هشتم) اینکه ان عالم مقبل بر دنیای خود نباشد یعنی همت او مصروف درجمع اوضاع دنیویه زائده برمتعارف نباشد وحواس او مشغول باموری نباشدکه محض دنیاداری هستند وضرور درامر معاد ومعاش او نیستند ودل‌او درپی اموری‌که مصلحت دینیه برانها مترتّب نمیشود نباشد ومحبت دنیا وعشق ان من حیث هی درقلب‌او محکم نباشد (نهم) حرّیت بنا برقول بعضی‌که تقلید عبد مملوك‌را جائز نمیدانند اگرچه مجتهد شده باشد (دهم) حیات یعنی مجتهدی راکه‌شخص ابتداءمیخواهدباورجوع کند باید زنده باشد پس ازاول امر جائزنیست تقلید میت بکند واما هرگاه تقلید مجتهد حیّ کرد وبعدازآن مجتهد ازعالم رفت جوازبقاء برتقلیداو محل خلافست واقوی اینست. ٢ که جائزاست وفی‌الحقیقه این تقلید حیّ‌است ازبابت اینکه مأمور برجوع‌است درامردین بمرجعی ودرآن روزکه باو رجوع کرد حیّ بود پس انکم ازحیّ وصفت تقلید حیّ همان روز برای‌او ثابت شد وحکم خدا ازانجهت دربارهٔ او ثابت شده دیگرهمه اوقات بعدازآن رجوع وتقلیدی متحقق نیست‌که حال اسم این‌تقلید میت‌بشود بنابراین احکام فرعیه‌که اخذنموده همه بتقلید حیّ حکم‌او شده‌اند ودراین زمان نیزباقی‌اند بران صفت ودرخصوص این‌حکم تازه‌که مسئله بقاء برتقلیداست هم‌آنچه باید حالا رجوع مجتهد حیّ کند‌که اورا فتوی بجوازدهد پس همهٔ اموراو بعدازتأمل دقیق بتقلید حیّ میباشند (مسئله) هرگاه ان مجتهد که فوت شده‌است رأی‌او جواز بقاء برتقلید میت بود وتقلیداو دراین مسئله هم کرده‌بود نمیتواند حالابقول

٢ بلکه‌احوط‌عمل نمودن‌بان‌فتوائی است که موافق بااحتیاطست از فتوای میت که مقلد او بود دو حیات‌او ومجتهد حی موجود مثلا هریك ازاین دو نفر که غسالهٔ‌را نجس میدانند عمل بان‌نمایندنه دیگری‌که‌غسالهٔ‌زا طاهرمیداندواین است‌مرادباحوط القولین‌صدر دام ظله

(ایام)

او برتقلیداو بماند بلکه چنانچه گفتیم باید دراینمسئله رجوع بمجتهد حی نماید (مسئله) هرگاه رأی‌ان مجتهد میت‌این‌بودکه جائزنیست بقاء برتقلید میت وتقلیداوهم دراین خصوص‌کرده بود حال‌که رجوع بحیّ کرد اورا فتوی داد باینکه جائزاست باقی ماندن باقی بماند درهمه مسائل مگردران مسئله (مسئله) هرگاه تقلید مجتهدی کرده وبعداز فوت‌او تقلید کسی کردکه عدول را براو واجب‌کرد وعدول‌کرد بعدازان اوهم‌فوت شد وتقلیدمجتهد سوم‌کردکه باقی‌ماندن برتقلیدمیت‌را لازم‌می داند آیاباقی بدارند اورا برتقلید مجتهد اول یابرتقلید مجتهد دوم مشایخ حقیر دراین مسئله خلاف‌کرده‌اند مرحوم شیخ صاحب جواهرالکلام اعلی‌الله مقامه فرموده بودندکه برتقلید ثانی بماند وباقی دیگرتقلید اول‌را لازم میدانند واین اقوی‌است واحوط (١) جمع‌است مابین هردو هرجاکه ممکن‌است والّا احتیاط ان مسئله را ملاحظه کنند ولازم نیست دراینصورت اعادهٔ عباداتی که دروقت رجوع بثانی نموده‌است (مسئله) هرگاه نابالغی تقلید مجتهدی‌کرد وآن مجتهد فوت شد آیا تقلیداوبجزیست که میشود باقی بماند یا اینکه مجزی نیست درمسئله دووجه‌است و تحقیق اینست‌که هرگاه نابالغ مسائل خودرا یادگرفت وتقلید مجتهدی درانها کرد و تا زمان اوّل بلوغ او مجتهد درحیات ماند وقرار داد که تقلید او بکند بعد از این که فوت شد برتقلیداو بماند (٢) ولکن هرگاه دران وقت از عالم رفته باشد یااینکه دران‌وقت قرار دادکه تقلید دیگری بکند یامتردّدشد که تقلیداوبکنم یانه ودراین بین‌فوت‌شددیگرتقلیداونمیتواندکرد وبایدتقلیدمجتهدحیّ بکند وازاینجامشخص شدکه تقلید درایام‌نابالغی وقتی مجزی‌است که دراول ایام بلوغ قرار انرابهم‌نزند واینکه اگرنخواهد عدول بمجتهد دیگر بکند دراول‌بلوغ‌نیز میتواند اگرچه‌آن‌مجتهد اوّل هنوز حی‌باشد ولکن‌دربالغ‌این عدول اشکال دارد چنانچه خواهد آمد انشاءالله تعالی واگردر ٣ ایام بلوغ تقلید کسی کرد که تقلید

١ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

٢ دراین‌مسئله نیز احوط القول این احوط‌است صدر

٣ این تقلید بی ثمر است بلی اگرتقلید کسی کردکه فرمود تقلیدایام‌نابالغ‌را درزمان‌بلوغ‌باقی بدار ثمرخواهد داشت‌ولی درغایة اشکالست والله العالم صدر دام ظله

ایام نابالغی را شرعی بداند احکام تقلید صحیح بر آن جاری کند (مسئله) هرگاه تقلید مجتهدی کرده بود در مسائل وحال که فوت شده نمیداند که کدام مسائل بوده اند که در آنها باقی بماند اقوی ۱ اینست که در همه مسائل باید رجوع بحی کند یازدهم از شرایط اعلم بودن است معنی اعلم این است که استاد تر باشد در فهمیدن حکم خدا و این شرط محل خلاف است جمعی قائل شده اند که لازم نیست وهمین قدر که مجتهد باشد کفایت میکند وبعضی تفصیل داده اند وتحقیق این مسئله بطریقیکه مطلب قائلین بلزوم اعلم وطریق احتیاط مشخص شود اینست که در اینجا چند صورت هست (صورت اولی) اینکه در بلدی یادر چند بلد چند مجتهد باشد ومقلد تفحص کرده وبراو مشخص نشده که اعلمی دارند یانه در اینجا خلافی نیست که مخیر است در تقلید هریك (صورت دویم) اینکه میداند که اعلم دارند وتفحص کرده دستگیر نمیشود که کدام است در اینصورت نیز خلافی نیست در اینکه مخیر است (صورت سوم) اینکه تشخیص اعلم نموده ولکن باغیر اعلم در مسائل اختلافی ندارد یادر بعض مسائل. در اینجانیز در آن مسائل که موافق اند تقلید هر کدام که خواهد بکند واحتیاطی چندان ندارد (صورت چهارم) اینکه تشخیص اعلم کرده لکن نمیداند که در مسائل باغیر اعلم اختلافی دارد یانه در اینجانیز مخیر است در تقلید هر کدام که میخواهد واکثر علماء عصر که تقلید اعلم را لازم میدانند در اینجا و صورت حکم بمخیر بودن هم نموده اند (صورت پنجم) اینکه اعلم را میداند لکن اعلم در مسئله فتوائی ندارد یا اینکه اگر داشته باشد او را بنحو شرعی بدست نمیتواند بیاورد در این صورت هم اشکالی در تقلید غیر اعلم نیست (صورت ششم) اینکه چند مجتهد هست ومیتواند که تشخیص کند که اعلم دارند یانه ومیتواند که او را هم تعیین کند لکن نمیداند که در مسائل باهم خلاف دارند یانه در اینجا نیز مخیر است (۲) وتفحص وتشخیص اعلم ضرور نیست (صورت هفتم) اینکه تشخیص اعلم نموده باشد یا اینکه بتواند تشخیص

۱ محل تامل است عمل باحوط القولین را ترك ننماید صدر دام ظله العالی

۲ ولی ترك احتیاط را در این صورت و چهارم و سیم برجوع باعلم را ترك ننماید صدر دام ظله

کند ورای او مخالف باغیر اعلم باشد که تفصیلا آنرا بداند در فلان مسئله اختلاف دارند یا مجملاً بداند که در بعض مسائل اختلاف دارند در اینجا کثیری از علماء قائلند بلزوم تقلید اعلم دران مسائل که باغیر اعلم خلاف دارد واین قول اقرب باحتیاط است اگرچه لزوم آن محل تامل است (۱) (صورت هشتم) اینکه بخیال عدم مخالفت تقلید غیر اعلم نمود بعد مشخص شد که رای اعلم مخالف است یا او در این صورت عدول باعلم شاید احوط باشد ولزوم آن معلوم نیست دوازدهم از شرائط بعضی لازم دانسته اند تقلید اورع را یعنی هرگاه دو مجتهد مطلق که هردو عادل اند یکی از ایشان بیشتر پرهیز کار باشد لازم است تقلید او ومراعات این قول احوط است مسئله هرگاه دو مجتهد یکی از ایشان اعلم باشد ویکی اورع آیا کدام مقدم است ظاهر اینست که اعلم مقدم است در مرحلهٔ تقلید (مسئلة) بدانکه کلامی که هست در تعیین رجوع باعلم در خصوص اخذ مسائل است وآما در امور دیگر که حرام است رجوع در آنها بغیر تقلید مثل مرافعات (۲) ونصب قیم وتعزیرات شرعیه پس ظاهر اینست که قائلی نباشد بلزوم رجوع در اینها باعلم خصوصاً هرگاه ان اعلم در بلد نباشد (مطلب سوم) در کیفیت اثبات این شرایط اما اجتهاد مطلق پس ثابت میشود بدانستن خود شخص اگر که از اهل خبره باشد وثابت میشود بشهادت دو عادل از اهل خبره وثابت میشود بشیاع (۳) ما بین اهل علم اگرچه عادل نباشند وثابت شدن ان بحکم حاکم مسلم الاجتهاد خالی از وجهی نیست وآیا ثابت میشود بمظنه که از غیر از اینها باشد اظهر عدم آنست خصوصاً بامکن از انها واما باعدم تمکن مگر از مظنه یعنی هرگاه غیر مجرد مظنه باجتهاد دیگر راهی در دست ندارد آیا تقلید آن مجتهد حی که مظنه باجتهاد او دارد مقدم است یا تقلید اموات که یقین الاجتهادند قول باول اگرچه بعید نیست لکن احوط ملاحظهٔ احتیاط است بجمع بین التقلیدین در صورت امکان واگر احتیاط (٤) در خود مسائل نماید بهتر است (مسئلة) آیا ثابت میشود اجتهاد بادعای خود

۱ ظاهراً لزوم آن محل تامل نیست بلکه لزوم عدول در صورت هشتم نیز صدر دام ظله

۲ مشهور در قضا رجوع باعلم است صدر دام ظله

۳ باحصول علم از ان شیاع صدر دام ظله

۴ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

شخص هرگاه عادل باشد ویقین باشتباه او نباشد محل اشکال (۱) است ولکن این مانع اقتداء باو نیست درصورت عدالت وتحقق احتمال دربارهٔ او واما اعلمیت واورع بودن پس ثابت میشوند بان چیزهائی که اصل اجتهاد بانها ثابت میشود و علاوه بر این بمجرد مظنه مطلقه نیز ثابت میشود واما عدالت پس ثابت میشود بعلم حاصل از معاشرت وبشیاع واقوی اینست که هرگاه از افعالی که از شخص ظاهر شده بغیر از خوبی چیزی ندیده وازاین بابت مظنه حاصل شده باینکه در قلب او خوفی از خداوند عالم هست که مانع است او را از ارتکاب کبایر همین کفایت میکند وظاهر اینست (۲) که خلافی در این نباشد چونکه تحصیل یقین بامور قلبیه برای غیر علام الغیوب حاصل نمیشود وهمچنین است کلام در اثبات عدم تعشق بدنیا که سابقاً گفته شد واما باقی صفات پس طریق ثبوت انها معلوم است (مطلب چهارم) در کیفیت اخذ مسائل بدانکه کیفیت اخذ مسائل اینست که از خود مجتهد لسانا بشنود یا اینکه دو عادل از او نقل کنند وشاید یک عادل هم کافی باشد یا اینکه در رساله فتوی که اطمینان داشته باشد از اوست واطمینان بصحة نسخه داشته باشد به بیند پس هرگاه رساله غلط داشته باشد وهرچند در یک جای ازان باشد که نداند کجاست بهمهٔ ان عمل نمیتوان کرد وباید عبارت او ظاهر در مطلب باشد پس بمجمل عمل نمیتواند کرد وباید که از عبارت او فتوی مشخص باشد پس اگر مجتهد بگوید یا بنویسد که در مسئله اشکال است یا بگوید خالی از اشکال نیست یا بگوید تاملی هست یا بگوید ترددی هست یا بگوید شاید احوط باشد یا شاید چنین باشد یا بگوید مشهور اینست یا بگوید خالی از وجهی نیست اینها فتوی (۳) نیستند واما اگر حکم را بیان کرد بی تقید یا گفت اقوی یا اظهر یا اقرب یا ظاهر اینست یا خالی از قوة نیست اینها همه فتوی هستند واما هرگاه بگوید احوط اینست پس هرگاه قبل ازان یا بعد ازان لفظ دال بر فتوی باشد ان احوط مستحب است واگر نباشد وتصریح نکند که فتولی من این احتیاط است این فتوی نیست ومحض بیان احتیاط در آن مسئله است وفتوی در این مسئله

۱ بلکه منع است و اقتدا باو در صورت عدالت او مانع ندارد اگر چه قطع بعدم اجتهاد او بوده باشد صدر دام ظله

۲ اگر مفید علم بوده باشد صدر

۳ مگر قرائنی بوده باشد که دلالت بر فتوای بودن آنها یا بعض آنها نماید چنانچه در خصوص مواردی دیده شده است صدر دام ظله

(ندارد)

ندارد و تقلید در او جاری نیست وبمجتهد دیگر همه وقت میتواند رجوع کند اگرچه عمل باین احتیاط کرده باشد (مسئله) هرگاه شخص بداند که اگر مجتهد فتوی بدهد چنین خواهد گفت این اکتفا در تقلید او نمیکند (۱) (مسئله) هرگاه مابین عبارت مجتهدی وزبانی او اختلاف شود زبانی مقدم است وهرگاه ناقل عبارت رساله با ناقل زبانی مجتهد مختلف شوند ناقل زبانی او مقدم است واگر عبارت رساله بانقل زبانی بطریق یقین تعارض کنند بازهم نقل زبانی قطعی بر عبارت مقدم است واگر دو فتوای زبانی یا دو عبارت رساله تعارض کنند هرکدام آخر است را بگیرند واگر معلوم نباشد هر دو را از اعتبار ساقط اند واگر دو ناقل عادل مختلف شوند هرگاه جمع ممکن است فبها والا ملاحظهٔ رجحان بشود مثل اعدلیة واضبطیة ونحو اینها (مطلب پنجم) در تشخیص مسائلی که لازم است تحصیل انها بدانکه در هر کاری از کارهای نوع انسان حکمی از احکام قرار داده شده وازاین بابت از باقی حیوانات امتیاز داده شده اند وهیچ فعلی از افعال مکلفین خالی از حکمی از احکام خداوند عالم نیست پس باید شخص مکلف که خود را متدین بدین نموده در مجموع حرکات وسکنات خود از جزئی وکلی ملاحظه نماید حلیت وحرمت را در افعالی که میخواهد آثار بر انها ترتیب دهد از معاملات وعقود وغیر اینها ملاحظه نماید که شارع ترتیب داده یا نه ودر چیزهائیکه میخواهد بانها قصد ونیت عبادت خداوند عالم کند باید ملاحظه نماید که انها را خداوند عالم قرار داده یا نه وهرچند که دو کلمه دعا باشد یا چشم بهم زدن باشد یا دست برصورت مالیدنی باشد که بقصد ثواب بجا بیاورد واگر ندانسته بجا آورد تشریع است وبدعت است وافتراء است مگر اینکه مضمون حدیثی باشد یا قول عالمی واورا بقصد ثواب بجا بیاورد چنانچه خواهد آمد پس تحصیل کردن سه جوره از مسائل واجب است (۲) مسائل مباحات ومحرمات ومسائل معاملات ومسائل عبادات وتحصیل هرکدام کیفیتی دارند ومقداری از انها را یاد گرفتن واجب است ومقداری از انها را یاد گرفتن شرط صحت عبادات یا معاملات است

۱ اگر مید اند که فعلا فتوای ندارد ولی اگر استنباط کند وفتوی دهد چنین خواهد گفت چنانچه فرموده اند اکتفا نمیکند واگر میداند فتوی فعلا دارد وبر فرض اظهار ان فتوی چنین خواهد گفت ظاهراً کافیست حاجت بکشف نخواهد بود صدر دام ظله

۲ باید واجبات باشد صدر دام عمره

(و)

وتفصیل اینها بعون الله بیان میشود (مطلب ششم) دربیان اینکه درهر عبادات واجبه چه قدر از مسائل ان باید تحصیل کرد بدانکه هر عبادت واجبه بعد ازانکه وجوب انرا دانست باید اولا صورت واجزاء انرا معلوم کند چنانکه درنماز فی الجمله اشاره شد ومعرفة مقدمات آن نیز لازم است ودانستن شرائط مقارنة ان نیز لازم است ومعرفت موانع ومبطلات ان نیز لازم است ودر اینجا چند مسئله است (مسئلهٔ اول) هرگاه مجملا دانست که همه شرائط ومقدمات دراو جمع اند واز موانع ومبطلات چیزی دراو موجود نیست لکن تفصیل انهارا نمیداند ظاهر اینست که درصحت عمل همین کافی است ولکن وجوب یادگرفتن برقرار است (مسئلهٔ ثانیه) اینکه هرگاه مقدمات وشرائط رانمیدانست لکن اتفاق شد که درعبادت همه بجا آمدند آیا صحیح است یا باطل ظاهر اینست که اگر مقدمات وشرائط از چیزهائی باشند که نیت نخواهند مثل ستر عورت وطهارت جامه وبدن نسبت بنماز عیبی ندارد ولکن این درصورتیست که درو قت نماز درشك نیفتاده باشد که آیا شرائط جمع اندیانه (مسئلهٔ ثالثه) آنکه اصل صورت نماز وواجبات وشرائط انرا دانسته ونماز کرد لکن موانع ومبطلات انرا نمیدانست مثلاً نمیدانست که حیض ازموانع است یانمیدانست که حرف زدن مبطل است یا اینکه تکفیر یعنی دست بالای دست گذاشتن یاآمین گفتن بعد از حمد یا مطلقا مبطل نماز است لکن اتفاق شد که نه ازموانع چیزی حاصل بود ونه ازمبطلات چیزی بعمل آورده آیا عمل او صحیح است یا باطل اقوی صحت است بلی درعبادتی که اصل حقیقت وجنس انها ترك بعض چیزهاست مثل صوم واحرام واعتکاف البته بایدان چیزهارا تفصیلاً یا اجمالاً بداند لکن اینجوره عبادات نیزمانع چنددارند که دخلی بحقیقت انها ندارد انها نیزحکم موانع نمازرا دارند مثلاً هرگاه مفطرات صوم را بداند ولکن نداند که ناخوشی یاسفر یاحیض مانع صوم است واینها ازبرای او اتفاق نشدند روزهٔ او صحیح است (مسئلهٔ رابعه) آیا تفرقه مابین انجوره واجبه ومستحبه که درعبادات واجبه مثل نمازهست ضروراست یانه مسئله محلّ اشکالست

(هرچند)

هرچندکه ضرور نبودن اقوی است (۱) لکن تعیین اقل واجب ضروراست بجهة بعضی اوقات که زیاده ازاقل واجب ممکن نیست بجهة مضیق بودن وقت که دراین صورت مستحب بجا آوردن باعث ابطال میشود (مسئلهٔ خامسه) آیا دانستن مسائلی که گاهی اتفاق میشوند وگاهی اتفاق نمیشوند مثل مسائل شك ونسیان لازم است یانه اقوی اینست که انچه غالب اتفاق میشود یادگرفتن انها واجب است و انچه کم اتفاق میشود (۲) یادگرفتن ان واجب نیست کلامیکه هست دراینستکه انهارا که واجب است یادبگیرد هرگاه یادنگرفت ودرنمازهم اتفاق نشدند نمازاشکال دارد یانه اینمسئله محل خلافست بعضی قائلند بانکه واجبست یادگرفتن انها لکن شرط صحت نمازنیست پس اگرسهویات ومسائل متداوله شکیات را نداند ونماز کردوشك وسهوی نکرد نمازاو صحیح است وبعضی گفته اند صحیح نیست وقول اول خالی ازقوه نیست لکن ترك احتیاط نباید کرد (مسئلهٔ سادسه) هرگاه ازمسائلی که نمیدانست درنماز ازبرای او اتفاق شد ودربین نماز نمیداند که نمازاو باطل شده که باید بهم بزند یا صحیح است ظاهر اینست که اگرقرار بدهد که حال نمازرا تمام میکنم (۳) وبعدازنماز سؤال میکنم اگرخوبست فبها والّا اعاده میکنم همین قدر کفایت میکند دراتمام نماز ونماز صحیح است هرگاه بعداز سؤال معلوم شدکه صحیح بوده ودراینمسئله وجه دیگرهست باین طریق که گفته شود که اگر اینمسئله ازمسائلی است که یادگرفتن انها واجب بوده است وتقصیر نموده وحال درنماز اتفاق شده نمازاو باطل است ومسئله پرسیدن بعدازنماز برای صحت او ثمرندارد واگرازمسائلی بوده که واجب نبوده تحصیل ان باو بهمان کیفیت که گفته شد خوبست (مطلب هفتم) درکیفیت تحصیل مسائل مستحباتست بدانکه مسائل مستحبات برشش نوع اند (اوّل) چیزهائیکه استحباب انهارا ازجملهٔ یقینیاتست نزدهرکس مثل استحباب دعا وذکر وتصدق و قرآن ونحو اینها پس دراصل اینها تقلید ضرورنیست واما هرگاه خصوصیتی باینها

(ملاحظه)

۱ بلکه فی شبهه صحت عمل توقف بتفرقه ندارد اگر چه وقتی محل کلام بود صدر دام ظله

۲ وازاین جمله است تعیین اقل واجب صدر دام ظله

۳ و اگر مظنونی دارد مطابق آن اتمام نماید صدر دام ظله

ملاحظه شود مثل خواندن دعای کمیل درشب جمعه مثلاً وذکر کردن بخصوص
بطریق تسبیح حضرت فاطمه ۴ وتصدق در روز عید غدیر که قصد خصوصیت
دراینها ملاحظه میشود آیاتقلید دراینها بخصوص ضروراست یانه ظاهراینست که
ضرورنباشد وبمحض اینکه شنید یادید درکتاب حدیث ودعا مثل زادالمعاد واعمال
سنه وغیراینها اکتفا میشود ازاین بابت که احتمال نفع را هست بی احتمال ضرر و
حسن چنین چیزی ازبدیهیات عقلست (۱) (نوع دویم) چیزهائیکه اگر مستحب
نباشند یقیناً مباح اند مثل بعض آداب مانند مستحب بودن دست شستن برای اکل
وانگشترعقیق دردست کردن وبوی خوش مطلقا یابرای نماز بکاربردن ونحو اینها
بمجرد شنیدن یادرکتاب مثل حلیة المتقین وغیران دیدن کفایت دراینها میکنند و
بعداز تأمل حکم برجحان اینها تقلید نمیخواهد چونکه عقل هرکس یقین میکند
که جا آوردن انها خوبست (۲) ازاین بابت که گفته شد واگراین یقین را نکرد در
اینمسئله کابه تقلید بکند که در احادیث بسیار وارد شده است که هرکس حدیثی
شنید که فلان عمل ثوابی دارد وبامیدان ثواب انعمل را کرد خداوند عالم ان ثوابرا
باومیدهد اگرچه انحدیث که شنید بی اصل باشد (نوع سوم) مستحبانیکه جزء
عبادتی باشند مثل مستحب بودن تکبیرر کوع وسجود مثلاً ومستحب بودن سمع الله
لمن حمده ومثل اینها ظاهراینست که دراینها تقلیدبخصوصه ضروراست (۳) هرگاه
ازاهل اجتهادنباشد وباید دانست که دراینجوره مستحبات هرگاه جزءنماز واجب
باشند دقتی هست چونکه همینکه برخلاف وضع خودعمل آمدند نمازرا باطل میکنند
بعداز انکه بقصد خصوصیت باشند مثل تکبیرات نمازراکه درحال خم شدن راست
شدن بگویند بقصد استحباب خاص صحت نمازخالی ازاشکال نیست (نوع چهارم)
نماز مستحبی که دران بعض خصوصیات باشد که مخالف قاعدهٔ نمازهای دیگراست
مثلاً هرگاه عددان یاوقت ان برخلاف قاعده نماز های مستحب است جایزنیست

۱ اگر بجا آن شق عمل تمای آورد صدر دام ظله

۲ اگر شبهه است حباب محتمل انها را بعمل اورد صدر دام ظله

۳ اگر بقصد استحباب بخواهد انها را بعمل آورد والا رجاً در اینمقام نیز کافی است صدر دام ظله

(جا)

جا آوردن ان مگر بتقلید کسی که انرا بخصوص تجویز کند پس نماز مستحب دروقت
نماز واجب اشکال دارد مثل نماز غفیله ونمازعمل ام داود که دروقت نماز واجبی
اند یانمازاعرابی که دورکعت بیك سلام نیست درانجا رجوع بمجتهد ضروراست
واما سورهٔ متعدده داشتن یا اذکار خاصه انها عیبی ندارد وبدانکه نمازهای مستحبی
یانمازواجبی دربعض احکام دیگرفرق دارند انهارا البته باید بتقلید اخذکرد وانها
قریب به بیست امرند که درمحل خود انشاءالله بیان خواهند شد (نوع پنجم)
بعض مستحبات که درکیفیت انها خلاف شده مثل زیارت عاشوراونحوان ظاهرآنست
که بهریك ازکیفیات که بجاآورد خوبست دیگر بخصوصه تقلید حی دران ضرورنیست ۱ اگر
چه احوطست (نوع ششم) بعض چیزها که احتمال دارد که داخل باشند درامر مستحبی و
لکن خوب معلوم نیست وبطریق یقین مشخص نباشد که اینها داخل اند درآن یانه مثل
شبیه درآوردن درتعزیه موضع شهداء درست کردن بقصد قربت ومثل اینها ظاهراینست
که دراینها نیز تسامح جاری نباشد وباید باجتهاد یاتقلید تحقیق انها کرد (مطلب هشتم) در
تحقیق تقلید بدانکه تقلید عبارت است ازیادگرفتن مسئله بقصد عمل کردن چه عمل ۲ بکنند
وچه نکنند پس هرگاه نیت تقلید مجتهدی کرد تقلید بهمین تنها محقق نمیشود وهرگاه
رسالهٔ مجتهدرا اگرفت بقصد عمل کردن بهمه آن بازهم تقلید حاصل نمیشود وهرگاه مسئله
یادگرفت بقصداینکه بمردم یادبدهد یااینکه ملاحظه کند که بنای عمل رابگذارد یانه این هم
تقلید نیست بلکه باید یادبگیرد بقصد عمل کردن واگر نیت تقلید مجتهدی کرد درهمه مسائل
درهمین قدر که یادگرفته بقصد عمل تقلیداو نموده است (۳) (مسئله) بدانکه نیت تقلیددر
عمل شرط صحت عمل نیست یعنی همین قدر که موافق مسئله که یادگرفته عمل کرد کفایت
میکند اگرچه وقت عمل همیشه بخواطر اونباشد که این را بتقلیدان مجتهد بجامیاورم
(مطلب نهم) دراحکام تقلید ودرآن چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) اینکه هرگاه
تقلید مجتهدی کرد عدول بمجتهد دیگر نمیتواند (٤) بکند دویم اینکه تقلید چند مجتهد

۱ اگر بجا بعمل بیاورد چنانچه گذشت صدر دام عمره

۲ اگر اخذ مسئله بقصد عمل نمود وعمل نکرد الیه ترك احتیاط را نخایند صدر دام ظله

۳ گذشت احتیاط در آن صدر دام ظله

٤ مطلقا چنین نیست وهم چنین درمسئله دویم صدر دام ظله

(باینطریق)

باینطریق که درهرچند مسئله تقلیدیك مجتهد بکند عیب ندارد سوم اینکه تقلید چند مجتهد موافق درحکم جایزاست یانه یعنی اگر قراربدهد که درمسئله که همه ایشان قائلند تقلید همه رامیکنم جایزاست یااینکه بایدتعیین یکیرابکنند اظهرجوازاست باین طریق که قرار بدهد که هریك را تقلیدمیکنم نه اینکه مجموع من حیث المجموع راچهارم اگر تقلیدیکی کرد بخصوصه واحتیاطاً ملاحظهٔ تقلید کسانی دیگر که موافق هستند درحکم نیز بکرد اصلا شبههٔ ندارد (پنجم) اگر بداند که یکی ازمجتهدین احیاء جایزالتقلید درمسئلهٔ فتوای خاصی داردولکن نمیداند کیست ظاهراین است که عمل بقول اومیتواند بکند (ششم) تقلید یکی ازمجتهدین لاعلی التعین که درحکم موافقند مجزی نیست (هفتم) هرگاه شخص مسئله رابتقلید مجتهدیادگرفت هروقت که ازاو بپرسند میتواند جواب بگوید وضرور نیست که تصریح بکند که بفتوای کیست بلی لازم است که دردل اینرانیت کند دروقت گفتن واما آنکسی که ازاو میپرسند نمیتواند عمل بکند تا آنکه تحقیق کند که این رای کیست (مطلب دهم) درمسائل ترك تقلید وانچه براو مترتب میشود (مسئله اولی) هرگاه شخص ترك تقلید نموده باوجوداینکه میدانست که لازم است وملاحظهٔ احتیاط هم نکرده همین تشکیك وتسامح نماز کردیاعبادت دیگر کردهمهٔ اعمال وعبادات اوفاسدند قطعاً اگرچه همه مطابق واقع ۱ بجاآمده باشند (مسئله دوم) هرگاه ملتفت بلزوم تقلید نشدوغافل بوده وعبادات رابموافق انچه ازپدر ومادر یامعلم شنیده یادرکتاب غیرمجتهدی خوانده بجاآورده وبعدکه بنای تقلیدرا گذاشت ملاحظه میکند که مطابق بوداند اقوی صحت عبادات اوست واینکه دیگر نماز قضا یاغیرآن بذمهٔ او ثابت نمیشود (مسئله سیم) هرگاه دراینصورت که غافل بوده حال که ملاحظه میکند معلوم شد که عبادات اومخالف بوده اند بعضی ازمتاخرین علما حکم فرموده اندکه بعدازانکه سعی خودرادراینوقت نموده ومنتهای سعی اوونهایت آنچه درذهن اوآمده همین مقدار بوده واصلا التفات باحتمال خلاف نداشته عمل اوصحیح است اگرچه مخالف واقع باشد واین قول اگرچه بحسب دلیل خالی ازوجهی

۱ فسادباتحقیق ثبت قربت ازاومعلوم والاحتیاط سبیل النجات صدردام ظله

۱ پس اعاده وقضا لازم خواهد بود صدردام ظله

نیست لکن اطمینانی که باعث فتوای بان باشد(۱) حاصل نشد (مسئله چهارم) هرگاه بر شخص مدتی گذشته که غافل بوده از تحصیل مسائل بطریق حقیقت وبحسب اعتقاد خودنماز کرده بی تقلید درست یااینکه تشخیص مجتهددرست نکرده یااینکه مسائل رادرست تحصیل نکرده ولکن انهاهمه ازاین باب بوده که ملتفت نبوده ونزدخوداحتمال نمیداد که حکم خداغیرازاین باشد حال که درصدد درست کردن شده نمیداند که اعمال سابقهٔ او برطبق حقیقت بوده اندیانه آیالازم است قضای انهاباینه اقوی اینست که لازم نیست وهمچنین اگرفوت شده و واوث اومیداند که موافق قاعده تقلید نکرده ولکن میداند که ازاعمال خودخاطرجمع بوده ازبابت غفلت وحالا ولی نمی داند که اعمال اومطابق اتفاق شده اند یانه درانجاهم قضای نمازهای اوبرولی اوواجب نیست وهم چنین استیجار ازمال او برای عبادت لازم نیست مگردرصورتی که وصیت نموده باشد (مطلب پانزدهم) در مسائل شك در تقلید (مسئلهٔ اولی) هرگاه مدتی ازبلوغ شخص گذشته باشدوحال شك میکند که آیا تقلید صحیح دران مدت درمسائل خودنموده یانه عبادات گذشتهٔ او محکوم بصحت اند وقضایراو واجب نیست ولکن واجبست که حالا امور تقلیدرادرست نماید (مسئلهٔ دویم) هرگاه میداند که بعدازبلوغ مدتی تقصیردرتحصیل مسائل کرده وبعدتحصیل کرده است لکن نمیداند که ازچه وقت بوده واینکه چه قدرباید قضانماید اقوی اینست که لازم است قضا کند آنقدری راکه یقین دارد که قبل ازتحصیل بجاآمده اندپس هرگاه نداند که یکسال ازاین بابت نماز قضابذمهٔ او هست یادوسال واجب همان یکسال است وراه احتیاط نیزمعلوم است (مسئلهٔ سوم) هرگاه شخص ملاحظه کند که در مسئلهٔ مخصوصی حکم مسئله را بطریق خاصی میداند ولکن حال شك میکند که این دانستن ازکجاست وازچه راه بدست آمده لازم است که حال تقلیدرا ملاحظه کند واخذ حکم ان مسئله نماید اگرچه برخلاف حکم سابق باشدولکن اعادهٔ عبادات ضرورنیست (مطلب دوازدهم) دربیان مسائل مهمه متعلقه بدو شخص که در تکلیف مختلف

وعمل مکلف به ایشان بهمه مرتبط باشد هر گاه دو مکلف در مسائل مختلف باشند بسبب اینکه هر یکی تقلید یك مجتهد میکند آیا احکام ایشان نسبت بهمدیگر بچه نحو است مثلا اگر بخواهند بهم اقتدا کنند یا یکی از ایشان وکیل دیگری شود یا وصی دیگر بشود یا معامله باهم کنند یا اینکه از ایشان بخواهند تصرف کند آنچه را که دیگری بتقلید مجتهد خود بصیغهٔ فارسی خریده یا چیزی را که تطهیر کرده یا چیزی را که طبخ کرده یا حیوانی را که تذکیه کرده که موافق تقلید دیگری درست نیستند یا اینکه بخواهد کسی را اجیر کند در نماز که میداند مسائل تقلید او برخلاف مسائل اوهستند آیا حکم در اینها بچه نحو است تفصیل کلام محتاج ببیان چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) هر گاه امام ومأموم در مسائل مختلف باشند پس اختلاف ایشان یا در مسائل قرائت است یا در غیر انها اگر اختلاف در مسائل قرائت است وآن محل اختلاف را امام بکار برده باشد حکم بجواز اقتدا خالی از اشکال نیست مثل اینکه امام سوره را واجب نداند پس بقصد استحباب خواند یا ازاصل نخواند (۱) ومأموم واجب دانسته باشد واگر در مقدمات باشد مثل تطهیر رخت وبدن یا پوشیدن بعض انواع لباس ونحو اینها یا در افعال دیگر باشد جواز اقتدا خالی از قوت نیست (۲) واحوط ترکست واگر اختلاف در (۳) موانع باشد خصوصاً در چیزهائی که اصل وجود انها را مانع بداند مثل غیر مأکول اللحم در لباس اقتداء خالی از اشکال نیست واگر در مسائل عارضه در اثنا باشد اقتدا عیبی ندارد واگر در صورت عروض قصد انفراد بکند بهتر است (مسئلهٔ دویم) هر گاه وکیل وموکل در مسائلی که دخل دارند در آن امری که او را وکیل کرده مختلف باشند ظاهر اینست که وکیل نمیتواند بقول مجتهد خود در آن مسئله عمل کند واین در وقتی است که اختلاف را بداند واما هر گاه نداند یا اینکه نداند که موکل او تقلید دراین مسائل نموده در اینجا موافق تکلیف خود عمل میکند (مسئلهٔ سوم) هر گاه وصی کسی باشد که با او در اموری که دخل بوصیت دارند اختلاف داشته

(باشد)

۱ اگر امام از اصل نخواند و بر مأموم واجب باشد و بداند که امام نمیخواند اقتدا جائز نیست صدر دام ظله

۲ اگر مثل طهارت بدن و لباس بوده باشد اگرچه در ان نیز ترك احتیاط نکند و اما در غیر ان اقتدا جائز نیست صدر دام عمره

۳ حال موانع و مسائل عارضه نیز حال مقدمات است پس احتیاط را در همه رعایت نماید اگر چه بقصد انفراد بوده باشد صدر دام ظله

باشد در رای خودش یا رای مجتهدش در اینجا وصی موافق رای خود یا مجتهد خود باید عمل کند (مسئلهٔ چهارم) هر گاه بخواهد شخص از کسی چیزی بخرد یا تصرف دیگر کند که انکس از اموافق تقلید خود بنحو صحیح خریده است لکن موافق رای مجتهد این شخص صحیح نبوده قول بجواز خریدن ازاو یا خوردن ازان خالی از قوة نیست (۱) (مسئلهٔ پنجم) هر گاه در یك معامله بخصوصه حکم دو نفر مختلف باشد که یکی صحیح بداند ویکی فاسد معامله فاسد است حتی برای کسیکه صحیح بداند واین با مسئلهٔ چهارم فرق دارد (مسئلهٔ ششم) هر گاه در نماز جماعت در کیفیت دخول در آن یا غیر آن حکم مأمومین مختلف باشد مثل اینکه بعضی از اهل صف تقلید کسی بکنند که میگوید مهیا شدن کسانی که پیش روی هستند کفایت میکند در نیت کردن کسیکه پشت سر ایشان است واز این بابت نیت کردند وبعضی که عقب ایشانند رای مجتهد ایشان اینست که باید پیشتریها تکبیر بگویند ومهیا شدن تنها کافی نیست دراین صورت ظاهر اینست که دخول انها در نماز کفایت (۲) می کند در اینکه کسانیکه عقب ایشان هستند داخل شوند در نماز واز این مسئله مسئلهٔ دیگر حاصل میشود که بسیار فائده دارد وان مسئله اینست که اگر معلوم شد بر مأموم که کسانیکه مابین او وامام هستند نیت کرده‌اند پیش از انها که بر ایشان مقدم‌اند همین قدر که احتمال داشته باشد که تقلید کسی را کرده‌اند که جائز میداند کفایت (۳) میکند در حکم بصحت دخول ایشان در نماز اگرچه رای مجتهد ایشان جواز دخول انها نباشد (مسئلهٔ هفتم) هر گاه بحسب اجتهاد یا تقلید حکم بنجاست چیزی شد ومجتهد دیگر یا مقلد او از انجس نمیداند در صورت علم باینکه ان قائل بطهارت مباشرت ان نموده اجتناب از ملاقات او لازم است (مسئلهٔ هشتم) هر گاه نجس را تطهیر نمود بحسب اجتهاد یا تقلید ومجتهد دیگر این طریق را در تطهیر ان کافی نمیداند در اینجا حکم بعدم لزوم بصحت قضا بر او واجب ترتیب بعض احکام نجاست بر ان خالی از وجه نیست مثال بجهت

(این)

۱ محتاج بتامل است صد ودام ظله

۲ کفایت مشکل است بلی اگر نداند که پیشتریها تکبیر گفته‌اند یا نه یا بچه طریق گفته‌اند تکبیر گفتن کسانیکه پیش روی یا طرف راست یا چپ او هستند میتواند تکبیر بگوید صدر دام ظله

۳ محل اشکال است صدر دام عموه العالی

این دو مسئله اینکه هر گاه یکی از ایشان عرق جنب از حرام را پاک میداند و در رخت او هست لازمست بر دیگری که از انجس میداند اجتناب از ملاقات آن هر چند برای اصاحب رخت پاکست و اما هر گاه (۱) یکی از ایشان در تطهیر باب کثیر مثلا تعدد را شرط میداند و یکی نمیداند هر گاه تطهیر بیك دفعه نموده لزوم ترتیب - همه احکام نجاست بر آن چندان مشخص نیست بلی در صورتی که در تصرف این کس بیاید البته باید تمام تطهیر را بعمل بیاورد (مسئله نهم) هر گاه در حلال و حرام بودن طعامی مثل عصیر خرما و کشمش جوش خورده مختلف باشند بلاشبهه اجتناب قائل بتحریم از طعامیکه دیگری باین نحو طبخ نموده لازم است و هم چنین اگر در مسئلهٔ از مسائل تذکیهٔ حیوانات مختلف باشند مثل اینکه هر گاه یکی از ایشان شکار کشته گلوله را مثل کشتهٔ تیر کمان حلال بداند بان شروطی که دارد و بهمان طریق شکار کرد بلاشبهه باعث حلیت بر دیگری که حرام میداند نمیشود و در اینجا مسئله مهمه هست که هر گاه طعامی که عصیر خرما مثلاً داشته باشد و شك در او شود که آیا جوش خورده یا نه یا اینکه بدانی که جوش خورده و نمیدانی ذهاب ثلثین شده یا نه و در دست کسی باشد که بی ذهاب ثلثین انرا پاك بداند یا مسئله را هیچ نداند ظاهر اینست که همین قدر که علم نداشته باشد بجوش خوردن و ذهاب ثلثین نشدن و هر دورا احتمال بدهد کفایت در پاکی آن میکند و احتمال نجاست ضرر ندارد و همچنین هر گاه گوشت یا پوست از دست مسلمانی گرفته شود که حلیت انرا بطریقی میداند که دیگری حلال نمیداند ولکن علم نداشته باشد که بچه طریق است کفایت در طهارت و حلیت میکند ولکن این فی الجمله احتیاطی شاید داشته باشد همچنانکه در صورت علم بجوش خوردن و شك در ذهاب ثلثین نیز فی الجمله احتیاطی هست (۲) (مسئلهٔ دهم) هر گاه ولی میت یا اجیر نمازهای او در مسائل با میت مختلف باشند مناط حکم نماز گذار است و امام هر گاه وصی با اجیر نماز در خصوص مسئله ترتیب نماز قضا مختلف باشند که آیا اجیر ترتیب را شرط نداند و وصی شرط بداند لازم است بر وصی هر گاه دو اجیر گرفت

۱ فرق میان این مثال و مثال اول بنظر نمیرسد بلکه دوم با اول در حکم بلزوم اجتناب شریکند والله هو العالم صدر دام ظله

۲ احتیاطی ندارد انشاءالله تعالی احتمال صحت واقعی در فعل مسلم کافی در ترتیب احکام صحت است چه موافق در اجتهاد و تقلید باشند چه مخالف صدرام ظله العالی

که ترتیب را با ایشان شرط نماید که نباد ا در یك زمان مشغول شوند (مقام چهارم) از مقاماتیکه در اول بلوغ ملاحظهٔ انها لازمست ملاحظهٔ اسباب غسل است که در ایام نابالغی حاصل شده اند بدانکه هر گاه بجهة شخص در ایام طفولیت سببی از اسباب غسل حاصل شود حکم ان سبب بر او مترتب است پس هر گاه در همان ایام نابالغی غسل انرا کرده باشد لازم است که حال رجوع در مسئله بکند اگر اجتهاد یا تقلید کسی کرد که میگوید غسل در آن وقت مجزی است دیگر تکلیفی در این خصوص ندارد مگر اینکه احتیاطاً غسل نماید و اگر در آن اوقات غسل نکرده یا اینکه غسل کرده و حال رجوع میکند بمجتهدی که انرا مجزی نمیداند لازم است که بجهت نماز اولی خود غسل را نماید و اگر تاخیر شد همه نمازهای او باطل اند و هر چند فراموش کرده باشد و در اینجا چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) اینکه هر گاه در اول بلوغ همان سبب غسل برای او حاصل شود که سابقاً حاصل شده همینکه بجهة ان غسل کرده کفایت میکند اگر چه اولی را فراموش کرده باشد و نیت آنرا نکرده باشد مثلاً هر گاه پیش از بلوغ جنب شده و اول بلوغ او نیز باحتلام بود همینکه این غسل را بطریق صحیح بجهة این جنابت احتلامی بعمل آورد رفع ان اولی هم میشود اگر چه اصلا در او نباشد ! (مسئلهٔ دوم) هر گاه حصول جنابت در زمان عدم بلوغ شد و از بلوغ قدری گذشت و جنب شد و غسل نمود همان نماز و روزه که مابین اول بلوغ و وقت غسل کرد باید اعاده کند (مسئلهٔ سوم) هر گاه در اول بلوغ سبب دیگری برای غسل حاصل شود غیر از انچه در ایام نابالغی بوده و غسل کند بنیت دو یمی و ان سابق را در نظر نیاورده باشد که در نیت ملاحظه کند کفایت نمیکند از سبب سابق مگر انکه اینغسل اول بلوغ از جنابت باشد که نیت ان تنها کفایت (۱) میکند از اسباب دیگر پس هر گاه سابقاً جنب شده و بعد از بلوغ مس میت کرده و غسل به نیت ثانی کرده بجهة اول کفایت نمیکند و هر گاه اولا مس میت مثلاً کرده و خواطر او نبوده و در اول بلوغ محتلم شد و غسل جنابت کرده کفایت (۲) میکند از بلوغ و وقت غسل را اعاده کند (مسئلهٔ چهارم) هر گاه قبل از بلوغ غسل

۱ رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله العالی

۲ رعایت احتیاط را نمایند چنانچه گذشت صدر دام ظله

کرده باشد لکن شرائط واحکام غسل را موافق اجتهاد یا تقلید نیاورده باشد بلاشبهه
بی ثمر است واما هرگاه غسل نموده بطریق صحیح از بابت دانستن مسائل وجمیع شرائط
پس قول باکتفا بان غسل اگرچه خالی از وجهی نیست لکن احتیاط را باعاده غسل در اول
بلوغ ترک نباید کرد (مسئلهٔ پنجم) هرگاه قائل شدیم که غسل در ایام نابالغی مجزی نیست
یالازم است بر ولی نابالغ منع او از ماندن در مساجد ومس کلمات قرآن ونحو اینها ظاهر
عدم (۱) وجوبست (مسئلهٔ ششم) هرگاه قائل شدیم که غسل نابالغ صحیح است ظاهر
اینست که در صحت ان اجتماع همهٔ شروط ضرور نیست مثلاً غسل کردن بالغ در خانهٔ غصبی
یا مشترک بدون اذن شرکاء باطلست امّا هرگاه نابالغ در چنین خانه غسل کرده باشد حکم
بصحت غسل او خالی از قوّة نیست (۲) (مسئلهٔ هفتم) هرگاه شك کند که در
ایّام نابالغی سبب غسل ازاو بعمل آمده یانه چیزی براو نیست وامّا هرگاه یقین
بداند ولکن شك کند که غسل کرده دران زمان یانه درایّام بلوغ غسل براو
واجب است (مقام پنجم) ازاموریکه دراول بلوغ ملاحظهٔ انها لازمست برنظر
آوردن اشتغال ذمّه است بحقوق مردم که درایّام نابالغی حاصل شده اند بدانکه تأثیر
نمودن اسباب شغل ذمّة بحق الناس دخلی ببلوغ وعدم بلوغ و دانستن و ندانستن
وعمد وسهو واختیار واضطرار ورضا واکراه وغیر اینها ندارد مثلاً میشود که
نابالغی سهواً وجاهلاً ومضطراً ومکرهاً کاری بکند ولکن باعث اشتغال ذمّه
بشود که دروقت بلوغ مؤاخذه برانها بشود ودانستن این مسائل بسیار مهم است و
بسیاری ازمردم ازبابت عدم اهتمام بمسائل اشتغال ذمّه امر ایشان درقیامت ضایع
میشود چون اسباب ان منحصر بظلم وغصب وخیانت ودزدی نیستند بلکه پارهٔ
اسباب مخفیه مباحه دارد مثلاً شخص غفلة پوست خربزه در راه می اندازد گاه
میشود که دیه قتلی بذمّهٔ او میاید مثال دیگر در کوچهٔ راه میروی پای تو بی قصد در
کفش کسی گذاشته میشود وپاره میشود بسبب پا گذاشتن تو یا کفش تو پاره میشود

۱ مطالبا معلوم نیست صدر دام عمره

۲ مشکلست صدر

بسبب قدم برداشتن او دراینصورت تفصیلی درحکم مسئله هست ومطالبه نکردن
ایشان ازهمدیگر باعث رفع حکم نمیشود مثال دیگر سقائی یك پول سیاه مطالبه
کند باو بگوئی تایکساعت دیگر ریال را خورده کنم وبی رضا برود یکساعت دیگر
بیاید پول اورا بدهی بازهم حق ازاو درذمّهٔ توهست که چارهٔ ان ابراء ذمّه است و
مسائل اینها بسیارند درآخر رساله انشاءالله بیان میشوند لکن در اینمقام چند
مسئله بیان میشود که دخل باشتغال ذمّهٔ نابالغ دارند وان مسائل سه قسم اند
(قسم اول) درانچه دخل باموال دارد ودران چهارده مسئله است (مسئله اولی)
هرگاه نابالغ چیزیرا ازمال مردم تلف نمود یاخورد بدون اذن مالك یادزدی از
باغها ونحوان نمود پس هرگاه ممیز بوده است لازم است براو دراول بلوغ که از
عهدهٔ ان برآید باین طریق که اگر صاحب انرا میشناسد مثل یاقیمت انرا باید باو یا
وارث او برساند وهرگاه نمیشناسد باید مثل یاقیمت انرا بنیت صاحب تصدق نماید
(۱) واحوط درتعیین مافی الذمّه اینست که بحاکم شرع برسد که ازاو برفقیر بنیت
صاحب ان تصدّق شود وتفاوتی دراین حکم مابین پدر ومادر وغیر ایشان نیست
پس هرگاه ازپدر ومادر خود چیزی دزدیده باشد لازم است بایشان رسانیدن یا
حلیت طلبیدن واگر ازعالم رفته باشند بقدر حصهٔ خود ازانکم نماید وباقی را بدهد
بورثه اگر داشته باشد واگر میراثی نداشته اند ومدیون بوده اند لازم است که انمقدار
بصاحب طلب ازایشان برساند وهرگاه طفل ممیّز نباشد مثل یکساله یادوسه ساله
درتحقق ضمان نسبت باو فی الجمله تأمّلی هست (مسئلهٔ دوم) هرگاه طفل ممیّز
چیزی را بی اذن مالك ان برداشت وازدست او تلف شده بی تفریط ظاهر دراینجا
نیز حکم بضمانست (مسئلهٔ سوم) هرگاه کسی چیزی ازخود بدست نابالغ داد و
ازدست او تلف شد ضمان برنابالغ نیست (مسئلهٔ چهارم) هرگاه کسی چیز نابالغ را
بدست او داد وان چیز ازدست ان نابالغ تلف شد ان کس بالغ ضامن ان مالست اگر

۱ این مسئله مثل مسئله دوازدهم حکم مجهول المالك را دارد صدردام ظله العالی

چه ازدست صاحب ان تلف شده‌است (مسئلهٔ پنجم) هرگاه ازدست نابالغ چیزی گرفت وبعدباوداد ضامن او چیزاست چه‌ازبالغی باشد وچه ازخود نابالغ باشد پس اگردردست نابالغ تلف‌شد ضامن ان کسیست که ازاو گرفته‌است وباو پس داده‌است مثلاً نابالغی ریالی نشان بدهد بصرّاف که این‌بین ازاوگرفت وباز باوداد صرّاف ضامن ان ریالست (مسئلهٔ ششم) هرگاه ولی نابالغی بگوید بکسیکه مال ان بالغ نزد اوست که انرا بدست‌اوبده وانرا بدست‌اوداد باذن ولیّ بازهم ظاهراینست که ضامن باشد (۱) (مسئلهٔ هفتم) هرگاه چیزمعینی ازکسی نزد دیگری باشد صاحب ان‌اذن بدهدکه انرابدست نابالغ بدهدوان‌راباوداداز عهدهٔ‌ان بیرون آمده‌است دیگر ضمانی براونیست واگرازدست نابالغ تلف‌شد برنابالغ نیزضمانی نیست (مسئلهٔ هشتم) هرگاه شخصی ازدیگری طلبی داشته‌باشد صاحب طلب اذن بدهدکه انرابدست نابالغی بدهد برای‌او ببرد هرگاه انرابان نابالغ دادکه بصاحب برساند بری‌الذّمه نمیشود (۲) واگرتلف شد ثانیاً باید بدهد وبرنابالغ نیزضمانی نیست (مسئلهٔ نهم) هرگاه کسی ازکسی پولی قرض بخواهد نابالغی‌را همراه‌او بفرستدکه باوبده بیاورد پس هرگاه درراه تلف‌شداز کیسه صاحب اول رفته‌است (۳) وبذمهٔ‌انکه خواهش قرض کرده نمیاید تااینکه بدست‌او برسد (مسئلهٔ دهم) هرگاه شخصی درایام نابالغ بودن معامله کرده‌است معاملات‌او محکوم ببطلان‌اندکلامیکه هست که‌آیااشتغال ذمه برای‌او حاصل شده‌است یانه ظاهر اینست که اگر معامله با بالغین بوده انچه‌را بدست‌اوداده‌اند مشغول‌الذّمه انهانیست ولکن انهامشغول‌الذّمه بچیزی هستند که‌ازدست‌او گرفته‌اند (مسئله یازدهم) هرگاه دونابالغ باهم معامله کنند وانچه‌را ازهمدیگر گرفته تلف نموده اگر معامله‌باذن اولیاء ایشان‌است اولیاء ضامن هستند۱ واگربی‌اذن بوده هریکی ازایشان ضامن انچیزاست که ازدیگری گرفته‌ودرایام بلوغ ازعهدهٔ‌ان بایدبراید (مسئله دوازدهم) هرگاه‌نابالغی قماربازی کند مثل تخم بازی یاغیران وازاین‌بابت چیزی بدست بیاورد

۱ مطلقاً معلوم نیست صدردام ظله

۲ مطلقاً معلوم نیست صدر

۳ مطلقاً معلوم نیست صدر

۴ مطلقا نیست بلکه در ولی اجبادی وشرعی ومصلحت ومفسد متفاوت خواهد بود صدردام ظله

مشغول‌الذّمه بان‌میشرگود وهاه‌ولی مطلع‌شدبرولی‌او لازم‌است ردان بصاحب وهرگاه‌صاحب اصلاً معلوم‌نباشدحکم مجهول‌المالک داردواگرولی انرانداد یاندانست ودردست نابالغ تلف‌شددراوّل باوغ واجب‌است که‌ازعهدهٔ ان‌براید وخودرا بری‌الذّمه کند (مسئله سیزدهم) هرگاه‌پدر یاکسی دیگرکه‌انفاق برنابالغ کرده‌است اموال‌اوحرام‌بوده‌اندیاحرام‌داشته‌اندوحال که بالغ‌شده اینرایقین‌کرده ولکن‌یقین نمیداند که‌بخصوصه عین‌حرام‌را بمصرف‌اورسانیده‌اند چیزی براونیست (مسئله چهاردهم) هرگاه‌این یقین‌را کرد ویقین کردکه‌پدراو مثلاً ازمال حرام بمصرف خوردن یاپوشیدن اورسانیده تفصیل دراین مسئله اینست که دراینکه پدرضامن‌است حرفی نیست کلامی که‌هست دراین‌مسئله اینست که‌برطفل چیزی لازم‌میاید یانه وتحقیق این‌است که‌انچه درایام‌غیرممیزبودن باوداده‌اند که‌بمصرف برساند چیزی براونیست و هرچندکه‌خود اتلاف انهانموده‌باشد واماانچه باوداده‌اند بمصرف برساندد راوقتی که‌ممیزبوده وتشخیص حلال ازحرام‌نموده پس‌ضمان‌او اگرچه‌خالی‌ازوجهی نیست خصوصاً درصورتیکه دانسته که‌این حرام‌است لکن‌اقوی‌عدم‌ضمان‌است ۱ بلی اگراز مال‌حرام که‌نزدپدراو مثلابوده لکن‌بی‌اینکه باوبدهدخود برداشته واتلاف‌نموده عدم‌ضمان‌اگرچه‌راهی‌داردلکن‌اقوی‌ضمانست (قسم‌دویم) ازمسائلی که‌دخل‌باشتغال ذمهٔ‌نابالغ‌دارند مسائل متعلقه بتعدیات۲ اودرقتل‌وجرح یاعضوی جداکردن یازدن یاسرشکستن یاسیلی یامشت‌زدن ونحواینها ودراین‌دوازده مسئله‌است (مسئله‌اولی) هرگاه‌نابالغ کسی‌راعمداً کشت یاشبه‌عمدیاخطا درهمه‌این صورقصاص براونیست و دیه‌ثابت میشود براقوام‌پدری اومثل عموها وبرادران واولادایشان واینهاراعاقله میگویند ودرکیفیت تقسیم دیه‌براینها وقسط‌قراردادن وتفرقه‌مابین‌فقیر وغنی ازاینها تفصیلی هست ودراینکه‌پدرباید بااینهابدهد یانه‌خلافی هست وهرگاه این عاقله‌نباشد یاممکن ایشان نباشدعاقله‌امام‌علیه‌السلام میباشد ومقام‌تفصیل این‌مسائل نیست چون‌که

۱ محل تاملست صدر

۲ حکم درتعدیات نابالغ اعم‌ازممیز وغیرممیزاست با تفصیل است محتاج‌بمراجعه‌تامه است اگرچه‌ظاهر بعض‌ادله وکلمات علما رضوان‌الله علیهم مثل‌متن اطلاقست صدر دام‌ظله

کلام در چیزی است که بذمه خود نابالغ ثابت میشود واینها در مقام خود خواهند آمد انشاءالله تعالی (مسئله دویم) یا کفاره قتل بر نابالغ ثابت میشود که در اول بلوغ بر او لازم شود یا نه و بر فرض ثبوت یا بر عمد او کفاره عمد ثابت میشود یا بر عمد او کفاره خطا ثابت میشود مسئله محل خلافست توضیح مسئله این است که هرگاه بالغ عمداً کسی را کشت علاوه بر قصاص کفاره جمع بر او لازم است یعنی باید بندهٔ آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بگیرد و شصت مسکین را اطعام کند و هرگاه خطاء کشت کفاره مخیره بر او لازم است و امّا نابالغ یا حکم او باین نحو است که در ایام بلوغ بر او لازم شوند یا در عمد او همان کفاره مخیره است یا هیچ بر او نیست اخیر خالی از قوت نیست و احوط کفاره مخیره است بعد از بلوغ و احوط از ان دادن کفاره جمع است در عمد و مخیره در خطا مثل بالغ (مسئله سوم) هرگاه نابالغ قطع عضو کسی کرد یا زخمی زد که باعث شکستن استخوان شد یا ابطال منفعتی کرد مثل اینکه باعث کری یا کوری شد ظاهر این است که این هم حکم اصل قتل را دارد در حمل دیهٔ آن بر عاقله (مسئلهٔ چهارم) هرگاه نابالغ زخمی بر سر کسی زد که در پرده روی استخوان تاثیر کرد یا بسر استخوان رسید لکن تاثیر نکرد یا آنکه بگوشت قدری تاثیر کرد چه قلیل و چه کثیر یا اینکه پوست را تنها خراشید اقوی در اینها همه اینست که دیهٔ آنها ثابت میشود بر خود نابالغ پس در اولی که اثر اموضحه ۱ گویند پنج شتر و در دوم که اسمحاق گویند چهار شتر و در سیم که بنیاز در گوشت تاثیر کرد دو از امتلاحمه گویند سه شتر و در چهارم که اندکی تاثیر کرده و از اداميه گویند دو شتر و در پنجم که پوست را تنها خراشید موازاخارصه گویند یکشتر (منسئله پنجم) هرگاه دو نابالغ یا بالغی و نابالغی با همدیگر دعوا کردند چه بنحو شوخی و بازی یا جدّی سر همدیگر را بیکی از این نحوها مجروح کردند ملاحظهٔ تساوی دو زخم و زیادتی یکی بر دیگری باید بشود (مسئله ششم) هرگاه یکی از این پنج قسم جراحت مذکور در سر بر عضو دیگر کسی زدند ملاحظه دیهٔ آن جراحت بدیه اصل عضو میشود نظیر ملاحظه دیه جراحت بر سر بدیه اصل سر مثلا زخم خارصه در

۱ در موضعه ظاهر اینست که دیه بر عاقله است نه در دام ظله

(سر)

سر دیه ان صد یک دیهٔ سر است که یک شتر است و در انگشت صد یک دیه انگشتست (مسئلهٔ هفتم) هرگاه نابالغ بچوب یا سنگ یا دست بر صورت یا سر نابالغ دیگر و یا بالغی زده باشد و لکن مجروح نشده باشد بلکه جای ان سرخ یا کبود یا سیاه شده باشد بحیثیتی که قدری باین رنگ بماند در سرخی یک اشرفی و نیم و در کبودی سه اشرفی و در سیاهی شش اشرفی بر او ثابت میشود (مسئلهٔ هشتم) هرگاه بریدن یکی از اینها حاصل شود بی انکه قدری بماند در سرخی سه ربع اشرفی و در کبودی یک و نیم و در سیاهی سه اشرفی ثابت میشود و مجموع اینها که گفتیم ثابت میشود بذمهٔ خود طفل ظاهراً (مسئلهٔ نهم) هرگاه نابالغ جنایت رسانید بر حملی که در شکم است که او را جنین گویند ظاهر این است که این نیز بر عاقلهٔ او حمل میشود هرچند عمداً باشد (مسئلهٔ دهم) هرگاه جنایت او بر میت شد مثل اینکه قطع رأس او نمود که در بالغ صد اشرفی دیهٔ او است ظاهر اینست که بر طفل چیزی نیست حتی در صورت عمد (مسئلهٔ یازدهم) هرگاه نابالغی (۱) مملوک کسی را از کنیز یا غلام کشت یا زخمی زد قیمت یا تفاوت قیمت بذمّه او می آید و دخلی بعاقله ندارد (مسئلهٔ دوازدهم) هرگاه طفل در حالت احرام کاری کرد که موجب کفاره است مثل صید حیوانات در انجا بر ذمّهٔ ولی او ثابت میشود (مقام ششم از امور یکه در اول بلوغ ملاحظهٔ انها لازم است تحصیل مسائل معاملات است یعنی شخصی که در دائره تکلیف داخل شد باید در آنچه کسب معاش بان میکند و آنچه معامله و عقد از بیع و اجاره و نکاح و غیر اینها جاری میسازند بداند که موافق رضای خداوند عالم هستند و دانستن اینها هرگسانه بطریق یقین باشد مثل بعض اقسام بیع و اکتساب تقلید نمیخواهد و اگر صحت آنها باینطریق نباشد لازمست اجتهاد یا تقلید و تصرف بدون دانستن حرامست شرعا بلی تفاوتی که هست مابین این مسائل و مسائل عبادات این است که در عبادات هرگاه باوجود تشکیک عبادت کرد (۲) باطل است و امّا اگر معامله بکند با تشکیک در صحت و بعد ظاهر شد که صحیح است کفایت

(میکند)

۱ محتاج بمراجعه است صدر د ظله

۲ گذشت تفصیل دران صدر دام عمره

میکند تمام شد مقدمه و اما مقاصد پس مقصد اوّل در عباداتست بدانکه عبادات بر
چند قسم اند (قسم اوّل) عبادات تکلیفیه که باید بقصد و اختیار بجا بیایند و شرط
صحت انها قصد قربت است و معنی او بیان خواهد شد و اصول این قسم از عبادات
پنج است صلوة و زکوة که خمس تابع اوست و صوم که اعتکاف تابع اوست و حج که عمره
تابع اوست و جهاد که امر بمعروف و نهی از منکر تابع اوست و غیر از اینها قریب به پنجاه
قسم عبادات خاصه در شریعت هست مثل مرابطه فی سبیل الله و وفاء بنذر و عهد و یمین
و طهارت ثلث یعنی وضوء و غسل و تیمم و تلاوة قرآن و ذکر و دعا کردن و زیارات
نبی صلی علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام و گریه کردن در مصائب ایشان خصوص
پر سید الشهداء ابی عبدالله علیه السلام و شاد شدن بشادی ایشان و زیارت مؤمنین و
عیادت ایشان و زیارت قبور مؤمنین و ادخال سرور در قلب مؤمن و بجا آوردن احکامی
که بجهة اموات مقرر شده از شارع از واجب و مستحب و سلام کردن و جواب سلام
دادن و صله ارحام و سعی در حوائج مؤمنین و اخراج حقوق و احسان بوالدین و
اشتغال بعلوم دینیه و فتوی دادن و حکم کردن مابین مردم از کسیکه اهلیت دارد و
انتظار نماز قبل از دخول وقت و کتمان ناخوشی و فرو نشانیدن غیظ و عفو از مردم
و عتق و تدبیر مملوك و وقف و تحبیس در سبل خیر و صدقات باقسامها و تخلق باخلاق
حمیده و اکتساب از حلال بجهة عیال (قسم دویم) مجموع مباحات که بقصد و نیت
میتوان انهارا عبادت قرار داد مثلا درخوردن و خوابیدن میتوان نیت حصول
قوت و رفع کسالت بجهة عبادت نمود خودانها همه عبادت میشوند (قسم سوم)
چیزهائی چند که عادائند و عبادت محسوب شده اند مثل سحور خوردن در ماه مبارك
رمضان و مجامعت باحلال در بعض اوقات مثل شب اوّل ماه رمضان (قسم چهارم)
چیزهائی چند که شارع ثواب عبادت بر انها مترتب فرموده هر چندبی قصد و بی اختیار
شخص از او صادر شوند مثل خواب در ماه مبارك رمضان و نفس زدن مؤمن دران

لکن اصل عبادات تکلیفیه کارهائی چندند که باید بقصد و اختیار بجا بیایند بانیت قربت
که شرط صحت انهااست و معنی نیت قربت که صحت عبادت مشروط باوست این است
که باید جا آوردن ان عمل بجهة اطاعت و سبب عمل آوردن و داعی ان بندگی خدا
باشد و او باعث کردن این کار باشد یعنی باعث این حرکات و سکنات و افعال و اقوال یا
مثل ترك اکل و شرب در روزه باید محض فرمان برداری خداوند باشد یعنی محرك شخص
و داعی او و آن چیزی که اورا واداشته است در این عمل خاص و محرك قلب که اعضارا
تحریك نموده همان فرمان برداری باشد در این عمل معین و نیت همین است و معنی قربت
اینست دیگر زبان دخل ندارد و گذرانیدن الفاظ نیت در دل کلمه بکلمه دخل ندارد
و اوّل عمل و اثناء ان تفاوت ندارد واجب و مستحب تفاوت ندارد هم چنانکه در
اذان و تعقیب نماز و دعا بمحض اینکه شنید که اذان مستحب است یا تعقیب نماز یا دعا
مستحب است بدون تأمل و تلفظ و گذرانیدن تفصیل در دل باینکه بگوید اذان میگویم
قربة الی الله یا دعا میخوانم قربة الی الله مشغول میشود بان عبادت هم چنین است نماز و
وضو و غسل دیگر بزبان گفتن و تأمل و وسواس در نیت و دقت زیاد در گذرانیدن الفاظ
بترتیب فکری هیچ یك در کار نیست و هم چنانکه شخص عزیزی که در
مجلس داخل میشود بمحض نظر باو از بابت اینکه میدانی بر خواستن تعظیم اوست
فوراً برمیخیزی و تعظیم او حاصل میشود هر چند بزبان نگوئی و کلمه کلمه در دل نمیگذرانی
که برمیخیزم برای اینشخص بقصد تعظیم او برای اینکه خوشحال بشود همچنین نماز
و روزه و زکوة و غیرها بمحض اینکه بسبب دانستن این عمل خاص بنحو خاص صادر شد
کفایت (۱) میکند حتی اینکه نیت وجوب یا ندب هم ضرور نیست هرگاه مکلف
بیکی باشد و همان نیت فرمان بردن کفایت میکند در اصل صحت بلی در جات مکلفین مختلف
میشود باختلاف قصد ایشان در سبب فرمان بردن و مطیعین در این مقام چند قسم اند
اعلای ایشان کسی است که فرمان خداوند را میبرد از این جهت که مستحق عبادت

(۱) مکر در حج که احتیاط گذرانیدن در دل است و بزبان جاری ساختن مستحب و بعضی از اساطین در اعتکاف نیز بزبان گفتن را مستحب دانسته اند صدر دام ظله

وتعظیم است همچنانکه مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام عرض میکرد
اِلهی ماعَبَدتُکَ خَوفاً مِن نارِکَ وَلا طَمَعاً فی جَنَّتِکَ وَلٰکِن وَجَدتُکَ اَهلاً
لِلعِبادَةِ فَعَبَدتُکَ واوسط ایشان عبادت بجهة شکر نعمتهای او وادنای همه درجات
عبادت است بجهة طمع در بهشت وخوف از جهنم وبعضی این قسم را باطل میدانند
وتحقیق اینست که اگر بندگی او را هیچ ملاحظه نکنند همان برای حور وقصور بطریق
معاوضه این کار را بکنند مثل فعله وبنایان که منظور ایشان مزد است وکاری بصاحب خانه
ندارند وابدا ملاحظه او را نمیکنند که کیست ان عبادت باطل است واگر بندگی او را
ملاحظه میکنند لکن بطمع بهشت بردن مثل بعض نوکرهای حکام عیب ندارد اگرچه
نازل الدرجه است وچون افضل همه عبادات واهم انها بعد از معرفة الله نماز است وابتدا
باهم لازم است لهذا ابتدا بنماز میشود (کتاب الصلوة) ودر آن دوازده مقام است
(مقام اول) در حقیقت نماز (دویم) در صفات نماز (سوم) در حکم تارک آن (چهارم)
در تعیین وقتی که سزاوار است اطفال را تعلیم دادن آن (پنجم) در مقدمات نماز (ششم)
در کیفیات نماز وتشخیص ارکان وافعال (هفتم) در مستحبات نماز (هشتم) در احکام
نمازهای مستحب (نهم) در اقسام نماز غیر یومیه (دهم) در منافیات وقواطع وموانع نماز
(یازدهم) در توابع مثل شکیات وسهویات (دوازدهم) در مسائل متفرقه متعلقه بنماز
امید از لطف خداوند عالم اینست که اعانت کند بر اتمام انشاء الله تعالی (مقام اول) در
حقیقت نماز است بدانکه نماز حقیقت معینه ندارد بلکه نسبت باحوال مکلف مختلف است
اول واکمل اقسام از آنستکه مشتمل باشد بر نیت وجمیع ارکان وافعال وشرایط ومستحبات
وآخر اقسام ان منتهی میشود بچشم برهم زدن عوض رکوع وسجود وبتکبیر عوض
یکرکعت (مقام دوم) در صفات نماز است بدانکه نماز در میان واجبات دو صفت مخصوصه
دارد که قرآن مجید واحادیث صحیحه بر انها دلالت دارند صفة اولی اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنهی

عَنِ الفَحشآءِ وَالمُنکَرِ یعنی نماز صحیح که مقبول درگاه باشد البته مکلف را از معاصی
وکار بد باز میدارد پس هرگاه شخص کثرت معاصی وگناهان را در خود ملاحظه کند
مشخص میشود که نماز او خالی از نقص نیست (دوم) ان الصلوة معراج المؤمن پس در
هر نماز صحیح البته باید ترقی در مرتبه قرب بخداوند عالم حاصل شود (سوم) الصلوة
عمود الدین پس اهتمام در او باید زیاده بر اهتمام در همهٔ امور دین باشد (چهارم) الصلوة
ان قبلت قبل ماسواها وان ردت ردماسواها یعنی اگر نماز قبول شد غیر ان از طاعات
هم قبول میشود واگر رد شد غیر او هم رد میشود وبدانکه معنی این احادیث که دلالت
دارند که اگر نماز قبول نشد غیر او نیز قبول نمیشود نه اینست که اگر نماز قبول نشد
باقی اعمال باطلند که محتاج بقضا یا اعاده باشند بلکه معنی انها اینست که هرگاه نماز مقبول نشد
اعمال دیگر که بطریق صحیح بجا آمده اند اگرچه تکلیف باعادهٔ انها نباشد ثمرات انها
بر انها مترتب نخواهد شد وشرط اجر وثواب باقی اعمال قبول شدن نماز است بدانکه
هرگاه شخص در مدتی از عمر خود نمازهای او صحیح یا مقبول نباشند وبعد از ان سعی
کند در تلافی وتدارک انها ظاهر اینست که آنچه اعمال نامقبول در آن مدت بجا آورده
بعد از قبول نماز مقبول درگاه میشوند (پنجم) اول مایحاسب به العبد الصلوة واول
ماینظر فیه من عمل ابن آدم الصلوة یعنی اول چیزی که در نامهٔ اعمال ملاحظه میشود
نماز است اگر نماز صحیح نیست نظر بباقی اعمال او نمیکنند که در میزان ملاحظه شوند (ششم
انکه حضرت پیغمبر وائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در هنگام وصیت فرموده اند
من استخف بالصلوة لاتناله شفاعتنا ولیس منا یعنی هر کس سبک بردارد نماز را شفاعت ما
باو نمیرسد واز ما محسوب نیست بدانکه سبک برداشتن نماز بر چند قسم است (اول) انکه
انرا چیزی نداند واین باعث کفر است (دوم) انکه ترک کند (سوم) انکه مسائل انرا
درست نکند ودر فکر صحت وبطلان ان نباشد (چهارم) در بند وقت ان نباشد (پنجم)

انکه نماز قضا بذمهٔ او باشد و در صدد جا آوردن انها نباشد و سال بسال تاخیر بیندازد تا انکه قدری از عمر او بگذرد و هنوز در ذمهٔ او باشند و ظاهر اینست که بر فرض قول باینکه قضا موسع است توسعهٔ ان باین مقدار نیست که بجد تمام او سهل انکاری برسد (مسئلة) هرگاه شخص از عالم رفت و نماز های او صحیح نبودند یا نماز نکرد یا نماز قضا نکرد وصیت بان نمود داخل مستخف بالصلوة است و اما هرگاه وصیت نموده آیا باعث این میشود که داخل آن عنوان نباشد حکم باین در نهایت اشکال است (هفتم) از صفات نماز اینکه هرگاه شخص بمیرد و نماز خود را درست نکرده باشد بر دین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی میرد همچنانکه حضرت رسالت پناهی اشاره فرمودند بشخصی که نماز کرد و طمأنینه رکوع و سجود را بعمل نیاورد و فرمودند ائن مات هذا وهکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی یعنی اگر این شخص بمیرد و نماز او باین طریق باشد بر دین من نمی میرد و مراد از این انست که ایمان او در وقت مردن سلب میشود یا اینکه عذاب او در وقت مردن عذاب کفار است (مسئله) بدانکه نماز از میت تارک الصلوة بجا آوردن باعث رفع این تأثیر نمیشود اگرچه باعث تخفیف بشود بعد از جا آمدن (هشتم) انکه در نماز جمع شده است مجموع انچه عبادت هست و همه مطلوبات خداوند عالم از اقرار باعتقادات و مکارم اخلاق و واجبات قلبیه و بدنیه و مالیه و مستحبات. و اینمقام جای تفصیل ان نیست (نهم) انکه یک نماز بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانهٔ که پر باشد از طلا و انرا در راه خدا تصدق کند (دهم) اینکه نمازهای پنجگانه مثل نهر جاری هستند بجهة پاک کردن از گناهان هر نمازی کفارهٔ گناهانی است که مابین ان نماز و نماز دیگر باشد (مقام سوم) در حکم تارک نماز بدانکه ترک نماز بر سه قسم است (اول) ترک بانکار یا استخفاف بر اصل مشروعیه ان و این باعث کفر و نجاست و ارتداد است و حکم زن و مرد در ان مختلفست همچنانکه در احکام ارتداد گفته شد (دوم) ترک از روی

معصیت با اعتقاد بوجوب ان و اینرا بمضی حکم کفر در ان نیز جاری نموده اند ومشهور واقوی آنستکه حکم بکفر ونجاست نمیشود امّا بمحض اسم اورا کافر میتوان گفت ولازم است بر هر کس امر بمعروف بگفتن او واعراض نمودن وبد سلوکی نمودن وزدن وحکم او تعزیر است تا سه مرتبه ودر مرتبه چهارم قتل او لازمست وبخصوص نسبت باهل خانه که این تکلیف اشدّ است پس هرگاه زن نماز نکند لازمست بر شوهر اینکه اورا نصیحت نماید بمهربانی وا گر فایده نکرد بخشونت وتندی وا گر فایده نکرد لازمست انواع بد سلوکی وبدرفتاری را با او نماید وزدن او واجب است که اگر مرد ترک اینها کرد گناه کبیرهٔ در هر زمانی از اوقات ترک نموده است (سوم) انکه نمازرا باطل بجا بیاورد واین قسم هرگاه قاصر باشد احکام گذشته بر او جاری نیستند لکن ارشاد او لازمست وهرگاه بطلان نمازش اجماعی علماء نباشد میشود که نماز قضا بر او یا ولی او ثابت نشود (۱) وهرگاه مقصر باشد احکام تارک بر او جاری هستند (۲) قطعاً وعلاوه بر این معصیت تشریعرا هم مرتکب شده (۳) پس حال او از حال تارک الصلوة از اصل بدتر خواهد بود (مقام چهارم) در وقت عادت دادن اطفال بنماز بدانکه اطفال قبل از بلوغ اگرچه بر ایشان تکلیفی نیست از بابت وجوب وحرمت لکن بر ولی ایشان نسبت بکارهای ایشان بعض چیزها لازم است در خصوص بعض معاصی وبعض چیزها مستحب است در خصوص عبادات وتفصیل کلام در تکلیف نسبت باطفال اینست که حکمی دارند نسبت بولی از بابت محرمات وحکمی نسبت بواجبات وحکمی نسبت بکارهای دنیویه از بابت خلاف آداب وقواعد امّا محرمات پس انها بر دو قسم اند محرماتیکه باعث ضرر مردم وفساد میشوند مثل دزدی وزنا ولواط وشرب وقذف ونحو اینها و در اینها لازم است (٤) بر ولی ایشان منع ایشان وازبرای اطفال در شریعت تعزیری هست ومحرماتیکه ضرر وفساد ندارند مثل حریر پوشیدن ونحو ان در اینها لزوم

۱ ولی عمل بفرمایش علمای اعلام را که اگر مطابق با رای مجتهد که تکلیفش رجوع باو است نبوده اعاده و قضا کند ترک نمایند صدر دام ظله العالی

۲ فی الجمله صدر دام ظله العالی

۳ تقصیر ملازم با تشریع نیست صدر دام عمره

٤ یا محرماتی که شارع مقدس وجود انها را در خارج نخواسته است صدر دام ظله العالی

منع برولی مشخص نیست ولزوم منع ازغیبت وغنا خالی ازوجهی نیست واستماع انها
ازاوحرامست قطعاً واما واجبات پس مستحب است برولی که عادت بدهد اطفالرا
برنماز کردن باشرائطان واحادیث نسبت بتعیین سن طفل دروقت استحباب تعلیم
مختلف است بعض روایات شش ساله وبعضی هفت ساله وبعضی هشت ساله دارند
ودرروزه نیزتعلیم دادن اطفال قبل از بلوغ مستحبست دروقتیکه طاقت انرا
داشته باشند وضرری بران مترتب نشود واما مستحبات پس تعلیم دادن برهریك
مستحبست وبدانکه براصل تعلیم دادن ثواب بجهة ولی حاصل میشود واما بجهة
خود اطفال آیاثوابی هست براین عبادات که بجامیاورند پس عبادات ایشان شرعی
هستند یا اینکه محض عادت ومشق نمودنست محل خلافست (۲) وقول اول خالی
ازوجهی نیست (مسئله) آیااطفال قبل ازبلوغ هرگاه بمیرند امورخیر بجهة ایشان
مشروعیت دارد وصحت دارد وثمردارد یانه مسئله محل تأملست خصوصاً نسبت
بطفل که ده سال نداشته باشد وحکم بمشروعیت مشکلست (۳) چه نیابت وچه هدیه
(م) هرگاه طفل نابالغ سلام بکند پس اگر ممیز نیست جواب سلام اوواجب نیست و
هرگاه ممیزاست واجبست اگرچه اصل سلام کردن او مستحب شرعی نباشد (مسئله)
هرگاه طفل نابالغ جواب سلام داد آیاازدیگران ساقط میشود اقوی عدم سقوطست
اگرچه ممیزباشد واما درخصوص کارفرمودن اطفال نسبت بغیرواجبات ومستحبات
پس هرگاه بقصد تأدیب وملاحظهٔ مصلحت طفل باشد جایزاست وزدن ایشان باینقصد
جایزاست بنحویکه مضربدن نباشد واماهرگاه کار فرمودن وزدن بجهة مصلحت
خود شخص وتشفی غیظ خودباشد جایز نیست دراطفال یتیم قطعاً واما غیر
ایشان ازاطفال که پدردارند ایااستخدام پدرایشان رادرامورى که مصلحت بجهت خود
ایشان ندارد جایزاست یانه طریقه مستمرهٔ مسلمین ظاهراً براین جاریست واما زدن
ایشان برترك این امورحتی ازپدر ایشان محل تامل است (مقام پنجم) درمقدمات نمازاست

۲ بیان ان محتاج بتفصیلی است که بحال ذکر ان در حاشیه نیست صدر دام ظله

۳ اگر برجاء نفع محتمل باشد ضرری نخواهد داشت صدر دام ظله

(بدانکه)

۱ بطریق که سابقا بیان شد صدر دام ظله

بدانکه بعدازحصول شرط صحت نمازازمعرفت اصول دین ودانستن (۱) مسائل واجبه لازم
است قبل ازدخول درنمازملاحظه کردن اموری چند که انهارا مقدمات نماز میگویند و
انهاپنج انداول طهارت ازحدث است بدانکه شارع اقدس قرارداده که بعض حالات که
برای شخص اتفاق شد صفت باطنیه پستی ازبرای او حاصل میشود که مانع است ازنماز وامور
دیگر واسم ان صفت حاصله حدث است وازبرای وجودان احکامی قرارداده است وازبرای
برداشتن ان یابرداشتن حکم ان سه کارمقررفرموده وضو وغسل وتیمم وطهارت حدثیه
اسم این سه میباشد لکن بعضی جایهاان صفت را وضوء تنهابرمیدارد وبعضی جایهاغسل
تنهاوبعض جاها وضو وغسل هردو واما تیمم پس ان بدل یکی ازغسل ووضواست و
بیان این سه درسه مقصدمیشود (مقصداول) دروضواست ودران چندمطلب است
(مطلب اول) درحالات عارضه که باعث خطاب بوضوء میشوند ابتداءوازاین جهة
انهارا موجبات وضوء گویندواگر وضوء داشته باشدویکی ازانحالات عارض شود وضورا می
شکنندانهارانواقض گویند وانهاشش چیزاست اول ودویم بیرون آمدن بول وغایط
چه قلیل وچه کثیرازمخرج اصلی معتاد یاغیراصلی که معتاد باشد یااینکه ازپائین معده باشد
وکیفیت بیرون آمدن ان مثل معتاد باشد چه خودانها بیرون بیاید یاچیزدیگر بیرون بیاید
که آلوده بیکی ازاینها باشد مثل هسته خرمایاریك که بیرون آید بااوغایط باشدواما بیرون
آمدن هسته یاریگ یاشیاف یاکرم بی انکه آلوده بغائط باشد موجب حدث وباعث نقص
طهارت نمیشود ونجس هم نیست هرچنددرباطن ملاقات نجس نموده باشد (مسئله)
بیرون آمدن آب اماله که اصلاتغیرنشده وچیزی بااونباشدباعث نقص طهارت نمیشود
وخودش هم پاکست واستنجاءهم ضرورندارد (۲ مسئلة) هرگاه برسرشیشهٔ اماله چیزی از
غایط بیرون بیاید نجس است واگراطراف مخرج راآلوده کندشستن میخواهد اگرچه آب
اوآب استنجا محسوب نشود واما در نقض نمودن طهارت تأملی هست (مسئلة) هرگاه از
مخرج بول خون بیرون بیاید اگربطریقی است که گفته میشود بول اوخون میاید یاخون

۲ اظهر حصول نقض است صدر دام ظله

(دارد)

دارد ناقض هست واگر خود ست حقیقة نمانده بدل بول است و نه بابول است ناقض نیست و مثل
این است چرك دوریم که از مخرج بیرون بیاید (مسئلة) خون بواسیر که از مخرج بیاید ناقض
طهارت نیست و نجس است و غسالة او حکم آب استنجا را دارد پاکی ندارد و اما اسهال خون ممزوج
بابالغ ناقض طهارت می باشد هرگاه بطریق (۱) دفع شدن غایط باشد (مسئلة) مذی ایست بعد
از تقبیل و ملاعبه بسبب حرکت شهوت بیرون میاید ودی ایست سفید بعد از بول
خارج میشود وذی آیست بعد از انزال منی خارج میشود اینها همه پاك کنند و ناقض
طهارت نیستند سیم ریح که از موضع معتاد بیرون اید که از معده حاصل شده باشد واگر از
حقنه بین الیتین باشد یا از قبل باشد ناقض نیست وانچه شیطان در خیال می آورد وعلم بآن
حاصل نیست اعتبار ندارد چهارم خواب که در عرف صدق خواب رفتن بشود در
هر حالت که باشد هر چند در حال راه رفتن باشد وعلامت حصول انرا قرار داده اند اینکه
گوش نشنود واصل مناط اینست که در حالت خود طعم خواب را ادراك کند ومحض
چرت وبینکی وکسالت وچشم هم آمدن وگردن کج شدن ودیدن بعض چیزهای شبیه
بخواب دیدن ونفس بلند کشیدن وحرف بیمعنی زدن دلیل خواب نیستند هرگاه غلبه
تامه بر حواس نشده باشد پس مناط زوال حواس است (۲) نه اینکه اثر انها زایل بشود بسبب
مشغول بودن دل که در بیداری هم بسیار اتفاق میشود پنجم هر چیزی که عقل را زایل کند
مثل دیوانگی ومستی وبیهوشی وگاهی میشود که شدت خوف ومرض ووجع وغم و
فرح باین حد میرسد واما مبهوت بودن وخفیف شدن عقل ومدهوش شدن داخل
نیستند ششم استحاضه قلیله که باعث وضو تنها میشود برای هر نمازی ومتوسطه که باعث
میشود برای چهار نماز وکثیره که باعث وضو تنها میشود برای دو نمازی که در نماز قبل
از آن غسل کرده باشد وتفصیل اینها در اغسال بیان میشود انشاء الله اینها چیزهائی بودند
که وضو را بعد از انها میخواهند (مطلب دوم) در بیان چیزهائی است که وضو را
برای انها میخواهند واصل وضو بنسبت بان چیزها بر چهار قسم است اول شرط صحت با

(صفت)

۱ شاید مراد اینست که غایط بصورت خون ممزوج بابالغم باشد والله العالم صدر دام ظله العالی

۲ و علامت زوال حواس نشنیدن گوش است صدر دام ظله

صفت وجوب مثل وضو بجهة نماز واجب دویم شرط صحت بدون صفت وجوب مثل وضو
بجهة نماز مستحب سیم شرط جواز مثل وضو بجهة مس کتابت قرآن چهارم شرط کمال
مثل وضو بجهة قراءت قرآن ودر بیان اقسام وضوء چند فصل است (فصل اول) در بیان
وضوآت واجبه بدانکه وضوء واجب میشود برای چند چیز اول بجهة نماز واجب چه یومیه
وچه غیر آن وبرای نماز احتیاط واجزای فراموش شدهٔ نماز پس هر که نماز واجب بر ذمهٔ
او ثابت باشد چه بسبب دخول وقت نماز اداوچه بسبب مشغول الذمه بودن بقضا چه
برای خود چه از بابت تحمل از پدر ومادر چه از بابت اجیر شدن چه از بابت نذر یا عهد یا قسم
وضو بر او واجبست مادامیکه ان نماز در ذمه اوست ونسبت باوسه مسئله مهم است اول اینکه
باید ارادهٔ نماز واجب را داشته باشد که قصد وجوب کند یا همینکه در ذمه او هست
کافی است جمعی از علماء قائل شده اند باینکه همین قدر که نماز واجبی در ذمه باشد
وضو بقصد وجوب صحیح است وهر چند ارادهٔ ان نماز را نداشته باشد یا ملتفت بان نباشد
وتحقیق اینست که اگر در وضوئی که میسازد باینکه ارادهٔ ان نماز را ندارد ملاحظه
کند که اگر بخواهد بکند صحیح باشد لکن الفعل بنای انرا ندارد یا اینکه قصد وجوب
برای جا آوردن نماز دیگر کند که ان نماز بر او واجب نبوده واینرا که بر او واجب بوده
غافل از ان بوده یا بنای ان نداشته وضو مجزیست (۱) مثل اینکه کسی که نماز قضا بگردن
او باشد بخیال صبح شدن وضوی واجب گرفت بعد معلوم شد صبح نبوده واما اگر
نیت وجوب کرده بی بنای نماز وبی ملاحظهٔ تحصیل حال صحت نماز واجبی بان وضو
باطل است (۲) (مسئلهٔ دویم) آیا میتواند این شخص که وضو بر او واجب شده
وضو مستحب بگیرد یا نه مثلاً در وقت نماز اداء واجب یا در حالتی که نماز قضا بذمه اش
باشد میتواند وضو بجهة قرائت قرآن یا غیر آن بگیرد یا نه بعضی گفته اند هرگاه بگیرد
باطل است وبعضی گفته اند صحیح است وواقع میشود مستحب ولکن نماز واجب
بان نکنند وبعضی گفته اند واقع میشود بصفت مستحب وواجب چونکه مقدمه نماز

(واجب)

۱ احوط عدم اکتفاء باین وضو است در واجب مشروط بوضو صدر دام عمره

۲ معلوم نیست ولی احتیاط واترك نمایند صدر دام عمره

واجب هم هست و نماز بآن صحیح است واحوط اینست که اگر چنین وضوئی بگیرد قصد قربت مطلقه کند واگر قصد استحباب کند هم خوبست ودر هردو صورت واقع میشود واجب هرچند نیت استحباب (۳) کرده باشد (مسئلهٔ سوم) آیا میتواند بیت واجب ومستحب هردو بکند مثل اینکه وضو بگیرد بجهة نماز وقراءت قرآن ظاهر اینست که عیب ندارد دویم وضوء بجهة طواف واجب که جزء حج یا عمره باشد هرچند حج وعمره مستحب باشند سوم وضوء بجهة مس کتابت قرآن هرگاه براو واجب شده باشد که مس کلمات قرآن کند او زبابت عهد یا قسم یا اینکه اصلاح قرآن مثل محافی یا مقابلهٔ آن براو واجب شده باشد و بعضی ملحق کرده اند باینکه اگر ورق قرآن درجای نامناسبی باشد که بیرون آوردن آن واجب باشد لکن حق اینست که دراین صورت باید (۴) بی وضو انرا فوراً بردارد بلکه در جواز وضو هم تأملی هست و بدانکه درجائی که مس کتابت قرآن فوراً واجب نشد بدون طهارت حرام است چه مس واجب باشد که وضو واجب باشد یا مس واجب نباشد پس هروقت میخواهد مس بکند باید باطهارت باشد مگر درجای نامناسب که گفتیم اخراج آن فوراً لازمست ودراینجا چند مطلب است اوّل در معنی مس است مراد از مس رسانیدن جزء بدنست چه دست وچه صورت وچه غیر اینها چه انرا بر کتابت بگذارد یا کتابت را بر ان وناخن حکم باقی بدن را دارد لکن در موی تأملی هست اقوی اینست که عیب ندارد وتفاوتی مابین ظاهر وباطن نیست پس گذاشتن زبان یا باطن لب بر قرآن ومحو کلمه قرآن بزبان بی وضو حرام است (مطلب دویم) درتحقیق آنچه مس آن حرام است بدانکه حروف قرآن که نوشته وخوانده میشوند بی شبهه داخل اند ولکن در دخول مدو تشدید واعراب تأملی هست ودر تشدید احتیاطی هست واما حروفی که نوشته میشوند وخوانده نمیشوند مثل الف که در واو قالوا وآمنوا رسم شده است وحروفی که خوانده میشوند اما در رسم نوشته نمیشوند هرگاه نوشته شدند مثل واو داود

خالی از اشکال نیست پس رعایت احتیاط را نمایند مدردام ظله

۴ اگر گذشتن بمقدار زمان وضوء نیز اهانت باشد والا واجب است وضوء مدردام عمره العالی

اقوی آنست که عیب ندارد آما در ثانی احتیاطی هست وتفاوتی نیست در نوشتهٔ قرآن مابین خط متعارف وخط عبرانی وسریانی وخط فرنگی وخط متداول وخط محجور ومثل خط کوفی وراست نوشته وچپ نوشته وقلمی وچهاپی وحروف مقطعه وکندهٔ راست یا مثل مهر ثبت وبریده با کاغذ که فضای ان خوانده میشود یا شبکه که مشبك آیهٔ قرآن خوانده شود ودراین سه قسم این مسئله هست که آیا مس اطراف انها نباید کرد یا فضاء مابین را احوط. ملاحظهٔ هردو است (مطلب سوم) دربیان آنچیزی که بر آن نوشته میشود قرآن بدانکه فرقی نیست مابین کاغذ یا چوب یا دیوار یا زمین یا رخت بطریق چکن یا نخیه بسوزن یا بدن بطریق کوبیدن بنیل که در بدن ثابت میماند بلکه خود نوشتن بر بدن محدث اشکال دارد وهم چنین دقه کوبیدن وبعد از نوشتن یا کوبیدن مس کردن غیر ومس کردن خود انرا حرام است بلکه لازم میاید که همیشه متطهر باشد وعمداً محدث نشود مگر درحالت اضطرار ولازم میاید که حرام باشد بر او که خود را جنب بکند وازاین بابت میگوئیم که هرگاه بر بدن کسی دقه باشد که آیهٔ قرآن یا اسم الله باشد واجبست انرا محو کند یعنی در اطراف انهم رنك آنرا مثل ان باو متصل کند که صورت آیه محو شود وآیا نوشتن با نگشت بی وضو جایز است یا نه اگر ازان نوشتن اثر بماند دائماً مثل بر کاغذ نوشتن یا قلیلی میماند وزائل میشود مثل بر شیرهٔ سخت نوشتن فی الجمله احتیاط دارد واما اگر زایل میشود فوراً مثل نوشتن بر آب عیب ندارد واگر اثر او بخود نوشتن ظاهر نمیشود مثل نوشتن باب پیاز که بعد از گرفتن باتش ظاهر میشود ایا مس محدث او را قبل از ظهور جایز است یا نه احوط اجتناب است (مطلب چهارم) اینکه این حکم مختص مکلفین است وبر نابالغ تکلیفی نیست کلامی که هست اینست که آیا بر بالغ مثل معلم یا والدین واجبست که طفل را منع کنند از مس کلمات قرآن یا نه اقوی اینستکه واجب نیست (۱) واگر بنا بر منع شد هرگاه وضو بگیرند هم مشکلست ارتفاع حدث ایشان (مسئله) هرگاه کلمهٔ مشترك مابین قرآن وغیر آن باشد مثل قال ومثل یا ایها الناس مدار قصد کاتبست

۱ بلکه احوط وجوب است صدر دام ظله

واگر معلوم نباشد تکلیفی نیست (۱) مسئلة) بسم الله الرحمن الرحیم که جائی نوشته شد چون مختص قرآن است یعنی آیهٔ از آیات اوست مس او حرام است و دیگر قصد کاتب نمیخواهد بنابراین هرگاه کسی اورا بی قصد سورهٔ نوشت باز مس او حرام است اگرچه ازهیچ سورهٔ حساب نشود (چهارم) ازوضوهای واجب شمرده اند وضوئی راکه بنذر یا عهد یا قسم واجب شده باشد اگر مراد ایشان اینست که نذر وضوء بجهة یکی از چیزهائیکه وضو بجهة آنها خواسته اند بکنند خوبست واگر مراد نذر خود وضو است نه برای چیزی حتی حالت باطهارت بودن در آن تامل هست (فصل دوم) دربیان وضوهای مستحبه وبیان اینکه باکدام یك میتوان داخل نماز واجب شد وانها سه نوع اند یك نوع مستحب است در حال وضو نداشتن وانها هیجده قسم اند ویك نوع مستحب است باوجود وضو داشتن وانها دوازده قسم اند ویکنوع محض سورت وضو هستند یعنی باعث استباحهٔ عبادت نیستند وانها هشت قسم اند پس مجموع وضوهای مستحبه قریب بچهل قسم اند اما نوع اول پس اول انها وضو بجهة نماز مستحب است که اصل وضو مستحب است اگرچه نمازی وضو باطل وحرام است (دوم) وضو بجهة طواف مستحب (سیم) وضو بجهة (۲) مهیا شدن از برای نماز واجب یعنی نزدیك داخل شدن وقت وضو میگیرد بقصد اینکه در اول وقت مشغول نماز بشود و اماهرگاه بداند که در اول وقت نماز میسر نخواهد شد ظاهر اینست که اگر قبل از وقت وضو بگیرد بجهة مهیا بودن از برای اینکه اول اوقات امکان نماز بکند هرچند اول وقت نشود باز وضوء تنها حساب میشود (چهارم) وضو بجهة اصل داخل شدن در مسجد هرچند ارادهٔ نماز نداشته باشد واماهرگاه بخواهد عبور از مسجد نماید در استحباب وضو بجهة آن تامل هست (پنجم) وضو بجهة دخول در مشاهد مشرفه علی الاقوی (ششم) وضو بجهة طلب حوائج بدعا یا بمقدمات وسعی وتوجه بسوی کارها (هفتم) وضو بجهة هریك از اعمال حج واعمال عمره مگر طواف ونماز طواف که وضوی آنها واجب است هرچند که حج وعمره مستحب باشند چون که طواف ونماز ان که در

۱ ودرحکم مس کتابت قرآن است اسماء الله تعم و صفات خاصه او وأنبیاء واوصیاو حضرت زهرا سلام الله علیهم علی الاحوط صدردام ظله

۲ محل منع واشکال است خصوصاً قسم اخیری که فرموده اند اشکال خواهد بود صدر دام ظله العالی

حج وعمره مستحب اند واجب میباشند (هشتم) بجهة زیارت قبور (نهم) بجهة نماز میت (دهم) بجهة قرآن نوشتن یا حمل ان یالمس حواشی ان (یازدهم) بجهة باطهارت (۱) بودن که اینحالت مطلوب شارعست وهرچند که اراده نماز یا چیز دیگر ازانها که طهارت میخواهند نداشته باشد (دوازدهم) وضو بجهة زفاف که بجهة مرد وزن هردو مستحبست (سیزدهم) وضوی مسافر که از سفر برگشته ومیخواهد داخل خانه بشود (چهاردهم) وضو بجهة حکم بین الناس از اهل آن (پانزدهم) وضو بجهة سجدهٔ شکر وسجدهٔ تلاوت (شانزدهم) بجهة دعا وبجهة زیارت از دور (هفدهم) بجهة مقاربت باز وجهٔ خود که حائله باشد (هیجدهم) وضو بجهة خوابیدن وحکم این هیجده قسم اینست که میتواند با اینها نماز واجب بعمل آوردن لکن در اینجا اندقیقی است که ملاحظهٔ ان لازم است وان اینستکه این وضوها را در وقت جا آوردن باید حقیقة نیت ثمرات اینها را بکند و بعد از صحت اینها نماز با اینها صحیح است پس هرگاه بسبب اینکه زحمت او میشود در وقت نماز وضو گرفتن واز این جهت قبل از وقت وضو بجهة باطهارت بودن میگیرد که وقت نماز از زحمت وضو فارغ باشد صحت آن مشکلست واما هرگاه حقیقة میخواهد باطهارت باشد قبل از وقت ووضو بجهة این گرفت در وقت نماز با او بکند عیب ندارد اگرچه نیت او هم این باشد که بعد از دخول وقت نماز با آن بکند بلکه بعضی از اساطین علما فرموده اند که این نیت بکند احوط است (مسئلة) هرگاه از این وضوها بعمل آورد لکن ان کاری که این وضوها بجهة آن بود عمل نیامد باز هم نماز واجب میتوان بان کرد یا نه مثلاً هرگاه وضو گرفت بقصد نماز مستحب یا قرآن خواندن ونماز مستحب نکرد یا قرآن نخواند می تواند نماز واجب بان بکند ظاهر اینستکه همینکه بقصد انها وضو گرفت کفایت میکند هرچند که آنها عمل نیایند و بعضی از مشایخ عصر تأملی در این فرموده اند و بعضی از علماء در هفدهم وهیجدهم ۲ تأملی دارند چونکه بقصد ایجاد حدث ان وضو را میگیرد واقوی در همه جواز نماز است با انها نوع دوم وضوهائیکه مستحبه هستند که باوجود انکه وضو بجهة نماز دارد مستحبست که بجهة نماز ثانیاً

۱ بعضی از علماء اعلام در این قسم اشکال فرموده و بعض دیگر منع نموده اند پس اگر کفا بان نکنند و وضوء بگیرند که طهارت حاصل شود بجهة خواندن آیه از قران مثلا یا غایات دیگر ترك کنند ثبوت وجوب ندب را اگر در وضوئیکه وضو گیرنده واجب مشروط بوضو باشد وفعلا نخواهد اثرا بعمل آورد چه اگر وضو بلکه غسلرا چنین بعمل اورند موافق با احتیاط وصحت اعمال مشروط با نها خالی از اشکال خواهد بود چه در وقت یا خارج وقت اگرچه در وقت اولی بقصد صاحب وقت است صدر دام ظله

۲ اگر بگیم ینی که در حاشیه سابقه ذکر شد وضو گرفت مورد تامل نخواهد بود صدر دام ظله العالی

وضو بگیرند و انها دوازده قسم اند اول وضوء تجدیدی یعنی هر گاه وضو دارد و قدری از زمان گذشت یا یك نماز کرد مستحب است تجدید ثانیاً و در تجدید وضو و ثالثاً و رابعاً تأملی هست دوم وضوء احتیاطی یعنی هر گاه احتمال خللی یا مظنهٔ حدث باشد مستحبست بقصد احتیاط ثانیاً وضو بگیرد سیم وضو بعد از خروج مذی چهارم بعد از خروج ودی پنجم اینکه هر گاه بعد از وضوء دروغی گفت وضوء دیگر مستحب است ششم اینکه بعد از وضوء ظلم کرد وضوی دیگر مستحب است هفتم انکه بعد از وضو شعر باطل بسیار بخواند هشتم اینکه قی بکند نهم اینکه رعاف عارض او بشود دهم انکه مس عورت خود یا غیر نماید محرم باشد یا نامحرم زن یا مرد (یازدهم) اینکه استنجا را فراموش نمود ووضو ساخت وضو صحیح است ولکن بعد از استنجاء وضوی دیگر مستحب است (دوازدهم) هر گاه دندان خلال کرد وخون آمد اعادهٔ وضو مستحبست وبدانکه اصل دخول در نماز باین دوازده قسم شبهه ندارد ازاین بابت که اینها وضوء بعد از وضو صحیح اند پس بسبب همان وضوء اول داخل نماز میشود لکن کلامیکه دراینها هست اینست که هر گاه وضوئی بنیت یکی ازاقسام بجاآورد بعد معلوم شد که وضوء اول را نداشته مثلاً بقصد تجدید وضو ساخت بعد معلوم شد که وضو نداشته یا بقصد تکمیل بعد از خروج مذی یا رعاف مثلا وضو ساخت بعد معلوم شد که وضوء اول را نداشته آیا این وضوء باوجود انکه قصد رفع حدث دران نشده میتوان نماز بان کرد یا نه مسئله محل اشکالست لکن در یك قسم ازاینها که وضوء احتیاطی باشد اشکالی در نظر نیست درجواز دخول در نماز هر چند یقین بشود که وضوء اول را نداشته ودر باقی اقوی نیز جواز است واحوط اینستکه بعد از محدث شدن وضو بگیرد وجوباً بجهة نماز یا اینکه وضوی بگیرد بقصد احتیاط وقربت مطلقه که قصد وجوب وندب نکند (نوع سیم) وضوهائی هستند که برای محدث بحدث اکبر مستحب اند واصلا نمری بجهة رفع حدث ندارند واینها هشت

(قسم اند)

قسم اند (اول) وضوء جنب بجهة خوابیدن (دویم) وضوء جنب بجهة اکل شرب (سیم) وضوء جنب که بخواهد غسل میت بدهد (چهارم) وضوء جنب یا بجامعت هر گاه بخواهد تکرار بکند (پنجم) وضوء جنب باحتلام هر گاه بخواهد باحلال خود مقاربت کند (ششم) وضوء غاسل میت که غسل مس نکرده بخواهد مقاربت کند (هفتم) وضوء حائض دروقت هر نماز بجهة ذکر خدا بقدر نماز (هشتم) وضوء غاسل میت که غسل مس نکرده هر گاه بخواهد میت را تکفین کند یا بخواهد درقبر بسپارد واین محض صورت وضوء اند و نمر نداشتن اینها برای اباحهٔ نماز وغیران معلوم است کلامیکه هست دراینست که اگر باین عنوان وضو گرفت بعد معلوم شد که نبوده مثل اینکه باین خیال که هنوز غسل جنابت نکرده وضو گرفت بجهة اکل وشرب بعد معلوم شد که غسل جنابت کرده بود و بعد از او هم محدث شده آیا این وضو نمری بجهة رفع حدث دارد یا نه هر چند نمر داشتن خالی از وجه نیست لکن احتیاط شدید در اکتفا نکردنست (مسئله) هر گاه یکی چند وضو از وضوهای واجبه باشد مثل اینکه کسیکه مس کتابت قرآن بر او واجب شده در وقت نماز واجب طواف هم بر او واجب باشد باید اکتفا بیك وضو کند چه نیت همه را کرده باشد یا نیت یکی از انها را و تعدد وضو جایز نیست (مسئله) هر گاه قصد دارد چند کار از آن کارهائیکه وضو بجهة انها مستحبست مثل اینکه میخواهد قرآن بخواند ومسجد برود ومهیا بجهة نماز واجب قبل از وقت بشود و زیارت قبور بکند پس هر گاه یك وضو بنیت همه اینها بجا بیاورد کفایت میکند در حصول اجر وثواب همه وهر گاه یکی را نیت کرد وضوی دیگری بجهة غیر او گرفتن ماذا می کان اولی شکسته نشده مشکلست (مسئله) هر گاه از آن چیزهائیکه وضو از انها وبعد انها مستحبست متعدد بعمل آمد مثل انکه بعد از وضو قی ورعاف ومذی و خلال کردن همه از برای او اتفاق شدند ظاهر اینست که یك وضو برای همه کافیست

واگر یك وضو برای یکی گرفت برای یکی دیگر میشود وضوی دیگر بگیرد (۱) لکن احوط ترکست واما اگر یکی ازاینها حاصل شد ووضوی برای ان گرفت بعد دیگری حاصل شد وضوی دیگر بجهة او میتواند بگیرد پس ممکنست دوازده وضو عقب همدیگر علاوه بروضوء اول بگیرد (مسئلة) هرگاه چیزهائیکه صورت وضو برای انها مستحبست جمع شده‌اند برای هریك یکوضوء بگیرد وکفایت یك وضو برای همه محل تأملست (مسئلة) هرگاه اراده دارد جاآوردن چیزی ازان چیزهاکه وضو برای انها واجبست وچیزی ازانهاکه وضو ازبرای او مستحبست یکوضو بنیت همه میتوان بجاآورد امّا اگر بجهة واجب تنهایامستحب (۲) تنها بجا بیاورد برای دیگری ثانیاً جاآوردن محل اشکالست (فصل سیم) دربیان کیفیت وضو وافعال اصلیه واجبه آنست بعداز انکه نیت یکی ازوضوهارا بطریقیکه گفته شده نمود واجب اول وضوشستن رواست وکیفیت او اینست که آب را از رستنگاه (۳) موی سر بریزد وبشوید بحسب طول ازحدّ محل روئیدن موی سر تازنخ دیگر موی ریش که اززنخ بیائین است شستن ان لازم نیست امّا بحسب عرض پس مابین انگشت بزرگ وانگشت میانه‌را بقدریکه ممکنست جدا نموده وا نماید ازهمان رستنگاه تازنخ کشیده شود هرچه مابین سراندو انگشت احاطه نمود واجب است شستن ان هرچه ازسرهای اندو انگشت خارج ماند شستن ان لازم نیست پس هرقدر ازشقیقه وازموئیکه ازآخر شقیقه میروید تا آخر نرمه گوش وازانچه دراطراف روی میروید داخل این حد شد شستن ان واجبست وانچه بیرون ماند واجب نیست پس ان دوسفیدی که دردوطرف پیش سرند دردوجانب پیشانی وموی ندارند ازصورت خارجند وشستن انها واجب نیست ولازمست درشستن روی چندملاحظه ودقت بشود اوّل اینکه ازاین حدّ که گفته شد اندکی زیادتر بشوید که یقین بشستن مقدار واجب حاصل شود دویم ملاحظه نماید که همیشه انچه بالاتراست اوّل

۱ محل اشکالست صدر دام ظله

۲ ولی ترك نماید نیت استحباب را زیراکه باوجوب وضوئیت استحباب نمودن مشکل است صدر دام ظله

۳ اگرقاصد شستن بریختن آب باشد والالازم نیست ریختن آب از رستنگاه بلکه شستن ازانجا واجب است صدر دام ظله

شسته شود تاآخر صورت جز پائین تریش ازبالاتران شسته نشود لکن چون ازاول تاآخر ملاحظهٔ این نحو حقیقت مشکلست چونکه دست راکه بر صورت کشید تمام بالای صورت شسته نمیشود قدری ازپائین قبل ازبالا البته شسته میشود لکن (۱) میگوئیم که دربالا وپائین ملاحظهٔ هرجزئی نسبت بمقابل خود بشود که پائین بیشتر از مقابل خود ازبالا شسته نشود واما اگر یك سمت تمام ازبالا بپائین شسته وسمت دیگر مانده پس پائین سمت اوّل قبل ازبالای سمت ثانی شسته شده این عیب ندارد (۲) وتصویر این بملاحظهٔ دست کشیدن دروقت شستن خوب ظاهر میشود ملاحظهٔ سوم انکه سرموئی ازبشره رووظاهر موی ابرو ومژگان واریش وشارب نی شستن نماند وملاحظهٔ برداشتن مانع ازرسیدن آب ببشره کندمثل قی چشم وآب بینی خشك شده وبارکه در ظاهر لب حاصل میشود واثری که ازوسمه وخطاط زنها عمل می آید وجرمیکه ازقهوه خوردن وسرمه کشیدن بسیار حاصل میشود هرچندکه شك کند که اینها مانع اند یانه باز واجبست رفع انها وهمچنین بایددقت کنددرگوشهای چشم که دروقت دست کشیدن دست ازرسیدن بانها رد میشود بایدبخصوص ابرابانها برساند وهمچنین محل بهم آمدن لبهاکه از ظاهر محسوب است واطراف سوراخهای بینی که ازظاهرند باید بخصوصه دست برآنها مالد که شسته شوند ملاحظهٔ چهارم دراقسام موهای صورتست وحکم انها بدانکه موئیکه در صورت روئیده شده برچهار نوع است اول اینکه درهمان مکان که دراو روئیده احاطه نموده واورامستور نموده که درنظر ابتدائی بشرهٔ صورت پیدا نیست مثل ابروها غالباً وموی ریش که انبوه باشددراین قسم همین ظاهر موی را بایدشست دیگر موی که زیر آنست وبشره که مستور بانست شستن نمیخواهدبلکه شستن انهم مجزی نیست (۳) (دویم) انکه درآن محل روئیدن موی که نگاه میکنی بشره پیداست مثل بعض ریشها که نازك میباشند بنحویکه پوست روی دروقت نگاه بان پیداست درانجا اگر بسیار مویها ازهم دور باشند شستن

۱ زیاده از انکه عرفاً بگویند از بالا بپایین میشوید دقت لازم نیست صدر دام عمره

۲ محل اشکال است بلی دست کشیدن دروقت شستن که ذکر فرموده‌اند بطریقی که متعارف است عیب ندارد صدر دام اجلاله

۳ بلکه باید موی انراشست چه انرا بشوید یانشوید صدر دام ظله

اصلی بشره واجب است واگر بطریقی است که مانع احاطه موی میشود اقوی اکتفا
بشستن موی واحوط شستن (۱) موی و بشره است (سوم) انکه موئی که ازجای دیگر
روئیده بلند شده باشد وجای دیگررا بپوشاند مثل شارب بلندکه بر اطراف دهن
بسبب بلندی افتاده باشد وانراستر کند ومثل موی زیراب یاکه بسبب بلندی بالای
زنخ رابپوشند درانیها اگران مو مستقر باشدکه همیشه لثه وضع را پوشیده دارد شستن خود
آن کافی است واگر گاهی میپوشاند وگاهی جدامیشود شستن زیر ان لازم است و
احوط دربهردو قسم شستن هردواست (چهارم) انکه درمیان ریش جائی باشد خالی
ازمو بسبب دملی یاسوختگی لکن پیدا نباشد بسبب بلندی مویهای دوراو درانجا
هم اقوی اکتفا بشستن موی محیط واحتیاط (۲) شدید درانجا درشستن هردواست
(مسئلة) درتفصیل حکم شارب دروضو بدانکه موی شارب اگر بشره ازان نمایان
است باید بشره را بشوید واگر بقدری بلندشده که همان بشره را پوشیده همین ظاهر
موی رابشوید واگر بسیار بلندشده که ازحد عرض صورت گذشته شستن انقدار
که گذشته لازم نیست واگر بلندشده وآویخته است درعرض صورت امااگر کشیده
شود میگذرد پس در مسئله آن شش ملاحظه است (اول) نسبت بان مقدار که اگر
کشیده شود ازعرض صورت میگذرد ظاهر اینست که شستن ان لازم است (دوم)
ظاهر ان ازسمت بالا وشستن ان بلاشبهه لازم است (سوم) ظاهر ازسمت پائین که
برصورت گذاشته شده این هم ظاهر لزوم شستن آن است (چهارم) موی وسط ان
بی شبهه شستن نمیخواهد (پنجم) بشره که بسبب آویخته شدن شارب بر آن مستور است
شستن ان لازم است (ششم) موی ظاهر محاسن که شارب بر آن آویخته ظاهر آ شستن
آن لازم نیست وواجب (دوم) شستن دست راست است بعدازان دست چپ وحد شستن
ازمرفق است تاسر انگشتان ومرفق محل جمع شدن استخوان بازو وساق دست است
پس آخر استخوان بازورا باید اول شستن قرار دهد که بالاصاله شسته شود واحاطه

(کند)

۱ این احتیاط ترک نشود صدر دام اجلاله

۲ این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

کند شستن همه عضو را تاسر انگشتان بقسمی که بقدر سر موئی بی شستن نماند وباید
ازاله مانع ومشکوک المانعیه کند وباید ابرا بزیر موی دست برساند و احوط شستن
موی وبشره است ودراینمقام چند ملاحظه بتدقیق لازم است اول اینکه ابتدا باعلی
بشود تاآخر شستن یعنی جزء پائین قبل ازبالا شسته نشود هرجزئی نسبت بمقابل خود
(۱) واما جزء پائین که بعد ازبالاتر مقابل خود شسته وهنوز بالاتری که مقابل او نیست
شسته نشده باشد عیب ندارد والبته همین که دست را بکشی بجهة شستن ازبالا بپائین چنین
خواهد شد ملاحظه دویم اینکه بسیاری ازعوام دست را میشویند تابند دست چونکه
ازبند دست بپائین شسته شده دروقت شستن هردو دست ترمیباشد واین غلط است
چراکه شسته شدن سابق وتری اعتبار ندارد باید بعد ازشستن بالا شسته شود ملاحظة
سوم اینکه بند انگشتان بسبب چروك داشتن وبهم آمدن پوست بالای انها دست که
میکشد مابین چروکها را این تری آب تازه وشستن وضوئی فرانمیگیرد پس باید قدری
انگشتان را بست یازیاده تخلیل کرد وهمچنین سرخود انگشتان را هم باید
بشستن تازه بعد از همهٔ دست اب برساند ملاحظهٔ چهارم چرك زیر
ناخن چند قسمت اول اینکه بعد از گرفتن ناخن میماند ۲ این بی شبهه برداشتن
ان واجب وبابودن آن وضو باطلست دوم انکه ناخن زیاده از متعارف غالب
مردم بلندشده وچرك درزیر انها باشد خودان ناخن را بقدریکه ازحد دست زیاد نشده
یقیناً باید شست واما انقدر که ازحد دست گذشته میتوان گفت که لازم نیست لکن اظهر
لزوم است واما چرك زیر انرا بحدی که ظاهر است وبچشم دیده میشود ۳ برداشتن واجب
است که زیر آن شسته شود سیم انکه ناخن ازمتعارف بلند تر نشده لکن چرکی درزیر ان
متصل بان هست وبشره خالی است ظاهر اینست که ازاله ان لازم نیست چهارم انکه
چرك زیر ان ناخن متعارف حایل بشرهٔ زیر انست درانجا احتیاط شدید ازالهٔ آنست
هرگاه درابتداء نگاه دیده میشود بلکه لزوم ان خالی ازوجه نیست واجب سیم مسح

(پیش)

۱ زیاده بر انکه عرفا بگویند ازبالا بپائین شست وقت لازم نیست چنانچه مکذشت صدر دام ظله العالی

۲ یعنی پس ازانکه ناخن را گرفت وچرك ماند صدر دام ظله

۳ بچشم دیده نشود نیز واجبست برداشتن واگر مراد تشخیص ظاهر بان است بچشم دیدن میزان ظاهر بودن نیست صدر دام ظله العالی

پیش سر است و مراد از مسح کشیدن دست است بر آن بر طوری که دارد بطریق که آثیر در محل نماید و کفایت میکند مسمی در آن یعنی گفته بشود که مسح نمودن سر را و افضل و احوط آست که طول سه انگشت بر عرض سر گذاشته شود و بقدر یك انگشت پائین بکشد که بسه انگشت محل سه انگشت از عرض و طول مسح شده باشد و در جا آوردن این افضل که مستحب است قصد وجوب باید نمود و در این مقام چند دقت ملاحظه باید بشود اوّل اینکه در این مسح باید سر آرام و برقرار باشد و دست کشیده شود پس اگر دست را گذاشت و سر را حرکت داد مثل بسیاری از عوام وضو باطل است چونکه سر دستها مسح نموده و اگر هر دو حرکت کنند بلزوم بحث مسح مشکل است دوم اینکه تری دو پیش سر باسبب شستن روی یا بسبب دیگر رقیق باشد اگر قلیل است که رطوبت دست بر آن غالب میشود و او در دست تاثیر نمیکند عیب ندارد و اگر رطوبت زیاد است دو اشکال بهم میرسد یکی عدم تاثیر مسح یکی مسح باب تازه پس باید از اخشک کند یا کم نماید بعد مسح بکشد سیم اینکه هر گاه بر دست دوم وقت مسح باز آب زیاد باشد بطریق که اثرا کثیر ممسوح میگذارد آب جاری میشود مثل شستن و اینجا چون قصد نماید مسح را کفایت میکند هر چند شستن عمل آمده باشد لکن احوط آستکه دست را تکان بدهد که زیادتی آن آب برود و تری باقی بماند که بان مسح نماید چهارم اینکه پیش سر اگر موی ندارد بر آن مسح بکند و اگر دارد دو بشره مسح بکند و اگر دارد دو بشره مسح کند هم مجزی است و اگر موی دارد و نخواهد بر موی مسح کند پس آن بر چهار قسم میشود باشد اوّل اینکه موئی که در همان محل روئیده و باند نشده لکن بشره را پوشانیده مسح بر آن موی جایز است دوم اینکه موئی است که از بالا روئیده و پیش سر افتاده مسح بر آن جایز نیست بشبهه سیم اینکه در انجا روئیده و بافته شده بحیثیکه از حد سر میگذرد و بر آن مقداریکه گذشته است از حد سر مسح کند این هم مجزی نیست چهارم اینکه حد آن موازی سر میگذرد لکن بر آن مقداریکه از حد سر نگذشته است مسح میکند و این نیز کفایت میکند (مسئله)

۱ لازم نیست صدر دام اجلاله

۲ رعایت این احتیاط را نماید صدر دام ظله

(در)

در این مسح تفاوت نمیکند از بالا بپائین یا بعکس و اوّل احوط است ۱ و تفاوت نمیکند که بطریق استقامت یا کجی باشد و تفاوت نمیکند که مسح بطول سر باشد یا بعرض ان و احوط همین طریق متعارف است و اجب چهار مسح روی هر دو پا است از سر انگشتان تا کعب بحسب طول و مراد از کعب برامدگی است که از همهٔ روی پا بلند تر است و بعضی گفته اند ان گودیست که بالاتر از این برامدگی است در مفصل یعنی انجا که استخوان ساق تمام میشود و متصل باصل قدم میشود و مراعات این قول احوط است و باید خود کعب هم مسح بشود و آنمقدر عرض همین قدر لازم است که خط متصلی از سر انگشتان تا کعب مسح شود لکن ۲ احوط اینست که تمام پشت پا تمام کف دست مسح شود تا مفصل ساق و باید همان ملاحظات که در مسح سر گفته شد در اینجا هم بشود پس باید پا برقرار باشد نه اینکه دست را بر پا گذارد و پا را حرکت دهد و باید اب بر پا غالب بر آب دست نباشد لکن در اینجا اگر موی پا باشد هر گاه موی نازك متفرق باشند همین طور مسح کند و اگر انبوه و زیاد باشند که ساتر قدری از روی پا باشند در اینجا اگر ممکن باشد ازالهٔ انها واجب است ازاله زیرا که تخلیل غیر ممکن یا مشکلست و اگر ازاله ممکن نیست بر انها مسح کند و قول بجواز مسح بر ان مسئله خالی از وجه نیست ۳ لکن خلاف احتیاط است البته احتیاط بازالهٔ ان موتوك نشود (مسئله) مسح پای راست بدست راست و پای چپ بدست چپ افضل است و لازم نیست ٤ و هر دو را بیك دست هم مسح میتوان نمود اینها اصل افعال واجبه وضوء اند و در جا آوردن این افعال چهارده شرط هست که در سیزده شرط از انها غسل با وضو شریك است چهاردهم تنها مختص وضوست اوّل مصاحبت همهٔ این افعال بانیت باین معنی که از اوّل عمل تا آخر در ذهن او مرکوز باشد که چه میکند و برای چه میکند و حقیقت همین استدامهٔ حقیقهٔ نیت است و دو چیز از این بر هم میزند اوّل غفلت بالکلیه که بالمره از خزانهٔ ذهن محو بشود که چه میکند بحیثیکه اگر از او بپرسند دفعة ملتفت باین نشود و متفرع میشود بر این مسئله که هر گاه کسی را در نماز بینکی یا چرت عارض شد بنحویکه از

۱ این احتیاط و احتیاط بعد را نترك رعایت نماید صدر دام اجلاله

۲ چون آسان است این احتیاط را ترك نماید صدر دام ظله

۳ ازالهٔ مو با تعین او جبه است صدر دام ظله

٤ بلکه احوط صدر دام ظله

(التفات)

التفات بداعی غفلت کرد لکن گوش او میشنود یاچشم تنهامی بیند درانجامیگوئیم
وضوی او بهم نخورد لکن فعلی که در انحالت بجا آمده یاقرائتی که خوانده
ازنماز محسوب نمیشود وباید اعادهٔ آنها بکند وگاهی ازاین بابت نماز باطل
میشود (دویم) انکه نیت خلاف کند یعنی نیت قطع یانیت قاطع نماید درانشاء
ودرانحالت هرجزئی که بعمل آورد باطل است لکن هرگاه زجوع کرد بنیت وهنوز
موالات بهم نخورده اقوی در وضو وغسل اینست که عیب ندارد هرچند نماز
وروزه دراین مسئله حکم دیگردارند (دویم) ازشروط خلوص نیت است یعنی
باید چیزی غیراز قربت باومنضم نشود تفصیل کلام اینست که منضم کردن چیزی
یاقصدقربت برچند قسم میشود (اوّل) انکه درمحل رؤیت مردم قصدریا ودرمحل
سماع قصد سمعه نماید هرچند بالتبع باشد دراین ضمیمه عبادت باطل است هرگاه
ریادخیل دراصل عمل حقیقت باشد چه ازاول وچه درانثنا ولکن هرگاه بخیال او
بگذرد لکن دراصل ابداً باعث عمل نبوده عیب ندارد همچنانکه اگر دراصل او محرك
بوده وقربت وخلوص رادردل بگذراند اصلاثمری ندارد وعمل باطل است (مسئلة)
هرگاه بداند که قصدقربت وریاء هردودرخیال اوهستند درعملی که بان مشغول است
ولکن شك میکند که آیاحقیقت داعی ومحرك اودراین عمل قربت بوده یاریاو کدام یك اصلی
وکدام یك بالتبع بوده صحت این عمل مشکل است بلی هرگاه عملی کردو بعدازآن دراواین
شك رانمود آنعمل راحمل برصحت نماید (مسئلة) هرگاه شخصی مشغول عبادتست وازاطلاع
مردم براو درحال آنعبادت خوشحالی بجهة او حاصل میشود عیبی ندارد هرگاه آنعمل را
از اول بجهة ازاطلاع بعمل نیاورده (دویم) انکه قصدامر مباحی منضم بقربت
بشود مثل انکه درهوای گرم باب سرد وضو یاغسل بجاآورد وقصد خنك شدن را
هم دارد وحکم دراینست که اگر مقصود اصلی عبادتست واین را بالتبع ملاحظه نموده
عیب ندارد وامّا اگرعکس باشد باطل است یقیناً وهمچنین اگراین ولو هردو روی

هم رفته باعث شدند نیز باطل است (سیم) انکه قصدامر راجحی دیگر کند مثل انکه
درتکبیر نماز قصداعلام کند هرگاه قصدامتثال امر نمازی کند عیب ندارد (سیم)
ازشروط مباح بودن ایست بسبب ملکیت آن یااذن مالك براو بصریح یاشاهد حال
یااباحهٔ شارع هرچند که مالك اذن نداده واین قسم (سوم) درنهرهای مملوکه است
که آب آنها ازرود خانه ها یاچشمه وقنات باشد که بدون اذن مالك خوردن ووضو
وغسل ازانها جایزاست باذن مالك الملك حقیقی هرچند نابالغ هم درانها دخیل باشد
لکن ازبرای حوضها بردن وزرع بانها آب دادن بدون اذن مالك حرامست (مسئلة)
هرگاه نهررا غاصبی غصب نموده ظاهر اینست که همان حکم رای غیرغاصب برقراراست
اما برای او واتباع او که معین درغصب بوده اند جایز نیست وبدانکه مباح بودن از
جمله شروط علیه است یعنی اگرمیداند که آب مباح نیست ووضو یاغسل بعمل آورد
باطل است واگرنداند مثل انکه باین خیال که ازخودش میباشد یااززید است وعلم
برضای او دارد ووضو گرفت بعد معلوم شد ازکسی بوده که راضی نبوده عیب ندارد
هرچندمثل آن بذمه او بیاید (مسئلة) هرگاه درانثناء وضو معلوم شد که آب مباح
نبوده است تتمهٔ آنرا باب مباح بجا بیاورد صحیح است (مسئلة) هرگاه روی
ودستهارا باب غصبی ندانسته شست بعد معلوم اوشد که غصب است آیامسح بان تری
دست میتواند بکند یانه اقوی جوازاست واحوط (۱) اعاده است (مسئلة)
هرگاه باب غصبی وضوی باطل گرفت وبعدمیخواهد وضوی صحیح بگیرد لازم است
که آن آبرا بخشکاند بعد وضو بگیرد ومیشود گفت باید بگذارد تاخود بخود بخشکد
وقول بجوازوضوی ثانی وهرچند که اعضا ازوضوی اول خشك نشده باشد نیز
خالی (۲) ازوجه نیست (مسئلة) هرگاه جاهل مسئله وضویاغسل باب غیرمباح
بجا بیاورد باطل است هرگاه تقصیر درتحصیل مسئله نموده وامّا جاهل غیر مقصر
پس قول بصحت وضوی او خالی ازقوه نیست (مسئلة) هرگاه میدانست که این

۱ این احتیاط راترك نمایند صدر دام ظله

۲ در اینمقام نیز احتیاط را ترك نمایند صدر دام ظله

آب غصب است لکن دروقت وضو فراموش کرد وبان وضو گرفت صحت محل اشکال است خصوصاً هرگاه این فراموشی ازبابت بی باکی باشد که اغلب غاصبین دروقت تصرفات غالباً غافلند از غصبیت (م) هرگاه دو ظرف آب در نزداو باشد که میداند یکی ازانها مباح است ویکی غصبی لازم است اجتناب ازهردو واگرآب منحصر است بان دو باید تیمم بگیرد مگر درصورتی که شارع اذن بدهد که تشخیص مال خود کند بقرعه یانحوآن درانجا باید تعیین نماید وطهارت بجا آورد (چهارم) مطلق بودن آبست پس باب مضاف مثل گلاب وعرق طهارت جایز نیست واگرآب وگلاب ممزوج شدند پس گلاب درآب مستهلك شده وهمان اسم آبرا براو میگویند وضو بان عیب ندارد هرچند بوی گلاب داشته باشد بلکه میتوان گفت که اگردرجائی آب بقدرکفایت وضو یافت نشد لکن قلیلی آب دارد که اگرقلیلی گلاب براو اضافه نماید بازاورا آب میگویند وکفایت وضومیکند واجبست که چنین کند بلی اگراسم گلاب غالب شد طهارت باوجایز نیست واگرنه اورا آب گویند ونه گلاب بازهم جایز نیست واگرگلاب ضایع شده باشد که بوی وطعم آن بالمره رفته باشد بازطهارت باو جایز نیست (مسئلة) هرگاه آبی درظرفی بیند نمیداند آبست یاعرق پید مثلاً استعمال آن درطهارات جایز نیست (مسئلة) هرگاه در صورت ممزوج شدن شك بکند که کدام غالب است باز هم جایز نیست (مسئلة) گاهی آب مطلق درحال استعمال مضاف میشود مثل اینکه دست رنگ حنای زیاد داشته باشد یاچرك بسیارداشته باشد که دروقت شستن خصوصاً درآخرعضو که قلیلی میماندو باید باجراء آن باقی رابشوید مضاف میشود باید ملاحظه اینرا نمود لکن قسمی نشود که باعث وسواس بشود چونکه گاهی فی الجمله تغییری میشود که بحد اضافه نمیرسد وعیب ندارد (مسئلة) هرگاه دوآب باشد یکی مطلق ویکی مضاف ومشتبه بشوند وآبی غیراز انها نباشد لازم است دووضو بگیرد واین مثل مشتبه بمغصوب نیست که آنجا گفتیم حکم

(تیمم است)

تیمم است واگر یکی ازاین دوآب ریخته شد بیکی دیگر وضو بگیرد وتیمم نیز بکند (مسئلة) شبم داخل آب مطلق است مگر در بعض اقسام که طعمی پیدا میکند مثل شبم نخود که خصوصیتی بجهة تغییر طعم دران حاصل میشود وعرق آب مطلق هم آب مطلقست (پنجم) انکه مکانی که در آن وضو میگیرد یاغسل میکند مباح باشد یعنی درآن فضائیکه شستن روی ودستها درآن میشود غصبی نباشد واما مکان استقراربادروقت مسح مثل اینکه کفش غصبی درپایش باشد یافرش غصبی وپارادرآن کفش گذاشته مسح کند بعضی گفته اند که عیب ندارد لکن احوط اینست که ملاحظه اینهم بشود که پایش دروقت مسح درکفش نباشد واگرازاول وضوانرا بیرون آورد احوط است (مسئلة) (۱) محبوس درمکان مغصوب وضوونمازاودران مکان صحیح است واجرت هم بذمه اونمی آید (مسئلة) حمام غصبی غسل درآن باطل است واگرچه ازبابت اجرت ندادن بحمامی یاعدم رضای او برفتن این شخص باشد (مسئلة) حمام (۲) یاخانه که زمین یاعین گچ وآجر وآهك آن غصبی باشد بطلان وضوو غسل درآن معلوم است واما هرگاه عین اینها همه مباح باشند وفعله انرا مرخص دنداده باشند مکان غصبی نمیشود واجرت عمله درذمه صاحب است (مسئلة) هرگاه اعیان گچ وآجر وآهك راخریده لکن پول ازحرام داده آیا اصل خانه وحمام غصبی میشوند یانه میگوئیم که اگر معامله بعین پول شده وبایع نمیدانست که حرام است معامله باطل ومکان وبنیان همه درحکم مغصوبند واگر بذمه فروخته ونمیدانست که پول حرام خواهد داد حلیت محل اشکال است واما اگر بایع میدانست که پول حرام میدهد وبذمه معامله شد مبیع ملك مشتری شده وحلال است بلکه اگر بعین نیز معامله کرده احتمال حلیت هست لکن مشکلست (ششم) انکه ظرفی که ازآن اب استعمال میکند مباح باشد پس هرگاه آب مباح مثلاً درآفتابه باشد که علم نداشته باشد که صاحب آفتابه راضی بتصرف است جایز نیست دست زدن بافتابه بجهة وضوگرفتن بان ونه خالی کردن ان درظرف دیگر واگرآب منحصر باشد باین باید تیمم بگیرد بلی اگر معصیت نمود وآب را درظرف دیگر خالی کرد

(انوقت)

۱ تفصیل این مسئله درمکان مصلی خواهد آمد صدردام ظله

۲ مراد ازاین همه ومسئله بعد از آن خوب واضح نیست و بیان شقوق و محتملات ان منافی باوضع حاشیه است صدردام ظله

انوقت تکلیف او بوضو میشود و اگر صاحب آفتابه بدون اذن صاحب آب آبرا در آفتابه گذاشت دراینوقت صاحب آب یاماذون از او میتواند که بدون رضای او تصرف در آفتابه بخالی کردن آب از او نماید وتوضیح مسئله اینست که وضو گرفتن باب مباح که در ظرف غصبی است برچند قسم تصویر میشود اول انکه در وقت ارادهٔ وضو آنرا خالی کنند در ظرف دیگر ووضو بگیرد واین اشکال ندارد وهرچند آن خالی کردن هم معصیت باشد دوم انکه بان ظرف آب براعضا جاری کند واین باطل است بی شبهه چونکه اصل استعمال تصرف است سیم انکه دست در آن ظرف برده آب بردارد وبشوید چهارم انکه باان ظرف آبرا از کف دست ریخته وبشوید ظاهر اینست که دراین دو قسم نیز باطل است چونکه عین تصرف قندو تفاوتی در بطلان در اینها مابین اینکه آب منحصر باشد (۱) یانباشد نیست پنجم وششم وهفتم همین سه صورتند لکن در حالتیکه قصد او خالی کردن ان بجهة رد بصاحب باشد دراین سه صورت صحت خالی از قوة نیست هفتم از شروط اینکه ظرفی که بان وضو میگیرد طلا یانقره نباشد که تصرف در آن ونگاه داشتن آن حرام است وهمان هفت صورت آن مسئلة اباحه دراین مسئله میاید لکن در سه صورت اخیره باید قصد او خالی کردن وشکستن انها باشد هشتم انکه محلی که آب در آن ریخته میشود مباح باشد پس هرگاه وضو بگیرد بنحویکه آب وضو درحین شستن ریخته شود درظرف غصبی یازمین غصبی جمعی ازعلماء حکم ببطلان نموده اند بلکه بعضی از محققین حکم کرده اند باینکه اگر آب غسل مثلاً جاری شود درجائیکه بعد از طی مسافتی بزمین غصبی برسد غسل باطلست لکن دراینشرط (۲) تاملی هست اگرچه احتیاط دردین مطلوب است نهم انکه محل شستن ومسح درحین شستن ومسح پاك باشد پس هرگاه محل یکی ازانها نجس باشد درحال شستن یامسح بیشبهه آن وضو وآن غسل باطلست اماهرگاه اوراقبل از شروع در عمل پاك نمود بی اشکالست وهمچنین هرگاه در بین عمل اورا تطهیر نمود نیز خوبست لکن درغسل بعضی قائلند که باید قبل از شروع پاك نماید اماهرگاه بخواهد که بیك جاری کردن

۱ بطلان دوسیم و چهارم عدم الحضار معلوم نیست صدر دام ظله

۲ باعلم بریختن آب وشؤدرعمل غصبی اگرچه بعد ازطی مسافتی بوده باشد یاقصد انرا نماید یاظاهراً حکم ببطلان وضؤ بمو قوف باشد صدردام ظله

آبهم تطهیر نماید وهم عمل وضو جابیاید مثل انکه دست نجس را در حوض بزند که هم پاك شود وهم آب وضو یاغسل حساب شود محل اشکالست اقوی آنستکه اگر قصد کند که شستن وضوئی یاغسلی در آن (۱) بعد از فرو بردن حاصل شود عیب ندارد (مسئله) هرگاه بعد از شستن عضو نجاست عارض او شود در اثناء عمل عیب ندارد وبعد از وضو بجهة نماز او را تطهیر کند (مسئلة) هرگاه از محل وضو یاغسل خون میاید ومنقطع نمیشود همینکه از او در آب کثیر فرو برد ودست مالید که یك آنی منقطع بشود ویك سطح آب بر او جاری بشود کفایت میکند (دهم) انکه در محل شستن ومسح حائل نباشد که مانع تأثیر آب غسل یارطوبت مسح بشود هرچند بقدر نقطه باشد ورنگ وچربی که نازك باشند حایل نیستند لکن هرگاه غلیظ شدند حایل میشوند واگر شك شود درچیزیکه بر بدن هست که آیا حائلست یانه واجبست ازالة ان (مسئلة) هرگاه حائل بطریقیست که آب زیر ان میرسد نه بطریق جریان آیا لازمست برداشتن ان یاهمان رسیدن آب کافیست ظاهر ثانی است لکن احتیاط کردن ببرداشتن ان بهتراست (مسئلة) اگر شك دارد که بر بدن حائلی هست یانه اقوی اینست که تفحص لازم نیست لکن مرحوم شیخ استاد اعلی الله مقامه حکم میفرمود بوجوب تفحص وملاحظه خصوصاً هرگاه شك معتنی به باشد (۲) واحتیاط شدید همین است (یازدهم) اینکه آب مستعمل در رفع خبث نشده باشد هرچند پاك باشد ومستعمل در رفع حدث اکبر نباشد بنا بر احوط واما مستعمل در وضو ودر اغسال مندوبه عیب ندارد ومراد از مستعمل در غسل وضو آبی است که بر بدن جاری شود بقصد غسل پس آبی که در وقت غسل قبل از اجراء بان طرف واینطرف ریخته میشود یاانکه ببدن میرسد لکن قصد او اجراء آب غسلست بدست ان آب داخل مستعمل در حدث نیست واشکال ندارد وآبیکه دست میان ان زده وآب برداشته داخل مستعمل نیست (دوازدهم) ترتیب مابین اعضا بنحویکه مقرراست پس اگر در وضو ویاغسل ترتیبی تقدیم مؤخر نمود یادو

۱ اگر در حال قرار بردن قصد شستن نجس راننماید ودر حال بیرون آوردن قصد وضو یاغسل کند ده شلا صدردام ظله

۲ واگر مظنه بعدم مانع دارد یابعد از تفحص مظنه پیدا کند کفایت میکند صدردام ظله

عضو باهم شست باطلست کلامیکه هست دراینست که هرگاه مثلاً دست راست و چپ را باهم شست بطریق فروبردن یااینکه دست چپ را اول شست و بعد راستر آیا شستن دست راست مجزیست باین معنی که هرگاه ثانیاً دست چپ را بشوید وضو صحیح است یانه اقوی صحت است لکن درصورت مخصوصه (۱) که هرگاه بعدازشستن روی اول چپ را شست بعد راست را احوط اینست که ثانیاً هم دست راست را بشوید بعد چپ را وبدانکه دروضو ترتیب مابین مسح دوپا واجب نیست پس هردو پارا باهم میتوان مسح کند بلکه تقدیم پای چپ برراست هم عیب ندارد لکن (۲) احتیاط شدید در ترتیب است (سیزدهم) مباشرت افعال یعنی بخودی خود اصل واجبات را بجا بیاورد پس هرگاه باتمکن خود کسی دیگر روی یا دستهای اورا بشوید یا مسح برسر وپای او بکشند هرچند بادست خودش باشد باطل است واما مقدمات اینها پس چند قسم اند (اول) مقدمات بعیده مثل آب آوردن وحاضر نمودن وگرم کردن ونحوان اگر این قسم را کسی دیگر جابیاورد اصلا اشکال ندارد (دوم) مقدمات۳ قریبه مثل آب دردست ریختن یعنی کسی در دست او آب ریزد خود شستن را بعمل بیاورد واین باعث بطلان وضو نیست لکن مکروهست (سوم) انکه کسی بردست وروی او بریزد وخود بقصد شستن انرا استعمال نماید اینقسم نیز ظاهراً عیب ندارد ولکن خالی ازاشکال نیست (چهارم) انکه آب ازجائی ریخته میشود مثل شیر پیچ و ناودان ودست رازیران بگیرد بقصد شسته شدن بهمین ریختـه شدن این هم عیب ندارد (پنجم) کسی آب میریزد از آفتابه مثلاً نه بقصد شستن عضو متوضی لکن اوخود دست را زیران میگیرد بقصد شسته شدن بهمین ریختن این هم ظاهراً عیب ندارد (چهاردهم) وان مختص وضو است موالات است وموالات سه معنی دارد (معنی اول) اینکه مابین افعال اینقدر فاصلهٔ طولانی قرار ندهد که صورت ان محو بشود بطریقیکه بگویند مشغول ان

۲ ظاهر امر او ازاین عبارت ملاحظه سابق خالی از تشویش نیست وعلی ای حال خصوصیتی درصورت مخصوصه بنظر نمیرسد والله العالم صدردام ظله العالی

۲ این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

۳ دراین قسم وقسم سیم ترک احتیاط را نباشد صدردام ظله

عمل نیست واین معنی دروضو لازم است (۱) حتی اینکه اگر درجزء آخر رطوبتی درهمهٔ اعضاء سابقه بماند ثمر ندارد (معنی دوم) اینکه ازفعلی که فارغ شده بلا فاصله مشغول فعلی که بعداز آنست بشود احتیاط اینست که موالات باین معنی هم مراعات بشود (معنی سوم) انکه ملاحظه اثری از آثار بشود که خشک شدن سابق باشد بیکی ازسه طریق یااینکه وقتی که مشغول عضوی غیراز اوّل شد همهٔ اعضا سابقه بران بارطوبت باشد یا اینکه همان خشک نشده باشد که اگر قدری ازان خشک بشود عیب ندارد یااینکه سابق ان عضوی که مشغول بان میشود باید خشک نشود واقوی لزوم موالات باینمعنی است بطریق دوم پس دروقت شروع بعضو بعدی همینکه در اعضای سابقهٔ ان رطوبتی باشد کفایت میکند اگرچه تا این تمام بشود ان خشک بشود (مسئلة) آیا ماندن رطوبت درموی ریش ثمری بجهة موالات دارد یانه تحقیق اینست که ان تری یادرظاهر موی حد صورتست یا درباطن موی حد صورتست یادرموی پائین تراز حد صورت است درقسم اول اشکالی نیست که قطعاً ثمر درموالات میکند ودردوم ظاهراً اشکالی نیست ودرسیم اقوی اینست که هم ثمر دارد (۲) زیراکه شستن ان دروضو مستحبست پس آب ان آب وضو میباشد (مـ) آیا ماندن تری درغاسل کفایت میکنـد یعنی هرگاه در کف دست که بان شسته تری ازان مانده لکن شسته شدها همه خشک شده باشند کفایت میکند یانه قول بکفایت خالی ازقوت نیست لکن خلاف احتیاط است (۳) و بدانکه بعضی ازاعاظم علماء عصر بعـداز انکه معنی موالات را باین نحو نموده فرموده است کـه این تقدیر زمانی است وماندن تری حسی یا خشک شدن حسی دخلی ندارد پس هرگاه تأخیر انداخت بحدیکه درتابستان معتدل خشک میشد لکن خشک نشد موالات بهم خورده (٤) واگر اعضارا بادستمال خشک نمود یابسبب شدت افراط حرارت درهوا یادربدن خشک شد که اگر گرمای معتدل بود نمیشد ضرر ندارد

۱ معلوم نیست ولی احوط است صدر دام ظله

۲ کفایت دران قسم وسابق بران مشکلست ترک احتیاط را ننماید صدردام ظله

۳ البته ترک احتیاط نکنند بلکه خالی از وجه نیست صدردام عمره

٤ بهم نخورده انشاءالله وخشک نمودن بدستمال یا آتش ومثل ان ظاهراً بی ضرر باشد و اما حرارت بیرون ازمتعارفی که بدون فصل عرفی رطوبت سابقه را خشک کند خواهند فرمود ضرر ندارد صدر دام ظله

(تتمهٔ کلام) بدانکه دوقسم ازوضوهست که بدون آب ریختن حاصل میشوند اوّل وضوی ارتماسی وبرای ان چند کیفیت است کیفیت اوّل اینکه صورت رااز رستنگاه فرو درآب برده وبزنخ ختم کند یااینکه درآب گذارد بی نیت وضو ودربیرون آوردن قصد شستن او نماید بهمان ترتیب که از رستنگاه اوّل بیرون آورد وختم تازنخ کند وبعدازان دست راست را درآب فروبرد ودربیرون آوردن قصد شستن کند وابتدا ازمرفق وختم بسرانگشتان ودست چپ راهم باینطریق درانجامسح بدست راست وچپ هردو بی اشکال است (کیفیت دویم) اینکه دستهارا بفروبردن بشوید که بمحض فروبردن بیرون آوردودرانجاهم ظاهر اینست که مسح بدستها عیب ندارد ولکن اگر دست راست را که شست بیرون آوردن ان طول کشید بعدکه دست چپ راشست فوراً بیرون آورد بادست(١) چپ همه مسحهارا بکند که دست راست رابسبب طول آب تازه فراگرفته (کیفیت سیم) (٢) اینست که درآب جاری فروبرود وقراربدهد که درهرجریان ازآب عضوی شسته شود وفوراً بیرون بیاید ومسح بهریك ازدستهاکه کند عیب ندارد (کیفیت چهارم) اینکه آب زیاد ازناودان یا باران شدیدی برهمه بدن اوریخته شود و درهراحاطه قصدعضوی کنددرانجابدست چپ همه(٣) مسحهارا کند (کیفیت پنجم) آنستکه درآب ایستاده فرورفته بحرکت روی ازرستنگاه موی قصدشستن روکند و بحرکت دستها ازمرفق قصددستها وبلامکث بیرون آید (کیفیت ششم) اینکه درآب ایستاده بدون تحریك درهرآنی قصدشستن عضوی کندبترتیب وزود بیرون آیدومسح کند ودراینقسم تامل(٤)هست بلکه درمطلق شسته شدن درآب ازبابت آب جدید درمسح احتیاطی هست هرچند فوراً ازآب بیرون بیاید (قسم دویم) اینکه شخص ازآب بیرون بیاید درحالتی که همه قطرات آب بربدن اوباشد قصدوضو کند ودست برصورت بمالد باانقطرات بشوید وهمچنین دستهارا وبعده مسح کند یااینکه باران بدن اوراگرفته وقطرات زیادبربدن اوباقی مانده قصدوضو نموده بطریق استعمال وضو بگیرد بنحویکه

١ اگرملاحظه مخالفت باحتیاط را ننمایند زیراکه سردپای راست را بدست چپ مسح نمودن خلاف احتیاط است صدر دام ظله

٢ وقوع وضو بشرایط دراین کیفیت بسیار بعیداست صدر دام ظله

٣ خلاف احتیاط است چنانچه در کیفیت دوم ذکر شد صدردام عزه

٤ تمام اقسام غیراز قسم اول خالی از تامل نیست پس ترك احتیاط ننمایند صدردام ظله العالی

صدق شستن بشود تمهید کلام بدانکه این چهارده شرط که برای وضو گفته شد شرطیت انها درحال تمکن است وامادرصورت عدم تمکن پس حکم شارع درانها مختلف است دربعض انها بمحض تمکن نشدن حکم بتیمم فرموده ودربعضی ازانها وضورا بقسم دیگر مقرر نموده امّاشرایطی که بمحض عدم تمکن حکم بتیمم فرموده اطلاق وطهارت واباحهٔ ایست واباحهٔ ظرف ومصب واستعمال نشدن دررفع حدث اکبر وباقی شرایطرا در صورت عدم امکان انها وضوهائی چند مقررفرموده که اسم انها وضوءاضطراریست و وضوءاضطراری (هشت قسم است) وضوءجبیره وضوءاقتصار وضوءتقیه وضوءناقص العضو وضوء تولیه کلیه وضوء تولیهٔ بعضیه وضوء دایم الحدث وضوءغیرممکن الموالات وبیان اینها درهفت فصلست (فصل اول) دربیان وضوء جبیره ووضوء اقتصار بدانکه وضوء جبیره اسم وضوئی است که بسبب علت درمحل وضو برحائل مسح میشود ووضوءاقتصاراسم وضوئی است که بعض مواضع وضورا ترك میکند واکتفا باطراف آن میکندوهریك جائی دارند تفصیل بیان انهااین است که ممکن نشدن شستن یامسح محل وضویاازبابت ضرراصل استعمال آبست ببدن یااینکه درمحل خاص ازان مانع هست وان مانع یاجبیره است یعنی تخته بسته برشکسته وازجابدررفته است یادوائی که بردمل وزخم گذاشته اند یادستمال است که بران بسته یاچیزی بدون علتی چسبیده ورفع نمیشود یازخم مکشوفی است یاوجع یاورم یارمدچشم است یابسبب نجاست وعدم امکان تطهیر شستن ان ممکن نیست وهریك ازتخته یادستمال یاچیزعارضی یابعض عضو وضورا گرفته یاتمام عضورا ازحدخود نه بیشتریاسرایت کرده ازجزوعلیل بجزوسالم بقدرمتعارف یازیاده ازمتعارف وضرر حاصل ازاستعمال آب یامختص محل شستن است یامحل مسح وچون احکام اینها تفاوت دارد لهذادرضمن چندمسئله بیان میشود (مسئلهٔ اوّل) هرگاه اصل استعمال آب مضراست ببدن حکم تیمم است وجبیره درکارنیست هرچندممکن باشد (مسئلهٔ دویم) بدانکه هرگاه موضع شستن شکسته یاازجارفته باشد وبسته باشدتخته بان

اسم ان بسته جبیره است پس هرگاه بی ضرر ممکن باشد که آب بخود عضو برسد بریختن بسیار یا بگذاردن ان در آب لازمست که چنین کند لکن اگر رسیدن آب بان بطریق اجراء باشد تفاوت نیست مابین امکان و نمودن ان و عدم امکان و اگر بمحض رسیدن آب باشد اگرچه احوط این است که در این صورت اگر ممکن است اورا واکند اکتفا بمحض رسیدن نکند بلکه واکند لکن اقوی (۱) اکتفا است واینکه واکردن ضرور نیست و امّا رسیدن رطوبت خالی پس آن ثمری ندارد و حکم ان مثل صورتی است که هیچ ممکن نباشد (مسئله سیم) هرگاه در محل مسح جبیره باشد واگر واکردن مشقت ندارد لازم است واکند واگر دارد لکن آب رسیدن بان ممکن است یا آب رسانیدن عوض مسح میشود یا باید مسح بران حایل نمود ظاهر ثانی و احوط جمع است (مسئلة سیم) هرگاه وانمودن جبیره و آب رسانیدن بزیران ممکن نباشد انجا جای وضوی جبیره است یقیناً چه بسبب ضرر آب باشد یا ضرر خود واکردن یا مشقت واکردن یا از جهت نجاست محل وضرر داشتن تطهیر و کیفیت وضوء جبیره اینست که بعد از انکه موضع سالم را شست و بمحل جبیره رسید آب تازه (۲) بردست ریخته و بان آب مسح کند بر همه ظاهر جبیره بی تدقیق بلکه همان قدر که دست در اول کشیدن باو میرسد کافی است و رسانیدن بمابین چوبها و ریسمانها و فاصله اگرچه ظاهر باشد ضرور (۳) نیست و در این مسح نمودن باب این ملاحظه کردن که آیا این شستن جبیره است یا مسح اوست ضرور نیست همین قدر قصد کند فرمان بردار را باین کیفیت خاصه کافی است و تفاوتی نیست در این حکم مابین نجس بودن زیر جبیره و پاك بودن ان بلکه همین قدر که ظاهر جبیره پاکست کفایت میکند (مسئلة) هرگاه ظاهر جبیره نجس باشد و تغییر و تطهیر آن ممکن نباشد و گذاشتن چیزی بر آن ممکن نباشد در اینجا اکتفا میکنند بشستن اطراف ان و نسبت بجبیره و موضع آن ساقط است و این معنی وضوی اقتصار است (٤) واحوط جمع است مابین این و تیمم (مسئلة) احتیاط بدانکه درصورتی که

۱ معلوم نیست اگر محض رسیدن آب باشد که صدق غسل بان متحقق نشود صدر دام ظله

۲ چون غالبا حاجت باب تازه هست والاوجهی برای لزوم ان بنظر نمیرسد صدر دام ظله

۲ ولی باسهولت ترك رسانیدن رانمایند صدر دام ظله

۱ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

(مسح)

مسح بر بشره ممکن باشد وجبیره هم باشد در وضو جمع مابین چهار احتیاط پیدا میشود باینطریق که اوّل واکند ومسح کند بعد از ابگذارد وبالای جبیره مسح کند وقصد وضوی اقتصار هم نماید بشستن اطراف وتیمم بدل وضو هم بجا بیاورد (مسئلة) در صورت نجاست ظاهر جبیره هرگاه ممکن است که چیز طاهری برسر جبیره بگذارد لازم است که چنین کند ومسح کند بران واحتیاط (۱) جمع را نیز هست (مسئلة) بدانکه تری جبیره از آب وضو محسوبست وبرین مطلب دو فرع متفرع میشود (فرع اوّل) اینکه اگر جبیره بر کف دست باشد مسح بتری آن جایز است (فرع دویم) اگر همه اعضای وضو خشك بشوند و تری جبیره برقرار باشد موالات برقرار است بجهة عضو بعد ازانها (مسئلة چهارم) هرگاه زخمی باشد که دوائی بران گذاشته وبرداشتن ان ممکن نباشد یا دستمال بران بسته باز تکلیف بوضوء جبیره است بطریقی که گفته شد و احوط (۲) جمع است مابین آن وتیمم (مسئلة پنجم) هرگاه محل شکسته یا زخم مکشوف باشد وآب بجهة آن ضرر داشته باشد چیزی بر آن بگذارد وعمل جبیره کند واحوط جمع است (۳) مابین این وتیمم وحکم بوضوء اقتصار نیز خالی از وجه نیست (مسئلة ششم) محلی که وجع دارد یا ورم دارد وآب بان مضر است حکم در او وضوء اقتصار است واحوط تیمم است (٤) با ان (مسئلة هفتم) هرگاه جبیره یا دوا یا دستمال از محل صحیح گرفته باشند اگر بقدر متعارف است عیبی ندارد واگر زیاده است وممکن است که واکند چنین کند واگر ممکن نیست علاوه بر وضوء جبیره تیمم کند احتیاطا (مسئلة هشتم) چیزی که بی علتی در بدن چسبیده و زایل نمیشود اگر بطریقی شده که دیگر جزء بدن محسوب میشود مثل موضع اصلی است وشستن میخواهد ووضوء جبیرة در اینحال نیست واگر باین طریق نشده و قابل زوال است لکن بالفعل مانع است عمل جبیره نماید یا تیمم احتیاطاً (مسئلة نهم) بدانکه درهرجائی که محل علیل را آب مضر است واطراف انرا میتوان شست لکن خوف

۱ در این مقام نیز ترك این احتیاط نشود صدر دام عمره

۲ این احتیاط نیز ترك نشود صدر دام ظله

۳ این احتیاط نیز ترك نشود صدر دام عمره

٤ این احتیاط نیز ترك نشود صدر دام ظله

(سیلان)

سیلان آب بر موضع علیل هست تدبیر بجهة شستشدن اطراف وسیلان نکرده اینست
که بلوصله کرباس آب برداشته بر موضع تجویح بکشد بطریقی که باب خارج ازاو اقل
غسل حاصل بشود و برزخم نرسد ومیشود هم که دست را تر نموده کمکم بران موضع
بکشد تا جریان حاصل شود (مسئلهٔ دهم) مادامیکه خوف دارد از برداشتن جبیره
از بابت شك جایز است گذاشتن ان تا اطمینان بهم رسد واگر بعد از برداشتن معلوم
شد که از سابق بر این خوب بوده است اعادهٔ اعمال لازم (۱) نیست (مسئلهٔ یازدهم)
هر گاه بر ماسح جبیره باشد یا بر ممسوح همان قدری جبیره که بر ماسح است مسح کند
محل مسح را یا جبیرهٔ که بر او هست (مسئلهٔ دوازدهم) غسل قصد داخل
جروح است که گاهی حکم جبیره بر پنبه یا دستمالی که بر او گذاشته میشود جاری میشود
(مسئلهٔ سیزدهم) هر گاه ظاهر جبیره مغصوب باشد دست کشیدن بر آن جایز نیست و
گذاشتن چیزی بر آن دلیل ندارد و در صورت امکان تبدیل آن لازم است و اگر هر گاه
تبدیل مضر باشد بیدن میتوان گفت با وجود معصیت در ابتداء گذاشتن حال که ضرر
جانی دارد برداشتن ان لازم نیست ورد عوض آن بمالك هم لازم است لکن بالفعل نمیتوان
گفت که جایز است مسح بر آن و هر چند که بدل انرا داده باشد مگر آنکه برضا مالك
انرا بخود منتقل کند و این دادن بدل باعث انتقال حقیقی عین نیست بناء علی ذلك حکم
در مسئلهٔ تیمم است واحوط آنستکه وضؤ اقتصاری هم عمل بیاید (مسئلهٔ چهاردهم)
هر گاه باطن جبیره مغصوب باشد وظاهر آن مباح ظاهر جواز (۲) مسح بر جبیره است
(مسئلهٔ پانزدهم) چشم درد هر گاه اصل استعمال آب مضر باشد تیمم باید کرد و هر
گاه همان آب رسیدن بخود چشم تنها مضر است بعد از نشستن بالای چشم چیزی بر چشم
گذارده بنحو جبیره بران مسح کند یا رهمان دستمال وکهنه که بر آنست مسح کند بعد
باین ترا نرا بشوید و بعد از اتمام وضو تیمم هم بجا آورد (مسئلهٔ شانزدهم) بعضی اوقات
-نون جراحت بادوائی که بر آن بریزند آمیخته شده جوش میخورد و سخت میشود

۱ عمل تاملست صدر دام ظله

۲ اگر تصرف در باطن عرفا نباشد صدر دام ظله

بر ظاهر بدن میماند پس هر گاه ممکن است از الة آن بحمام یا آب گرم واجبست چنین کند
وهر گاه ضرر دارد یا مشقت و باعث زخم شدن بدن میشود ازالهٔ آن لازم نیست و
چون تطهیر آن هم ممکن نیست باید چیزی بران گذارده ومسح باب بران نماید وتیمم
نیز بجا بیاورد (مسئلهٔ هفدهم) هر گاه گشودن جبیره یا برداشتن دواء و کهنه زخم و آب
رسانیدن بان ممکن باشد وضرری نداشته باشد لکن وقت وسعت نداشته باشد آیا مسح بر جبیره
اقوی اینست که ثمر ندارد و باید تیمم نمود (۱) (مسئلهٔ هیجدهم) در هر جا که گفتیم
چیزی بر جزء عالی بگذارد و بر آن مسح کند باید اول اطراف سالم انرا بشوید که اگر
آنچیزیکه میگذارد زیاده از موضع علت فرا گیرد بیشستن نماند واما اگر جبیره گذاشته
باشد و بقدر متعارف از موضع سالم گرفته حکم ان حکم موضع زخمست اما هر گاه بر خلاف
متعارف گرفته احوط جمع است مابین عمل جبیره و تیمم م (نوزدهم) هر گاه جبیره
همه یك عضو وضو را فرا گرفته باشد حکم همانست که مذکور شد واما اگر همهٔ یك عضو را
فرا گرفته احوط جمع است مابین جبیره و تیمم وا گر در یك عضو دو جا جبیره دارد صحیح
مابین آنها را بشوید و بر هر دو مسح کند (مسئلهٔ بیستم) گاهی بسبب علق مسح بر چکمه
وموزه باید نمود و این داخل جبیره نیست و مثل وضوء تقیه است که گفته خواهد شد
(فصل دوم) در وضوء تقیه است هر گاه شخص در بلاد مخالفان و محل سطوت ایشان
باشد میتواند که وضو بگیرد بطریق ایشان از همه بابت حتی شستن پا و مسح بر موزه
ووضو بان نحو صحیح ومجزی است کلامیکه هست (۲) در اینمقام اینست که مخالفین
قائلند باینکه اگر پا برهنه است باید شست و مسح بران جایز نیست و اگر در موزه و
چکمه است مسح بر چکمه جایز است امّا مسح بر خود پا جایز نیست حال چون تقیه
بهر دو عمل میاید کدام مقدّم است اقوی اینست که شستن پا مقدّم است بر مسح بر
چکمه وموزه (مسئلهٔ) هر گاه شخص در موضع تقیه است لکن میتواند جای
دیگر برود که وضوء اصلی را بگیرد ظاهر اینست که لزومی ندارد و در همان موضع وضوء

۱ اگر موانع تیمم فارغ از جبیره است یا بعد از گشودن زیاده بر زمان تیمم وقت نیست صدر دام ظله

۲ عبارت این مقام صافی نیست پس مراد ظاهر نخواهد بود ولی تقدم شستن پا بر مسح بر چکمه چنین است که فرموده اند صدر دام ظله العالی

تقیه بگیرد صحیح است (مسئلة) هرگاه مخالفین میدانند که این شخص از شیعه است وچنین نباشد که این عمل باعث خیال ایشان در موافقت بشود ظاهر اینست که باز مجزی (۱) باشد لکن چون در آن تاملی هست احوط اینست که بعد از آن عمل اعاده یا قضا در حالت امکان نماید (فصل سیم) در وضوء ناقص العضو است بدانکه هرگاه عضوی از اعضاء وضو در عمق یا عرض آن نقصی حاصل شود همان سطح باقی حکم اصلی را دارد وهرچند پردهٔ نازکی از آن مانده باشد وحکم جبیرهٔ آن هم حکم اصلی علیل است واما هرگاه از اعضاء طولا چیزی بریده باشد هر قدر از آن را که هست میشوید واگر دست را از مرفق بریده اند سر مرفق را هم باید بشوید ومستحب است شستن بازو واگر از قدم چیزی بریده باشد مسح کند بر باقی مانده ازان وبرکعب واگر از کعب یا بالاتر بریده مسح بر قدم ساقط ووجوب وضو برقرار است وجای تیمم نیست واگر کعب تنها مانده احوط واقوی مسح آنست (مسئلة) هرگاه عضو جدا شده باشد وهنوز در محل خود آویخته باشد ظاهراً حکم ان برقرار است واگر افتاده باشد ودفن نشده وقبل از افتادن ان محدث شده بحدث اکبر یا صغر دیگر حکم ان ساقط است وبعضی گفته اند که اگر اراده وصل آن باشد حکم ان برقرار است وظاهر آراهی ندارد مـ هرگاه پوست از محل وضو برخاسته وبر محل دیگر افتاده اقوی لزوم شستن آنست یا جبیرهٔ آن مـ هرگاه در جای عضو جدا شده عضو دیگر وصل نموده باشد وگرفته باشد آیا حکم وجوب غسل یا مسح عود میکند یا نه بعضی از مشایخ ما حکم میفرمودند باینکه همین قدر که اسم عضو او بر آن گفته شد حکم ان حکم عضو اصلی است وحقیر در حکم مسئله تامل دارم (مسئلة) هرگاه پوست از مرفق جدا شده وتا بالای مرفق رفته در آنجا آویخته ماند شستن جای آن لازم است نه خود آن واگر در همان پایین مرفق آویخته مانده است شستن خود آن وجای آن لازمست واگر از بالای مرفق خراشیده ودر پائین مرفق آویخته ماند ظاهر لزوم شستن آنست (فصل چهارم) در وضوء تولیه کلیه هرگاه شخص قدرت ندارد بر اینکه افعال

۱ با بودن شرایط علیه صدر دام ظله العالی

وضو را خود بخود بجا بیاورد لازم است که کسی او را وضو بدهد باین طریق که خود او نیت بکند که طهارت بعمل میاورم یا اینکه اثر طهارت را حاصل میکنم قربة الی الله وبعضی گفته که نیت بکند که وضو داده میشود قربة الی الله واین مشکلست وحق اینست که تعیین نایب وتمکین او از شستن ومسح گویا مثل خود شخص است پس میشود مثل متعارف نیت کند که وضو میگیرم قربة الی الله بعد از ان نایب روی دست های او را بشوید (۱) بدست او یا بدست خودش بعد از آن مسح کند بکف خود آن شخص یا بکف نایب بهمان تری که در دست نایب است یا بتری که در دست منوب عنه است هرگاه شستن بدست او باشد (فصل پنجم) در وضوء تولیهٔ بعضیه است یعنی هرگاه شخص قدرت بر بعض افعال دارد وبر بعض ندارد دران بعض که قدرت ندارد نائب بگیرد ودر اینجا مسئله هست که هرگاه اینقدر را که میتواند میشود در اول بجا بیاورد ومیشود در آخر یا ابتدا در آخر یا ابتدا تقدیر کند ووقتی که عاجز شد نائب او را وضو بدهد یا میشود اول افعال را نایب بجا بیاورد وبعد بقدر مقدور در آخر خود جا بیاورد اقوی اولست (فصل ششم) در وضوء دائم الحدث بدانکه هرگاه شخص را ناخوشی عارض شده که حدث متوالی عارض او میشود مثل سلس البول ومبطون وغالب النوم ومانند انها پس حالت او بچند قسم متصور میشود اول اینکه یکوقتی برای او هست که سالم از حدث میشود ووضو واقل واجب نماز دران حاصل میشود پس اگر اول وقتست تاخیر نماز ازان جایز نیست واگر آخر وقتست انتظار ان لازمست واگر همان اقل واجب را تنها متمکنست رخصت در جا آوردن مستحب ابدا ندارد حتی یک تکبیر مستحب هم نباید بگوید واگر مستحبی بجا آورد نماز او باطلست (مسئلة) هرگاه انوقت فرصت در اول وقت بود ونکرد معصیت کرده بعد از ان نماز را بنحو تعارف بجا بیاورد وهرگاه انوقت فرصت در آخر وقتست ودر اول بطریق تکلیف اضطرار بجا آورد ظاهر بطلانست (مسئلة) دیگر آیا بجهة مسح بتری (۲) آب وضوی دست نایب باید مسح کند یا بتری دست خود که نایب انرا برمـوح بکشد

۱ احوط تقدم دست منوب عنه است بالامکان واولی جمع است خصوصاً اگر غسلی بدست نایب شده باشد صدر دام ظله

۲ بنا بر این مسئله معلوم نیست اگر انسانکه در فصل چهارم ذکر شد کسالت وا گر غیر است باید تامل نمود تا علی ارجه نباشد صدر دام ظله

اگر ممکنست باید بتری دست خود باشد والّا تری دست نایب ازان شستن هم کفایت میکند (دویم) فرصت بقدر طهارت واقل نمازهای اضطراری دارد مثل اقل نمازهای اضطراری حال مطارده ونماز غریق که اکتفا میشود دران بایماء وگاهی بعوض هر رکعتی یك تسبیح همچنانکه درباب صلوات اضطراریه بیان خواهد شد انشاءالله تعالی پس درانجا میگوئیم انتظار فترة لازمست که طهارت را بعمل بیاورد با آن نماز اضطراری لکن احوط بعدازان نماز دیگراست بنحویکه خواهد بیان شد (سیم) انکه فرصت بقدر طهارت وقدری از نماز باشد وبطریقی بیایدکه بازهم بعد فرصت قدری دیگر نماز بدهد درانجا انتظار انوقت لازم وبعدازطهارت وقدری از نماز همینکه حدث آمد بنشیند درهمان اثناء نماز وضو بگیرد ونماز را تمام کند خصوصاً درناخوشی اسهال که بیقین اینطریقه متعین است (چهارم) انکه حدث متوالی میاید واین فترا ندارد درانجا اگرچه بعضی گفته اند که این بولی که بناخوشی سلس میاید مثلاً داخل حدث نیست ومثل صحیح وضوء نماز بجابیاورد لکن اقوی اینست که باید برای هریك نماز یکوضو بگیرد پس بجهة نافلهٔ ظهر ونماز ظهر پنج وضو وبجهة نافله عصر ونماز عصر پنج وضو وهمچنین هرنمازی ازواجب ومستحب واما اجزای فراموش شدهٔ نماز که بعدبجامیاورد وسجود سهو اینها وضوء مستقل نمیخواهند واما مثل نماز احتیاط که فی الجمله تابعیت پس اقوی دران هم کفایت وضوء نماز اصلیست برای او اگرچه احوط وضوء جدیداست واین فاصله مضر نیست وبدانکه ازجمله اقسام دائم الحدث مستحاضهٔ قلیله است وحکم ان بلاشبهه همینست که برای هرنمازی وضوئی بگیرد فرقی که مابین ان وباقی اقسام است اینستکه درمستحاضه عقب هرنمازی تغییر پنبه وتطهیر ضروراست لکن درمثل سلس البول لازمست گذاشتن حفیظه یعنی چیزیکه منع تعدی کند مثل کیسه که دران پنبه بگذارد ودیگر تغییر یا تطهیر ان برای هرنمازی لازم نیست اگرچه احوطست (فصل هفتم) در وضوء متعذر الموالاة است

۱ این با سهولت احتیاط ترك نشود صدر دام ظله العالی

یعنی هرگاه بسبب شدت حرارت هوا یابدن موالات بمعنی سوم حاصل نشده اگر باستیناف میتوان تحصیل کرد احوط استیناف است والّا ساقطست وخشك شدن همه اعضا درحین شروع بعضو دراینصورت عیب ندارد واما بجهة مسح باب وضو هرگاه تری ابدآنماند نه در دست ونه در اعضاء وضو که ازانها بردارد احوط مسحست بدست خشك بعد مسح باب تازه بعدازان تیمم است واما هرگاه ازبابت اینکه آب کم بدست میاید وجمع نمیشود موالات بمعنی اول حاصل نمیشود مثل اینکه درعرض دوساعت مثلاً آب بدست میاید هرنیساعت بجهة عضوی یاازبابت دیگر ممکن نمیشود مگر اینکه هرنیساعت عضوی بشوید درانجا احوط بعدازاین وضو تیمم است (خاتمة کلام) دربیان مشترکات وضوء آت اضطراریه است وانها چند امرند اوّل هرگاه عذری که باعث این وضوها بوده رفع شد آیاحکم وضو باقی است وحدث مرتفعست یالازمست وضوء اصلی بجهة اعمال مشروطه بوضوء تفصیل کلام اینست که رفع عذر یادراثناء وضواست یابعداز فراغ ازان قبل ازانعمل که وضو برای او بود یادراثناء ان عملست یابعد ازعمل بجهة اعمال دیگر پس درانجا چند مسئلهاست (مسئلهٔ اول) انکه دراثناء وضوئه قدری ازان بنحو جبیره یاتقیه عمل آمده رفع عذر شد آیا اتمام وضو بموافق اصلی کفایت میکند یااینکه باید ازسر گرفت وضوء اصلیرا اگرچه اوّل خالی ازوجه نیست لکن اقوی واحوط ثانیست (مسئلهٔ دویم) بعداز فراغ ازوضو رفع عذر بشود هنوز مشغول نماز نشده درانجا صحت وضو خالی ازقوت نیست لکن اقوی واحوط اعادهاست (مسئلهٔ سیم) انکه دراثناء نماز رفع عذر شد یااینکه بعداز نماز شد آیابرای نمازهای دیگر کفایت میکند یانه اقوی کفایت وعدم لزوم اعادهاست دربعض اقسام (۱) وضوئه که وضوء تقیه ووضوء جبیره ووضوء اقصار ووضوء ناقص العضو است واما وضوء دائم الحدث هرگاه رفع عذر شد اکتفا بان نمیشود حتی اینکه اگر دراثناء عمل هم بداند که رفع عذر شده باید ازسر بگیرد ودر

۱ درتمام اقسام ترك احتیاط نشاید صدر دام ظله

وضؤ تولیه تأمل هست احتیاط شدید دراعاده‌است (امردویم) دراینوضؤآت اضطراریة فرقی‌مابین واجب ومستحب نیست پس همه وضؤآت مستحبه‌را هم بهمه اقسام اضطرار میتوان جاآورد حتی اینکه وضؤ تجدید بنحو تقیه هم خوبست (امرسوم) هرگاه بداندکه قدریکه ازوقت گذشت عذری حاصل میشود که باید وضؤ اضطراری بگیرد آیاواجبست تعجیل دروقت دروضؤ اختیاری یانه قول بلزوم تعجیل خالی‌ازقوة نیست (امرچهارم) آیاواجبست تأخیرهرگاه بداندکه در آخروقت رفع‌عذر میشودیامظنه داشته باشد حکم بوجوب خالی‌ازوجه نیست لکن اقوی عدم آنست واحوط ۱ تأخیراست (امرپنجم) هرگاه احتمال زوال‌عذرباشدآیاواجبست انتظاریاتعجیل وبدان اقوی ثانی است واحوط انتظاراست (دربیان شکیات وسهویات) وضوءاست بدانکه سهوازوضومبطل عمل مشروط باوست ودرافعال‌وضؤ مبطل اومیباشد مطلقا مگرانکه بخواطرش بیاید در حالتیکه موالات برقرارباشدومبطل دیگرعمل نیامده باشد که آنوقت برمیگردد آنچه‌را سهوکرده بامابعدان بجامیاورد و اماشك دروضویاشك در خود آنست یادرائناءان یابعد ازفراغ‌ازان پس اینها سه موضع‌اندکه بایدبیان بشوند (موضع‌اوّل) درشك‌دروضوداشتن‌است پس هرگاه این‌شك درحالتی‌است که‌یقین‌داشته‌است بوضؤ سابقاً والانه‌شك کرده که‌آن وضؤ باقی‌مانده یانه‌اینجااین‌شك‌اعتبارندارد وحکم‌بقاءطهارت میشودوهرگاه‌درحالتی‌است که‌یقین داشته‌است بحدث‌وشك‌دارد که‌وضو گرفته‌یانه‌دراینجاحکم‌ببقاحدث میشود ولازم‌است وضو بگیردوهرگاه یقین بهردو دارد ونمیداندکدام مقدّم‌بوده‌وکدام مؤخرباز‌هم حکم‌بحدث میشود (مسئلة) دقیقه هرگاه بااین‌حالت شك دردو صورت‌اخیره بی‌وضؤ نمازکرد عمداًنماز باطلست واگرغفلت کردازاینکه این‌شك‌را کرده ونماز کردبازهم باطل‌است واگرنمازکرد وبعدازنماز یقین کرد که‌قبل‌ازنماز محدث‌بوده ولکن‌شك داردکه‌طهارت بجهة‌این‌نماز عمل‌آورده‌یانه نماز اومحکوم

۱ این احتیاط و احتیاط وانتظار دراین پنجم وانرک عمایشد صدر دام ظله العالی

بصحة‌است لکن نمیگوئیم وضودارد بلکه‌باید برای‌نمازهای بعدوضو بگیرد(موضع دویم) درشك در افعال وضوءاست در حال وضو ساختن حکم‌کلی ان اینست مادامیکه فارغ‌ازوضو نشده درهرچه‌شك بکند واجبست که برگرددوآنرابجابیاورد حتی‌اینکه دروقت مسح‌پای چپ‌اگر شك کرد که‌نیت کرد یانه یاجزء مخصوصی از روی‌راشسته یانه‌لازمست برگشتن‌وهم‌چنین‌اگردراثناءشك بکنددرشرطی‌ازشرایط وضولازمست ملاحظه‌وتحصیل علم‌بثبوت آن‌شرط (موضع‌سوم)درشك‌درافعال وشرائط وضواست بعدازفراغ‌ازوضووبعدازفراغ‌ازوضواینستکه‌خودرامشغول‌بکار دیگریادرجای دیگر بیندیا فاصله‌زیاد بشود پس‌در این مقام هرگاه شك کندکه‌آیا فلان‌جزءرا بجاآورده‌ام یانه اعتنائی‌باین‌شك نیست ووضؤاو تمام‌است لکن اگراین شك‌درمسح پای چپ‌باشد وهنوزدرجای خود نشسته‌است وطول زیاد نکشیده (۱) احوط‌اعاده‌است وامّاهرگاه شك‌کند بعدازفراغ‌درشرطی از شروط حکم بصحة‌وضؤ میشودلکن حکم نمیشود که‌آن‌شرط بعمل آمده ومتفرع‌است براین مسئله عجیبه وآن‌اینست که‌هرگاه ظرف‌آب یادست یاعضو دیگرنجس بودوبعداز فراغ‌ازوضؤ ملتفت شد که‌آیادروقت وضؤ تطهیر نموده بودم یانه میگوئیم وضو صحیح‌است لکن‌ان‌ظرف ودست واعضاء وضوکه آب‌بانها رسیده همه نجس‌اند باید بجهة نمازتطهیر (۲) بشوند (مقصددویم‌درغسل‌است) بدانکه‌اصل غسل‌شستن تمام‌ظاهر بدن‌است بملاحظهٔ‌امر خداوندعالم که‌معنی نیت قربت‌است‌وامر خداوند باین‌بردونوع‌است واجبی واستحبابی وامروجوبی‌بان‌پنج‌سبب دارد که‌باعث‌امرند وهریك ازان‌اسباب که موجود شد غسل آنسبب ازبرای کارهای چند مطلوب میشود هریك بامرخاصی مثلاهرگاه جنب‌شدامربغسل‌جنابت میشود ازبرای نماز علیحده واز برای طواف علیحده وهکذاواستحبابی نیزدرمقام خاصه‌است لهذا لازم‌است اوّل‌معرفت اسباب خاصه که‌موجب غسل‌اند وغایاتی که‌غسل‌رابجهة‌انها

۱ بلکه اقوی در اینصورت فرق نیست مابین‌پای‌چپ وغیران چنانچه ذکر فرموده‌اند وشاید عبارت‌خالی از سهو نباشد صدر دام اجلاله

۲ وضورانیز البته اعاده نمایندصدر دام‌ظله

میخواهند تا انکه دروقت غسل ملاحظه بشود که فرمان برداری کدام امر میشود که عبادت بعمل بیاید پس درانجا چند فصل است (فصل اوّل) دربیان اسباب و حالاتی است که باعث وجوب غسل میشوند وانها پنج سبب اند اوّل جنابت است و ان حالتی است که عارض شخص میشود وشارع آنرا مانع قرارداده ازعبادات واعمال خاصه وانحالت بیکی ازدوچیز حاصل میشود اول بانزال منی وآنچیزیست معروف و اگر محل اشتباه شد بعلامات چند شناخته میشود از جهندگی وخروج بشهوة وحصول سستی وانکسار شهوة بعدازان وگاهی ببوی شناخته میشود که بویش مثل بوی شکوفه خرما یاخمیرمایه باشد وبعداز معلومیت خروج ان باعث جنابت است در هرحالتی خواب وبیداری واختیار واضطرار چه مرد باشد وچه زن چون اززن نیز منی خارج میشود لکن همه علامات سابقه را ندارد وبیرون آمدن منی مرد از فرج زن باعث جنابت نمیشود (دویم) دخول مقدار حشفه درقبل زن یا دبر مطلقا وتفاوتی نیست درحصول جنابت مابین انکه انزال بشود یانشود فاعل یامفعول بانموظ وبدون ان لذت حاصل بشود یانشود باختیار یانی اختیار باشعور یاباغفلت وتفاوتی مابین کبیر وصغیر نیست حتی اینکه اگر مقدار حشفهٔ طفل صغیر را داخل نمود هردو جنب میشوند بلکه بعضی نسبت بفرج حیوان میت هم گفته اند که علاوه برمعصیت وحرمت وحدو تعزیر جنابت حاصل میشود بمحض دخول حشفه هرچند انزال نشود بلی اگر خنثی ادخال درزن مطلقا یا پسر یامرد یاخنثی جنابت حاصل نمیشود برای هیچ کدام وهمچنین اگر مرد ادخال نمود درقبل خنثی (سبب دویم) مس میت است یعنی رسیدن عضوی ازاعضا چه دست وچه پا وچه صورت برعضوی ازاعضا میت انسانی که روح ازاو مفارقت نموده وبدن او تمام سرد شده باشد وهنوز اورا غسل شرعی نداده باشند پس برسیدن عضوی از اعضاء شخص باوردر حال مذکور غسل برآن شخص واجب میشود وفرقی نیست درمس عضو مابین اینکه ان دو عضو که بهم رسیده اند هردو از اعضاء ظاهره باشند یا باطنه یا مختلف ومابین

اینکه روح دار باشند یا بی روح حتی ناخن بناخن ولی مس (۱) موی میت یا مس کردن او بموی باعث غسل نمیشود واگر عضوی اززنده بریده شد و مشتمل براستخوان باشد مس او مثل مس میت است هرچند سرد نشده باشد (مسئلة) اگر خود شخص آن عضو بریده شدهٔ خود را مس نمود نیز غسل براو واجب است (مسئلة) سقطا اگر چهار ماه براو گذشته مس او غسل دارد واگر از چهار ماه کمتر است مس (۲) او باعث غسل نیست هرچند نجس است (مسئلة) اگر طفل مرده متولد شد آیا برمادر او غسل مس لازم میشود یانه اقوی اینست که لازم نیست هرچند احوط غسل است (مسئلة) وصله گوشت خالی که از آدم زنده بریده میشود نجس است لکن بمس او غسل لازم نمیشود واما استخوان خالی احتیاط شدید در غسل است وهمچنین اگر از میت باشد پس استخوانهائی که در مقابر بیرون میایند اگر معلوم نباشد که از میت غسل داده اند غسل بمس انها لازم است وبعید نیست که در مقابر مسلمین حمل برغسل داده شود (مسئلة) اگر گفتیم استخوان خالی غسل دارد دندان افتاده این حکم را ندارد و مس آن غسلی (۳) نمیخواهد (مسئلة) بدانکه مس میت گاهی غسل وشستن هردو میخواهد و گاهی نه غسل ونه شستن و گاهی غسل نه شستن و گاهی شستن نه غسل پس هرگاه میت سرد شده را بارطوبت مس کرد جای هردو است وهرگاه قبل از سرد شدن بخشکی مس کرد هیچ کدام نمیخواهد وهرگاه بعد از سرد شدن بخشکی مس کرد غسل میخواهد نه شستن وهرگاه قبل از سرد شدن برطوبت مس کرد شستن میخواهد نه غسل وبعضی از علماء حکم فرموده اند باینکه در مس میت باوجود خشک بودن هم باعث وجوب شستن میشود واقوی خلاف این است (٤) (مسئله) مس شهید غسل نمیخواهد وخود شهید هم غسل نمیخواهد وهمچنین کسیکه بحکم حق باید کشته شود بعد از کشته شدن غسل میت نمیخواهد ومس کردن عضو او هم غسل ندارد لکن باید قبل از کشته شدن غسل میت بکند وتکفین بشود (سبب سوم) حیض است درحالت انقطاع او وان خونی است که

۱ درموهای حقیقی که ملحق بدشره است عرفا رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله

۲ اکر استخوان داشته باشد رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله

۳ ولی رعایت احتیاط دراین مقام نیز نمایند صدر دام ظله العالی

٤ احوط شستن است چنانچه خواهند فرمود صدر دام ظله العالی

بحسب طبیعت خداوند عالم درزنها خلق نموده ازجهة حکمتهای بسیار که یکی حفظ ولد
دررحم ویکی غذاء اوشدن ویکی تبدل بشیر بعداز تولد واوقات مقرره ازبرای خروج
ان قرارداده وشارع برای ان تشخیصات خاصه معین فرموده که درباب علیحده بیان
میشود انشاءالله تعالی (سبب چهارم) نفاس است درحالت انقطاع آن وآن خونیست که
درحین تولد یابعداز آن بیرون می آید وشارع هم بجهة تشخیص آن حدود قرارداده است
(سبب پنجم) استحاضهٔ متوسطه وکثیره درحالت باقی بودن ان خون واستمراران
یقیناً وبرای انقطاع ان بنابربعض اقوال وتفصیل انها بیان خواهدشد انشاءالله تعالی
(فصل دوم) مذکورشد که این پنج سبب که باعث غسل میشوند ازچندبابت امر بغسل
ازبرای هریك هست بعضی واجبی وبعضی مستحبی پس باید تشخیص آنها بشود که مکلف
دروقت غسل بداند که کدام امر را فرمان میبرد تا اطاعت حاصل شود وتوضیح اقسام اینها
درچند مطلب بیان میشود انشاءالله تعالی (مطلب اول) درغسل جنابت وبیان اقسام
وانواع امرهائیکه ازشارع بان شده وکیفیت نیت هریك ووقت هریك وانها چند امرند
اول امر بغسل جنابت بجهة خود درفع انحالت باقطع نظر ازچیزیکه بعدازان بعمل بیاورد
واین امر موافق مشهور بنحو استحباب است پس غسل جنابت مستحب نفسی است (۱)
وبعضی گفته اند که بنحو وجوب است وکیفیت نیت آن اینست که غسل میکنم بجهة رفع این
حالت قربة الی الله یعنی بجهة انکه خدا رفع این حالترا ازمن خواسته است دیگر ملاحظهٔ
اینکه واجب است یامستحب است ضرورنیست ووقت غسل باین نیت تعین ندارد در
همه اوقات این نیت رامیتوان کرد چه قبل ازوقت نماز واجب چه بعد ازآن چه دروقت
مرکب ازهردو وچه حالت شك دروقت چه درشبهای ماه مبارك رمضان
چه غیرانها چه نماز قضا بذمه باشد چه نباشد چه بنای نماز داشته باشد چه نداشته باشد وبعد
ازانکه غسل باین نیت شد آنچه موقوفست برآن همه صحیح اند باین غسل از نماز وروزه
وطواف ودخول مسجد وغیر (۲) اینها (دوم) امر بغسل جنابت بجهة نماز واجب

۱ معلوم نیست محل اشکال است صدر دام ظله

۲ کیفیت نیت وضو وغسل موافق با احتیاط گذشت وخواهد آمد صدر دام ظله

وکیفیت نیت آن اینست که غسل میکنم بجهة رفع جنابت برای بجاآوردن نماز قربة الی الله
وقصد قربت تنها نیز کافی است که درآن ملاحظه کند فرمان برداری ان امری را که
بغسل جنابت شده است بجهة نماز ووقت این نیت درنماز ادا وقضا مختلف است پس وقت
آن بعداز دخول وقت نمازاست درنماز ادائی ومیشود انرا ازبرای نماز ادائی جاآورد
قبل ازدخول وقت قریب بان بقصد (۱) تهیؤ لکن درنیت آن دراینوقت باید ملاحظه
امر مستحب باشد پس نیت میکند که غسل جنابت میکنم بجهة مهیاشدن ازبرای نماز واجب
ندبا قربة الی الله وقربة تنها هم کافیست که ملاحظه معنای آن که فرمان برداری این امر
مخصوص است نماید (مسئلة) هرگاه شك داشته باشد که وقت داخل شده یانه بقصد وجوب از
برای نماز نمیتواند وضو بگیرد یا غسل کند وآیا بقصد تهیؤ میتواند ظاهر جواز است
واحوط ملاحظهٔ قسم اولست که گفته شد (مسئلة) هرگاه درحین شروع بغسل
یاوضو میداند که وقت داخل نشده ولکن درانناء ان خواهد شد نیت مهیاشدن ونیت
وجوب هردو محل اشکالست واحوط نیت (۲) باطهارت بودن است (مسئلة) هر
گاه برذمه شخص نماز قضا باشد درهمه اوقات بقصد وجوب میتواند غسل یاوضو
بجابیاورد هرگاه اراده نماز قضادارد وهمچنین هرگاه احتمال بدهد که شاید نماز قضا
بکنم واما اگر بنا ندارد که نماز قضا کند ووقت نماز ادا هم نشده بعضی گفته اند که بازهم
بانیت وجوب میتواند وبعضی گفته اند بانیت وجوب نمیتواند ونیت استحباب هم اشکال
دارد لکن انوی اینست که بقصد رفع حدث وباطهارت بودن قربة الی الله وضو بگیرد عیبی
ندارد وبعدازان بان نماز (۳) میتواند کرد (مسئلة) هرگاه بخیال انکه وقت نشده غسل یا
وضورا بقصد باطهارت بودن بعمل آورد بعد مشخص شد که وقت نماز واجب بوده عیب
ندارد (مسئلة) هرگاه بخیال نزدیك بودن وقت وضو بقصد تهیؤ گرفت بعد معلوم شد که
وقت بوده ظاهر اینست که عیب ندارد (مسئلة) هرگاه بخیال اینکه وقت نماز داخل شده
بقصد وجوب غسل یاوضو بجا آورده بعد معلوم شد که وقت نبوده پس هرگاه نماز

۱ اشکال در وضو بجهة تهیؤ گذشت پس در مسئله غسل اشکال خواهد بود صدر دام ظله

۲ کذشت طریق احتیاط در آن صدر دام ظله

۳ ظاهر اینستکه در تمام صور سابقه ولاحقه اگر غسل یا وضورا بجهة حصول طهارت بقصد یکی از غایات نهائی مثل تلاوة ایه از قرآن مثلا بعمل آورد ونیت وجوب و استحباب نکند اگر ذمه اش مشغول بواجب مشروط بوضو باشد خالی از اشکال است اگرچه پیش از وقت بوده باشد صدر دام ظله

قضا بذمه او بوده غسل و وضؤ او صحیح است اگر چه قصد نماز قضا نداشته است و بقصد نماز ادائی که وقت آن نشده بود بجا آورده باشد و امّا هر گاه نماز قضا بذمه او نباشد و بقصد وجوب بعمل آورد برای نمازی که بعد معلوم شد که وقت آن نماز نبوده احوط اعاده است (سوم) امر بغسل جنابت بجهة روزه واجب هر گاه آن جنابت در شب حاصل باشد و وقت وسعت غسل را داشته باشد و کیفیت نیت این قسم قصد وجوب است بجهة صحت صوم پس هر گاه قریب بطلوع فجر است اشکالی نیست و هر گاه در اوقات دیگر شب باشد اقوی نیز صحت نیت وجوب است و هر چند اوّل شب باشد و هر گاه نماز قضا بذمه او باشد که بجهة آن غسل کند بقصد وجوب نیز بی اشکالست و هر گاه بنیت رفع حدث جنابت قربة الی الله غسل کند بی ملاحظة روزه روزهٔ او نیز صحیح است (چهارم) امر بغسل جنابت در شب بجهة روزهٔ مستحب و وقت این نیت در همه شب است و کیفیت آن قصد استحباب است بجهة روزهٔ قربة الی الله لکن این کیفیت نیت کردن بنا بر این است که بقاء بر جنابت عمداً مبطل روزه مستحب باشد و امّا هر گاه قائل شدیم باینکه بقاء بر جنابت مبطل روزه مستحب نیست و اینکه شرط بودن غسل مختص روزهٔ واجب است پس قصد استحباب بجهة روزه نمیتوان کرد بلکه نیت آن یکی از دو قسم باید کرد یا بقصد باطهارت بودن و رفع جنابة قربة الی الله یا بقصد روزه احتیاطا قربة الی الله و اوّل اسلم است (پنجم) امر بغسل جنابت بجهة طواف خانه کعبه پس اگر جزء حج یا عمره است چه مستحب باشد و چه واجب باشد قصد وجوب میکند در غسل بجهة آن و اگر طواف مستحب باشد قصد استحباب میکند بجهة آن (ششم) امر بغسل جنابت بجهة مباح شدن چیزهائی که حرام اند در حالت جنابت مثلی کتابت قرآن و اسم الله و دخول مساجد مگر بجهة مرور در مسجدین شریفین و مکث در مطلق مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و قراءة سوره هائی که سجدهٔ واجب در آنهاست پس اگر یکی از آنها واجب شد غسل را بجهة اباحهٔ آن بقصد وجوب میکند و اگر واجب نشد پس قصد استحباب در بعض

آنها که قهراً مستحب اند میکند و امّا بعض آنها مثل گذاشتن چیزی در مسجد یا مس کتابت قرآن پس چون در اصل استحباب آنها تاملی هست قصد استحباب در غسل بجهة آنها مشکل است (مقام) امر بغسل جنابت بجهة رفع کراهت چیزهائی که در حالت جنابت مکروهند مثل چیز خوردن و خوابیدن و نحو آنها و این غسل مستحب است بقصد استحباب در آن باید نمود (هشتم) امر بغسل جنابت بجهة هر امر سنتی که مشروط باشد صحت آن بطهارت مثل نماز سنت و طواف مستحب یا کمال آن مشروط باشد مثل تلاوت قرآن و دخول مساجد و غیر اینها از آنچه در وضو گذشت (۱) (مطلب دوم) در غسل حیض و نفاس است و بیان آنکه از چند بابت بان امر شده که لازم است در وقت نیت ملاحظهٔ یکی از انها نماید (اوّل) امر بان بجهة محض رفع این حالت بی اینکه منظور بجا آوردن نماز یا غیر آن باشد و امر بان بطریق استحباب است پس هر گاه وقت نماز یا روزه نباشد وزن بخواهد غسل حیض کند و نماز قضا بر او نباشد یا نخواهد بکند در غسل حیض قصد استحباب نماید بجهة رفع این حالت قربة الی الله بلی کلامیکه هست در این است که آیا این قسم غسل احتیاج بوضؤ دارد یا اینکه وضؤ بجهة نماز است در وقت نماز پس غسل را حال بجا میاورد و در وقت نماز وضوئی بجهة آن بعمل میاورد و بنا بر اینکه وضو بخواهد کیفیت نیت آن بجه نحو است احوط این است که وضو قبل از ان بگیرد بقصد قربت از این بابت که قبل از هر غسل وضو مطلوبست (دوم) بجهة نماز واجب (سیم) بجهة طواف واجب (چهارم) بجهة صوم واجب (پنجم) بجهة مس کتابت قرآن (ششم) بجهة دخول مسجد (هفتم) بجهة خواندن سور عزائم یعنی این سه که واجب شدند غسل حیض و نفاس بجهة اینها واجب میشود (مطلب سیم) در غسل استحاضه است و امر بان از یک بابت شده که همان بجهة نماز است بتفصیلی که بیان خواهد شد دیگر هر چه موقوف علیه آنست موقوفست بر غسل نمازی و آنچه مباح میشود بغسل نمازی مباح میشود (مطلب چهارم) در غسل مس میت است و امر و جوبی بان بجهة نماز واجب و طواف واجب

(۱) مدار ملاحظهٔ حاشیه سابقه و حاشیه که در کون به طهارت در وضؤ گذشت احال تمام این مسائلی که ذکر فرمودند ظاهر خواهد بود انشاالله تعم صدر دام ظله

معلومست لکن بجهة مس کتابت قرآن تأمل هست وبجهة دخول مسجد وقرائت عزائم ظاهر اینستکه واجب نمیشود وبجهة روزه هم واجب نمیشود قطعاً (مطلب پنجم) در غسلهائیست که مستحب اند وآنها چهار نوع اند زمانیه ومکانیه وفعلیهٔ قبل وفعلیهٔ بعد یعنی بعضی بجهة زمان مخصوص اند بعضی بجهة مکان مخصوص اند بعضی بجهة کاریست که بعد از آن بکند بعضی بجهة کاریست که قبل از آن شده است وبمجموع اقسام این چهار نوع چهل وهفت غسل اند امازمانیه غسل جمعه است وبسیار تأکید دارد وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر وغسل عیدین وقت آن از طلوع صبح است تو قتیکه مشغول نماز عید بشود ظاهراً تا آخر روز هم میتوان کرد وغسل شب عید فطر وغسل عرفه وغسل ترویه که هشتم ذی الحجه است وغسل عید غدیر وروز مباهله که بیست وچهارم آنست وغسل عید مولود ودحو الارض که بیست وپنجم ذیقعده است وروز مبعث که بیست وهفتم رجب است وشب نیمهٔ آن وروز نوروز وشب نیمهٔ شعبان وشبهای طاق ماه رمضان وهمه شبهای دهه آخر آن وزمانیه چند حکم مشترك دارند یکی انکه همینکه جا آمد حدث رافع (۱) حکم آن نیست ویکی انکه در مطلق ان زمان خوبست لکن اول ان بهتر است وهمچنین تا جزء آخر ان هم مستحب است لکن شب بیست وسیم ماه رمضان بخصوص دو غسل دارد یکی اول شب ویکی آخر شب وبجهة غسل جمعه چند خصوصیت هست اول انکه تقدیم آن بر وقتش مشروع است پس هرگاه بترسد که در روز جمعه از او فوت شود پنجشنبه میتواند غسل جمعه بکند بنیت تقدیم وبعضی شب جمعه را هم ملحق کرده اند واگر بعد از این تقدیم اتفاق شد که روز جمعه میسر شد اعاده مستحب است واگر بعد از میسر شدن نکرد قضا هم مستحب میشود ولکن باعدم تیسر ادا قضا ندارد (دویم) انکه قضاء انهم مستحب است از بعد از ظهر جمعه تا مغرب روز شنبه وروز شنبه بهتر از شب آنست بلکه در مشروعیه قضا در شب شنبه تأملی هست لکن در روز ان تأملی نیست (سیم) انکه هرچه در وقت اداء ان بظهر نزدیکتر است افضل است وبعید نیست که در وقت قضا نیز چنین باشد واما مکانیه غسل دخول حرم مکه دخول

۱ رعایت احتیاط نماید صدر دام ظله

۲ در روز جمعه بعد از ظهر بهتر بلکه احوط آنستکه نیت ادا و قضا نکنند وبقصد قربه مطلقه بعمل بیاورد صدر دام ظله

مکه دخول مسجد الحرام دخول کعبه دخول حرم مدینه دخول مدینه دخول مسجد پیغمبر دخول مشاهد شریفه وبعضی گفته اند دخول هر مکان شریفی واین غسلها باید قبل از دخول باشند واما فعلیه که غسل پیش از فعل باید جا بیاید غسل احرامست غسل طواف غسل وقوف بعرفات غسل وقوف مشعر غسل هدی در منی غسل حلق در منی غسل زیارت پیغمبر وائمه صلوات الله علیهم غسل برداشتن تربت سید الشهداء ع از محل خود غسل مباهله با کسیکه ادعاء باطل میکند وبجهة ان کیفیت مخصوصه هست غسل عمل استدعاء انتقاء از ظالم وکیفیت آن این است که بعد از غسل در زیر آسمان دو رکعت نماز میکند بعد از نماز دست بدعا بر میدارد وعرض میکند اَللّٰهُمَّ اِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ قَدْ ظَلَمَنِی وَلَیْسَ لِی اَحَدٌ اَصُولُ بِهِ عَلَیْهِ غَیْرُكَ فَاَسْتَوْفِ لِی ظُلَامَتِیَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ بِالْاِسْمِ الَّذِی اِذَا سُئِلْتَ بِهِ الْمُضْطَرَّ اَجَبْتَهُ فَکَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَمَکَّنْتَ لَهُ فِی الْاَرْضِ وَجَعَلْتَهُ خَلِیفَتَكَ عَلَی خَلْقِكَ فَاَسْاَلُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَسْتَوْفِیَ ظُلَامَتِیَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ * غسل عمل استفتاح که مشهور است بعمل ام داود بجهة گشایش کارهای مشکله وکیفیت آن در زاد المعاد در اعمال ماه رجب مسطور است

۱ احوط انتقاض است بهمه احداث چه حواب وچه غیر آن صدر دام ظله

غسل توجه بسفر غسل توجه بسفر زیارت سید الشهداء ع غسل زیارت الحضرت از دور غسل استسقاء بکیفیت خاصه غسل استخاره بنحو خاص که در محل خود مسطور است واین اغسال را مسائل چند هست (مسئلهٔ اولی) وقت جا آوردن اغسال مکانیه واغسال فعلیه که اول غسل باید نمود قبل از ان فعل است بمقداریکه صدق بکند بجهة ان غسل نموده وظاهر اینستکه هرگاه غسل اول روز بشود وانعمل آخر روز کافی باشد وهمچنین در شب غسل اول شب وعمل آخر آن بلکه غسل شب برای روز آن یا بعکس هم خوبست (مسئلهٔ دویم) هرگاه مابین غسل وعملی که غسل برای آنست خواب برود عیب ندارد وغسل منتقض نمیشود (۱) (سوم) هرگاه در بین انها حدث اصغر دیگر حاصل شد عدم نقض

بان خالی از وجه نیست لکن اعادهٔ غسل مستحب است (چهارم) اغسالی که بعد از بعض افعال مستحب اند و انها چهار غسل اند بعد از حصول سبب هر وقت بکند خوبست غسل توبه که بعد از توبه بلافاصله غسل کند غسل کشتن وزغه که چلپاسه باشد غسل مس میت غسل داده غسل نگاه کردن بدار کشیده بعد از سه روز (فصل سوّم) در کیفیت غسل است بدانکه غسل شستن کل بشره وظاهر بدن است که باید آب بجمیع بدن برسد حتی بیخ موهای سر و ابرو و هرجا که موی دارد و بیخ گوش و ناف و زیر پستان زنان و زیر بغلها و چینها که در بدن آدمهای چاغ میباشند و آنچه دیده میشود از گوش و پیچیدگی آن و زیر ناخن و لکن بواطن را مثل میان بینی و دهن و چشم لازم نیست شستن و همچنین سوراخ اصل گوش و بینی که بجبهة حلقه و گوشوار میکنند اگر چیزی در آنها هست باید حرکت بدهد تا آب بسوراخ برسد و اگر در آنها چیزی نیست پس اگر سوراخ بهم آمده است که اندرون آن پیدا نیست شستن اندرون آن واجب نیست و اگر نمایان است باید بشوید و باید دانست که [illegible] مو یها باید بانی باشد که بعد از نیت بان برسد چون بعضی تساهل میکنند از این بابت که قبل از غسل که در حوض اند زیر موی ها تر شده است خیال میکنند که این کفایت می کند و حال انکه باید علم برساند که بعد از نیت آب تازه بر عضو اول و بعد از عضو اول آب تازه بردوم و بعد از عضو دوم آب بر سوم جاری شده و بزیر موی ها هریك باید در محل خود بترتیب آب برسد و بدانکه غسل را دو کیفیت هست و هریك از این دو کیفیت را حقیقی هست و چند طریقه پس در اینجا چند مقصد هست (مقصد اول) بدانکه حقیقة غسل ترتیبی شسته شدن مجموع بدن است بنحو ترتیب که ابتدا بسر و گردن (۱) شود بعد از ان بجانب راست و بعد از ان بجانب چپ پس اول آن اول شروع است بشستن از سر و گردن هر جزء که ابتدا بان نمود اگر چه پائین آن باشد و آخر آن شستن چیزیست که بشستن آن جانب چپ تمام میشود اگر چه بالای آن باشد (مقصد دوم) در طریقهای

۱ بر طبق آنست که گردن یا سر بشوید و یا بدن نیز صدردام ظله

غسل ترتیبی است و انها بسیارند (طریقهٔ اول) انکه باظرف آب بریزد بنحویکه جاری بر عضو شود بی دست مالیدن (دوم) انکه آب بریزد و دست بمالد (سیم) آنکه بادست خود آب را بر بدن بمالد مثل روغن مالیدن لکن بطریقی که اقل شستن حاصل بشود (چهارم) انکه فرو برد در آب اولاً سر و گردن را و ثانیاً جانب راست را و ثالثاً جانب چپ را (پنجم) انکه سه مرتبه همهٔ بدن را در آب فرو برد هر مرتبه بقصد شستن عضوی (ششم) انکه بعضی از اعضاء را تماماً بیرون بشوید و بعضی را در آب فرو برد (هفتم) انکه یك عضو را بعض از را بیرون بشوید و بعض از را در آب فرو برد هشتم) انکه در زیر آب نیت غسل ترتیبی کند که حرکت بدهد سر را در زیر آب بقصد شستن آن بعد از آن جانب راست را حرکت داده بعد جانب چپ را (نهم) انکه در زیر آب جاری که آب میگذرد بی انکه خود حرکت کند در گذشتن سه طبقه از آب بقصد سه عضو نماید (دهم) انکه در بیرون آوردن هریك از سه عضو از آب بترتیب قصد شستن او کند (یازدهم) انکه در فرو رفتن قصد یك عضو و در آب قصد یك عضو و در بیرون (۱) آمدن قصد آن یکی اخیری (دوازدهم) انکه سر و گردن را بیرون آب شسته و برای جانب راست فرو رود و بقصد جانب چپ بیرون آید (سیزدهم) انکه بر بدن از قطرات مجتمع باشد در وقتی که از آب بیرون آمده بعد در بیرون بنیت غسل استعمال آن قطرات بطریق ترتیب نماید بنحویکه اقل شستن حاصل شود (چهاردهم) مرکب از این کیفیت با کیفیات سابقه (مقصد سیم) در حقیقت غسل ارتماسی و در آن چند قول است اول اینکه عبارت است از فعلی که فرو بردن همهٔ بدن است در آب بعد از نیت پس اول غسل شروع است در فرو بردن هر عضو که بعد از نیت اول در آب داخل شود و آخر آن شسته شدن جزء آخر است بعد از فرو رفتن و بنا بر این باید نیت مقارن شروع بفرو رفتن باشد دوم انکه عبارت است از صفتی که حاصل شدن شسته شدن همهٔ اعضا است دفعة که حاصل میشود بعد از فرو رفتن در آب و تخلیل آنچه آب بان نمیرسد و در یك زمان حاصل میشود پس

۱ یعنی عضو بعد از اول را و مقداری خود را حرکت دهد که یك مطلع اب از آن عضو بگذرد صدردام ظله

اول وآخر ندارد وفرورفتن ازمقدمات آن است ونیت باید مقارن آن صفة حاصلة دفعیة الحصول باشد سیم انکه عبارت است ازانفعالی که پنهان شدن بدن درزیر آبست یافعلی که پنهان نمودن بدن است درزیر آب ورسانیدن آب برجمیع بشره پس اول آن اول پنهان شدن و آخر آن آخر رسانیدن آبست درآن حالت بحیثیکه نرسیده باشد ثمرات هریك ازاین سه قول بعدازاین بیان خواهدشد انشاءالله تعالی (مقصد چهارم) درطریق غسل ارتماسی است و آن بچند کیفیت میشود (اول) اینکه همهٔ بدن بیرون باشدوخودرا درآب بیندازد دیگرهر جزء ازبدن که اول ملاقات آب نماید تفاوت نمیکند ودراین قسم اشکالی نیست (دوم) انکه درمیان آب باشد تازانویابالاتر وفرورودد دفعة درآب واین هم عیبی ندارد ولکن بعضی درآن احتیاط کرده اند خصوصاً هرگاه آب تاسینه یاگردن باشد (سیم) انکه درمیان آب باشد وکم کم درآب فرو برود که درعرف گفته نشود که یك مرتبه درآب فرورفت ودراین قسم موافق بعض اقوال در تحقق ارتماس اشکال هست (چهارم) اینکه درزیرآب نیت غسل ارتماسی کند بهمان باقی ماندن درآن (پنجم) انکه درزیر آب نیت غسل کند بحرکت دادن بدن بقصد ارتماس (ششم) انکه درزیر آب نیت غسل کند باختلاف طبقات آب که براو جاری میشوند و سطوح آن مختلف میشوند وظاهر صحت این سه قسم است کلامی که هست این است که آیا میشود درزیرآب که ماندن اوطول بکشد چندغسل نیت کند که هرلحظهٔ ماندن برای یك غسل باشد محل اشکالست در صورتیکه بمحض ماندن باشد لکن هرگاه باختلاف طبقات آب بشود چه بتحریك وچه بجریان آب شاید خالی ازوجه نباشد (هفتم) انکه درزیرآب نیت غسل کند به بیرون آمدن یعنی بفراگرفتن آب بدن را دروقت بیرون آمدن (هشتم) انکه قصد ارتماس کند درزیر نهری که ازبلندی ریخته میشود یامیزاب بزرگی که جاری باشد یاباران شدیدی یاریختن ظرف بزرگی بنحویکه بکمرتبه آب همهٔ بدن را احاطه کند ودرصحت ایندوقسم تأمل هست (۱)

(۱) اولی واحوطه اقتصار بکیفیت اولست بلی اگر چنانچه تازانو یاکمتردر آب باشد وخودرا در آب بیندازد ظاهراً خالی از اشکال باشد صدر دام ظله

(مقصد)

مقصد پنجم وششم) دراحکام غسل ارتماسی وترتیبی است وانها بردوقسم اند مشترکه و مختصه بهریك ودرضمن چند مطلب بیان میشوند (مطلب اول) بدانکه شرط نیست درغسل ترتیبی اینکه هرعضوی یاهرجزئی ازعضوکه شسته شد برحالت وشرائط خود باقی باشد تاآخر پس هرگاه عضویرا شست وبعدازآن نجس شد یاحائلی دراو پیدا شد یاخشك نمود انرا بلاشك ولاشبهه عیب ندارد واما غسل ارتماسی پس میتوان گفت که لازمست دراواینکه دروقتیکه جزء آخری دران درزیرآب شسته میشود باید مجموع اجزاء دیگرهم برهمان حالت باقی باشند ازطهارت وعدم حائل وبیرون نیامدن انها ازآب پس اگردرحین تخلیل موی یامثلاً خون ازدماغ بیرون آید یااینکه درحین سعی دررسانیدن آب بزیرمویهای صورت درحالتیکه درزیر آبست پای او برزمین گذاشته شودکه زمین مانع ازاتصال آب بان باشد یااینکه بعدازشسته شدن آن گل آلوده شود یااینکه بعدازفرورفتن درحین اشتغال برسانیدن آب به بعض جایهای بدن آب قدری ازبدن اورا بیرون بیندازد همه محل اشکال میشوند پس ازچند بابت دقت درغسل ارتماسی حاصل میشود اول ازبابت نجس نشدن هیچیك ازاعضاء سابقه مادامیکه مشغولست بلاحقه دویم حایل عمل نیامدن بر سابقه مادامیکه مشغولست حتی متصل بزمین بودن وگل آلوده شدن قبل ازاتمام سوم بیرون نیامدن اجزاء سابقه ازآب تاتمام فراغ باین نحوکه اگرجزئی بیرون آمد دیگرشستن انچه سابق برآنست بی ثمرمیشود لکن تحقیق اینست که همینکه شخص نیت غسل نمود ودرآب فرورفت بطریقیکه پنهان بشود ودرحال پنهان بودن قدری ازاعضارا خود بخود آب فرا بگیرد وقدریرا در زیرآب تخلیل کند کفایت میکند بسه شرط اول اینکه دریك وقتی همه بدن پنهان بشود پس اگرقدری ازبدن که داخل آب شود قدری دیگر بیرون بیاید کافی نیست بلی بعدازپنهان شدن همه اگر حین شروع بتخلیل عضویرا آب بالا بیاورد باعث ازسرگرفتن (۱) نمیشود دویم

(۱) ازسرگیرد صدر دام عمره لعالی

انکه بعداز پنهان شدن یك آنی پای او متصل بزمین نباشد واگر بعدازاین متصل شود
که هنوز مشغول تخلیلست عیب ندارد سیم اینکه دروقت فرورفتن پای او در گل
نباشد یااینکه درگل فرونرود قبل ازپنهان شدن همه بدن ولکن هرگاه پنهان شدن
حاصل شد درآب وبعد پای او گل آلود شد (۱) عیب ندارد اگرچه هنوز مشغول
تخلیل ورسانیدن آب ببعض اعضاء باشد (مطلب دویم) بدانکه هریك ازغسل
ترتیبی وارتماسی باعتبار آب انها برپنج قسم اند چونکه غسل یاباب قلیلست یادرآب
کریا درآب زیاده برکریا آب جاری یادرچاه وازبرای هریك ازاین پنج قسم حکم
خاصی هست پس درانجا ده صورت هست (صورت اول) غسل ارتماسی درآب
قلیل وآن درصورت پاك بودن بدن وحصول شرائط ارتماسی عیبی ندارد لکن ثانیاً
بان غسل نمودن محل اشکالست (صورت دویم) غسل ترتیبی باب قلیل وانهم حرفی
دران نیست ومقداران بقدریست که اقل شستن بان حاصل شود هرچند بطریق
روغن (۲) مالیدن باشد (صورت سیم) غسل ارتماس درچاه ودراین چند قولست
بطلان غسل ونجاست آب وصحت غسل بانجاست آب چاه تنها وصحت غسل بانجس
شدن آب چاه وهمه بدن بعدازغسل وصحت غسل باواجب بودن کشیدن هفت (۳)
دلو واینقول خالی ازقوة نیست (صورت چهارم) غسل ترتیب درچاه وقول
بصحت ان ولزوم کشیدن هفت دلو بعدازان خالی ازوجه نیست لکن بعضی دران
احتمال داده اند که بشستن جزء اول آب چاه نجس میشود وطهارت ان بکشیدن هفت
دلو است واما غسل دریك کریا زیاده ازان یاجاری پس اختلاف احکام انها در
صورت نجس بودن بدن قبل ازغسل یانجس شدن آنست درحین غسل وتحقیق ان
درمسئله سیم است (مطلب سیم) هرگاه بدن نجس باشد وقبل ازشروع دراصل
غسل انرا تطهیر نموده شبهه دران نیست واوفق باحتیاطست وهرگاه در اثناء غسل
نجس شد پس اگر از اعضائیست که آب غسل برانها جاری شده وبعدازان نجس شده

۱ عیب دارد پیش از تخلیل دراین جا ودرسابق براین صدر دام ظله

۲ فرض اقل شستن بلسریق روغن مالیدن مشکل است صدر دام ظله

۳ وجوب کشیدن هفت دلو دراین جا ودر صورت چهارم ثابت نیست صدر دام ظله العالی

(طاهر)

ظاهر آنستکه اشکالی دران نیست وهرچند که نجس بماند تابعد ازغسل واگر ازاعضائیست
که هنوز شسته نشده وانرا قبل ازشروع دراتمام غسل تطهیر نمود نیز اشکالی ندارد
وهرچند که دراثناء غسلست کلامیکه هست درچند مسئله دیگراست (مسئلهٔ اولی)
هرگاه عضوی نجس باشد قبل ازشروع درغسل و انرا تطهیر نکرده
وشروع درغسل نمود تا وقت شستن ان درغسل انرا تطهیر کرده بعد اجراء
آب غسل برآن نموده ظاهر اینست که عیبی ندارد لکن بعضی قائل شده اند بلزوم
تطهیر قبل ازشروع درغسل پس تطهیر کف پای چپ را مثلا قبل ازشستن سر لازم
میدانند (مسئلهٔ دویم) هرگاه غسل ارتماسی نماید بانجاست عضوی ازبدن پس
اگر درآب قلیل است غسل باطل وآب وبدن هردو نجس میشوند واگر در آبی است
که یك کر است لکن بطریقی است که فرورفتن دران باعث ریخته شدن ازاطراف آنست
پس هرگاه رسیدن آن عضو باب بعدازریخته شدن است حکم آن دربطلان ونجاست
آب وبدن مثل سابق است وا گر مقارن باشد صحت محل اشکال است واما اگر اول ان
عضو نجس باب میرسد وبعداز فرورفتن باقی اعضا ریخته میشود حکم آن مثل کریست
که ازاو چیزی ریخته نشده باشد (مسئلهٔ سوم) هرگاه غسل ارتماسی کند درزاید
برکر یادرکری که برقرار خود است یادرآب جاری وآن عضو برسد باب قبل ازپنهان
شدن جمیع بدن ونیت غسل را حین پنهان شدن نماید اشکالی ندارد اگر در شستن آن
نجاست یکمرتبه کافی باشد وعین ان زایل شده باشد وهم چنین هرگاه دو مرتبه بخواهد
وانرا حرکت دهد درآب کریادرجاری بقسمی که دو (۱) سطح ازآب براو بگذرد
(مسئلهٔ چهارم) هرگاه بدن نجس باشد بنجاستی که عین آن زایل شده ویك مرتبه
شستن درتطهیر ان کافی باشد وغسل کند درآب کثیر یاجاری که قصد غسل در اول
فرورفتن باشد مثلا وبهمان یك شسته شدن که مطهر است قصد شستن غسلی نیز نماید
اقوی کفایت (۲) آنست (مسئلهٔ پنجم) هرگاه تطهیر محل نجاستی که عین آن رفته

۱ حصول تعدد کردراین مشکل است صدردام ظله

۲ کافی است بنحو الاحوط صدر دام ظله

(باشد)

باشد بدو مرتبه شستن باشد ودر آب کثیر یا جاری غسل کند ودر شسته شدن اولی قصد غسل نماید صحت غسل خالی از (۱) قوة نیست پس غسل او صحیح وبدن هنوز نجس است ویك مرتبه دیگر تطهیر احتیاج دارد واحتیاط سبیل نجات است (مطلب چهارم) درمسائل وقت نیت وکیفیت آن واحکام نیت درغسل ترتیب وارتماسی است ودرآن چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) بدانکه وقت نیت غسل وقت شروع درشستن جزء اوّل است و جزء اوّل درغسل ترتیبی وارتماسی مختلف است جزء اوّل ترتیبی اوّل جزئی است که از سر وگردن شروع بان میکند وجزء اوّل ارتماسی اول جزئی است که بانیت درآب فرو میبرد یا اوّل جزئی که درآب فرو میرود دروقت انداختن خود در آب اول پنهان شدنست بنابر قول دیگر که نیت باید قریب بان باشد قبل ازان واوّل رسیدن آبست بهمهٔ اعضا بعدازپنهان شدن که بعدازان قریب برسیدن بهمه اعضا باید نیت کند (مسئلهٔ دویم) بدانکه اگر نیت قدری بیشتر باشد ومستمر باشد تااول عمل عیبی ندارد باین معنی که بعداز تشخیص اول عمل هرگاه بزمان طویلی قبل ازان عزم نموده که انرا امتثالاً بجابیاورد وه‌شغول بمقدمات ان شد ودرحین بجاآوردن بطریقی غافل نشده باشد که اگر بپرسند که چه میکنی محتاج بیادآمدن باشد بلکه بداند که چه میخواهد بکند ودرنظر او باشد همین کفایت میکند پس دراوّل شروع درفرورفتن که نیت کند وبرقرار باشد تاآخر تخلیل درزیرآب کفایت میکند اگرچه غسل درآن تخلیل آخر بعمل بیاید لکن ازاصل تشخیص (۲) اوّل رابایدنموده باشد (مسئلهٔ سیم) هرگاه ازخانه بقصد غسل بیرون آمد که بحمام برود وهمان قصد در نظر او مانده که حین شروع درغسل برقرار باشد بطریقیکه گفته شد غسل او صحیح است اگرچه التفات تفصیلی نداشته باشد واما اگر درحمام غفلتی ازبرای او حاصل شد که دروقت شروع بطریقی باشد که ازخواطر او رفته وباین غفلت غسل حاصل شد باطل است (مسئلهٔ چهارم بدانکه تعیین نیت ترتیب یاارتماس لازم نیست پس هرگاه نیت غسل جنابت مثلا نموده

۱ بلکه بطلان خالی از قوة نیست صدر و دام ظله

۲ این کلام خالی از ایهام نیست صدر دام ظله

باغفلت ازترتیب یاارتماس ویکی ازانها رابعمل آورد کافی است بلکه میگوئیم هرگاه نیت را متردد کرد مابین ترتیب وارتماس هم عیب ندارد بلکه میگوئیم هرگاه نیت ترتیب نمود وقصد انراداشت بعدارتماس نمود یابعکس هم عیب ندارد هرگاه ازنیت اصل غسل غافل نشده باشد لکن دراینجا مسئلهٔ دیگر هست که هرگاه نیت یکی راکرد وقدری ازبدن هم شسته شد آیامیتواند باقی رابقصد یکی دیگر تمام کند یانه مثلا هرگاه به نیت ترتیب سروگردن رافرو برده بعدازغسل آنها قراربرارتماس داده بطریق ارتماس یااینکه به نیت ارتماس درآب فرورفت هنوز تمام نشده قرارداد که سر که شسته شده ازبابت ترتیب باشد وبعد جانب راست را بشوید وبعد جانب چپ را تحقیق کلام اینست که اگر بقصد ارتماس فرو رفته وهنوز تمام بدن او پوشیده نشده یااینکه تخلیل تمام ننموده عدول بترتیب ضرر ندارد وان شسته شدن داخل غسل نبوده ومثل اینستکه بدن قبل ازنیت شسته شود پس بنای ترتیب راکه گذاشت بایدازسر بگیرد واما اگر بقصد ترتیب فرورفته عدول بارتماس نمودن صحیح است وآنقدر که شسته شده مجزی خواهد بود (مسئلهٔ پنجم) هرگاه بعدازفارغ شدن ازغسل معلوم شد که جزئی مانده که آب بان نرسیده ازبابت حایل یاغفلت ونحوان پس حکم ان درترتیب اینست که اگر درجانب چپ است همانرا میشوید هرچند مدتی طول کشیده باشد واگر درجانب راست یاسر بودن انرا میشوید وآنچه بعدازاو بوده باید اعاده کند که ترتیب بعمل بیاید لکن بشرط اینکه تخلل حدثی دراین بین نشده باشد واما ارتماس پس اگر بعدازبیرون آمدن ازآب وطول کشیدن است غسل باطل است واگر طول نکشیده باشد لکن ازآب بیرون آمده نیزاقوی بطلان است واگر هنوز ازآب تمام بیرون نیامده باشد بلکه بمحض انکه قدری ازبدنرا بیرون آورد معلوم شد که جزئی مانده پس شستن ان فوراً بیرون آب ظاهر اینست که کفایت نکند واما هرگاه فوراً درآب رفته وهمان راشست آیا کفایت میکند یااینکه بایدغسل را ازسر گیرد هرچند اوّل خالی ازوجه (۲) نیست لکن احتیاط شدید دراعاده غسل است (مطلب ششم)

۱ درمسئله پنجم از مسائل متعلقه بغسل خواهد آمد صدر دام ظله

۲۱ وجهی بنظر نمیرسد غسلرا درهردو صورت اگر سر کیرد صدر دام ظله

بدانکه درغسل ترتیبی موالات شرط نیست قطعاً نه مابین اعضا و نه مابین اجزاء اعضا نه موالات بمعنی پی درپی و نه بمعنی خشک نشدن سابقه هیچکدام ضرور نیست وفاصله که ماحی صورت باشد در آن عیب ندارد پس هرگاه سررا بشوید یاقدری از آن را و بعد رخ خود را بشوید و برود مشغول کاری بشود و بعد از مدتی مثلا باقی را بشوید یکمرتبه یا بهمین طریق تدریجاً عیب ندارد وشاید در بعض صور که سلب اسم شود احتیاطی باشد و امادرغسل ارتماسی آیا موالات بمعنی اول شرط است یانه محل کلام است پس اگر اصل فرو رفتن بتامل وتانی باشد مثل اینکه پای خودرا در آب بگذارد وبقدر نیم ساعت مثلاً بتدریج در آب پنهان شود یااینکه بعد از پنهان شدن تخلیل نکند وقدری زیاد تامل کند خالی از احتیاط نیست لکن اشکال در (۱) دویم کمتر است (مطلب هفتم) بدانکه درغسل ترتیب رفع حایل از هر جزئی در وقت شستن آن لازم است نه قبل از آن و اما غسل ارتماسی پس احوط در آن اینست که حائل خارجی که بر بدن است قبل از پنهان شدن بلکه قبل از شروع در فرو رفتن رفع شود پس هر مانعی مثلا بطریقی بسته باشد که مانع باشد دست نمودن یا برداشتن آن قبل از فرو رفتن احوط (۲) است و همچنین انگشتر که حایل باشد یانحوان و امارفع حایل بدنی که محتاج بتخلیل است پس البته درزیر آب حاصل میشود (مطلب هشتم) بدانکه مکلف مخیر است مابین این دو طریق مگر درچند موضع که معین میشود یکی از آنها بتفصیلی که بیان میشود اول درصورت تنگی وقت آن چیزی که غسل بجهة او مطلوب است مثل نماز روزه که معین است ارتماس وهرگاه ترتیب را بعمل آورد صحت آن محل اشکال است وهمچنین در اغسال مندوبه که وقت آنها تنگ شده باشد دویم بجهة صائم بصوم واجب الاتمام مثل ماه رمضان وقضاء آن بعد از ظهر وقضاء آن درصورت نزدیک شدن ماه رمضان دیگر و نذر معین ومانند اینها لازمست غسل ترتیب بعمل آورد واگر ارتماس نمود محل است وغسل وروزه او هردو باطل اند (سیم) درصورتی که آب در موضعی باشد که فرو

۱ هر چند علی الظاهر است و نهایت معلوم نیست صدر دام ظله

۲ و درزیر آب ماند بودن لفظ مثلا ازاضافات اینجا است صدر دام ظله

رفتن دران باعث این است یک جزء از بدن گل آلوده بشود پیش از انکه تمام اجزارا آب فروگیرد که غسل ارتماسی دراینصورت صحیح نیست ولازم است که ترتیب بعمل آورد (چهارم) اینکه آب در موضعی باشد که هرگاه دران فرو برود یقین بپوشانیدن آب همهٔ بدن را بجهة او حاصل نشود که ارتماس دراین صورت نیز صحیح نیست (پنجم) هرگاه کسی جبیره داشته باشد که آب رسیدن بزیران مضر باشد غسل ارتماسی او صحیح نخواهد بود و ترتیب لازم است تا اینکه بر جبیره مسح کند باب (ششم) هرگاه آب کمتر از کر باشد و بدن او نجس باشد معین (۱) است غسل ترتیب و امامرگاه بدن پاک باشد عیب ندارد که در آب کمتر از کر ارتماسی کند لکن بعد از انکه یکغسل در او کرد غسل دیگر دران محل احتیاط است وسابقاً مذکور شد (فصل سیم) درشرایط غسل است وتفصیل انها همان شرائط وضوء است مگر موالات که هیچ یک از ان سه معنی که در وضو گفته شد درغسل ترتیبی لازم نیست هم چنانکه بیان شد و امادرغسل ارتماسی پس همهٔ ان سه معنی وعلاوه بر انها نیز معتبر است (مسئله) ظاهر اینست که درغسل استحاضه موالات شرط است ودرضیق وقت در همه اغسال موالات واجب میشود (فصل چهارم) درمسائل چند متعلقه بغسل وشکیات وسهویات ان (مسئلهٔ اولی) سبب جنابت که مذکور شد انزال منی یا ادخال حشفه است وقتی باعث وجوب غسل میشود که علم بان حاصل شود پس مظنه بانزال یا دخول باعث وجوب غسل نمیشود واگر در خواب دید که انزال شده وبیدار که شد اثری ندید حکمی ندارد واگر رطوبتی دید که علم بمنی بودن آن ندارد وعلامات منی را هم ندارد ان هم اعتبار ندارد (مسئلهٔ دویم) هرگاه بانزال جنب شد وبول نکرده غسل کرد وبعد آب مشتبهی از او بیرون آمد در اینجا حکم میشود باینکه او جنب است هرچند علم نداشته باینکه آن آب مشتبه منی بوده وغسل سابق او بجهة حالا ثمر ندارد بلکه باید ثانیاً غسل کند وامااگر جنابت او بسبب ادخال بوده بی انزال وبول نکرده غسل کرد وبعد رطوبت مشتبهی بیرون آمد حکمی ندارد وهمان

۱ اگر تطهیر بدن بمقداری از آب در خارج ان اب نمود ترتیب وارتماس هردو صحیح است واگر تطهیر دران اب نمود هردو باطل است باید تامل نمود صدر دام ظله

غسل کافی است (مسئلة) هرگاه بعد از زوال بول نکرده غسل کرد و بعد بول کرد آیا محض بول کردن باعث حکم بجنابت ثانیاً میشود بعضی حکم بان فرموده اند از این بابت که احوال زمنی که در قصبهٔ ذکر شده با بول برون می آیند لهذا میگویند که اگر در ماه مبارک رمضان چنین اتفاقی بشود جایز نیست اختیاراً در روز بول بکند چون این داخل در تعمد جنابتست لکن در اصل جنابت بمحض خروج بول تامل هست و این غیر از آب مشتبه است که سابقاً حکم شد که خروج آن حکم جنابت دارد (مسئلهٔ سیم) هرگاه بعد از زوال بول کرد و بعد از آن آب مشتبهی بیرون آمد باعث غسل نیست و اما هرگاه بول نماید آیا استبراء از بول نموده بول کردن را دارد یا اینکه حکم بول نکردن باقیست تا خود بول بیاید اگرچه اول خالی از قوه نیست لکن احوط ثانی است (۱) و حاصل اینمسائل اینکه بعد از زوال اگر هم بول و هم استبراء بول کرد و غسل کرد آب مشتبهی که بعد از غسل بیاید نه غسل میخواهد و نه وضو و نه شستن و اگر بول کرد و استبراء بول نکرد و غسل کرد و آب مشتبه بیرون آمد وضو میخواهد و شستن و اگر نه بول و نه استبراء کرد و غسل کرد تا چیزی بیرون نیامده غسل [illegible] و اگر بیرون آمد حکم بجنابت ثانیاً میشود و شستن هم میخواهد و اگر بول نیامد و استبراء کرد و آب مشتبه آمد اقوی (۲) آنستکه مثل اولست (مسئلهٔ چهارم) هرگاه وطوبتی دید ابتداء مشتبه مابین سه چیز منی و بول و یکی از ودی و مذی و ودی چیزی بر او لازم نیست و اگر مشتبه مابین منی و بول باشد واجبست بر او هم غسل و هم وضو اگرچه [illegible] و تنها عالی از وجه (۳) نیست (مسئلهٔ پنجم) هرگاه در اثناء غسلهای واجب همان سبب که باعث غسل شده باز اتفاق افتاد بی شبهه ان غسل باطل است و اگر حدث دیگر اتفاق شد مثل اینکه در اثنای غسل حیض یا استحاضه مس میت اتفاق شد باطل نمیشود لکن اگر در اثناء اینها جنابت اتفاق شد باطل میشوند و اگر در اثناء غسل جنابت اینها واقع شدند از این بابت بطلان ان معلوم (٤) نیست و اما اگر در اثناء غسل جنابت حدث اصغر واقع شد اگرچه قول باینکه باطل نمیشود و اینکه بعد از اتمام لازم است که وضو بگیرد بجهة ان

(چیز)

این احتیاط ترک نشود بلکه خالی از قوة نیست صد دام ظله

و بعض انها صد دام ظله

چیزهائیکه وضو میخواهند خالی از قوه نیست لکن احوط باحتیاط شدید اینستکه اتمام (۱) کند بعد اعادهٔ غسل کند و بعد از نقض آن بحدث اصغر وضو بگیرد و بدون نقض اگر وضو بگیرد احتیاطاً هم خوبست و اگر در اثنای غسلهای مستحبه بحدث اکبر یا اصغر اتفاق شود دلیلی بر بطلان انها (۲) نیست (مسئلهٔ ششم) هرگاه چند غسل واجب بذمهٔ او ثابت شده باشد امتثال بچند طریق تصویر میشود اول اینکه بنیت علیحده برای هریك غسلی علیحده بجا بیاورد لکن در اینصورت باید غسل جنابت را اخری همه قرار بدهد (۳) و وضو قبل از هر غسلی از ان اغسال که مقدم اند بر ان بگیرد بقصد (٤) فرمان برداری امر بوضو قبل از غسل (طریق دوّم) آنکه در وقت نیت هریك را علیحده نیت نموده و بتفصیل ملاحظه نماید ولکن یك غسل بجهة همه بجا بیاورد و این را تداخل اغسال میگویند و اقوی صحت اینست و اگر غسل جنابت بانها نباشد وضو نمیخواهد و اما اگر غسلهای دیگر باشند بی جنابت وضو میخواهد بی شبهه و آیا در صورت تداخل یك وضو هم کافیست یا اینکه تداخل در همان غسل است و وضوها باید بعدد غسلها باشند ظاهر اول است (طریق سوم) اینکه یکغسل کند بنیت رفع حدث هرچند بتفصیل ملاحظه نماید (طریق چهارم) اینکه یکغسل کند بنیت مباح بودن نماز و ظاهر اینستکه این دو طریق هم باعث سقوط همه میشوند و وضو هم ضرور نیست مگر جنابتی بانها باشد (طریق پنجم) اینکه نیت قربت کند بی تعیین یکی و بی تفصیل و بی ملاحظه رفع و اباحه در صحت این تأمل هست (طریق ششم) اینکه نیت جنابت کند تنها اقوی اینستکه صحیح است و باعث سقوط باقی دیگر هم میشود (۵) (طریق هفتم) اینکه نیت یکی دیگر غیر از جنابت کند و در این دو اشکال هست یکی از بابت صحت خود این غسل که آیا تاثیر در رفع آن منوی میکند یا نه و یکی در اینکه باعث سقوط باقی میشود یا نه و چون در اول تأمل هست پس دویم بطریق اولی محل اشکال و تأمل است (طریق هشتم) جمع میان جمع و منفرق بجا آوردن یعنی بعضی را باهم و بعضی را علیحده

انها بغسل جنابت و قصد ان صد دام ظله

(د)

وحکم این ازسابق معلوم میشود (مسئلهٔ هفتم) هرگاه خطاب چند غسل مستحب باو متوجه شود مثل انکه یکروز روز جمعه وعرفه ونوروز باشد وبنای زیارت ودخول مشهد شریف داشته باشد وتوبه هم نموده وهمچنین درانجا هم چند طریق متصور است اول بجاآوردن غسلی ازبرای هریك علیحده واین بی اشکالست دویم یکغسل بنیت همه مفصلاً این هم خوبست واگر نیت کند انچه براو مستحب است هرچند بتفصیل هم نداند کفایت آن بعید نیست سوم یکغسل بقصد قربت بی تعیین یکی ازانها واین ثمری ندارد چهارم قصد یکی غیرمعین این هم بی ثمراست پنجم قصد یکی یادو تامعین این برای هرچه تعیین کرده خوبست وبرای باقی ثمر ندارد حتی اینکه اگر آن یکی غسل جمعه باشد (مسئلهٔ هشتم) هرگاه چند غسل که براو جمع شده بعضی واجب وبعضی مستحب باشند دراین هم چند قسم تصویر میشود اول بجهة هریك علیحده بجاآوردن که محل تأمل نیست دویم یکغسل بنیت همه مفصلا وبسیاری از علماء دراینمقام تأمل دارند لکن اقوی اینستکه صحیح است (۲) وکافی ازهمه میشود سیم اینکه قصد جنابت تنها کند ودرصحت آن کلامی نیست لکن کفایت ان از غسل جمعه هم چنانکه بعضی گفته‌اند مشکل است (۳) چهارم انکه قصد جمعه تنها کند ظاهر اینستکه خود غسل جمعه (٤) صحیح است هرچند جنابت برقرارباشد ورفع آن بغسل جمعه نمیشود همچنانکه بعضی گفته‌اند تمه دربیان بعض اقسام مخصوصهٔ غسل است ودرآن سه قسم ازغسل بیان میشود اول قسم مخصوصی ازغسل واجب هست که محض صورت غسلست وصحت حقیقی ندارد واز غسل حیضی است که زن یهودیه یانصرانیه حائض بعدازحیض بازام شوهرش که مسلمست میکند وخودزن اعتقاد باوندارد ومثل اینست غسل حیض کردن زنیکه ازمخالفان شیعه باشد هرگاه قائل شویم که غسل ایشان باطلست وتفصیل وبیان اینمطلب اینست که مابین علماء خلافست دراینکه تزویج زن یهودیه یانصرانیه جایزاست یانه و

۲ رعایت احتیاط را نمایند صدر

۳ ظاهر اینستکه فرق میان غسل جمعه وسایر اغسال نیست ودرطریق ششم گذشت صدر دام ظله

۴ محل تاملست صدر

۱ محل تاملست صدر دام ظله

اقوی اینست که بعقد انقطاع جایزاست بلکه قول بجواز (۱) تزویج مطلقا خالی از قوت نیست پس هرگاه مسلم زن یهودیه یانصرانیه گرفت یاکنیزیکه یهودیه یانصرانیه است دارد چون ازحیض پاك شد وخونش قطع شد وقائل شدیم که تاغسل حیض نکند مقاربت حلال نمیشود کارمشکل میشود ازاین بابت که غسل حیض ازعباداتست پس ازکافره صحیح نیست خصوصاً بعدازانکه اعتقادبان نداشته باشد وهمچنین زن مخالف شیعه بنا براینکه غسلش راباطل بدانیم پس بنابراین بغسل پاك نمیشود وبا وجوداین مقاربتش جایز نیست لکن درانجا میگوئیم که این زن یاکنیزرا الزام میکنند بصورت غسل حیض بطریق زنهای مسلمه انوقت مقاربت اوحلال میشود هرچند غسلش صحیح نباشد واین غسلیست صوری که حقیقتی ندارد بلی اشکال دیگر لازم میاید بنسبة بزنهای مسلمان که غسل حیض را بطریق صحیح نمیدانند بجهة انکه مسائل اورا نمیدانند پس بان غسلیکه میکنند پاك نمیشوند وغسل الزامیکه درحق زنهای کافره گفتیم بحال ایشان ثمر ندارد پس امرشوهر ایشان درمقاربت ایشان بعدازحیض بسیار صعب ومشکلست لکن چیزیکه کاررا آسان میکند حمل بصحتست هرگاه شك داشته باشیم که میدانند یانه بلی هرگاه یقین داشته باشیم که مسائل غسل رانمیداند کار بسیار مشکل میشود زیراکه دیگر حمل بصحت (۲) نمیشود کرد لکن ازجای دیگر کار آسان میشود که میگوئیم که بمحض پاك شدن ازحیض وطی حلال میشود هرچند غسل نکند بنابراین هروقت شوهرش دانستکه ازحیض پاك شده مقاربت ازبرایش جایزاست وقول زن هم دراینکه ازحیض پاك شده‌ام مسموع است بلی اشکال درخصوص زنی است که مستمرة الدم باشد وتشخیص نمودن اوخون حیضرا ازخون دیگر موقوف بردانستن مسائل وعلامات شرعیه باشد وهرگاه مسائلرا نمیداند اعتمادی برقول اونیست پس جواز وطی دراوقات استمرار خون بسیار مشکلست هرچند حیض او درهرماه یکمرتبه بیشتر نمیشود (قسم دوم) در

۲ مسئلهٔ اقوی مذکور باحوال بر بعضه نیست صدر دام ظله

غسلهائیست که باید شخص بغیرخودش بدهد وان در دو موضع است غسل تولد وغسل اموات امّا اوّل پس بدانکه مستحبست که بعدازتولد مولود اورا بعداز شستن غسل بدهندکه نیت کنند غسل میدهم این مولودرا ندباً قربةً الی الله وچون بعضی ازعلما قائل بوجوب شده‌اند قصد قربت احوطست وبعدازنیت اورا غسل ترتیبی بدهند وکفایت ارتماسی خالی ازقوة نیست وآیاحکم مختص همان زمان ولادتست یادرهمه‌ان روز یاانشب خوبست تادوسه‌روز یاتاهفت روز این حکم باقیست اقوی احتمال دویم است (۱) وغسل مولود باولی است یاباذن ولی وظاهراً باذن مادرهم اکتفا میشود وصورت نبودن پدر وامّا غسل اموات بدانکه‌ازجملهٔ واجبات غسل دادن میت است وکلام دراینستکه چه میتی‌را باید غسل داد وکی باید غسل بدهد وبچه طریق بایدغسل بدهند وبیان‌این درضمن چندامر میشود (امراول) بدانکه واجبست غسل دادن هرمیتی‌که اظهار شهادتین نموده وعلم‌نداشته باشی که اوخلاف انهارا اعتقاد دارد چه شیعه وچه سنی چه‌اثنا عشری ازشیعه وچه غیر اثنا عشری‌ازشیعه وهمچنین اطفال ایشان‌که تابع ایشانند وهمچنین‌است حکم ساقط ازایشان‌که چهارماهه باشد هم غسل میخواهد وهم کفن بنحومتعارف لکن‌ازچهار ماه‌کمترغسل ندارد وکفن متعارف نمیخواهد بلکه در پارچهٔ پیچیده میشود ودفن میشود بدانکه چهارصفت ازکسانیکه شهادتین میگویند ازاین‌حکم وجوب تغسیل خارجند نواصب که بااهل‌بیت اطهارعداوت دارند وخوارج که ناسزا بحضرت امیرالمؤمنین ؑ میگویند (۲) وغلاة که بخدائی انحضرت قائلند ومجسمه که خدارا جسم میدانند باینمعنی که اصل تدیّن اینها باینست که نه کسانیکه تابع‌دین حق‌اند واز روی نادانی چنین تخیل میکنند بلکه تغسیل اینها واجبست (مسئلة) جزیکه از میت جدا شده قبل‌از غسل دادن ان میت یایك قطعه‌است یاچند قطعه پس اگر یك قطعه بیشترنیست پس‌اگرسینه درآنست یاخود سینه‌است یابعض سینه‌است که

۱ ولی احتمال دوم که از روایات بعمل آورند صدر دام ظله

۲ غلاة ومجسمه موضوعاً وحکماً محتاج بمراجعه است صدر دام ظله

۳ مجامع شرایط کفن باشد علی الاحوط صدردام ظله

دل درمیان آنست واجبست غسل دادن وکفن کردن‌او یابهمان دو وصله یاسه وصله وحنوط ونماز ودفن کردن واگران‌قطعه بعض‌سینه‌است که دل دراو نیست یاعضوی دیگراست که دخل بسینه‌ندارد پس‌اگراستخوان دارد همان غسل دادن واجبست تنها یابپیچیدن درپارچه (۳) ودفن کردن وهمچنین اگراستخوان خالیست امّا غیرازدندان ونمازبراین دوقسم موافق احتیاطست واگرچند قطعه‌است ازیك میت انهارا جمع نموده بترتیبی که درغسل میت مقرراست انهارا غسل دهند واز چند میت هریك حکم خودرا دارد (مسئلة) قطعهٔ استخوان دارکه ازادم زنده جداشودغسل دادن‌ان واجبست وپیچیدن درخرقه ودفن مطلقا وهمچنین‌استخوان خالی غیراز دندان وامّا قطعه گوشت که ازمیت یازنده جداشود همین قدر در کفنه می‌پیچند ودفن میکنند (امردویم) دربیان تعیین غاسل بدانکه غسل دهنده‌باید بالغ‌عاقل‌باشد وعارف‌بمسائل‌غسل باشدومماثل میت‌باشد درذکوریت و انوثیت پس‌هرگاه مردی درجائی بمیرد که‌غیراززن‌اجنبیه‌نباشدیازنی درجائی‌بمیرد که‌غیرازمرد اجنبی نباشدغسل‌او ساقط‌است وبی‌غسل اورا کفن کرده ونماز گذارده دفن کنند وتفاوتی دراین‌حکم‌مابین بالغ ونابالغ نیست پس دختری که ازسه سال‌بالا تراست مرد اجنبی غسل نمیتواند بدهد وپسرکه ازسه‌سال بالاتراست زن اجنبیه غسل‌نمیتواند بدهد وتفاوتی دراین‌نیست مابین‌اینکه بی‌نگاه وبی لمس غسل بدهدیابا انها برهنه‌یاازروی‌پیراهن ولباس‌بلی درسه‌ساله وکمتراین حکم‌لازم نیست پس‌از برای هریك‌ازمرد وزن جایزاست‌غسل دادن سه‌ساله‌وکمترچه‌دخترچه‌پسراگر چه‌مراعات‌مماثله‌دراین‌دوهم‌مادام‌الامکان‌احوط‌است وبایددانست‌که‌استثناشده‌است ازلزوم‌مماثلت ومنع‌ازمخالفت سه‌موضع اوّل‌زن‌وشوهرکه‌جایزاست‌هریك‌دیگری‌را غسل بدهددرحالات‌اختیار وتفاوتی‌مابین‌عقددائم ومنقطع‌نیست بلکه‌مطلقه بطلاق رجعی نیزچنانست لکن‌احوط اینست که‌همین درحال اضطرار درین‌موضع چنین

کند دویم مالك میتواند کنیز خودرا غسل بدهد واما کنیز پس ظاهر اینست که جایز است آقای خودرا غسل بدهد اگرچه بمجرد موت ازملکیت او بیرون میرود سوم محرم میتواند محرم خودرا غسل دهد پس برادر خواهر وخواهر برادر خودرا میتواند غسل بدهد لکن انرا شرطی است وکیفیتی شرطان اینست که مماثل پیدا نشود و کیفیت ان اینست که باید ازروی پیراهن ولباس آب بریزد وبدن را برهنه نکنند بهمین طریق که آب ریخت وغسل دادهم بدن میت پاك میشود وهم آن لباس (۱) بی فشار دادن هم پاك میشود واین حکم لنك وفوطه است که دروقت غسل باید برعورت میت باشد نسبت بهرغسل دهنده (مسئلة) مشکله درختی که مشکل است امر غسل مشکل میشود چونکه مرد بودن وزن بودن او مشخص نیست اقوی آنست که اگر کنیزی دارد کنیز اوغسل بدهد واگر ندارد یکی ازمحارم (۲) اواوراغسل بدهد واگر ندارد بقرعه (۳) تعیین شود که مرد است یازن واحوط اینست که یك غسل مرد باو بدهد و یك غسل زن (مسئلة) هرگاه عضوی ازمیتی باشد که غسل دادن اوواجبست ومعلوم (٤) نباشد زن است یامرد یکی از ایشان غسل بدهد خوبست واحوط غسل ازهر یك است (تتمه کلام) درصورتی که مماثل میت حاضر باشد لکن مخالف مذهب باشد مثل اینکه زنی درجائی فوت شده که زن مسلمه نیست لکن نصرانیه هست صورت غسل باید عمل بیاید باین نحو که آن زن نصرانیه را میگویند که غسل بکند بعدازان امر میکنند اورا بغسل دادن ونیت واعمال را باو یاد میدهند که صورت انهارا بعمل بیاورد واحوط آنست که مسلمان نیت کند وآن زن نصرانیه غسل دهد واگر ممکن است دست باب ومیت نرساند بهتراست باین (٥) نحو که آب رادیگری بریزد واومیت (٦) را بگرداند واگر نشود همین صورت درانیمقام کافی است هرچند بدست زدن اوهم نجس بشود امر سوم درکیفیت این غسل است واجب است که قبل ازشروع درغسل اول میت رالازنجاسات عارضه تطهیر کنند تماماً که همان نجاست موت تنها نماند بعدازان نیت

(غسل)

۱ پاك شدن لباس بلکه لنك وفوطه خالی ازاشکال نیست پس رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله

۲ بامرد بودن وزنی چنانچه مفروض متن است تحمل دادن برمحرم جایز نیست علی الاظهر اگر چه زن ومرد بودن میت معلوم نباشد بلی اگر مرد وزن مرد وغسلرا ترك نمایند ووقت تنك شد بعید نیست جواز غسل دادن محرم ولی احتیاطا بدهد احوط باست صدر دام عمره

۳ قرعه محل تامل بلکه منع است پس مرد وزن اجنبی هر یك یك غسل بدهند احتیاطا واگر ندادند وجوب غسل بدین قرض معلوم نیست صدر دام اجلاله

٤ حکم ان حکم خنثی مشکل است صدر دام ظله

٥ ظاهر امعین است درانصورت که مسلم قصد غسل اب را جاری بر میت نماید وغیر مسلم میت را بجهة شیاء نمودن بگرداند غسلرا حقیقة مسلم که داده باشد صدر دام ظله

غسل دادن میت نماید باین نحو که هر سه غسل را یك عمل قرار داده (۱) به نیت مجموع سه غسل بدهد که غسل میدهم این میت را باب سدر وکافور وآب خالص وجوباً قربة الی الله وبعدازان نیت خصوص غسل باب سدر نماید وبابی که قدری سدر در آن داخل نموده باشد که اسم آب سدر براو گفته شود واز اطلاق بیرون نرود میت را غسل بدهد بطریق غسل ترتیبی وبعدازان نیت خصوص غسل باب کافور نماید وبابی که قدری کافور در آن مالیده باشد بقدری که آب کافور اورا بگویند واز اطلاق بیرون نرود بترتیب غسل بدهد وبعدازان نیت غسل باب خالص نموده وباب مطلق خالص از سدر وکافور بلکه خالص از گل وغیر آن باشد بترتیب غسل دهد بمجرد شستن جزء آخر از جانب چپ همه بدن میت پاك میشود وبعدازان اگر کسی مس اونموده غسل مس میت براو واجب نمیشود (م) هرگاه کسی درحال احرام بمیرد غسل کافور ازاو ساقط است وهمان دو غسل سدر وآب خالص کافی است واحوط سه غسل است بانیمعنی که یکغسل دیگر باب خالص بدهد بعوض کافور (مسئلة) درغسل میت که یك نفر آب میریزد و درهمان حال یك نفر میگرداند آیا نیت را کدام یك باید بکند تحقیق اینست که هر کدام که قصد جاری نمودن اب می کند او غاسل است وباید نیت کند پس انکسیکه آب را میریزد اگر باین قصد است که گرداننده میت ازاو آب فرا گرفته وبان گردانیدن اجراء کند غاسل گرداننده است واگر قصد او بریختن اجراء است وگرداننده محل اورا برای او مهیا می کند غاسل ریزنده آب است واگر هر دو قصد اجراء دارند هر دو غاسل اند وهر دو باید نیت کنند (مسئلة) بدانکه شرط صحت غسل میت قصد قربت است پس اگر غاسل بی قصد قربت غسل بدهد غسل باطل است واجرت گرفتن برغسل حرام است پس کار غسل دادن غسالها که کسب ایشان غسل اموات است بسیار مشکل میشود وحکم در این مثل عبادت اجیری نیست چون اجیر عبادت بقصد نیابت عمل را میکند واجرت برنیابت از اموات حلال است وعقد اجارة آن مشروع است وقصد قربت درحین نماز کردن بااجرت

(گرفتن)

٦ یعنی بانیت ظاهری صدر دام ظله

۱ لزوم این نحو از قرار و نیت معلوم نیست صدر دام ظله

گرفتن منافات ندارد زیرا که اجرت را بجهة نایب شدن گرفته لکن غسل دادن بر خودش
واجب نمیشود نایب از کسی بشود تا اجرت برای نایب شدن بگیرد ولهذا
حرام است اجماعاً و ازاین اشکال لازم می آید که اکثر اموات در اینزمان
بی غسل بمانند چون غسل را غسال به نیت اجرت میدهد نه بنیت قربت وچون
عبارتست بی نیت قربت فعل باطل وعبثی میشود وچون غسل باطل شد نماز بر او هم
باطل میشود بلی هرگاه غسل دادن را بهمان کیفیت مخصوصه بقصد اطاعت خداوند
بجا آورد نه بجهة اجرت غسل صحیح میشود لکن آنچه در مقابل میگیرد از اجرت حرام
است و بودن داعی بر بنای او اجرت گرفتن منافات باقصد فرمان برداری ندارد بعد
از انکه بنای او بشود و اگر اجرت را در مقابل آب یا سدر یا اجرت مغسل یا امر مستحبی که
عبادت و مقدمه آن نباشد قرار بدهد اشکال بالمره رفع میشود (مسئلة) در غسل
میت اذن ولی شرط است مثل نماز پس اگر غسالی بدون رضای اولیاء غسل بدهد
باطلست (مسئلة) هرگاه ولی مجبور نمود کسی را بر غسل دادن غسل صحیح است
اگر باوجود اجبار نیت قربت بکند وحرمت این (۱) اجبار هم معلوم نیست اگرچه بر
خود جبر کننده هم واجب باشد (امر چهارم) درصورت عدم تمکن است ازاین
کیفیت که گفته شد یا ازجهة اینکه آب نیست ابداً یا اینکه آب دو غسل هست تنها یا آب یک
غسل یا آب هست وسدر وکافور هر دو را نیست یا یکی را نیست و هرکدام را حکمی است
درضمن مسائلی بیان میشود (مسئلة اولی) هرگاه آب نباشد یا استعمال ان شرعاً
ممکن نباشد در اینجا حکم به تیمم است وکیفیت تیمم میت اینست که نیت کند تیمم میدهم
این میت را قربة الی الله وخود بشخص زنده باطن کفهای دست خود را بر خاک زند و
پیشانی وظاهر کفهای میت را مسح کند یک ضرب برای پیشانی یکی برای کفها وبهمان
نحو که خود تیمم میکند ملاحظهٔ شرائط بکند (مسئلة دویم) هرگاه آب زیاد نمیشود
استعمال کرد ازاین باب که باعث پاشیده شدن بدن میت میشود مثل سوخته در اینجا هم

(باید)

۱ مطلقاً معلوم نیست صدر دام ظله

۱ معلوم نیست ولی احوط است صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۳ نادر الوقوع است صدر دام ظله

٤ در مفروض مسئله سابقه نادرا وقوع صدر دام عمره

بایداورا تیمم داد (مسئلهٔ سوم) آیا یك تیمم بدل هر سه غسل میشود یا سه تیمم بدل سه
غسل بترتیب باید باشد محل خلاف است واقوی (۱) اینست که علاوه بر سه تیمم تیمم
چهارمی هم اورا بدهد به نیت بدلیة از مجموع مقدم بر آن سه یا مؤخر (مسئلهٔ چهارم)
هرگاه آب یك غسل هست آیا لازم است گذاشتن ان برای غسل باب خالص یا اینکه بان
غسل سدر بدهد وبعد دو تیمم بدهد عوض کافور وخالص اقوی اینست که غسل سدر
بان بدهد ودو تیمم عوض آن دو غسل دیگر قرار بدهد واگر آب بقدر دو غسل هست
غسل سدر وکافور بان بدهد ویك تیمم عوض غسل آب خالص قرار دهد (مسئلهٔ پنجم)
اگر آب هست وسدر وکافور نیست آیا همان غسل باب خالص کافی است یا سه غسل باید باب
خالص داد وتا عوض دو غسل سدر وکافور ویکی بجای خودش اقوی اوّل واحوط (۲)
ثانی است واحوط ازاین دو تیمم عوض دو غسل دادن است (مسئلهٔ ششم) هرگاه (۳)
آب بقدر کفایت یك غسل هست وسدر بقدر کفایت یك عضو وکافور بقدر یك عضو
یعنی ازاین دو تا بقدری هست که بقدر یك عضو از آبرا آب سدر وآب کافور میکنند در
اینجا میتوان گفت که یك غسل بدهد باین طریق که سررا باب سدر وجانب راست را
باب کافور وچپ را باب خالص واحتمالات دیگر هم در مسئله هست اقوی از همه صرف
آبست در غسل باب خالص واینکه وجود قلیل این دو مثل عدم است پس عوض دو
غسل دو تیمم داده وغسل به آب خالص دهد (مسئلهٔ هفتم) هرگاه (٤) کافور تنها
هست آبرا صرف غسل عوض سدر نماید وعوض کافور وقراح تیمم بدهد یا اینکه تیمم
بدهد عوض آب سدر وغسل کافوررا باب کافور دهد وتیمم دیگر عوض آب خالص
دهد اقوی دویم است (مسئلة هشتم) بدانکه در هرجا گفتیم غسل باب خالص
عوض سدر وکافور میشود اگر قبل از دفن عمل آمدند باید اعادهٔ غسل نمود وهمچنین
تیمم درصورت آب نبودن (مسئلهٔ نهم) میتی که بسبب عدم تمکن از غسل تام غسل ناقص
بدلی باو داده شد چه غسل باب خالص عوض سدر وکافور وچه تیمم ظاهر اینست که

(هر)

هرکس اورامس نمود غسل ازاوساقط نمیشود اگرچه سقوط غسل ازکسیکه مس میتی کرده که اورا بدل غسل بسدر یاکافور باب خالص غسل داده باشند خالی از (۱) قوة نیست (امر پنجم) درشرایط این غسل است وان چهار است اوّل مباح بودن ده چیزاست اول مکان غسل دادن دویم محل گذاشتن میت مثل تخته که میت را برآن میگذارند سوم محل غسل دهنده چهارم فضائی که جسم میت دراوست پنجم آب ششم سدر هفتم کافور هشتم ظرف آب ۲ ریختن نهم مصب آب دهم مجرای آب غساله (۳) (مسئلة) هرگاه بعدازغسل مشخص شد که یکی ازاینها یابیشتر مباح نبوده است غسل صحیح است وضامن اجرت یامثل یاقیمت است وهرگاه میت درمکان غصبی باشد ونگذارند که اورا بیرون بیاورند غسل دادن اودرانجا یاتیمم دادن اوخالی ازوجه نیست (شرط دویم) پاك بودن آب است واگر بعد ازغسل نجاست او معلوم شود غسل باطل است (شرط سوم) پاك بودن بدن میت است ازهمه نجاسات خارجیه که باید بطریق تطهیر شرعی ازانها پاك شود هرچند نجاست موت بماند انوقت شروع درغسل نماید وباید همهٔ بدن قبل ازشروع درغسل تطهیر شود اگرچه درغسل احیاء این شرط نیست وکافی است پاك کردن هرعضوی قبل ازشروع درآن (شرط چهارم) ازاله نمودن مانع است ازرسیدن آب ببشرهٔ بدن میت وتخلیل موهای سروریش وابرو وغیر انها واگر شك کند درچیزی که حائل هست یانه رفع آن لازم است (مسئلة) بودن جامه ولباس دربدن حائل حساب نمیشود چه یك لاباشد وچه بیشتر همین که آب ازان نفوذ میکند وببدن میرسد کافی است ودرهمه غسلها نسبت بعورت حکم اینست ودربعض غسلها نسبت بهمهٔ بدن وبعضی گفته اند که افضل درهمهٔ غسلهای اموات درهمه حالات اینست که آب را برروی پیراهن بریزند وبدن رامکشوف نکنند وبعضی میگویند که اجراء آب براصل بدن افضل است مگردرجائیکه لابد باشد ازستر مثل عورت یاخصوص واردشده باشد مثل غسل مرد محرم زن را یازن مرد یراکه محرم اوباشد ودرهمه صور

۱ ولی رعایت احتیاط را نمایند صدردام ظله

۲ ظرف ومصب و مجری بتفصیلی است که در وضوء وغسل مذکور است صدر دام اجلاله

۳ یازدهم فضائی که غسل دهنده در او است اگر مراد از مکان موقف روزمین بوده چنانچه درعرفی ظاهر آچنین است صدر دام ظله

فشردن درانجا ضرور نیست (۱) (مسئلة) وضودادن درغسل میت لازم نیست بلکه مستحب است وبهتر آنست که پیش ازغسل باشد به نیت قربت (مسئلة) میت اگر جنب ازدنیا رفته باشد یاحائض باشد یاغسل واجب دیگر براو باشد همه ازاو ساقطند وضرور نیست که غیرازغسل میت غسل جنابت یاحیض باو بدهند یاقصدانها بکنند بلکه مشروع هم نیست (مسئلة) آیاغسل ارتماسی درغسل میت جایزاست یانه بعضی ازعلماء حکم بجواز فرموده باین طریق که درآب کر یاجاری قدری سدر وکافور بریزد که صدق آب سدر کند ولکن مضاف نشود ومیت رادرآن غسل ارتماسی بدهد ولکن دراین حکم تأمل واشکال هست بلکه اقوی اینست که ارتماس درغسل میت جاری نیست واحوط (۲) هم همین است بلی ارتماس درعضو درهریك ازاغسال درآب کثیر یاجاری خوبست بلکه بهتراست (خاتمة) ودرآن دومطلب است (مطلب اول) بدانکه نوعی هست ازغسل میت که درحال حیات بعمل میاید وآن برای کسی است که ازبابت قصاص باید قتل شود یاازبابت حدشرعی پس هرگاه بنای قتل بیکی ازاین دوبابت شد اورا امام یانایب او امر میکند بغسل کردن باب سدر وبعدازآن باب کافور وبعدازآن باب خالص وبعدازآن حنوط کند ودووصله ازکفن رامیپوشد وصله سوم که لفافه است میماند تابعدازقتل براوبپوشانند وبعدازآن براونماز میکنند ودفن میکنند دیگرشستن خون بدن نمیخواهد وغسل هم نمیخواهد واگر فاصلهٔ مابین غسل وقتل شدن ودراین بین محدث شد باطل نمیشود وباید که موت اوباین سبب باشد پس اگردراین بین خودبخود فوت شد یابسبب دیگری کشته شد غسل میت میخواهد وبدانکه نیت این غسل بامر کردن امام یانایب امام است که حکم بقتل اوکرده است یعنی امر اونیت است پس اگرخودش نیت نکند وکاره باشد وابدا قصد نکند عیب ندارد بلکه اگر بدون امر خود نیت کند وغسل کند صحت محل اشکالست (مطلب دوم) کسیکه درمیدان جهاد کشته شد یعنی روح همانجا ازاومفارقت نمود یابمجرد آوردن جان داد دربیرون میدان وهنوز حرب

۱ اگر بالتبع پاك شود ولا فی الجمله ترك فشردن را نماید چنانچه در تطهیر متنجسات خواهد آمد صدردام ظله

۲ ولی اگر غسل ارتماسی را ترك نمایند صدردام ظله

برقرار باشد غسل نمیخواهد و کفن هم نمیخواهد بلکه در همان رخت های خود با خون پیچیده میشود و بر او نماز کرده دفن میشود همچنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در شهداء احد فرمود زملوهم بدمائهم بلی مثل شهداء کربلا را کفن لازم بود چونکه لباس برایشان نگذاشتند که در آن مزمل شوند فزملوهم بدمائهم و مراد از جهاد اینست که در رکاب امام یا نایب خاص او کشته شود و ملحق است باو هر کس که در حفظ بیضهٔ اسلام کشته شود هر چند در غیبت امام باشد و نایب خاص هم نباشد و بدانکه بسیاری از اموات هست که در شریعت شهید برایشان اطلاق شده لکن اینحکم را ندارند بلکه هم غسل و هم کفن برایشان واجبست از جمله مطعون و مبطون و زیر عمارت مانده و غرق شده و زن در وقت ولادت مرده و کسیکه بجهة حمایت اهل و مال خود دفع از ایشان کشته شد بر اینها همه شهید گفته شده لکن در این مسئله حکم شهید را ندارند همین قدر در ثواب و مرتبه بشهداء ملحق میشوند (مقصد سیم) در تیمم است و آن طهارتیست اضطراریه نایب غسل و وضو هر دو میشود در مواضع مخصوصه و امر بان تابع امر بانهاست و باید بدل بودن در آن ملاحظه بشود و در آن چند مطلب است (مطلب اول) بدانکه اصل باعث امر به تیمم یکچیز است که عدم امکان استعمال آبست لکن هشت سبب برای عدم امکان هست اول یافت نشدن آب و معنی آن اینست که در آن مکان که میخواهد وضو بگیرد آبیکه مباح باشد وجود نداشته باشد پس اگر علم دارد باینکه بدست او نخواهد آمد لازمست تیمم و اگر احتمال بدهد که آب در اطراف باشد لازمست در صحرای هموار مقدار دو تیر پرتاب تفحص کند از چهار جانب یعنی این مقدار را بطریق دایره تفحص کند و در صحرای سنگلاخ مقدار یک تیر بنحو مسطور پس بالاتر از آنرا بمحض احتمال تفحص لازم نیست اما بایقین لازم است تحصیل آب کند مادامی که وقت تنگ نشده باشد (مسئلة) اگر تیمم گرفت بی تفحص باطل است (مسئلة) اگر کسیرا فرستاد که تفحص کند و علم از قول او حاصل نشد تکلیف ساقط نیست (م) اگر عمداً

تأخیر کرد تا وقت نماز تنگ شد معصیت کرده و تیمم صحیح و احوط اعادهٔ آن نماز یست که با این تیمم بجا آمده (دویم) ضرر داشتن استعمال آبست بطریق یقین (۱) بمزاج شخص بجهة شدت ناخوشی یا حدوث ناخوشی یا زیادتی یا طول او و ضرر رسیدن بجهة الم شدید که حاصل میشود وقت استعمال هرچند از عاقبت آن ایمن باشد نیز داخلست و حکم در او تیمم است لکن باید الم بنحوی باشد که عادة متحمل آن نتوان شد یعنی صعوبت داشته باشد و از جمله ضرر است تر کیدن دست بسبب استعمال آب سرد و از انجمله است هم زبر شدن و خشونت که بالای بشره ظاهر میشود و از ابدنما میکند (۲) و امّا ضرر داشتن بعضو خاص که جبیره دارد بالفعل یا میتوان جبیره بر او قرار داد پس حکم در او وضو یا غسل جبیره است مثلاً درد چشم بر دو نوع است گاه میشود که اصل استعمال آب درد و مادهٔ او را زیاد میکند یا باعث طول او میشود اینجا حکم تیمم است و گاه هست که رسیدن آب بخود عضو چشم مضر است نه باقی صورت و آب زدن برو کم بطریق روغن مالیدن ضرر ندارد (۳) و در اینجا محل جبیره است باین نحو که از رستنگاه مو گرفته کم کم بشوید تا بچشم و وصلهٔ بر بالای چشم گذاشته بالای ان مسح کند و از پائین چشم باز شروع در شستن نماید و شاید احوط در اینصورت علاوه بر این کیفیت تیمم هم باشد (مسئلة) هرگاه بر خود قرار بدهد که متحمل این ضرر میشوم و وضو میگیرم ظاهر بطلان است حتی در تحمل زبر شدن دست بلی بعضی گفته اند اگر متحمل وجع و الم شد و وضو یا غسل نمود صحیح است و در ان تأمّلی هست (مسئلة) هرگاه در جائیکه آب نیست یا اینکه علم دارد بضرر اب خود را عمداً جنب نمود اقوی اینست که معصیت نکرده و تیمم ان صحیح و عبادتیکه با او تیمم بجا میاورد اعاده ندارد لکن احوط اعادهٔ انهاست بعد از تمکن از آب و تطهیر باو (سیم) از اسباب تیمم خوف تحصیل آبست بسبب قطاع طریق و دزد یا جانور موذی پس با وجود آب تحصیل ان لازم نیست چه خوف بر جان باشد یا عرض یا مال و ظاهر اینستکه تفاوتی

(۱) یا بطریق مظنه بلکه شک که موجب خوف شود اگرچه احوط و اخیر جمع است صدر دام ظله

(۲) مجرد خشونت که ابدنما کند معلوم نیست مجوز تیمم باشد بلی اگر موجب خون در آمدن شود تیمم باید نمود صدر دام ظله

(۳) عبارت باید ضرر دارد باشد والا اگر بطریق روغن مالیدن ضرر نداشته باشد بلکه مسح بر خود چشم بی ضرر باشد مقدم است بر جبیره و رعایت احتیاط را با امکان نماید صدر دام ظله

نیست مابین اینکه مال بسیار باشد یا کم حتی اینکه میشود که درقیمت آب وضو مکلف بدادن صدتومان بشود ولکن بسبب اینکه اگر برود بجهة آب کلاه اورا میبرند تکلیف ساقط میشود (مسئلة) هرگاه خوف ازتشنگی باشد هرچند ازبابت واهمه (۱) و جبن زیاد باشد بازهم ساقطست (مسئلة) درصورت خوف هرگاه رفت وآب آورد وضو براو واجب میشود (چهارم) عدم تمکن ازقیمت آبست یعنی هرگاه شخص بی‌آب بحسب حال خود قدرت بردادن قیمت آب ندارد تیمم براولازمست واگر متحمل ضررشد وخرید باید آبرا استعمال کند ومعلوم نیست که معصیت باشد (پنجم) احتیاج بابست بجهة خوف هلاك ازتشنگی ازبابت انحصاردران چه احتیاج فعلی باشد وچه بداند که بعدازاین محتاج میشود پس هرگاه آب دارد والان احتیاج باو ندارد لکن میداند که بعدازسه روز دیگر بجهة انحصار محتاج باو خواهد شد لازمست نگاه داشتن ان وازحالا تیمم کردن وهمچنین هرگاه مظنه داشته باشد باین اما اگر شك دارد که آیا بعدازاین متمکن ازآب خواهد شد یانه درجواز صرف آب الان بجهة وضو اشکالست اقوی آنستکه تامظنه بتمکن حاصل نشود وخوف هلاك حاصلست صرف آب درطهارت جایز نیست وبدانکه فرقی نیست درخوف هلاك مابین انکه خوف هلاك خودداشته باشد یامتعلق خودیانفس محترمهٔ دیگر که باو دخل ندارد مثل انکه در میان قافلهٔ هست و میداند که هرگاه این آبرا مصرف طهارت رسانید یکی ازاهل قافله هلاك خواهد شد ازتشنگی هرچندکه دخلی وربطی باونداشته باشد واحتیاجی باو اصلا نداشته باشد وهرگاه کافری درمعرض تلف باشد پس هرگاه تلف او مضر نباشد مثل انکه نسیارة نباشد یامثل انکه برگردد یازهم لازمست دادن آب باو ووتیمم گرفتن وهرگاه تلف او مضر نباشد پس اگر ازاهل ذمه است ۲ بازهم دادن آب باو جایزاست واگر حربی باشد پس اگر رفیق سفر اوصاحب آبست بازهم جواز آب دادن باو ووتیمم گرفتن خالی ازوجه نیست (مسئلة) هرگاه آب بجهة حیوان ضرور

۱ در واهمه وجبن که خارج ازمتعارت باشد تامل است صدردام عمره العالی

۲ جواز آب دادن باهل ذمه یاحربی باتیمم بودن خوف ضرر معلوم نیست صدردام ظله

(باشد)

باشد که اگرآبرا بمصرف وضویاغسل رسانید حیوان تلف میشود پس اگرتلف شدن حیوان باعث ضرروماندن درراه هست بلاشبهه بایدآبرا باوداد واگرباعث ضرری نیست ولکن ملك صاحب آبست بازلازمست که آبراباو بدهد واگرحیوان ازکسی دیگراست بعضی گفته‌اندکه آبرا مصرف طهارت رساند هرچندان حیوان تلف شود لکن بازاقوی (۱) آنستکه بایدان آبرا بان حیوان بدهد اگرچه بصاحبش بفروشد (مسئلة) هرگاه ممکن باشدکه باب وضو یاغسل نماید وانرا جمع کند بجهة خوردن لازمست که چنین کند (مسئلة) هرگاه آب نجس برای خوردن هست بازجایز نیست که آب پاکرا مصرف غسل یاوضو برساند بلکه تیمم میگیرد وآب پاکرا برای خوردن نگاه میدارد (مسئلة) هرگاه درمقام بی‌آبی آبی بدون اذن صاحب یا باغائب بودن مالك ازبابت لابدّی (۲) بمصرف رسانید آیابذمهٔ او مثل ان آب ثابتست یاقیمت ان درامکان بی‌آب مقتضای قاعده اولست لکن ثانی خالی ۳ ازوجه نیست (ششم) احتیاج بابست بجهة ازالهٔ نجاست یعنی هرگاه آب بقدرکفایت تطهیرازنجاست ووضویاغسل که واجب شده نباشد آبرا بمصرف تطهیر رساند وعوض وضویاغسل تیمم بگیرد واما اگرآب بقدرتطهیرتمام متنجس نیست بلکه بقدرتطهیربعضست یاوضو تنها یاغسل که کفایت تطهیربعض ووضویاتطهیربعض وغسل نمیکند ظاهر اینستکه وضویاغسل مقدم است برتطهیربعض امااگربقدرتطهیربدن است لکن کفایت تطهیررخت نمیکند بعیدنیست تقدیم آن بروضویاغسل هیم انکه دراستعمال آب خوف ضرر برجان یاخوف ناخوشی یاضایع شدن عضو یازخم شدن ان یاطول کشیدن زخم یازیاد شدن ان یاناسورشدن حتی انکه اگربسبب سرما خوف ترکیدن (٤) دست وزبرشدن ان یاخوف طول کشیدن ماندن ترك یازبری باشددرهمهٔ اینها تیمم باید گرفت ودرهریك ازاینها همینکه خوف (٥) حاصل شد هرچندازقول کافری باشد کفایت میکند (مسئله) هرگاه درمحل خوف استعمال اب عمداً خودرا جنب کرد

۱ مطلقا معلوم نیست صدردام ظله

۳ لابدشدن مدخلیتی ندارد ضمان مترتب برمصرف رسانیدن است لابدباشد یا نباشدوا گرغرض جواز شرعی بان است درغیرحفظ نفس ومثل ان جایزنیست صدر دام ظله

۳ احوط تصالح و تراضی امت صدر دام اجلاله

٤ کلام درترکیدن و زبرشدن گذشت صدردام ظله

٥ خوفکه نوع عقلا درامورخود بان اعتنادارند صدر دام ظله

(باز)

بازهم تیمم مجزی است واعادهٔ نماز ضرورنیست هشتم آنکه وقت وسعت وضویاغسل نداشته باشد برای همان نماز که وقت ان تنگ شده تیمم بگیرد ودیگراین تیمم بکار نماز دیگر که وقت او تنگ نیست نمی آید درصورت بقاء وتمکن ازاب واما اگرعدم تمکن حادث (۱) شد بعید نیست که مجزی باشد (مسئلة) هرگاه امرداير شود مابين ادراك تمام نماز باتيمم وادراك يكركعت ازاخروقت باوضو اقوی درنظر اختیاراولست (۲) (مسئلة) هرگاه عمداً تأخیرانداخت تاوقت تنگ شد معصیت نموده وتیمم لازم است ونمازبان صحیح است واحوط قضاءانست بعدازتمکن ازآب (مطلب دویم) بدانکه درسه موضع درشریعت تیمم مجوزشده باوجود امکان استعمال آب اول در نمازمیت (۳) که جایزاست باوجودآب وعدم خوف فوت فضیلت نمازمیت باطهارت اینکه تیمم بگیرد ونماز باتیمم بکند بجهة ادراك ان فضیلت همچنانکه جایزاست در صورت عدم وجودآب یاخوف فوت فضیلت دویم بجهة خوابیدن برطهارت هم چنانکه درصورت عدم تمکن ازآب مستحب است درصورت تمکن ازان نیزمستحب است بلکه باتمکن ازخاك تیمم برخت خواب که اندك غباری داشته باشد هم مستحب است لکن این دروقتیست که درخت خواب که رفت بخواطرش آمد یابنای او شد باتیمم باشد واما هرگاه قبل از ارادهٔ خواب بخواطرش بوده وعمداً ترك کرد که در وقت خواب برخت خواب تیمم بگیرد دران تأملی هست سیم هرگاه کسی دراحد مسجدین خوابیده ومحتلم شد بعضی گفته اند که باوجود امکان غسل وطول نداشتن آن زیاده ازتیمم بازهم باید تیمم بگیرد برای خروج وبرود بیرون غسل کند واین حکم خالی ازشبهه نیست (مطلب سیم) دربیان اینستکه دراین جاهائیکه آب هست لکن بسببهای دیگرتیمم لازم است هرگاه مخالفت نموده وضویاغسل بجااورد دربعض صورتها باطلست دربعضی صحیح است پس درصورتیکه واجب است براوصرف آب درچیزدیگرمثل حفظ نفس محترمه وغسل نجاست هرگاه بخالفت کرد واستعمال آب

۱ وزمانی نگذشت که بتواند وضو بگیرد برای نماز دیگر بعدازدخول صدردام ظله العالی

۲ اگراختیارنانی را نماید وبعدازوقت قضای اترابجای اوردواولی واحوط باشد صدردام ظله

۳ شاید عبارت این وضع منتظم نباشد تدبر تامل نمودصد و دام ظله

دروضو وغسل نمود باطلست ودرصورتیکه شارع ازبابت تخفیف ومراعات تجویز تیمم کرده مثل اینکه لازم نکرده قیمت زیاد ازبرای آب بدهد یاتحمل درك رفتن بجهة آب آوردن یامتحمل منت بجهة تحصیل ان بشود وشخص تحمل این ضررورا نموده ابرا بقیمت زیادگرفت یامتحمل این درك ومنت شد درانجا وضو وغسل صحیح است وهم چنین هرگاه ازاستعمال وجع اعضا حاصل میشد وضرربدن (۱) ومتحمل شد لکن احتیاط شدید دراینصورت ترك وضو وغسل است واعمال تیمم واگربسبب تنگی وقت تکلیف او تیمم شد ومخالفت نموده وضو گرفت یاغسل کرده پس اگربجهة عبادت بوده که وقت او تنگ شده باطلست واگروضویاغسل دراینوقت بجهة ثمرهٔ دیگر گرفت صحت خالی ازوجه نیست واحتیاط بهتراست (مطلب چهارم) دربیان انچه بان تیمم میشود وانرا ده مرتبه هست مترتب که تاسابقی آن ممکن است عمل بمابعدآن جایز نیست اول خاك که مطلق باشد یعنی عرفا خاك بان گفته شود بی احتیاج بقیدی چه سفیدباشد وچه سرخ وچه زرد وخالص باشد یعنی ممزوج نباشد بچیزی دیگر بعاریتی که ازخلوص بیرون رفته باشد پس اجزاء قلیله ازغیر که مضمحل باشد عیب ندارد دویم مطلق انچه زمین باشد ازرمل (۲) وسنگ وکاوخ وگل سخت وخشت خام وزمین گچ قبل ازپختن ونحوآنها سوم درصورت عدم خاك وزمین غباری که بسبب زدن برچیزغباردارجمع بشود وروی انرا بگیرد بعد دست بران بزند واگرزیاد جمع شد که خاك صدق کند داخل قسم اول میشود (مسئلة) هرگاه دست برمغصوب زد غبارآن جمع شد برچیزدیگر وبان غبارتیمم گرفت ظاهرصحت است چهارم سفال وآجروآهك وگچ پخته پنجم چیزیکه غباردارد ازخاك بنحویکه بزدن دست براوغبار آن بدست برخورد هرچند جمع نشود که بعدازجمع دست باوبزند مثل نمد وقالی ولحاف وجل حیوان ونمد وزین ویال اسب وهمین قدرکه بزدن دستها غباری ازآن بلند میشود کفایت میکند ششم غبارگچ وآهك وخاك آجرونحوانها هفتم گل تر

۱ ضرورداشتن استعمال آب صحیح نیست وضو وغسل صدردام ظله

۲ ظاهرأخاك وخشت خام وکاوخ مقدم است برورمل ورمل برسنك وسنك برزمین گچ اگرچه اخیرخالی ازتامل نیست صدردام ظله

که ازخاك بوده باین طریق که دست را بان بزند بعدانرا تکاند که اثری ازان بماند هشتم گچ تر وآهك که هنوز بسته نشده نهم مرکب ازاینها دروقتیکه هریك بقدرتمام هردو کف نباشد پس هرقدر ازقسم سابقی هریك ممکن نشود تتمهٔ انرا ازقسم بعدازآن قرار بدهد واین مرکب اقسامی دارد که واضح اند دهم برف ویخ بنا برقول بعضی لکن اقوی اینستکه اگرممکن است انهارا بربدن بمالد بطریق مسح ووضو بگیرد باین نحوهرچند اقل غسل حاصل نشود زیرا که باحصول آن برهمه مقدمست وبعدازآن تیمم بان نماید واحوط بعدازاینها همه قضاء نمازاست (مطلب پنجم) دربیان کیفیت تیمم درحالات امکان وصورت آن اینست که باطن کف هردودست را چه متصل بهم وچه منفصل ازهم باهم بخاك میزند بعد انهارا برمیدارداندکی تکان میدهد که اگرازخاك برآن حایل باشد بیفتد-بعدازآن آنهارا بهم دیگرمتصل میکند باین طریق که ازسمت انگشت کوچك هردو کف را بهم متصل کنند وبهمین طریق که بهم متصل اندسینهٔ باطن هردو کف گذاشته شوند برقدری بالاترازرستنگاه موی سروبهمان حالت مسح بکشد انهارا ازبالابپائین تابروها (۱) وبالای بینی بنحوی که همهٔ پیشانی وآنچه ازجبینین فراگرفته مسح بشود وبعضی ازعلماء فرموده اندکه احتیاطاً برگرداند دستهارا که بهمهٔ انهامسح بشود وبعضی فرموده اندکه مقابل خط فاصلهٔ میان دوکف دست چون بی مسح میماند قدری دستهارا اینطرف نموده وآنرامسح کند واین احتیاطات چندان تأکیدی ندارند همان مسح بنحوی که گفته شدکافی است بعدازآن مسح کندهمه طول پشت ظاهرکف دست راست را از بند دست ومچ باشد تاسرانگشتان بهمه عرض باطن کف دست چپ بعد ازآن مسح کندتمام طول ظاهرکف دست چپ را بتمام عرض دست راست ودر این مسحها چندامر ملاحظه باید بشود اول انکه دروقت مسح کفهای دست مسح کننده راخوب بخواباند ومتصل کند برممسوح که سرمونی ازمحل ممسوح بی مسح نماند دوم انکه آن

۱ احوط داخل کردن ابروهااست درمسح و در بالای بینی بلندی اتستکه بالای شارب است صدر دام اجلاله

مسح شده برقرار باشدومسح کننده براو بگذردواگرهردوراحرک دادمحل اشکالست سیم خودسرانگشتان ومابین انگشتان وحاشیهٔ بیرون ابهام وحاشیهٔ بیرون انگشت کوچك داخل درظاهردرمسح تیمم (۱) نیستندوهمچنین مابین چروك بند انگشتان را ظاهرآنست که رسیدن ماسح بانها ضرور نیست چهارم لازم است انکه ماسح را از بنددست بالاتر بگذارد واحوط اینست که یکمرتبه کشیده شود واگرقدری مسح نمود ودست برداشت یاتامل کرد بعدانرا باتمام رسانید هم عیب ندارد اگر فوراً باشد پنجم انکه حایلی برممسوح نباشدپس انگشتر راباید بیرون آورد بلکه ماسح هم باید بی حایل باشدواهم مسائل دراین مقام اینست که آیایك ضربه یعنی یك مرتبه دستهارا برخاك زدن برای مسح روی ودستها کافی است یایك ضربهٔ دیگر بجههٔ دستها علیحده ضروراست بعضی قائلند بکفایت یکی مطلقا وبعضی قائلند بلزوم دوضربهٔ مطلقا وبعضی دربدل وضو یکی را کافی ودربدل غسل دوتارالازم میدانند واین قول خالی ازقوه نیست لکن (۲) احوط درهردوقسم اینست که یك ضربه که زدفوراً مسح روی ودستها نماید بعد یکضربه بجههٔ مسح دستها ثانیاً بعمل آورد ونهایت احتیاط اینست که بعداز دوضربه دست راسترا تنهابرزمین زند برای مسح دست چپ تنها وبدانکه لازم است درتیمم مباشرت افعال وموالات یعنی فاصله مابین افعال ان نشودهرچندبدل غسل باشدوترتیب بنحویکه گفته شد (مسئلة) اگرشك درافعال تیمم شدمادامیکه مشغول است بان لازمست عود (مطلب ششم) دراقسام تیمم اضطراریست بدانکه این کیفیتی که بیان صورت تیمم شددرحالت امکان است وهرگاه ممکن نباشدبچندقسم دیگرمیتوان تیمم نمود که انهارا تیمم اضطراری میگویند که اگرتیمم اختیاری نشدانهالازم اند واگرانهاهم نشدندشخص فاقدطهورین میشود پس حاصل حالات متصوره نسبت بطهارت شخص پنج است (اول) تکلیف بوضویاغسل اختیاری (دوم) بعدازان تکلیف بوضویاغسل اضطراری (سیم) بعدازآن تکلیف به تیمم اختیاری (چهارم) بعدازاین تکلیف به تیمم اضطراری

۱ مکرر انقدرکه حصول علم بمسح تمام ظاهر موقوف بان باشد پس قدری اطراف را داخل مسح کند تاعلم حاصل شود بمسح تمام ظاهر صدر دام ظله العالی

۲ این احتیاط ترك نشودصدردام ظله

(پنجم) بعدازعدم امکان همه فاقد الطهورین که اداء نماز از او ساقط است وقضاء آن ولکن احوط اداء آنست درحالت بیطهارتی وقضاء آنست بعدازتمکن ازاحد طهورین ومقصود الان بیان تیمم اضطراریست وآن پنج قسم است (اول) تیمم تولیه وآن نسبت بعاجز خودشخص است ازافعال تیمم پس دیگری رامتولی قرارمیدهد باین نحو که خود نیت کند وآن شخص دستهای همین شخص را که تیمم تکلیف اواست برمیدارد و بر زمین میزند وبانها مسح پیشانی ودستهای اورا میکند واگر تمکن (۱) نشود متولی دستهای خود را بزمین بزند بهمان قسم که برخود شخص لازم بود ورو ودستهای آنشخص مکلف به تیمم رامسح کند ولازم است تحصیل متولی هرچند باجرت زیاد باشد مگر زیادتیکه باعث ضرر کلی بحال او باشد (دویم) تیمم تقیه است وآن نسبة بکیفیة است هرگاه شرط تقیه بعمل آمد لازم است تیمم گرفتن بخوبیکه مخالفین تیمم میگیرند وصحیح است لکن باید درجائیکه حکم نزد آنها زیادتر مسح نمودن است درنیت همان ملاحظه قدر واجب کند پس درمسح همه صورت نیت بهمان مسح پیشانی باشد (سیم) اضطرار نسبت باینکه تیمم باو گرفته میشود بعدازترتیب انها که سابقا گفته شد هرگاه آنچه برلوحه دست را میزند وسعت همه کف دست اندارد مکرر میکند زدن دست تااینکه همه کف براو زده شود وهرگاه ممکن نباشد هرقدر ازکف که میرسد کفایت میکند اگرچه قدری ازاو بماند که برخورد دوهرگاه بغیر ازخاک مغصوب خاکی دیگر نباشد تیمم ساقط است لکن هرگاه شخص محبوس باشد (۲) درمکان غصبی تیمم برزمین امکان جایز است (چهارم) اضطرار نسبت بماسح هرگاه قدری ازمحل برید بشد بحیثیة ان مسح کند وهرگاه یک کف اوتمام بریده باشد بهمان یک مسح روی کند ودراع آن دست کف بریده مسح ظاهر کف اینست نماید واحتیاطاً ظاهر این کف رابر زمین بمالد واحتیاطا نایب گرفته وان نایب بباطن کف خود مسح ظاهر همین کف موجود اوهم نماید واگر زخمی یاشکستگی درکف باشد که نتوان بان مسح نمود چیزی

۱ بالامکان نیز جمع احوط است صدر دام ظله

۲ حکم این مسئله حکم مکان مغصبی است خواهد آمد صدر دام ظله

برآن بمالند وبان مسح کنند واگر برزمین زدن ممکن نباشد برزمین بگذارد واگر زدن بباطن کف ممکن نباشد ظاهر کف رابزمین میزند وبظاهر کف مسح میکنند واگر باطن نجس باشد واز لمه نتوان نمود بهمان طریق مسح میکنند (۱) (پنجم) اضطرار نسبت بممسوح پس هرگاه چیزی ازان قطع شده باشد اکتفا بمسح انچه باقی مانده میشود واگر جبیره بران باشد برجبیره مسح کند واگر بر ماسح وممسوح هردو جبیره باشد جبیره برجبیره مسح کند وباید برجبیره حکم اصل راجاری کنند در ابتدا باعلی وغیر آن (ششم) اضطرار نسبت بشرائط درمقامی که ساقط میشوند بتفصیلی که درمحل خود گفته شده وبعدازعدم تمکن ازآب وازاین مراتب طهارة اضطراریه شخص فاقد الطهورین میشود وحکم آن بیان شد (مطلب هفتم) درمسائل متعلقه بتیمم است (مسئلة) تیمم پیش ازدخول وقت جایز نیست هرچند بنیت مهیا شدن یابر طهارت بودن باشد واما هرگاه تیمم گرفت درآخر وقت بجهة نمازی وهنوز نقض نشده وقت نمازدیگر داخل شد ظاهر اینست که بان تیمم میتواند نماز در اول وقت بکند (۲) (مسئلة) هرگاه وقت نماز شد آیا میتواند در اول وقت بتیمم نماز کند مطلقا یا لازم است تاخیر تا آخر وقت مطلقا یا اینکه تفصیلی هست که اگر امید رفع عذر هست لازم است تاخیر تا آخر وقت واگر امیدی نیست جایز است تقدیم قول اول خالی ازقوة نیست واحوط ثانی ست واقوی ثالث است (مسئلة) هرگاه نماز قضا بذمه شخص باشد میتواند نماز قضا را باتیمم بکند درهمان حالی که یکی ازاسباب تیمم هست هرچند یقین داشته باشد که اگر تامل بکند تاوقت دیگر عذر رفع میشود حتی اینکه اگر بداند تاساعت دیگر رفع میشود انتظار ان لازم نیست هرچند (۳) احوط است درصورت سعه وقت قضا (مسئلة) نمازی که نذر مطلق نموده همین حکم را دارد (مسئلة) نماز جبیری باوجود تیمم درسعه وقت خالی ازاحتیاط نیست واقوی صحت (٤) است (مسئلة) نماز مستحبی مطلقا باوجود سبب تیمم جایز است وانتظار رفع عذر ضروری نیست (مسئلة) تیمم درمحل خود جاشین وضو

۱ اگر بجاست متعدیه نباشد والا بظاهر کف بزند وباو مسح نماید صدر دام ظله

۲ بتفصیلی که درمسئله بعدذکر میشود علی الاحوط صدر دام ظله

۳ رعایت این احتیاط را در الغا و درنظر مطلق نماید صدر دام ظله

٤ ناگفته اقوی تقدم صحت است مکرر در بعض فروش نادره صدر دام ظله

وغسل میشود بجهة هر چیزیکه مباح میکند اورا وضو یا غسل حتی دخول مسجد برای
جنب وحایض (مسئلة) تیمم بدل از غسل جنابت بحدث اصغر بهم میخورد وآیا بعد ازان
همیشه باید تیمم بدل از غسل جنابت کند تا متمکن از غسل شود یا نکه همان تیمم اوّل بدل
آنست بعد ازان وضو میگیرد یا تیمم بدل از وضو تا اینکه متمکن از غسل شود اقوی اوّل
است واحوط اینست که بعد ازان تیمم اوّل که باز تیمم بدل از غسل میکند وضوئی هم بگیرد
یا تیمم بدل از وضو (مسئلة) در جائیکه هم غسل ضرور است وهم وضو مثل حدث حیض
ومس میت دو تیمم باید بعمل بیاورد واحوط اینستکه اوّل یك تیمم بجهة رفع حکم آن حدث
بجا بیاورد وبعد دو تیمم بدل وضو وغسل را اگر آب برای یکی باشد غسل را مقدم
بدارد واگر بقدر وضو باشد وضوئی بگیرد وتیممی بدل غسل واحوط دراین صورت
تیمم دیگر است نیز بدل وضو یا غسلی که بجا آورده است ووجه این احتیاط بتامل
ظاهر میشود (مسئلة) تیمم بمحض متمکن شدن از آب (۱) باطل میشود اگر داخل نماز
نشده وهر گاه داخل نماز شده وهنوز رکوع نرفته است نماز را بهم زند و (۲)
وضو بگیرد وهر گاه بعد از رکوع است نماز را تمام کند (مسئلة) نماز مستحبی باطل میشود
بتمکن آب در هر جاکه باشد (مسئلة) تیمم بدل غسل میت هم میشود اگر آب نباشد لکن
تا دفن نشده است اگر متمکن از آب شد باید غسل داد هر چند نماز اورا کرده باشد و
احوط بلکه اقوی لزوم اعادهٔ نماز است (مسئلة) به نیت بدلیت هر غسلی از اغسال میت
یك تیمم بجا آورد وبعد از ان حوض بقدر جمع یکی که چهل و نیم [illegible] احوط است (مسئلة)
هر گاه چند سبب برای غسل حاصل شد ظاهر اینست که تداخل در تیمم مثل خود اغسال
مجزیست واحوط تعدد است یا اخیر تیمم بدل از غسل جنابت ووضوء هر غسلی را قبل
از تیمم ان بجا آوردن هر گاه آب وضو ممکن است نهایت احتیاط است (مقدمهٔ دوم)
از مقدمات نماز طهارت از خبث است یعنی پاك نمودن بدن ولباس از نجاسات وباید دانست
اولا که نجاسات چه چیزند وثانیا که بچه طریق نجس میکنند وثالثا احکام انها در شریعت

۱ وگذشتن مقدار زمان وضوء صدر ره

۲ اگر درحال سعة وقت باشد صدر دام عمره

چه چیزاست ورابعاً تطهیر ازانها بچه طریق است وخامساً که تجس وتطهر بچه ثابت
میشود وهریك ازاین مطالب علیحده بیان میشود (مطلب اوّل) دربیان نجاساتست
بدانکه ده چیزند که شارع مقدس انهارا نجس قرار داده است یعنی اجتناب ازانهارا در
بعض مقامات خاصه که بیان میشوند مقرر فرموده اول ودویم بول وعذره ازانسان و
هر حیوان حرام گوشت که بسبب بریدن رگ او خون بقوت وجستن بیرون می آید
پس حیوانات حلال گوشت همه وحیوانات حرام گوشت که خون جهنده ندارند
بول وفضلهٔ ایشان پاك است وتفاوتی نیست دراین حکم مابین طیور وغیرانها ومابین بری
وبحری ومابین آنچه بالذات گوشت او حرامست یا بالعرض حرام شده باشد مثل جلال
وحیوان حلال گوشتی که انسان اورا وطی نموده باشد که گوشت او وگوشت
نسل اوحرام میشود ونجاست اینها بعد از خروج است پس اگر در محل خود که
هستند چیزی باینها برخورد برطوبت وبیرون آید بی انکه بعین نجاست
آلوده باشد پاکست پس هسته وریگ که بیرون آید وملوّث نباشد پاکست
وسر شیشهٔ امالهٔ هر چند که در باطن نجاست برخورده باشد ولکن حال آلوده نباشد پاکست
(سیم) خون از هر حیوانیکه رگ جهنده دارد وهر چند حلال گوشت باشد واستثناء
میشود از اینحکم خونیکه میان گوشت ومیان دل میباشد وخونیکه درشکم حیوان میماند
بعد از تذکیه وبیرون رفتن خونیکه بیرون آمدن ان متعارفست همینکه بقدر معتاد خون
از حیوان بیرون آمد بعد از ذبح انچه میماند پاکست وخون پاك بعضی از افرادان حلالست
مثل خون لای گوشت وبعضی از انحرامست اگر چه پاك باشد (مسئلة) خون حیوانات
تذکیه شده بغیر ذبح مثل شکار شدهٔ تیر کمان یا سگ شکاری نیز پاکست مگر ان خونیکه از
موضع تیر یا گرفتن سگ باشد بلکه میتوان گفت همهٔ خون برهٔ میان شکم که بتذکیهٔ مادر
حلال شده هم پاکست ! (مسئلة) خون میان شکم حیوان اگر علم هست که بسبب نفس
کشیدن از خون گردن کشیده یا بسبب بلندی جای سر از خون گردن یا سر آمده نجس است

۱ محل تامل است صدر دام ظله

وباقی خونرا هم نجس میکند واگر بدانیم خون ماندهٔ میان شکمست پاکست واگر شك بشود درخون میان شکم که آیا بعد از خون تذکیه مانده یا از خون تذکیه دران داخل شده بسبب نفس کشیدن ونحوان اقوی اینستکه حکم نجاست ملاقی ان نمیشود امّا حکم بطهارت ان خون هم مشکلست (مسئلة) خونکه میان شیر پیدا میشود وقت دوشیدن نجس است (مسئلة) خون میان تخم مرغ اگر خون علقه است یعنی مبده جوجه است نجس است واگر رگ خونیست که علقه نیست حکم نجاست ان مشکلست واحوط (۱) اجتنابست (چهارم) منی ازهر حیوانیکه خون جهنده دارد (پنجم) میتهٔ هرحیوان که خون جهنده دارد اگرچه حلال گوشت باشد ومراد ازمیته حیوانیستکه بی تذکیهٔ شرعیه روح ازاو رفته یااینکه هنوز داخل او نشده پس سقط قبل ازولوج روح هم نجس است چه انسان وچه حیوان وچه جوجهٔ طیورکه هنوز روح دران ندمیده است لکن انچه حیوة دران حلول کرده بمردن نجس میشود پس اجزائیکه حیوة وحس ندارند ازمیته مثل شاخ واستخوان ودندان ومنقار وسم وچنگل وناخن وپشم وموی وکرك اینها همه پاك اند وتخم مرغ مرده که درمیان شکم اوست هرگاه پوست بالای ان سخت شده باشد پاکست وحلالست وشیردان برّه وبزغالهٔ مرده یا پنیر مایه که درآنست پاکست لکن ظاهر تخم وشیردان که بارطوبت ملاقات میته کرده باید تطهیر شود وبعضی از علماء اعلام حکم فرموده اند بطهارت شیریکه ازپستان میته بیرون میاید واحوط خلاف اینست وبدانکه درحکم میته است هرجزویکه اززنده جدا شود ازاجزائیکه حیوة درانها حلول کرده مگر بعض اجزای ریزه ازپوست بدن انسان که ازدمل وزخم وثالول وگاهی ازلبهای وگاهی بسبب خاریدن بدن وگاهی بسبب کندن موجدا میشوند اینها (۲) پاك اند ونافهٔ مشك که ازاهوی زنده جدا میشود پاکست لکن خالی ازاشکال نیست امّا ازدست مسلمان که گرفته شود بی اشکالست وبدانکه درشریعت هرحیوانیکه روح ازاو برود بی تذکیه میته است وکل اقسام ان میته حرام میباشد لکن

۱ این احتیاط ترك نشود صدردام

۲ اگردوحال جداشدن درد داشته باشد احوط اجتنابست صدر دام ظله

نجس ازاو انحیوانیستکه خون جهنده داشته باشد پس میتهٔ ماهی حرامست لکن نجس نیست وتذکیه درشریعت نسبت بحیواناتیکه قابل تذکیه اند هشت قسم است (اول) تذکیه بصید کردن بسگ شکاری (دویم) تذکیه بصید کردن بالات آهن ومعنی تذکیه بصید آنستکه حیوان وحشی هرگاه شکار بشود بکیفیتی که بیان میشود حلال میشود که دیگر محتاج بسر بریدن نباشد (سیم) تذکیه بعقر (چهارم) تذکیه بذبح (پنجم) تذکیه بنحر (ششم) تذکیه بالتبع (هفتم) تذکیه به بیرون آوردن (هشتم) تذکیه باخذ وبجهة هریك ازاین هشت قسم کیفیتی است امّا اول پس هرگاه سگ را تعلیم بدهد مسلم یاکافر باین نحو که هرگاه صاحبش اورا بفرستد برود واگر اشاره بکند برای برگشتن برگردد وعادت بخوردن ازان شکار نداشته باشد وچنین سگیرا مسلمی بقصد شکار روانه کند ووقت روانه کردن اسم خدارا ببرد وسگ برود وان حیوانرا بگیرد وصاحبان بزودی متعارف برسراو برسد ومرده باشد بزخم سگ یانمرده لکن استقرار درحیوة اونباشد وبعد فوراً بمیرد یااستقرار داشته باشد لکن بقدرزمان تذکیه فرصت نشده بمیرد انحیوان حلالست دیگر سر بریدن اوضرورنیست (مسئلة) هرگاه حیوة او برقرار میبود وزمان هم وسعت داشت لکن بسبب انکه درجائی افتاده بود بدست آوردن او طولی کشید تااینکه مرد ظاهر اینستکه (۱) حلالست (مسئلة) هرگاه بسبب کارد همراه نبودن طول کشید تااینکه حیوان مرد حلیت ان محل اشکالست و قول بحرمة خالی ازقوّة نیست (مسئلة) هرگاه زیاد ازمتعارف طول داد رفتن برسر صید یرا کلب اوراگرفته ووقتی که رفت مرده بود حلیت ان محل اشکالست (مسئله) هرگاه سگ معلم خود بخود بقصد شکار رفت بی اطلاع صاحبش وصیدرا گرفت و کشت حرامست وهرگاه درانناء رفتن اورادید ومنع کرد اورا ازرفتن پس ایستاد بعد اورا روانه کرد واسم خدارا برد صید او حلال میشود واگر اورا درانناء رفتن تحریض کرد پس تندتر رفت وصاحبان قصد کرد ۲ نیز حلال میشود ولکن خالی ازاحتیاط نیست

۱ محل اشکالست صدردام ظله

۲ واسم خدارا برد صدردام ظله

واگر بصدا کردن باو تغیری بحال او هم نرسید و هم چنانکه میرفت رفت کشته او حلال نیست

(مسئلة) قصد صید که شرط است آیا معنی او اینست که همینکه قصد کرد که سك را بفرستد بجهة شکار کافی است هرچند شکاری را بچشم ندیده باشد یا اینکه باید به بیند وقصدیکی معین کند یا قصد یکی از چند آهو که دیده است مثلا هم کفایت می کند قسم اوّل محل اشکال است (۱) ودویم بی شبهه است حلیتش ودرسیم اظهر کفایت است

(قسم دویم) از تذکیه بصید اینست که حیوان وحشی را شکار کنند بتیرکمان یا بالات آهن مثل شمشیر ونیزه وحربه وقمه وغیر آنها از انچه حیوانرا زخم کند بشرط انکه در وقت انداختن تیر یا زدن حربه اسم خدارا ببرد (قسم سوم) از اقسام تذکیه تذکیه بعقر است وان زخم زدن حیوان غیر وحشی است درغیر مذبح هر جاه بسبب طغیان یا افتادن او در جای تنگی بریدن مذبح او ممکن نباشد وبیان آن اینست که بعض حیوانات که از اصل وحشی نیستند گاهی میشود که حلال میشوند بهمین طریق که بعد از تسمیه هرجائی از ازخم بزنند حکم تذکیه بر آن جاری است دیگر نه احتیاج بگلو بریدن ونه استقبال قبله است واین درمثل گوسفند وگاو وشتر وگاومیش در چند حالت میشود یکی انکه در گودالی بیفتد که نتوان زنده بیرون آورد یا در چاهی بیفتد ودیگر انکه هرگاه یاغی شد که بدست نیاید واما اگر درمیان رودخانه یا درمیان گل باشد که خوف تلف آن باشد اجراء حکم هم بران بعید نیست (قسم چهارم) تذکیه بذبح است در جمیع حیوانات قابل تذکیه وکلام درشروط ذابح والت ذبح وکیفیت ذبح وشروط واحکام آنست پس درانجا چهار مطلب است (مطلب اوّل) درشروط ذابح شرط است دراو اسلام پس ذبیحة کافر حرام است هرچند ذبح را بقاعدة اسلام بجا بیاورد وفرقی درکافر مابین بت پرست وهندو واهل کتاب وغیر ایشان نیست و مرتد هم کافر است وهمچنین حرام است ذبیحة خوارج ونواصب لکن ذبیحه سایر مخالفان (۲) مذهب حلال است ونابالغ از اولاد مسلمین در حکم مسلم است هرگاه

۱ با علم نبودن شکاری ظاهر اهل اشکال نیست اگر چه بچشم ندیده باشد صدر ام ظله

۲ اگر مجبره ومجسمه باشد محل اشکال است صدر ام ظله

تمیز باشد وتفاوتی نیست مابین ذبیحه مرد وزن وخنثی وغلام وکنیز وبینا ونابینا و کامل وسفیه وجنب وحائض بعد از تحقق اسلام (مطلب دویم) در آلت ذبح شرط آن این است که از آهن باشد پس ذبح بکارد مس وبرنج وطلا ونقره مجزی نیست مگر در صورت اضطرار که آلت آهنی حاضر نباشد وخوف این باشد که حیوان از دست برود که در آن حال بهرچه ببرد حتی بتیشه وسنگ تیزونی کفایت میکند (مسئلة) آیا در صورت لابدیه بادندان وناخن هم میتوان ذبح کرد یا نه محل اشکال است (مطلب سوم) در کیفیت ذبح است ودر آن هفت شرط است اوّل انکه چهار رگ از گلوی حیوان بریده شود حلقوم که محل نفس است ومری که محل فرو رفتن آب وعلف است ودو جان که دور کند در دو طرف انها دویم انکه این چهار باید از طرف پیش بریده شوند پس اگر از قفا بریده شدند حلال نمیشود سوم باید بریده بشوند از طول نه بطول وبه عرض نه از عرض واگر محرف بریده شود بنحویکه از طول نه از عرض بریده شده عیب ندارد چهارم باید بموالات قطع شود پس اگر اندك اندك ببرد وقبل از اتمام ان حیوان بمیرد حرام است بی شبهه واگر حیوة او در حین اتمام غیر مستقر باشد هم محل اشکال است بخلاف اینکه اگر پی در پی ببرد وقبل از اتمام حیوة غیر مستقر شود که عیب ندارد پنجم باید محل بریدن زیر حلقوم متصل بسر باشد پس اگر از پائین گردن متصل بسینه ببرد محل اشکالست اگرچه چهار رگ را ببرد ششم انکه تمام سر را جدا نکنند پس هرگاه عمدا تمام سر را جدا نمود بعضی گفته اند ان حیوان حرام است وبعضی گفته اند ان فعل حرام است لکن اگر بی اختیار بسبب تیزی کارد سر جدا شد عیب ندارد هفتم اینکه تمام چهار رگ قطع شوند پس اگر پوست نازکی از یکی از انها بماند حلال نمیشود (مسئلة) حکایت مهره که در لسان مردم مشهور است باید در طرف سر بماند در شریعت وارد نشده لکن اهل خبره شهادت میدهند که تا ان در طرف سر نماند چهار رگ بریده نمیشود بلکه جدا میشوند پس از این بابت ملاحظه ان لازم است واگر قدری از ان در سر بماند شاید کافی باشد لکن خالی

ازاشکال (۱) نیست (مطلب چهارم) درشروط ذبح اوّل اینست که باید ذبیحه روی بقبله باشد یعنی گلوی اووشکم ومقادیم بدن اوروی بقبله باشد وآیا لازم است که ذابح روی بقبله باشد یانه احوط اینست اگرچه اظهر عدم لزوم است دویم انکه در وقت ذبح یعنی مقارن شروع ببریدن اسم خداوند عالم را بزبان جاری نماید بگفتن بسم الله یا الله اکبر یا الله تنها واما ذکر صفات خدامثل خالق ورازق وواجب یا اسم فارسی اوراپس اکتفا بان مشکلست (مسئلة) این دوشروط که گفته شد برای ذبح درصورت تذکر وعلم است پس هرگاه فراموش نمود توجیه بقبله راعیب ندارد و همچنین اگر طرف قبله مشتبه باشد ساقط میشود واگر فراموش نمود اسم خدارا نیز عیب ندارد وذبیحه حلال است و مستحبست که وقتیکه خواطرش آمد بعد ازذبح بگوید بسم الله علی اوله وآخره (مطلب پنجم) درشروط ذبیحه وانها پنج شرط اند اوّل اینکه قبل ازذبح حیوة مستقره داشته باشد ومعنی آن اینست که قدری ازروح او بیرون نرفته باشد مثل محتضر اگرچه مردنی باشد درهمان ساعت بسبب شدت زخم یا صدمهٔ دیگر (دویم) انکه بعدازذبح خون معتدل بیاید یعنی خون بجستن روان شود نه بسنگینی وقطره قطره مثل خون میت وروان شدن خون هر حیوانی بسبب حال اوست (سیم) انکه بعدازذبح حرکتی داشته باشد هرچند بچشم یادست یاپا یادم باشد (چهارم) انکه مردن او باین جهت باشد پس اگر بعدازسر بریدن درآب افتاد وباین جهت مرد محل اشکال است وهمچنین هرگاه شکم اورا پاره نمودند وبجهة هردو بمیرد (پنجم) انکه روح ازبدن او برود پس اگر عضوی از اوجدا نمودند بعدازذبح وقبل ازخروج روح حکم بحلیت آن مشکل است (قسم پنجم) درتذکیه بحراست وان درشتراست تنها وکیفیت آن زدن حربه یا کارد است درگودی گلوی او باهمه شرائط که درذبح گفته شد واگر شترا ذبح کنند حلال نمیشود (قسم ششم) تذکیه بتبعیه است وآن دربچهٔ حیوان است که درشکم او باشد دروقت تذکیه آن وتفصیل کلام دراین مقام اینست که بچهٔ حیوان یا خلقت او تمام نشده یعنی هنوز موی وکرك

۱ البته اجتناب کنند باشك دوبریده شدن تمام چهار ورك صدر دام ظله

آن تمام بیرون نیامده یا خلقت او بروئیدن موو کرك آن تمام شده پس اگر خلقت او تمام نشده بتمام روئیدن موی او حرام است چه از زنده جدا شود چه ازمرده چه ازکشته تذکیه شده واگر خلقت او تمام است یا زنده جدا میشود از زنده یا ازمرده یا ازکشته یا مرده جدا میشود از زنده یا ازمرده یا ازکشته پس اگر زنده جدا شد از زنده یا ازمرده یا ازکشته وزمان حیوة او قدر تذکیهٔ او باشد بی تذکیه حلال نمیشود واگر مرده جدا شد ازمرده یا از زنده حرام است بی اشکال واگر مرده جدا شد ازکشتهٔ تذکیه شده حلال است به تبعیت مادر او واحتیاج بتذکیهٔ دیگر ندارد واگر زنده باشد وزمان وسعت تذکیهٔ ازانداشت وفوراً مرد قول بحلیت وجهی دارد لکن احوط بلکه اقوی لزوم اجتناب است وبدانکه ان بچهٔ که تام الخلقه جدا شده ازتذکیه شده اگر معلوم باشد که ازاصل درشکم روح در آن ندمیده بود حلیت او بی اشکال است واگر یقین شد که روح داشته ومرده است بازهم اقوی حلیت اوست ولکن بعضی ازعلماء قایل بعدم حلیت این قسم شده اند (قسم هفتم) تذکیهٔ ماهی است بگرفتن یانگاه داشتن در آنچه بجهة شکار آن قرار داده بشرط انکه در آب نمیرد پس اگر ماهی را بدست گرفت یا بدام آمد یا در چیزی که بجهة نگاه داشتن آن قرار داده افتاد هرچند آن شخص که جارا قرار داده حاضر نباشد کفایت میکند واما اگر خود ماهی در آب مرد یا بیرون افتاد ومرد حرام است (مسئلة) هرگاه کافری از آب بیرون بیاورد حلال است بشرط انکه مسلم اورا نگاه کرده باشد که زنده اورا از آب بیرون آورده (مسئلة) هرگاه ماهی خود را از آب بیرون انداخت درجائی که بجهه شکار او را کسی قرار نداده است وشخصی بان نگاه کرد تا مرد محل اشکال است واگر بر سر آن رفت وآنرا اخذ نمود وگذاشت تا مرد حلال است بی شبهه (مسئلة) اگر ماهی (۱) بعد از گرفتن در آب بمیرد هرچند میان دام باشد حرام است (مسئلة) ماهی که در اصل حلال است هرگاه مرد بی صید پاك است وحرام وماهی که از اصل حرام است هم پاك است وروغن انها پاك است لکن جریان جمیع احکام

۱ این مسئله تفصیلی دارد که بیان ان منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظله

تذکیه دراین ماهی حرام هرچند مثل ماهی حلال صید شود مشکلست وپاکی او ملازمه بامذکی بودن ندارد و ثمرهٔ این مسئله در بعض احکام خاصهٔ بمیته غیر از نجاست ظاهر میشود (مسئلة) اگر ماهی را گرفت ویك وصله ازاو برید وباقی او در آب رفت آنوصله حلال است واما اگر در آن حالت که در آب است یك وصله ازاو جدا نمود وباقی او رفت حلال نمیشود (مسئلة) اگر معلوم شد (۱) که قدری ماهی مرده در محل مقرر برای صید هم داخل شده ومشتبه شده اند احوط اجتنابست ازهمه (مسئلة) اگر ماهی در شکم ماهی دیگر پیدا شد پس اگر معلوم شد که در وقت بیرون آوردن از آب زنده بوده بعد مرده حلال است واگر محل اشتباه باشد احوط اجتنابست (م) حیوانات دریا همه حرام گوشتند مگر ماهی فلس دار وطیور آن وآیا همهٔ این حیوانات حرام گوشت قابل تذکیه هستند بجهة پوست واستخوان وبعض اعضای انها یا اینکه هرچیزی که شبیه او از صحرائی قابل تذکیه است مثل گاو واسب آنهم قابل است وهرچیز که شبیه او قابل نیست او هم قابل نیست واگر قائل شدیم که قابلند آیا کیفیت تذکیه در انچه خون جهنده دارد ذبح است وآنچه ندارد اخراج از آب مثل ماکه حلال یاهمه باخراج تذکیه میشوند واحتیاج بذبح ندارند یاهمه محتاج بذبح اند مسئله محل اشکال است بعضی قائل شده اند که مطلق حیوان دریا که خون جهنده دارد قابل تذکیه است حتی مثل سگ دریائی وخوك دریائی ودر سك دریائی بخصوص تذکیه وارد شده وچون جریان تذکیه در انها بخصوص دلیل خاص ندارد واقامهٔ دلیل عام مشکلست لهذا در حکم تأمل هست مگر بعض حیوانات بخصوصه که تذکیه انها وارد شده است (قسم هشتم) تذکیه ماخ که بمحض گرفتن حلال میشود هرچند که بعد بمیرد یا هنوز زنده باشد واگر در صحرای آتش گرفته ماخ افتاد وپخته شد حلال نمیشود مگر انکه آتش را (۲) بقصد شکار واخذ انها قرار داده باشد وهرگاه ماخ قبل از اخذ بمیرد حرام است واگر مردهٔ قبل از اخذ یا مردهٔ بعد از اخذ مخلوط شد باید از همه اجتناب نمود (ششم) و (هفتم) سگ وخوك

۱ این مسئله نیز تفصیلی دارد صدر دام ظله

۲ مطلقاً معلوم نیست صدر دام عمره

(بری است)

۱ مراد از جوش غلیان است اعلی اسفل واسفل اعلا شود صدر دام ظله

ری است که مجموع انها حتی موهای انها نجس عینی است اما سگ وخوك بحری پاکست (هشتم) خمر است یعنی هر مایع که مست میکند از هرچه که باشد نجس است واما جامد یعنی خشك مثل بنگ ونحو آن نجس نیست وبدانکه چند چیز اند که ملحق میشوند بخمر در حرمت ونجاست هرچند که مست کننده نباشد بعضی از انها بحسب احتیاط و بعضی بحسب فتوی اول آب انگور که بفشار دادن ان بیرون آمده همینکه جوش باتش یا بگرمی هوا یا بماندن یعنی بهم خورد بنحویکه بالای ان بپائین رفت هرچند مست نکند وهمچنین هرگاه انگور در آب جوش خورد طعم ان در آب تأثیر نمود یا اینکه بماندن میان آب طعم ان در آب تأثیر نمود بعد از ان جوش خورد در این صور بمحض (۱) جوش خوردن حرام میشود قطعاً ونجس میشود بنابر قول مشهور وحلال وپاك شدن ان موقوفست بر اینکه دو ثلث او برود بعد از جوش آمدن هرچند رفتن هر دو ثلث بجهة جوش نباشد پس هرگاه قبل از جوش بسبب گرمی هوا یا آفتاب دو ثلث ان برود ثمر ندارد یعنی باز اگر جوش آمد حرام ونجس میشود وهرگاه بعد از اندکی جوش خوردن بسبب گرمی هوا یا آفتاب دو ثلث او برود پاك میشود (۲) ودیگر بعد هرچه جوش بخورد عیب ندارد (مسئلة) هرگاه دوسه دانه انگور درمیان دیك بزرگی که آب زیاد دارد باشد وجوش بخورند لکن صدق آب انگور وعصیر بر ان نشود عیب ندارد (۳) امّا اگر یك قطره آب انگور جوش خورده دران افتاد نجس میشود البته دوم آنکه انگور یا مویز یا خرما دران گذاشته شود وقدری بماند که بهم بخورد وکف بالا بیاورد حرام ونجس میشود هرچند هنوز مسکر نشده باشد سوم فقاع که از آب جو بعمل میاورند وهرچند مسکر نباشد حرام ونجس است چهارم آب مویز یا کشمش هرگاه جوش بخورد ودو ثلث او کم نشده باشد بعضی از علما حرام میدانند وبعضی علاوه بر این نجس هم میدانند واقوی طهارتست لکن احتیاط شدید دارد وهرگاه مویز کشمش از ابتداء در آب مضاف یا در مثل شیرهٔ انار دانه یا عسل جوش

۲ رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله

۳ از خوردن دانهای انگور اجتناب کنند صد و دام ظله

(بخورد)

بخورد احتیاط ان کمتراست (مسئلة) کشمش هرگاه میان روغن سرخ نموده بعد درمیان طعام یاکله پاچه یادله بگذارندکه بسبب سرخ شدن آب ازاوجدا نشودکه جوش بخورد دیگر اشکال ندارد (۱) واگر شك داشته باشد نیزبی اشکالست (مسئلة) کشمش که میان پلومیگذارند عیبی ندارد هرچند سرخ کرده نباشد واما سرخ نکرده دردله وکله پاچه که آب ازان جدامیشود وجوش میخورد خالی ازاحتیاط نیست پنجم آب خرما وشیرهٔ دمعه خرما هرگاه جوش بیاید ودوثلث اونرود بعضی قائل بحرمة ان شده‌اند وقول بنجاست هم هست لکن اقوی حلیت وطهارتست وهمان وجوهیکه در مویز گفته شدکه باعث قلة اشکال اند دراین هم میایند نهم ازنجاسات کافراست یعنی کسیکه مذهب او انکار وحدت صانع یانبوت پیغمبر یامعاد باشد بدل وزبان یابزبان تنها واما کسانیکه مذهب ایشان بحسب ظاهر اسلامست پس چند صنف ازایشان محکوم بنجاست است (اول) مرتدین که بمحض ارتداد ازاصول اسلام نجس میشوند اگرچه بتوبه پاك بشوند دربعض مقامات وازجمله ارتداداست انکارضروری دین مثل انکار وجوب نماز وحرام بودن ظلم برمردم ونحو اینها (دویم) مجسمه یعنی کسانیکه مذهب ایشان اینستکه خداجسمست مثل اجسام یاجسمست نه مثل اجسام وقول بنجاست ایشان خالی ازقوة نیست لکن درمثل بسیاری ازعوام وزنهاکه بحسب تصور خودخداوند عالم را جسمی بزرگ خیال میکنند درآسمان اما بعدازتنبیه ایشان باینکه جسمیة ومکان برخدا جاری نمیشود این اعتقاداز ایشان میرود حکم بنجاست ایشان مثل مجسمه بطریق اول مشکلست (سوم) قائلین بوحدت وجود یاوحدت موجود که از طوایف صوفیه‌اند هرگاه معلوم شدکه حقیقة قائل بحلول واتحاد وعینیه خالق ومخلوقند حکم بنجاست ایشان میشود واگر بعض تأویلات بجهة تعبیرات وکلمات میکنند حکم بنجاست ایشان نمیشود (چهارم) مجبره (۲) یعنی کسانیکه معتقدند باینکه مردم درافعال خود مجبورند واینکه خداوند ایشانرا براینفعل جبر نموده است که مستلزم اینستکه ثواب

(۱) واب ازخارج نیز بر ندارد وجوش نیاید ودرغیرطعام بسیار بعیداست صدردام ظله

(۲) هذا لاحوط صدر دام ظله

وعقاب باطل شود حکم بطهارت اینها مشکل (پنجم) خوارج یعنی کسانیکه متدین هستند ببغض ودشمنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علی بن ابیطالب علیه السلام واینها نجسند وهمچنین یکقسم ازنواصبکه بخصوصه عداوت بانحضرت دارند که هرچند متدین بان نیستند (ششم) غلاة که قائل بخدائی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هستند واینها داخل اقسام کفارند ونجسند واما هرگاه معتقد باشند بخداوند عالم لکن بگویند که تفویض خلق کردن ورزق دادن بانحضرت نموده باعث کفر نمیشود اگرچه اعتقاد بان محل اشکالست (هفتم) منافقین یعنی کسانیکه بدانیم قلباً اعتقاد ندارند بشهادتین ولکن بحسب ظاهر انهارا میگویند وحرفی ازایشان که دلالت بر بی اعتقادی ایشان باشد از ایشان بروز نکرده باشد بعضی قائل شده‌اند بنجاست ایشان بجهة انکه شهادتین وقتی دلیل اسلام اند که شك داشته باشیم قلب موافق است یانه اما باعلم بمخالفت دل بازبان دلیل نیستند وبعضی قائلند بطهارت بمحض این اظهار وعدم اظهار خلاف زبان هرچند ظهور خلاف دردل باشد واین قول خالی ازقوة نیست وسیره و طریقهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وصحابه کبار او این بوده که از منافقین اجتناب نمیکردند و در ملاقات با رطوبت با ایشان تطهیر نمیکردند (قسم دهم) ازنجاسات عرق جنب ازحرام است یعنی هرگاه کسی جنب شد بزنا یالواطه چه فاعل وچه مفعول وعرق کرد دروقت جنابت یابعدازآن مادامیکه غسل نکرده هرچند جنابت طول بکشد وهرچند تکلیف او تیمم باشد وتیمم هم بجا آورده باشد آن عرق تازه که عمل میاید نجس است واگر پیش ازجنابت عرق کرده ومخلوط شد بعرق جنابت بازنجس میشود وظاهر اینستکه جنابت حاصله ازوطی زوجه در حیض ونفاس ودرایام روزهٔ واجب معین ودرحالت احرام همین حکم دارد وجنابت ازاستمناء نیزهمین حکم دارد وبعضی احتمال داده‌اند که نابالغ اگرباو وطی حرام شد عرق او نجس است تابعدازبلوغ غسل کند (م) عرق جنب ازحرام درحال غسل

هم نجس است مادامیکه ازغسل فارغ نشده (م) هرگاه میخواهد غسل کند وبدن او ازعرق خالی نمیشود خودرا درآب کثیر برای تطهیر فرو برد و فوراً غسل ارتماسی بکند یاغسل ترتیبی درمیان آب کثیر کند (م) هرگاه بهیچ قسم ممکن نشود که ازعرق سالم بماند که غسل نماید تیمم بدل ازغسل نماید واحوط اینستکه غسل کند بهمان کیفیت وتطهیر بدن نموده اگر ممکن باشد بعد تیمم بدل ازغسل نماید تاممکن شود که بی عرق غسل کند (مسئلة) اگر بعدازجنابت ازحرام غسل نکرده جنب ازحلال شد وعرق کرد بازهم نجس است (مسئلة) اگر بعدازجنابت (۱) ازحلال غسل نکرده جنب ازحرام شد وعرق ازهردو حاصل شد هم نجس است واگر مستند بجنابت حلال شد پاکست ومشکوك فیه هم پاکست (مطلب دویم) درکیفیت نجس شدن چیزهااست هرگاه عین نجس بچیزی برخورد درحالتیکه هردوخشك باشد یاانداك رطوبتی درانهاباشد که جزئی ازآن سرایت نکند نجس نمیشود لکن درمیت بخصوصه احتیاطی هست که هرگاه درحالت خشکی نیز قبل ازغسل ملاقات چیزی نمود حکم نجاست بران جاری شود لکن اگر قبل ازتطهیر بچیزی ملاقات نمود بارطوبت انچیز نجس نمیشود واحتیاطی ندارد وهرگاه عین نجس بچیزی برخورد بارطوبت سرایت کننده دریکی ازانها یاهردوانچیز متنجس میشود وبعدازآن بان متنجس هرچه برخورد برطوبت مسریه هم متنجس میشود وتفاوتی نیست دراین حکم مابین اینکه ازعین نجاست چیزی بان متصل باشد یانه ودرانجا چند مسئله هست اوّل هرگاه ازبرای تطهیر متنجسی طریق خاصی ازشرع رسیده باشد وچیز دیگر ملاقات اوکرده متنجس ازاو شد بطریقی که ازعین نجاست باو چیزی نباشد آیادر تطهیر ثانی مثل اول انطریقهٔ خاصه را باید مراعات کرد یامطلق شستن کافیست مثلا نجس شدن ظرف بولوغ سگ تطهیر مخصوصی ازشارع دارد پس هرگاه ظرف دیگر بان ظرف برخورد و نجس شد تطهیران مثل تطهیران ظرف اولست یامثل غالب چیزها وهمچنین اگر ببول

۱
مرادازاین مسئله واضح نیست صدر دام ظله

چیزی نجس شد وازان چیزدیگر نجس شد حکم آن دودفعه شستن است یایکدفعه کافیست احوط باحتیاط شدید اولست لکن دویم خالی ازقوه نیست (مسئلهٔ دویم) اگر نجاست دیگر بمتنجس برخورد ثانیاً نجس نمیشود وآیا حکم نجاست ثانی جاری میشود یانه مثلا چیزی بخون نجس بود که یکمرتبه شستن دراوکافیست بعد بول باو رسید نمیتوان گفت که این نجس بازنجس شده لکن حکم دومرتبه شستن دراومیاید یانه یاظرفی آب نجس داشت بعد سگ ازآن خورد حکم باینکه این ظرف ثانیا نجس شده مشکل است لکن حکم ولوغ که احتیاج بخاك مالیدن باشد دران میاید یانه بعید نیست که درمثال اول حکم جاری نشود ودرمثال دویم جاری بشود واحوط (۱) درهردو جریان است (مسئلة سیم) اگر نجاست ملاقات چیزی کرد وشك داشته باشی که رطوبتی داشت یانه یااینکه رطوبت مؤثر بوده یانه حکم بنجاست نمیشود واگر رطوبت مؤثره داشته وشك داری که باقی مانده یانه بازهم حکم بنجاست ملاقی نمیشود ودرانجا مسئلهٔ مهمهٔ هست که هرگاه مگس ازروی نجاست یارطوبت برخیزد وفوراً بر بدن یارخت بنشیند و چیزی از عین نجاست معلوم (۲) نباشد پاك است و همچنین اگر از روی بول برخاست و بربدن نشست و عین بول بر بدن معلوم نباشد بازهم پاکست هرچند مگس ببول آلوده باشد دروقت نشستن بربدن (مسئلهٔ چهارم) بدانکه نجس یامتنجس بهرچه برخورد همانجارا نجس میکند وسرایت نمیکند بچیزیکه باو متصل بود قبل از نجس شدن هرچند که برطوبت مؤثره باو متصل باشد پس اگر بعدازنجس شدن چیزی بان متصل کنی بارطوبت نجس میشود اما متصل سابق نجس نمیشود چه بااودریکسطح باشد وچه بالا وپائین باشد چه بالا نجس شود وچه پائین هیچ کدام سرایت ندارد مگردرسه موضع اول آب قلیل که اگرنجاستی باورسید نجس میشود وانچه باو متصل است ومساویست باان موضع وانچه پائین تراوست وامّا انچه بالاتراست باجریان

۱
این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۲
کلیه مسئله آنست که مادامیکه علم برسیدن اجزاء نجس یامتنجس ببدن ندارد بدن پاکست صدردام ظله

نجس نمیشود قطعاً پس هرگاه باآفتابه آب برنجاست ریخته شود انجزو بالاتراز موضع ملاقات باوجوداتصال پاکست (مسئلة) هرگاه آفتابه که درته آن سوراخی باشد برزمین نجس گذاشته شود که ازآن سوراخ باب سرایت کند آیا همان موضع مساوی آن نجس است یاآب آفتابه کلاً نجس میشود محل تأمل (۱) است (مسئلة) هرگاه زمینی را باران گرفته یا زیر آب بوده و از آب بیرون آمده ودر گودیهای آن آب متفرق مانده وهمه روی هم یك کر نیستند بهرکدام که نجاست رسید باعث نجاست دیگری نمی شود اگرچه گل مابین همه نرو متصل بهم باشد بلکه (۲) میتوان گفت که اگر مابین آنها فی الجمله آب باشد که بهم وصل باشند لکن یك آب گفته نشوند بازهم نجاست یکی باعث نجاست باقی نیست اگر چه در سطح مساوی باشند دویم آب مضاف که بمجرد ملاقات یك موضع آن نجاست همه او نجس میشود واین درمساوی وپایین تر معلوم است کلامیکه هست اینست که آیابالای آن هم نجس میشود یانه مثلاً هرگاه از گلاب پاش گلاب دردست کافر ریخته بنحوی که متصل شد یادرزمین نجس آب برنج را ریخت بنحوی که متصل باشد بعضی قائل شده اند که آن آب بالاو گلاب میان گلاب پاش همه نجس میشوند واحوط ملاحظهٔ این قول است لکن اقوی اینست که همان جزء ملاقی تنها نجس میشود وبالای آن پاکست سوم مایعات ذائبه یعنی چیزهای ابکی که بسیار رقیق باشند مثل روغن بادر وروغن نرمشده وشیرهٔ روان ونحو اینها که نجاست یك جزو ازاینها باعث نجاست کل است وهمان مسئله که در آب مضاف مذکور شد درانجاهم جاری است واحتیاط هم باید مراعات بشود ودرغیر این سه موضع درهرجا که نجاست برخورد مختص همان موضع است ودیگر آنچه متصل است بان حتی رطوبت مسریه نجس نمیشود پس روغن وشیرهٔ سخت وخربزه وخیار ومغز هندوانه اگر بجزء انها نجاست ملاقات نمود درغیر آن جزء سرایت نمیکند اگرچه هر گاه بان جزء نجس چیزی از خارج متصل بکنی مثل این اتصال آن چیز نجس میشود و

۱ تاملی در نجاست تمام آب آفتابه نیست درمفروض مسئله بلی درمقام دیگر فروضی مفصل از برای او ذکر فرموده اند باید رجوع بان مقام نمود صدر وذام ظله العالی

۲ معلوم نیست بتوان گفت صدر دام ظله

(ظاهر)

ظاهر اینست که گل بسیار نازك نیز چنین است پس هرگاه سگ راه برود در زمینی که گل باشد همان جای پای او تنها نجس میشود وظاهر اینست که همین قدر که آنچیز بطریقیست که اگر ازاو برداری اثری ظاهر بماند اگرچه فوراً بهم بیاید کافیست درنجس نشدن غیر موضع ملاقات و هم چنین هرگاه اتصال ان ضعیف باشد مثل دست که قطرات عرق بران باشد وهمه متصل باشند بازنجاست سرایت نمیکند وهرگاه درچیزی شك بشود که ازکدام قبیل است حکم نجاست نمیشود (مطلب سوم) دراحکام نجاسات ومتنجسات است وانها چند حکم اند اول اینکه باید بدن ولباس درحال نماز متنجس نباشد چه نماز واجب وچه مستحب ازاول تکبیرة الاحرام تاسلامی که ازنماز بیرون میرود پس بجهة مقدمات نماز وسلام بعداز خروج وتعقیبات شرط نیست ونماز احتیاط واجزاء فراموش شده که بعداز نماز قضا میشوند حکم نماز را دارند امّا سجده سهو پس مشروط بودن او باین معلوم نیست (۱) (مسئلة) آیا گرد وغبار نجس باخاك نجس بربدن ولباس بودن بی انکه رطوبت متنجسه درآنها باشد حکم نجس را دارد یانه اقوی اینست که عیب ندارد (۲) (مسئله) بالای فرش نجس نماز کردن عیب ندارد اگر نجاست او مسریه نباشد و ایالحاف یاروی انداز نجسی که برروی مریض یاغیر اوست دروقتی که نماز خوابیده میکند درحکم لباس اوست محل تأمل است دویم در طواف چه واجب وچه مندوب ازاله نجاست ازرخت وبدن لازم است (سوم) واجب است ازاله نجاست اززمین مسجد ودیواراو هرگاه نجس شده باشند وظاهر اینست که فرش ان درهنگامی که فرش کرده باشد حکم انرا دارد واگر عین نجاست خشك باشد وسرایت بمسجد نکرده لکن برزمین ودیواران گذاشته باشد بازرفع ان لازم است واگر متنجس خشك را داخل مسجد کند مثل اینکه عبای او نجس است وداخل مسجد شود بی سرایت بمسجد اقوی اینست که عیب ندارد واحوط اجتنابست (مسئلة) آیا ان سمت دیوار مسجد که درکوچه است حکم این سمت را که درمسجد است دارد پس اگر نجاست بان برخورد

۱ ولی احتیاط دراین ترك نشود صدر دام ظله

۲ یعنی حکم تحول را دارد صدر دام ظله

(از)

ازالهٔان لازم است یانه محل تأمل است واحتیاط اولی است (مسئلة) وجوب ازالهٔ نجاست از مسجد فوری است پس اگر وقت نماز موسع است باید اوّل ازالهٔ نجاست کرد واگر وقت نماز تنك است نماز را مقدم بدارد (مسئلة) هرگاه در وسعت وقت نماز نجاستی در مسجد دید وآنرا ازاله نکرد ومشغول نماز شد معصیت کرده است وآیا نماز او باطل است یانه اگرچه قول بصحت خالی از قوه نیست لکن احتیاط در اعاده وقضا بسیار شدید است (مسئلة) هرگاه بعد از نماز معلوم او شد که مسجد نجس بوده نماز او عیب ندارد وهرگاه در اثناء نماز معلوم شد نماز را تمام کند (مسئلة) هرگاه در مسجد نجاست باشد وقدرت بر ازالهٔان ندارد نماز او صحیح است (مسئلة) هرگاه ازالهٔ نجاست از مسجد نکرد نماز او در سعهٔ وقت اشکال دارد چه در آنجا وچه در جای دیگر (چهارم) لازم است پاك نمودن محل سجود یعنی جای پیشانی تنها پس اگر مواضع ایستادن و رکوع وباقی مواضع سجود نجس باشد بنجاست غیر مسریه عیب ندارد واگر زیر مهری که پیشانی بر انست نجس باشد هم عیب ندارد واگر قدری از محل پیشانی نجس باشد بنجاست غیر مسریه لکن بقدر مسمای سجود پاك باشد هم عیب ندارد لکن خالی از احتیاط نیست (پنجم) واجبست ازالهٔ نجاست از قرآن هرچند در حواشی وجلدان باشد وبعضی در قولاق وبقچهٔ او هم گفته اند مادامیکه قرآن در آن نباشد واگر تطهیر ممکن نیست محو آن کلمات نماید در آب جاری یا کر واگر نجاست خشك بر روی آن باشد رفع آن واجبست وقرآنرا بدست کافر دادن حرام است وظاهر اینست که کتب ادعیه واحادیث این حکم را دارد ودر کتب فقهیه جریان حکم بعید نیست ودر هر کتابی که آیهٔ قرآن یا اسم خدا باشد جریان این حکم محل تامل است (ششم) لازم است ازالهٔ نجاست از ضرایح معظمه ومشاهد مشرفه بنحویکه در مسجد گفته شد وهمچنین آنچه را از انها بجهة تبرك برداشته اند مثل تربت سیدالشهداء۴ ووصلهائی که از جامهٔ کعبه می آورند وامّا مثل کوزه ولولینی که از کربلا می آورند در بلاد دیگر واز اوّل بقصد

(تبرك)

تبرك برنداشته اند پس در حرمت نجس کردن انها ولزوم ازالهٔ نجاست از انها تامل هست (هفتم) حرام است خوردن وآشامیدن انچه نجس شده است مادامیکه نجس است اگرچه قابل تطهیر باشد وجایز نیست که آنرا بدهند بکسی که نمیداند وآیا جایز است که باطفال بدهند محل اشکال است امّا اگر غذائی از اصل پاك باشد وطفل در وقت خوردن آن بمباشرت دست ودهان خود آنرا نجس کند لزوم منع او از ان معلوم نیست واگر از ان نجس شده چیزی بماند ثانیاً باو بدهند خالی از احتیاط نیست واما انتفاع دیگر بنجاسات پس انچه طریقه بان جاری است مثل کوت دادن زمینها عیب ندارد وامّا مثل رنگ نمودن بخون محل اشکال است وامّا معاملهٔ بانها پس حرام است وحکم متنجسات که قابل تطهیر نیستند نیز همین است مگر روغن متنجس که معاملهٔ او بجهة سوختن جایز است واحوط آنست که در زیر آسمان بسوزانند وامّا انتفاع دیگر بمتنجس مثل انکه باحنای نجس خضاب کند ظاهر اً عیب ندارد وبدانکه بعض نجاسات معفو اند یعنی بعض احکام انهارا شارع مقدس در موضع خاصی عفو فرموده هرچند نجاست انها برقرار باشد واین عفو مختص چند چیز است (اوّل) خون زخمها ودملها مادامیکه خوب نشده اند وخون ازانها (۱) جاری میشود که در نماز معفو اند وشستن بدن ولباسی که بانها آلوده شده چه متصل بانها یا نزدیك آنها باشد لازم نیست وداخل شدن مسجد با ان لباس جایز است هرچند بنجاست دیگر جایز نباشد (مسئلة) خون بواسیر ونواسیر داخل در حکم عفو هستند هرچند اصل دانهٔ بواسیر در باطن وخون ان بظاهر سرایت کند (مسئلة) عرقی که بان خون نجس شود در اطراف ان هم مفعو است (دویم) خون کمتر از درهم که بمقدار گودی کف دست باشد معفو است مگر خون نجس العین (۲) وخون حیض ونفاس واستحاضه واگر شك نمود که خون از انها است یانه اظهر عفو است (سیم) هرگاه زنی لباس او منحصر باشد بانچه در بردارد وبیرون آوردن انها برای او مشقت دارد وتربیت پسری میکند بشیر دادن یا متوجه شدن در هر روز وشب یکمرتبه بشوید

۱ جاری بودن علی الدوام شرط نیست ولی احوط اعتبار مشقة وعسراست در ازاله و تبدیل لباس صدر دام ظله

۲ واحوط الحاق خون میة است بنجس العین صدر دام ظله

(کافی)

کافی است دیگر هرچه رخت اونجس بشود ببول انطفل عیب ندارد وآن نجاست معفو است وبعضی معفوات دیگر هست که درلباس مصلی بیان خواهند شد انشاءالله تعالی (مطلب چهارم) درکیفیت تطهیر آنچه نجس شده است بدانکه عمده مطهرات آبست که همه چیزرا تطهیر می کند امامطهرات دیگر هرکدام چیزمخصوصی راپاك میکند ودربیان انهاچند مقام است (مقام اول) درشروط آبی که بان تطهیر میشود و آن چند چیزاست اول پاك بودن آنست دویم مطلق بودن آنست پس باب مضاف تطهیر حاصل نمیشود وهم چنین بابی که ازاول مشتبه مابین مطلق ومضاف بوده امابابی که اول مطلق بوده بعد نمیدانی که باطلاق مانده یامضاف شده تطهیر بان جایز است وامابرگاه آب مضافی ومطلق بهمدیگر مشتبه شدند بقسمیکه تعیین هیچیك معلوم نیست پس هیچیك ازاینهامطهر نیست شرعاً لکن اگر بهردو تطهیر کردیکی بعدازیکی ان متنجس پاك میشود (مسئلة) آبی که بوقت ریختن مطلق است وبمجرد رسیدن بنجس مضاف میشود پاك نمیکند (مسئلة) هرگاه آب بمجرد ریختن مضاف نشد بلکه بعداز قدری شستن مضاف شده هرقدرقبل ازمضاف شدن شسته شده پاك است وهرقدرکه بعدازاضافه شسته شده نجس است (مسئلة) هرگاه آب دروقت فشردن مضاف بیرون آید جزء اخران شیء که آب ازاو جدامیشود نجس است یقیناً وامابالاتر ازان که شك داریم دراینکه آب قبل ازمضاف شدن باوررسیده یابعدمیتوان گفت که ان پاك شده لکن اقوی حکم بنجاستست تاعلم برسد که آب دروقت جاری شدن برآن مطلق بود (سیم) انکه متغیر بنجاست نشود یعنی رنك یاطعم یابوی نجاست نگیرد پس هرگاه آب غساله که جدامیشود متغیر باشد اصلا تاثیردرطهارت نمیکند وتامتغیر بیرون نمی آید طهارت باو حاصل نمیشود ودراین دوشرط تفاوتی مابین قلیل وکثیر نیست پس هرگاه چیزی که خون بسیار دارد درآب جاری گذاشتند وآب اطراف او مضاف یامتغیر شد برنگ خون پاك نمیشود تاانکه ان آب رنگ دار برود وآب غیرمتغیر وغیرمضاف باو برسد (مسئله) اگر بدانیم که این آب

غساله متغیرشده بعدازاصل شستن متغیرشده وبیرون آمده آیاحکم بطهارت میشود چنانچه درآب مضاف گفتیم یانه اقوی اینست که همین که آب متغیر بنجاست بیرون آمد چه بعدانتها برسد یابعدازشستنهای تطهیر حساب نمیشود هم چنانکه مرحوم شیخ استادحجة الاسلام اعلی الله مقامه صریح میفرمودند پس تفاوت نیست مابین اینکه تغییر دراول ملاقات شده باشد یابعدیاشك دراین باشددرهمه اینها این غساله (۱) تاثیردر طهارت ندارد وحساب نیست (چهارم) اینکه آب بعدازازالة عین نجاست وارد شود پس آبی که بان ازالة عین نجاست میشود مطهر نیست وازغسلات تطهیر حساب نمیشود بلکه شستنی که پاك میکند چه یکی باشد یادو یابیشتر باید بعدازازالة عین باشد واین قول جمعی ازعلماست وبعضی دیگر قائلند بانکه شستن برای ازاله هم محسوب ازغسلاتست پس درآنچه یك شستن بخواهد اگر بهمان یکی ازاله هم بشود خوبست وآنچه دوغساله بخواهد اگر بهردو ازاله شود خوبست بعضی میگویند درآنچه دوتا بخواهد بیك غساله ازاله شود وبعدازآن یك دیگر کافی است (فایده) بعدازانکه قرار شد که غسل ازاله هم مؤثردر تطهیر باشد پس اگر درآب غساله اجزاء محسوسه پیداشود عیب (۲) ندارد واز غسلات حساب است وهمچنین دراستنجاء (۳) (پنجم) بعضی گفته اند که باید آب مطهر استعمال در تطهیر متنجس دیگر نشده باشد پس آب غساله را باوجود حکم بطهارتش نمیتوان در تطهیر متنجس دیگر استعمال کرد وهمچنین آنقسم ازآب استنجا که پاك است دیگر پاك کننده نیست واین قول خالی ازقوة نیست (٤) (ششم) اینکه آب اگر قلیل باشد وارد بشود برنجاست اگرچه لزوم این معلوم نیست لکن مقتضای احتیاط (٥) شدیداست (هفتم) اینکه قدری ازآن آب جدا بشود یعنی آب ازمقدار رسیدن بمتنجس زیاد تر باشد تاچیزی ازاو جدا بشود وکلیت این حکم معلوم نیست وتفصیل آن درکیفیت تطهیرات خاصه بیان خواهدشد انشاءالله تعالی وبعداز جمع شدن این شروط درآب دیگر شرطی ندارد واباحة آب ومکان وظرف ودست هیچ

۱ ای بان ازاله عین نجاست میشود قدری بعدازازاله نیز برمحل جاری است زیراکه مقارنه قطع آب وازاله وعلم بان بسیار بعید است پس غساله مزبله عین دارای غسل بعد ازازاله نیزمیباشد صدردام ظله

۲ بنابرطهات آب غساله صدردام ظله

۳ اگر ازاله عین استنجا دروسط غسل بشود جزءاً محسوسه در آب ان غسل شاید عیب نداشته باشد اگر چه غسل مزبله محسوب نباشدصدر دام ظله

٤ ولی اقوی پاك کننده و ن است صدر دام ظله

٥ بلکه خالی از قوه نیست صدردام ظله

کدام شرط نیست پس باوجود غصبیت اینها تطهیر حاصل میشود هرچند معصیت کرده باشد (مقام دوم) درکیفیت تطهیر باب گفتیم آب هرچیزرا تطهیر میکند لکن تطهیر هرچیزی بکیفیت مخصوصی است پس تطهیر آب نجس باآب کیفیات مخصوصه دارد وتطهیر آب مضاف ومایعات وآب یخ شده وبرف کیفیات دیگر دارد وتطهیر جسم صلب بدن راکیفیتی است وتطهیر لباس را کیفیتی است وتطهیر میوه وامثال خربزه وهندوانه را کیفیتی وتطهیر حبوب را کیفیتی وتطهیر گوشت را کیفیتی وتطهیر ظروف را کیفیتی وتطهیر حوض ودیوار را کیفیتی وتطهیر خمیر ونان وتطهیر زمین وگل را کیفیتی وتطهیر آرد وخاک را کیفیتی وهمچنین غیر اینها وخود اینها هم درکیفیت مختلفند وهمچنین کیفیت هریك نسبت باب تفاوت دارد پس تطهیر باب قلیل را کیفیتی است وباب جاری یا بکثیر یا بباران یا بچاه وچشمه کیفیتی دیگر است وتفصیل اینها هریك بیان میشود بعون الله کیفیت تطهیر آب نجس بدانکه نجس شدن آب اگر بسبب تغیر بنجاست است که درآن تفاوتی مابین انواع آبهانیست پس هرگاه جاری است مثل رودخانها ونهرها که قدری ازانها متغیر بشود یا متصل بجاریست بمجرد زایل شدن تغیر (۱) پاك میشود وهرگاه چشمهٔ ایستاده است باید که بعد اززوال تغیر قدری از آب بیرون بیاورد که عوض اوازماده بجوشد وطهارت بان حاصل میشود وهرگاه چاه باشد باید ازان کشید تا اینکه بسبب کشیدن تغیر آن (۲) برطرف شود وهرگاه آب ایستاده کثیر باشد که قدری ازان متغیر شده اگر متغیر نشدهٔ او مقدار کر متصل بهم باشد ازاحرکت داده که تغییر آن مقدار نجس رابطریق موج زدن یا مزج بردارد اگر خود بخود نرفته باشد واگر همه تغیر را برنداشت هرقدر را برداشته پاك میشود آنوقت آن پاك شدهٔ تازه مثل کر غیر متغیر میشود که اگر مزج شد یا متغیر باقی وتغیر اورا برداشت اورا پاك میکند وهرگاه همهٔ آن آب کثیر متغیر شده (۳) یا باید ازآدر کر ریخت یا کر آبی برآن ریخت یا باید جاری بان متصل شود که ممزوج یا ممتوج شود برآن یا باید

۱ واکر امتزاج حاصل نشود وعایت احتیاط رانیز ننمایند صدردام ظله

۲ واکر تغییر بنفسه یا بسبب دیگری بر طرف شد ممتزج با آب خاصم دیکر شود صدردام ظله

۳ بعداززوال تغیر صدردام ظله

باران آنرا بگیرد هرچند از سوراخی یا میزآبی بیاید درحال آمدن باران (۱) وکیفیت تطهیر آب چاه وآب حمام تفصیلی دارد که درباب میاه گفته میشود انشاءالله تعالی (کیفیت) تطهیر آب که یخ شده باشد بدانکه آب که پاك بوده وبسته شده تفاوتی درحکم مابین قلیل وکثیر وجاری وغیر اینها ازاو نیست که بمجرد ملاقات نجاست همان موضع ملاقی تنها نجس میشود (وکیفیت تطهیر آن) بعد ازازالهٔ عین نجاست برداشتن آن میشود وباب قلیل میشود که آب را برآن بریزند که ازآن بگذرد وباب کثیر هم میشود که ملاقی آن بشود وبباران هم میشود اما هرگاه آب شد بعد ازنجس شدن پس اگر ماده دارد پاك میشود واگر قلیل بوده پاك نمیشود مگر بمطهرات آب قلیل واگر یك کر تمام بوده بی زیاده وهمهٔ آن آب شد همهٔ آن نجس است هرچند که بقدر کر است واگر زیاده ازیك کر بوده وآب شد موضعی ازآن پس اگر موضع آب شده همان موضعی است که نجس بوده وبعد کم باقی آب شد همهٔ آن نجس است اگرچه هزار کر باشد واگر ازغیر آن موضع اول بقدر یك کر آب شد بعد آن موضع نجس آب شد وممزوج بان شد همهٔ ان پاك است واگر همان یخ زیاده از کر را آب شده دید وندانست که چه قسم آب شده حکم بنجاست آب نمیکنیم لکن تطهیر چیزی در آن آب مشکلست اما تطهیر بان آب (۲) جایز است وفی الحقیقه اصل مسئله محل تامل است واحتیاط شدید دراجتناب ازهمهٔ آبست واگر آب نجس یخ شد در اینجا همهٔ آن نجس است بلاشبهه ولکن سطح ظاهر آن پاك میشود (۳) باب قلیل بان ریختن وبملاقات جاری وکثیر ولکن باطن آن پاك نمیشود مگر اینکه آب شود وبمطهر آب تطهیر شود (کیفیت) تطهیر آب مضاف مثل کلاب نجس شده یاسرکهٔ نجس شده آنستکه ازادر آب مطلق کثیر بریزند پاك میشود هرگاه آب سالم بماند ازاضافه وتغیر واگر تغییر شد بصفت نجاستی که دراوست همهٔ آن نجس میشود واگر بسبب غلبهٔ مضاف آب کر قلیل ازاستهلاك مضاف خود مضاف شد همه نجس میشوند واگر استهلاك نمودن ومضاف شدن دفعة باهم شد حکم بطهارت خالی ازوجه نیست لکن محل اشکالست (کیفیت) تطهیر مایعات مثل شیره وروغن متنجس

۱ باامتزاج بان هر چند باقی بوده باشد صدر دام ظله

۲ فرق بین تطهیر درآن آب وتطهیر بان آب واضح نیست صدردام ظله

۳ مشکل است چه بقلیل باشد یا بکثیر مکر در بعض فروض نادره صدردام ظله

ونحو اینها بعضی ازعلما فرموده‌اندکه روغن نجس را اگر داغ نمائی ودر آب کثیر بریزی پاك میشود پس اگر ازبالای آب گرفته شود پاکست وبعضی اینرا در شیرهٔ نجس هم گفته‌اند ودرحصول تطهیر باین نوع تأمل هست بلکه انها پاك نمیشوند (کیفیت) مخرج بول اینستکه آبرا دوقدرانچه برحشفه میماند ازبول یارطوبت بران بریزد پاك میشود بان هرچند یکمرتبه باشد وگاهی بقدردوقطره کفایت میکنند وگاهی بیشتر لازمست و احوط دومرتبه‌است (۱) باین مقدار وآب غسالهٔ بول پاکست واگر آب غلیظی بیرون آمده قبل از بول کردن یابعد از بول کردن وازاله‌ان موقوف بردست مالیدن باشد لازمست واگر علم ندارد فحص ضرورنیست (۲) ودرصورت علم احتیاط دردومرتبه شستن شدیداست واگربول خشك شده‌باشد همین جریان۳ آب بران محل کافیست (کیفیت) تطهیرانچه ببول انسان نجس شده اینستکه دومرتبه آب بران جاری بشود چه بریختن آب وقطع ان باشد وچه بگذاشتن چیزیکه مانع ازوصول آب براو باشد بعد اورا بردارد وآیا ماندن اودرآب بقدرزمان دودفعه شستن کافیست یانه ظاهراینست که درجاری اختلاف جریان ودرکثیر تحریك واختلاف سطوح کفایت میکند(٤) واحوط تعدد حقیقیست اگرقائل شدیم که درجاری وکثیرهم تعدد ضرورست لکن این محض احتیاطست (کیفیت) تطهیر مخرج غائط اگر بطریقی بیرون آمده که اصلا باطراف ظاهره نرسیده شستن نمیخواهد اگرچه محدث شده وان خارج نجس میباشد ودرصورت رسیدن بظاهر اطراف گاهی بهمان دایره رسیده بی تعدی وگاهی فی الجمله تعدی کرده وگاهی تعدی زیاد فاحش نموده درصورت اول مخیرّاست مابین مالیدن مخرج بسه سنگ وشستن باب وهمچنانکه آب پاك میکند سه سنگ که مخرج را بان مسح مینماید هم پاك میکند بعدازانکه عین بانها ازاله شد هرچندکه اثری ازان نماندکه محسوس (٥) نشود پس بعدازاستعمال سه سنگ نماز جایزاست واگر لباس برطوبت بان ملاقات کرد نجس نمیشود ودرصورت دویم شستن باب متعین است (٦) لکن ان

۱ بلکه خالی ازقوة نیست صدر دام ظله

۲ احوط فحص نمودن است صدر دام ظله العالی

۳ اگر آبری ازآن باقی نماند یا اگر باقی بماند بجریان آب برود صدر دام ظله

٤ تعددکه تفسیر مرتبین وارد درخبراست باختلافی وتحریك حاصل نمیشود صدر دام ظله

٥ ولکن درآب ازاله عین واثرهردو باید بشود صدر دام ظله

٦ در مقداریکه تعدی نشود وبیقین است صورت سیم نیز صدر

آب مستعمل پاکست وهرجا برخورد نجس نمیکند ودرصورت سیم هم آب متعین است وآب ان آب غساله (۱) حساب میشودکه طهارت ان محل اشکالست (کیفیت) تطهیر لباس که بفشردن آب غساله‌ان بیرون میاید بسه قسم است (اول) باب قلیل که بران ریخته‌شود بعدازازالهٔ عین همینکه آب بران ریخته شد بحدیکه فی الجمله خود بخود ازاوجدا شود وبقیه که دراو مانده بفشردن بیرون بیاورد کفایت میکند وفشاردادن بطریق متعارف کافیست وبقوت زیاد ضرورنیست واگردومرتبه شستن میخواهد بعدازفشار مرتبهٔ دیگر آب بران بریزد واحوط فشاردادن ثانیست ولکن لزوم ان معلوم نیست بلکه دوشستن که مابین اینها یك فشاردادن باشد کافیست (دوم) باب قلیل باین طریق که میان ظرف لباس را بگذارد وآب ران بریزد وبشوید تا ازاله عین شود و بیفشرد وغساله را بریزد پس مرتبه دیگر جامه را درظرف گذاشته وبشوید وبیفشرد وغساله را بریزد پاك میشود ودست شوینده وظرف هم پاك میشوند لکن احتیاط اینست که بعدازشستن اول وفشردن دست خودرا بجائی دیگر ازجامه وآب ظرف وپشت ظرف نگذارد (سویم) باب کثیر وظاهر اینستکه درجاری همینکه عین نجاست زایل شد وآب بان رسید بی‌فشار پاکست لکن احوط فشاردادنست (۲) وفشاردرمیان آب هم خوبست وحکم کرحکم جاری است لکن احتیاط شدید دران بفشاردادن است و تعدّد غسلات (۳) (کیفیت) تطهیر لباسیکه بنجس مثل خون رنگ شده اینستکه باید اولاً شسته شود تابحدیکه آب رنگ دارازاو جدانشود پس مادامیکه آب متغیرازاو جدا میشود یااجزاء ریزه‌ازان نجس دران هست پاك نمیشود وبعدازموقوف شدن ان دوبقلیل وکثیر هردو پاك میشود (کیفیت) تطهیر لباس که بمتنجس رنگ شده مثل نیل نجس اقوی اینستکه هم بکثیر پاك میشود وهم بقلیل امّا (کیفیت) تطهیران بقلیل باینطریقست که آب برومیریزند تاآب مطلق غیرمتغیربنجاست ومتنجس ازاودر بیاید انوقت پاکست واندك تغییرکه بسرحد اضافه نرسد (٤) عیب ندارد (کیفیت)

۱ اگرمجموع را باهم یکمرتبه بشویند صدر دام ظله

۲ فشاردادن را اگر چه بمقداریکی باشد ترك ننمایند صدر دام ظله

۳ احتیاط بتعدد را ترك ننمایند صدر دام ظله

٤ کران تغیر بصفت متنجس باشد نه نجس صدر دام ظله

تطهیر لباس رنگ دار که نجس بشود ودروقت شستن رنگ پس بدهد اینستکه شسته شود بنحویکه آب دروقت شستن مضاف بیرون نیاید واگر فی الجمله تغییری داشته باشد عیب ندارد (کیفیت) تطهیر خمر نجس شده بعضی گفته اند بنان پختن پاك میشود وحکم باین مشکل است لکن هرگاه انرا نان کردند وبطریق خشك شود که درمیان آب کثیر که گذاشتند آب باعماق او برسد پاك میشود (کیفیت) تطهیر تنور نجس اینستکه ظرفی آبرا برهمه ان جاری کنند سه مرتبه پاك میشود وغساله که درته تنور میریزد اگر بخواهند که ته آن هم پاك بشود باید هرچه دراوهست از آب غساله وخاك تر بیرون بیارند بقسمیکه بتنور برنخورد والاهمان ته تنور نجس است وتنور پاك شده وعیب ندارد (کیفیت) تطهیر نان نجس شده اگر همان ظاهر نان نجس شده باشد چه نرم باشد وچه خشك بمحض رسیدن آب کثیر باو ویاریختن آب قلیل باو پاك میشود واگر نجاست بمغز او تاثیر کرده برسیدن آب بمغز او هم پاك میشود چه کثیر باشد وچه قلیل بشرط جریان قلیل براو (کیفیت) تطهیر گوشت خام اگر ظاهر ان نجس شده باب ریختن بران پاك میشود هرچند چربی داشته باشد (کیفیت) تطهیر گوشت پخته شده در آب نجس همین قدر که آب براو بریزند (۱) پاك میشود مگر اینکه علم داشته باشد که آب نجس در اعماق ان سرایت کرده که اکتفا بان قدر محل اشکال است (کیفیت) تطهیر طلا ونقره وباقی فلزات هرگاه دروقتی که آب شده نجس بشوند وطریقه آن اینستکه همینکه ابراو انها جاری شود ظاهر انها پاك میشود چه خود از آب باشند وچه بسته شده باشند واما باطن انها پاك نمیشود واگر بعد از بسته شدن آب کنند وتطهیر کنند باز همان ظاهر حالائی او پاك میشود وباطن او پاك نمیشود (مسئلة) آلات طلا ونقره ومس که کفار میسازند هرگاه علم نداشته باشی که برطوبت ملاقات انها نموده پاك کنید واگر علم داری که ظاهر انها انها نجس است بمحض آب ریختن بر انها پاك میشوند واگر داند که ظاهر وباطن هردو نجس شده اند ظاهر باب ریختن براو پاك میشود وباطن قابل پاك شدن نیست لکن

۱ مطلقا بعید است و علم ندا شتن بسرایت آب نجس در اعماق ان ابعد صدردام عمره

هرگاه باشخص درنماز باشند عیب ندارد پس نماز کردن با انگشتر وزیوری که باطن ان نجس باشد باطل (۱) نیست (مسئلة) بعداز انکه گفته شد که نقره وطلای آب شده که نجس شد ظاهر او تنها پاك میشود نه باطنش پس هرگاه باستعمال علم رساند که ظاهر او سابیده شده وسطح دیگر ازان ظاهر شده ان سطح دیگر نجس است یا نه ظاهر اینست که حکم بنجاست ان نمیشود بسبب انکه وقت نجس شدن بعض سطوح آن نجس میشود والان معلوم نیست که این همان سطح نجس است وحکم شبهة محصوره در اینجا جاری نیست (کیفیت) تطهیر فرش از نمد وقالی وگلیم وبالین ولحاف ونحوانها اگر روی ظاهر انها تنها نجس شده آب که بران بریزند وآب بگذرد ودر بیرون ریخته شود کفایت میکند (۲) اگرچه قدری از غساله همجذب باشود وهرچه ازان بیرون برود بقوت نمودن کافی است واگر ظاهر وباطن هردو نجس شده در کثیر بگذارد که آب خوب دراو نفوذ کند پاك میشود (۳) واگر آب قلیل بر آن بریزد تا از جانب دیگر بیرون بیاید واندك قوتی بدست یابیابد وکنند پاك میشود وهرگاه چیز سنگینی براو بگذارند تاقدری آب ازاو بیرون آید عوض فشردن او بدست وپا میشود (کیفیت) تطهیر حبوب مثل گندم وجو وبرنج ونخود ونحو اینها هرگاه ظاهر اینها نجس شده بمحض آب ریختن بر انها که بظاهر انها برسد پاك میشوند وهرگاه شك دارد که نجاست بباطن رسیده یا نه نیز همان قدر کافی است واگر علم دارد که بباطن رسیده اگر آب مطلق ببباطن آن میرسد در آب کثیر بگذارد پاك میشود والا لازم است که بخشکانند بعد در آب کثیر بگذارند تا آب ببباطن ان برخورد (کیفیت) تطهیر آرد وخاك وامثال ان وآن در آب جاری وکر میشود هرگاه علم برسد برسیدن آب بهمه اجزاء ان وازالة شدن نجاست ازان ولکن باب قابل تطهیر نمیشود (کیفیت) تطهیر زمین پس اگر فرش باشد باجر یاسنگ یاتخته یاانکه بسیار صلب باشد بقسمیکه هرگاه آب بر آن بریزی آب جدا میشود وبکناری جمع میشود آن موضع که آب بران جاری شده پاکست هرچند

۱ محل تامل واشکال است پس احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۲ باقشار دادن انهارا اگرچه کمی بوده باشد واگر فشار نشود اولی تطهیر انهااست بمثل ظاهر وباطن هردو نجس شده صدردام ظله

۳ وعایت فشردن و قعدور امیر نماید صدردام ظله

آن موضع که آب جمع شده نجس باشد و امّا اگر زمین نجس باشد بعض احادیث دلالت دارند براینکه ریختن آب براو که غالب وقاهر باشد انرا پاك میکند هرچند فرو برود و قول بان خالی از قوة نیست هرچند احوط خلاف (۱) آنست (کیفیت) تطهیر دیوار نجس بهمین نحواست که در زمین گفته شد لکن آفتاب مطهر هردو میشود بنحویکه گفته خواهد شد (کیفیت) تطهیر گل تر اگر باران یا آب جاری یا کر بران وارد شد ظاهراً پاك میشود وهرگاه ان آب بابقاء براطلاق باعماق ان رسید همه پاك میشود والّا همان ظاهر تنها پاك است (کیفیت) تطهیر گل خشك (۲) هرگاه ظاهر ان نجس شده باب کثیر طاهر میشود وآب قلیل هرگاه بر آن جاری شد ظاهر اینست که همه ظاهر اورا پاك میکند لکن اشکال در باطن اوست هرگاه آب غساله دراو سرایت کرد (کیفیت) تطهیر گل که نه کفش یا آفتابه ولولین چسبیده امّا نه کفش پس هرگاه راه رفت بان و اندك (۳) ـل متنجس در نه ان باشد وچنان نباشد که راه رفتن بکفش صدق نکند ان اجزاء گل متنجس پاك میشوند واما نه آفتابه ولولین که گل دارند اگر انرا میان جاری یا کر گذاشت بنحویکه یقین شد که آب باعماق ان گل رسیده پاك است والّا همان روی گل پاك میشود وشاید که باب قلیل که بران بریزی هم روی او پاك بشود (کیفیت) تطهیر خمرة که شراب داشته هرگاه یکمرتبه شراب دران سرکه شد پاك میشود حتی از نجاستی که از شرابهای سابق (٤) داشته (کیفیت) تطهیر هر ظرفی که دراو شراب بوده بعضی از علماء گفته اند که ظرف شراب هرگاه چوب یا کدو باشد دیگر پاك نمیشود لکن ظاهر اینست که بسه مرتبه شستن پاك میشود هرچه باشد واحوط هفت مرتبه است وامّا اگر مدتی شراب در آن مانده که دراو نفوذ کرده تطهیر اعماق ان موقوفست باینکه این قدر در آب کثیر بماند تادر اعماق ان نفوذ کند کیفیت تطهیر ظرفی که بمردن موش در آن نجس شده اینست که هفت مرتبه شسته شود احتیاطاً (کیفیت) تطهیر ظرفی که خوك ازان آب خورده یا بان برخورده اینست که هفت

۱ این احتیاط ترك نشود صدردام ظله

۲ تطهیر ان مطلقا مشکل است مگر مثل کاوخ شده باشد صدردام ظله

۳ اگر مقدار کلی که بودن آن در نه کفشها غالباً متعارف است صدر دام ظله

۴ حصول طهارت درصورت نجاست سابقه محل منه است صدردام ظله

مرتبه شسته شود بعد از خاك مالیدن (۱) (کیفیت) تطهیر ظرف که بولوغ سك نجس شده یعنی بزبان خود آب یا مایع دیگر ازان خورده اینست که خاك خشك در آن گذاشته وانرا بخاك مالیده بعد ازان خاك را بریزد ودو مرتبه باب بشوید واگر مالیدن بسبب تنگی سر ظرف ممکن نباشد خاك را در آن گذاشته و حرکت داده که بان برخورد و احتیاطاً خاك با آب ممزوج نموده که باجزاء آن برسد واگر بهیچ طریق رسیدن خاك ممکن نشود مثل بعضی از جاهای لولهٔ کتلی وآفتابه تطهیر آن مشکل است وبر حالت نجاست میماند مگر آنکه پاشیده ووا کرده وخاك بمالد (مسئلة) لیسیدن سك ظرف را حکم ولوغ دارد (مسئلة) هرگاه آب ولوغ بظرف دیگر برخورد یا آب دیگر در آن ظرف گذاشته شد قبل از تطهیر وآن آب بظرف دیگر برخورد این حکم را ندارد لکن احوط اجراء آنست (مسئلة) آنچه بدهان سك نجس شود از غیر ظروف این حکم را ندارد (مسئلة) جریان این حکم در مثل مطاره ودلو وخیك آب محل تأمل است (مسئلة) اگر عضوی از اعضاء سك غیر از زبان او باب ظرف برخورد این حکم ندارد (مسئلة) تکرار ولوغ باعث تکرار غسل نمیشود همان کیفیت مذکور یك مرتبه کافی است (کیفیت) تطهیر آنچه نجس شده ببول پسر شیر خواره که غذا نخورده است اینست که آب بر آن ریخته شود دیگر فشار دادن وآب غساله جدا شدن (۲) وانرا بیرون آوردن وتعدد ضرور نیست چنانچه در کیفیت تطهیر آنچه ببول انسان غیر او نجس شده گفته شد (مقام دویم) در بقی مطهرات خاصه است غیر از آب که گفتیم مطهر عام است وانها بیست چیزند که هریك در مقام مخصوصی مطهرند اوّل آفتاب وآن مطهر زمین ودیوارها و درها و درختان ومیوها وگیاها وآنچه مثل اینهاست از چیزهائیکه نقل مکان نمیشوند یا نشده اند باین طریق که بعد از انکه عین نجاست از انها زایل شد وآفتاب بر آن تابید بقدر یکه رطوبت آن نجاست بآفتاب خشك شود پاك میشود واگر خشکانیدن باعانت بادوهوا باشد هم خوبست اگر گفته شود که بآفتاب خشك شده وبدانکه مراد از خشك نمودن آفتاب

۱ احوط در جائی که محتاج بخاك مالیست بعد از مالیدن خاك ممزوج باب کمی است نیز صدردام عمره

۲ جدا شدن آب غساله وتعدد در یختن آب موافق بااحتیاط است ترك نشود صدر دام ظله

زمین و دیوار را خشکی حقیقی است و امّا درختان و گیاها پس زوال رطوبت محسوسهٔ نجس از انها کافی است اگرچه برگ بر تری وطراوت خود برقرار باشد (م) هرگاه زمین یا دیوار خشک شده بغیر آفتاب قدری آب بر آن بپاشند تا آفتاب آنرا خشک کند پاك میشود (مسئلة) هرگاه ظاهر و باطن دیوار یا زمین نجس باشد آفتاب که بر ظاهر تابید وباطن را هم خشک نمود هر دو پاك میشوند و اگر باطن آن تنها نجس است و آفتاب بر ظاهر تابید وباطن را خشک نمود طهارت محل تأمل است (مسئلة) ریگ وسنگ افتاده در صحرا تا بر حال خود افتاده است آفتاب مطهر آنست و اگر آنرا برداشتند و نجس شد بافتاب پاك نمیشود و برگ درخت و میوه هم بهمین طریق است (مسئلة) زمین اصلی و آجر فرش کرده وسنگ فرش کرده و ساروج یا گچ باقیر مالیده همه در این حکم مساویند (مسئلة) حصیر و بوریا ملحق بزمین در این حکم نموده اند و در آن تأمل هست (مسئلة) هرگاه شك شود که خشک شدن از آفتاب است یا غیر آن حکم بپاکی نمیشود (مسئلة) باید عین آفتاب آنرا خشک کند نه حرارت ان تنها پس خشك شدن بحرارت او بی تابیدن بر او بسبب حائل از ابر و غیر ان کافی نیست (دویم) از مطهرات زمین است و آن پاك میکند زیر پا و کفش و چکمه و نعلین و نحو انها را از انچه بان راه میروند چه از جرم باشد و چه از جوب و چه از ریسمان لکن جوراب که راه رفتن بان متعارف نیست این حکم را ندارد و نه عصا و سر زانو و کف دستها از برای کسیکه بر آنها راه میرود این حکم را ندارد (مسئلة) در حواشی قدم که متصل اند بباطن آن در صورت گرفتن انها بزمین بعضی حکم بطهارت نموده اند و باید دانست که حد تطهیر زمین پای نجس شده را این است که عین محسوس نجاست را ببرد و اگر اجزاء قلیله که بچشم نیایند بماند عیب ندارد بلکه آن اجزاء هرگاه از زمین باشند پاك میشوند و همین قدر که عین رفت رطوبت آن بماند هم عیب ندارد کلامی که هست اینست که آیا باید زمین خشك باشد یا اینکه اگر فی الجمله رطوبتی دارد عیب نداشته باشد [illegible]

پاك میکند احوط اول است و ثانی خالی از قوة نیست و ثالث خالی از وجه نیست و الاحرج عظیم لازم می آید در وقت باران و گل داشتن کوچه و باید زمین پاك باشد پس اگر نجس باشد مطهر نیست اگرچه بهمان راه رفتن نجس بشود (مسئلة) هرگاه رطوبت نجس از ته کفش در اعماق او تأثیر نمود بعد از زوال عین از ته آن و خشک شدن بر امرفتن همان ظاهر او پاك میشود و بعضی حکم بطهارت اعماق او بهمین نموده اند و این محل تأملست (مسئلة) مالیدن ته کفش بر زمین یا ته پایی راه رفتن نیز مطهر انها است (مسئلة) هرگاه در وقت نماز ته پاها نجس باشد و آب نباشد و اجبست قدری راه برود یا بر زمین بمالد تا پاك شود و نماز کند و اگر آب هست مخیر است مابین این و شستن باب (سوم از مطهرات) استحاله است و این مطهر خصوصیتی دارد که در مطهرات دیگر نیست و آن اینست که اعیان نجسه را پاك میکند و معنی استحاله تبدیل شدن حقیقة ان چیز است به حقیقة دیگر و آن بر چند قسم است (اول) اینکه خود بخود استحاله شود مثل نجاسات که در مزرعه خاك میشوند و خمر که خود بخود سرکه شود و میته یا نجاست که کرم یا حیوان دیگر شود و نطفه که حیوان شود و آب نجس و بول و فضله که حیوان حلال گوشت بخورد و عرق یا لعاب یا بول یا فضلهٔ او بشوند ۱ و سگ که در نمك زار بیفتد و نمك شود (مسئلة) آب نجس هرگاه بسته شد و یخ شد یا نمك شد پاك نمیشود بجهة اینکه محض بسته شدن استحاله نیست (دوم) انکه بواسطهٔ مؤثری تبدیل شود مثل انکه نجس یا متنجس با تش خاکستر یا دود شود و اما ذغال شدن و سفال و آجر شدن گل نجس باعث طهارت نمیشود (مسئلة) آیا بخار بول یا آب نجس پاك است یا نه ظاهر اینست که بخاری که از بول بر میخیزد در زمستان و بخاری که بسقف حمام بالا میرود بعد تقاطر (۲) میکند هر دو پاك کند و اما مثل گلاب گل نجس یا عرق اشیاء نجس پس اظهر نجاست انها است بجهة انکه حقیقة دیگر نیستند بلکه بسبب شدت حرارت از خود اجزاء آن هم متصاعد میشود با لطیف و اکتساب بعض صفات (سیم) انکه بعمل مستحیل شود مثل انکه بتحریك قوی و نحو آن شراب را سرکه نماید و اما آرد کردن

۱ محل تامل است صدر دام ظله

۲ بخار نجس مادامیکه بخار است پاك است و بعد از جمع شدن و تقاطر ظاهر احکم کلاب کل نجس را دارد پس تقاطر از سقف حمام اگر علم دارد که از بخار نجس یا متنجس بوده اجتناب از ان لازم و نمایند صدر دام ظله

گندیم نجس وخمیر کردن آرد نجس باعث تطهیر آنها نمیشود بجهة انکه این در اول بمحض تفرق اجزاست ودر ثانی بمحض جمع کردن انها نیز استحاله است (چهارم) انکه بجهة امتزاج استحاله شود مثل انکه در شراب سرکه بریزند بحویکه او را منقلب بسرکه نماید لکن اگر قطرهٔ از شراب در خم بزرگی از سرکه افتاد همهٔ آن نجس میشود اگرچه مستهلك شود. (چهارم از مطهرات) سنگ وکهنهٔ مستعمل در استنجا بدل آب که مطهر بخروج غائط در وقتیکه تعدی زیاد نکرده بتفصیلی که بیان شد (۱) (پنجم از مطهرات) اسلام است وآن مطهر کافر اصلی ومرتد ملی ومرتدیه است مطلقا وهمچنین است مرد مرتد فطری بنابر اینکه توبهٔ او قبول میشود ومراد از اسلام که مطهر است تلفظ است (۲) بشهادتین که بمجرد اتمام ها رسول الله صم بدن پاك میشود هرچند کفر او بانکار ضروریات دین یا سب یا فعل باشد وهرچند باظهار شهادتین علم هم نرسد بموافقت دل. بازبان بلی هرگاه علم داشته باشیم بعدم موافقت آیا ثمرهٔ طهارت ظاهریه بران مترتب میشود یا نه اگرچه سابقا در باب منافق گفته شد که حکم بطهارت خالی از قوة نیست لکن در طهارت مرتد فطری بمحض اظهار شهادتین باعلم بعدم اعتقاد تامل است بلکه قول بعدم ثمره خالی از قوة نیست (ششم از مطهرات) تابع بودن در اسلام است در اطفال کفار که نجس اند پس هرگاه پدر یا مادر یا جد ایشان مسلمان شد اطفل پاك میشود بتبعیت وهمچنین هرگاه مسلمی آن نابالغ را اسیر نمود بی پدر ومادر که پاك میشود بتبعیت اسیر کننده هفتم تبدیل نسبت است وآن در عرق ۳ کافر وآب دهن وتوابع بدن اوست که در حال کفر نجس بوده اند بعد از اسلام پاك میشوند بسبب اینکه الان نسبت بمسلم داده میشوند (هشتم) انفصال است وآن در آب غساله است در شستن باب قلیل بنابر اینکه نجس میشود لکن همینکه جدا شد آن مقداری که بحسب متعارف فورا جدا میشود پاك مشرف است بجدا شدن تتمهٔ آن که در رخت میماند پاك میشود دیگر محتاج بتامل زیاد وتکان دادن نیست (نهم) زوال عین است وآن مطهر دو چیز است اول حیوانات است پس هرگاه بدن حیوانی نجس

(شد)

۱ سابقا بیان فرمودند که در تعدی مطلقا آب معین است وسنك در بی تعدی است صدر دام ظله

۲ در بعضی اقسام ارتداد مجرد تلفظ بشهادتین کافی نیست باید توبه نماید صدر دام ظله العالی

۱ در عرق تامل است صدر دام ظله

شد بزوال عین آن پاك میشود واحتیاج بتطهیر باب ندارد چه خود بخود برود یا بدست یا بجاقو یا غیر آن پس دهان گربه مثلا بخون آلوده باشد یا جای حیوانی که مجروح باشد بمحض انکه عین خون رفت پاکست وآیا زوال رطوبت عین هم شرط است یا نه اظهر اولست واما زوال رنگ بمدار زوال عین پس آن محل تامل است احوط رفتن رنگی است که برداشتن آن سهل باشد هرچند در شستن باب بقاء رنگ (۱) عیب ندارد (مسئلة) مرغ که خورده آب نجس منقار او تر بشود احوط ۲ اینست که ملاحظهٔ خشك شدن او بشود (دوم) بواطن انسان یعنی مواضعی از بدن که در وقت نظر بشخص مرئی نیستند پس هرگاه نجاستی یا متنجسی بانها رسید بمحض زوال عین از انها پاك میشوند بنابر این هرگاه میان دهن خون آلوده شد وبعد آن خون را فروبرد یا بیرون انداخت دهن پاکست بی شستن باب لکن ظاهر لب اگر خونی شد بی آب پاك نمیشود ومناط در باطن دهان محل انطباق لب است پس بیرون آن از ظاهر ومیان آن از باطن است واگر در میان دندانها چیزی باشد ونجس باشد بزوال عین از آن پاك نمیشود (دهم) تبعیت یعنی بعض متنجسات پاك میشوند بسبب پاك شدن چیز دیگر وآن در چند موضع است موضع اول آب چاه که نجس شد وتطهیر شد آنچه آب نجس بان رسیده از دلو (۳) وریسمان ومحل ریسمان وکناره ودیوار چاه همه بالتبع پاك میشوند ودست آب کش ورختهای او که نحس باب چاه شده اند هم پاك می شوند موضع دوم هرگاه غسالهٔ میت تمام شد وبدن او پاك شد بدن غسل دهنده ورختهای او وظروف غسل وتخته وفوطه که بر میت انداخته همه پاك میشوند موضع سیم هرگاه عصیر نجس شد بجوش وبذهاب ثلثین پاك شد بدن شیره پز ورختهای او ودیك وروی آن وآلات طبخ که از آن عصیر نجس بانها رسیده همه پاك میشوند بالتبع (مسئلة) هرگاه این شخص که مشغول بطبخ است وبدن ولباس او بعصیر برخورده قبل از اتمام عمل نماز کند ظاهر اینستکه بی تطهیر اینها نماز او صحیح (٤) است (مسئلة) هرگاه ان شخص طباخ از

(طبخ)

۱ مقارنکی که در شستن باب عیب ندارد در اینجا نیز عیب ندارد صدر دام ظله

۲ بلکه اقوی صدر دام ظله

۳ درصورتیکه نجاست چاه بتغیر باشد طهارة تبعیه مذکورات محل تامل است صدر دام ظله

۴ محل اشکال است صدر دام ظله

ازطبخ دست برداشت قبل ازذهاب ثلثین وکسی دیگرانرا جوش داد تاذهاب شد
رخت اوّلی پاك نمیشود وبعضی گفته‌اند که عصیر بهرجا برخورد بعد ازخشکی پاك
میشود بجهة انکه دوثلث لامحاله کمیشود بخشکی موضع چهارم انچه بجهة سرکه
گذاشته میشود ازمویزوخرما ونحوآن بعضی میگویند اول شراب میشود بعدسرکه
میشود واین حرف اگرچه مشخص نیست لکن بسبب بهم خوردن وکف کردن
که انرا غثیش میگویند نجس میشود بعدازانکه ترش شد پاك میشود وپاك میشود
ظرف آن ظاهر وباطن آن وچیزی که روی آن بسته است یاگذاشته است وچون
ریزه مویز وخرما که غالباً باانها هست همه بالتبع پاك میشوند موضع پنجم آلات
تطهیر درازالهٔ نجاست چه دست وچه غیرآن که آب غساله بانها رسیده بتبعیت پاك
میشوند (یازدهم) انتقال مثل انکه خون حیوانیکه خون آن نجس است جزء
حیوانی شود که خون آن پاکست مثل پشه که جذب خون انسان کند پس هرگاه
فوراً انرا بکشد همان خون که جذب نموده بیرون بیاید پاکست واما زالو پس خونیکه
جذب میکند پاك نمیشود بسبب انکه چنین نیست که دربدن او مستقر شود وجزء او باشد
پس او مثل شیشهٔ حجام است (دوازدهم) نقص یعنی کم شدن ان متنجس وان در
مثل عصیر است که برفتن دوثلث پاك میشود ومراد ازرفتن دوثلث اینستکه بجوش
دوثلث بحسب وزن یامساحت ازاو کم شود واگردربعضی اطراف دیگ انمقدار کم شده
ودرطرف دیگر نشده ثمر ندارد واگردرآفتاب گذاشتند بعدازجوش ودوثلث ان
رفت هم کافیست (۱) واگربسبب هوا کم شد محل اشکالست اگرچه بعضی گفته‌اند
کفایت میکند بنابراین اگرعصیر نجس برختی بخورد وخشك شد پاك میشود چون
دوثلث او بهوا میرود (مسئلة) هرگاه عصیر غلیظ باشد هرقدرآب دراو بگذارند و
جوش دهند تادوثلث برود کفایت میکند (مسئلة) هرگاه عصیر انگور یاخرمارا
درآفتاب بگذارند یاباتش هموار تادوثلث ان برود بی‌جوش ثمر ندارد وهروقت که

(جوش)

۱ کذا شد که روایت احتیاط را تمامند صدر دام ظله

جوش خورد بازنجس میشود (سیزدهم) غائب شدن وآن مطهراست درانسان
باین معنی که هرگاه معلوم شد که بدن یالباس یاظرف یافرش کسی نجس شده وان
شخص ازنظرتو غائب شد درمدتیکه احتمال تطهیرباشد حکم بطهارت انها میشود
دیگرضرورنیست جویاشدن وتفحص نمودن ولکن احتیاط (۱) شدید دراینستکه
دوشرط دراین ملاحظه شود یکی انکه انشخص بداند که انچیزاو نجس است ودیگر
انکه بعدازان خودش استعمال او بکند مثل استعمال طاهر (چهاردهم) استبرآء
ان مطهرفضلهٔ حیوان جلالّ است یعنی حیوان حلال گوشت که غالب خوراك او
نجاست شد نجس میشوند فضلات او وهمینکه استبرآء شد فضلات بعداز استبرآء او
پاك میشوند ومعنی استبرآء اینستکه اورا نگاه بدارند که ترك خوردن نجاست کند
بحدیکه ازاسم نجاست خوار بیرون برود واحوط اینستکه (۲) مدت مخصوصه منصوصه
درهرحیوان بگذرد واین مدّت بدین تفصیلست شتر چهل روز گاو سی روز
گوسفند ده روز مرغ آبی هفت روز مرغ خانگی سه روز یاپنج روز احتیاطاً (پانزدهم)
بیرون آمدن خونست بنحومتعارف ازذبیحه پس باقی مانده خون درشکم ودل وجگر
او پاك میشود (وشانزدهم) استعمال آبست پیش ازنجس شدن که مانع نجس شدنست
باوجودمقتضی ان وان نسبت بکسیست که باذن امام غسل کند قبل ازموت همچنانکه
سابقاً گذشت (هفدهم) زوال تغیراست ازآب نجس درجاری وکر بتفصیلی که
خواهدآمد (هیجدهم) خشکیدن آب چاهیکه نجس شده پس آب تازهٔ او که جوشیده
احتیاج بمطهر ندارد (نوزدهم) کم کردن آب چاه بتفصیلیکه خواهدآمد (بیستم)
تیم دادن میت بنابرقول بعض (مطلب پنجم) دربیان انچه ثابت میشود باونجس شدن
وپاك شدن ودران دومقصداست (مقصداول) بدانکه غیرازاعیان نجاسات که گفته
شدند هرچیزدرشریعت محکوم بطهارتست تااینکه بطریق علم ویقین مشخص شود
که نجس شده است ومرادازعلم شخصیست که معینابدانی این شیء خاص نجس شده واما

(اگر)

۱ ان احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۲ ان احتیاط مراعات شود صدر دام عمره

اگر در نوع انچیز علم باشد لکن در خصوص اینفرد مخصوص احتمالی برود محکوم است بطهارت مثلاً نوع قنداریسی یا جوهریات که از بلاد کفر میاورند معلوم است که بمباشرت کفار عمل میاینند لکن دراین سرقند خاص یا این شیشهٔ جوهر مخصوص اگر احتمال بدهی که شاید طریق شده که دست کافر بر طوبت بان نخورده پاکست و اگر در این مخصوص هم یقین داشته باشی البته هم نجس است و در اینجا چند مسئله هست (اول) هرگاه مظنه حاصل بشود بنجاست چیزی پس اعتباری بان نیست هرچند مظنهٔ قوی باشد مثل روغن وماست وپنیر اهل صحرا و ایلیات که اجتناب از نجاسات ندارند بحسب حکم شارع همه پاکند بلکه احتیاط در انها رجحان شرعی (۱) هم ندارد بلکه گاهی احتیاط مکروه میشود هرگاه بوسواس بکشاند بلکه گاهی احتیاط حرام است هرگاه بحد وسواس برسد بلکه میگوئیم که وسواسی اگر یقین بنجاست کرد از بابت مرض وسواس اعتبار ندارد و بدانکه تفاوتی نیست در حکم بطهارت مابین اینکه شك داشته باشد باینکه این چیز خاص نجس شده یا اینکه این چیز از نجاسات است یا نه مثلاً چیزی در جائی ریخته نمیدانی بول است یا آب یا سرگین می بینی نمیدانی فضلهٔ انسانست یا نه اینها همه محکوم بطهارتند بلی کلامی که هست در خون که هرگاه خونی در جائی باشد ندانی خون نجس است یا خون پاك مثل خون پشه وماهی وحکم آن سابقاً گفته شد (مسئلهٔ دوم) هرگاه یقین حاصل شد که نجاست بیکی از چند چیز رسیده و نداند که بکدام رسیده اگر انچیزها حد وحصر ندارند همه محکوم بطهارتند ۲ و اگر محدود و محصورند و همه داخل بخود شخص دارند مثل انکه بداند که ترشحی از نجس رسیده یا بعبای او یا بپیراهن او در اینجا اجتناب از هردو لازم است یا اینکه بداند که ترشح بیکی از دو ظرف آب رسیده اجتناب از هردو لازم است یا اینکه بداند که موشی درمیان یکی از دو ظرف شیره یا روغن افتاده و نداند کدام است اجتناب نیز از هردو لازم است لکن اگر چیزی بیکی از انها برخورد نجس نمیشود و اگر این دو چیز از دو نفر باشند مثل انکه قطرهٔ نجسی افتاده و یقین باشد که یا بعبای خودش برخورده

(یا)

۱ هدم رجحان احتیاط من حیث هو ممنوع است صدر دام ظله

۲ نجاست ان یکی مبدل بطهارت نمیشود پس اگر چیزی قرضا بهمه آنها ملاقات نمود مثلا نجس میشود بلی لزوم اجتناب فی که در محصور است در آن چیزها انیکه حد وحصر ندارند نیست صدر دام ظله

یار فیقش هریك میگویند عبای من پاك است و در او نماز میتواند کند و نظیر این مسئله است هرگاه فرشی بالباسی درمیان دو نفر مشترك باشد و در او منی باشد که یقین کنند که از یکی از ایشان است لکن نمیدانند از کدام است بر هیچ یك غسل واجب نیست و از این مسئله است که شستن مخرج منی بر هیچیك از ایشان واجب نیست و حال انکه یقیناً عضو یکی از ایشان نجس شده است (مسئلهٔ سوم) هرگاه دو عادل شهادت دادند بر نجاست چیزی اقوی قبول است و هرچند یقین حاصل نشود (مسئلهٔ چهارم) هرگاه یك عادل خبر داد و یقین از خبر او حاصل نشد حکم بنجاست (۱) نمیشود خصوصاً هرگاه سبب را نگوید (مثل نجم) هرگاه صاحب ید یعنی کسیکه آنچیز در تصرف اوست بگوید نجس است قبول میشود لکن اگر بعد از استعمال بگوید که آنچیز را که استعمال کرده نجس بوده و آنچه بان برخورده همه نجس شده اند حکم بقبول مشکلست (مسئلهٔ ششم) مذکور شد که همه چیز در شریعت محکوم بطهارتست لکن استثناشده است از این یك چیز و آن رطوبت مشکوکه است که بعد از بول بیرون آید و نداند بول است یا نه واستبرا نکرده باشد در اینجا حکم میشود بنجاست (مسئلهٔ هفتم) هرگاه خبر دو عادل یا دو صاحب ید تعارض کنند (۲) در طهارت ونجاست حکم بطهارت میشود (مسئلهٔ هشتم) در بعض چیزها که شك در نجاست انها بامظنهٔ کلی هست شارع فرموده که آب بر انها بپاشند واستعمال کنند مثل معبد یهود وکلیسا ها وخانهای مجوس ولباس ایشان که شارع فرموده اند کی آب بر انها بپاشند ودر آنها نماز کنند بجهة رفع وسواس وتوسعه در شریعت (مقصد دوم) در ثبوت پاك شدن است بدانکه بعد از انکه نجاست چیزی معلوم شد باید علم پیدا کند باینکه تطهیر شده پس در جائیکه محسوس بچشم شد شبهه نیست واما هرگاه بسبب تاریکی احساس بصر ممکن نباشد احساس ان عضو نجس وصول آب را کافی است واگر عضو بی حسی نجس شده یا مثل ظرف ولباس پس باید یقین حاصل شود که بهمه جای آن آب رسیده وظاهر اینست که صدق شستن همهٔ آن عرفا کفایت میکند در جائیکه اگر بنا بر تدقیق وعلم خاص

(شد)

۱ رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظله

۲ تعارض مشکلست صدر دام ظله

شدعسر وحرج ووسواس لازم آید مثل اینکه درشب تاریك بخواهد چیزی تطهیر کند یا انکه جائی نجس شد که بچشم دیده نمیشود واحساس نمیشود که بهر جزء جزء آن آب میرسد یانه همینکه صادق آمد که شسته شد کفایت میکند (١) (مسئلة) هرگاه دو عادل شهادت بدهند بتطهیر کفایت میکند وظاهر اینست که اخبار یك عادل در اینجا هم کافی است (٢) (مسئلة) هرگاه صاحب ید اخبار کرد بتطهیر کفایت می کند بلکه سابقاً گفته شد که اگر غایب شد واحتمال تطهیر برود واستعمال کرد آنرا در چیزیکه طهارت در آنها شرط است نیز کافی است وضرور نیست که بگوید آنرا پاك کرده ام (مسئلة) هرگاه شخصی راوکیل در تطهیر نموده واخبار نمود اظهر قبول است (٣) (مسئلة) هرگاه رخت نجس باشد ورخت شوی آنرا ببرد وبشوید پس اگر باو گفته باشی که این نجس است تطهیر بکن وبعد بگوید تطهیر کردم قبول میشود واما اگر باو نگفتی وشست وآورد پس اگر علم داری باینکه در آب کثیر بحسب قاعدهٔ تطهیر شسته هرچند بیقصد بوده خوب است واگر این علم نباشد حکم بپاکی ان نمیتوان نمود (٤) (مسئلة) هرگاه از عضوی خون بیاید وبخواهی آنرا تطهیر کنی باید بعد از قطع خون آب بر آن جاری شود ودر صورت تاریکی یا نابینائی باید خوب اطراف جمع بشود بازالهٔ عین خون وجریان آب بر ان بعد از آن دیگر احتمال خون تازه آمدن اگر بدهد عیب ندارد (مسئلة) هرگاه مادر طفل یا تربیت کنندهٔ او اخبار کنند بطاهر شدن بدن ورخت او قبول میشود (مسئلة) هرگاه دو عادل یا دو صاحب ید در یك چیز تعارض کنند (٥) در پاك شدن ونشدن حکم میشود بنجاست آن (خاتمه) در بیان احکام آبستکه عمده طهارت بان حاصل میشود بدانکه آبی که طهارت از حدث وتطهیر از نجاست بان حاصل میشود آب مطلق است یعنی آنچه را آب توان گفت بی اضافهٔ چیزی اگرچه مضاف هم استعمال بشود پس آب شور مثلاً مطلقست چونکه آب خالی هم اورا میگویند لکن آبگوشت وآب غوره مضافست چونکه آب بتنهائی نمیشود گفت (مسئلة) هرگاه شك بشود در آبیکه

١ معلوم نیست صدر دام ظله

٢ مشکلست صدر دام ظله

٣ وکالت مدخلیت در قبول اقرار صدر ره

٤ رخت نجس وغیر آن اگر معلوم شد که مسلمی در مقام تطهیر آن بوده و او را بقصد تطهیر شست شو داده کافی است در حکم بطهارة مطلقا صدر دام عمره

٥ کذشت اشکال در صور تعارض صدر ره

آیا مطلقست یا مضاف مثل اینکه درچیزی شك بشود که آیا عرق بید است یا آب استعمال ان درطهارت جایز نیست ومرگاه آب بحدّی گل آلوده باشد که شك بشود در اطلاق واضافهٔ آن (١) اگر کثیر است حکم بنجاست آن نمیشود امّا وضو وغسل بان جایز نیست ودرصورت انحصار احوط وضو یا غسل وبعد تیمم است وبد انکه آب مطلق را در شریعت احکامی هست (اوّل) اینکه خود آب مطلق پاکست وپاك کننده ازحدث وخبث (دویم) اینکه اگر نجاستی باو رسیده وخود نجاست تغیرداد یکی ازرنگ وطعم وبوی آنرا نجس میشود ودراین حکم همه اقسام آب شریکند وفرقی میان جاری و قلیل وکثیر نیست حتی اینکه اگر قدری ازآب دریا متغیر شد همانقدر نجس است وپاك نمیشود مگر بزوال تغیر وبهم خوردن آن (مسئلة) درحوضهائیکه درخانها متعارفست باید ازبابت تغیر ملاحظه کرد ازچند جهة (اول) ازبابت اینکه متنجس بسیار دراو تطهیر میشود وغالباً ازنجاست طعم او متغیر میشود اگرچه بو ورنگ او تغیر نشده لکن همین قدر که ازان جهت بدطعم شده (٢) کفایت درنجاست میکند هرچند کر یا زیاده باشد (جهة دویم) ازبابت اینکه دروقت شستن چیزیکه ملتبس بنجاست عینیه است هرگاه قدری ازآب حوض را تغیرداد باید ملاحظه نمود که مقدار کری متصل الاجزاء غیر متغیر ازاو باقی باشد مثلاً هرگاه لباسی آلوده بخون یا غائط را درحوض شست که قدری ازآب ان رنگ برداشت یا بدبو یا بدطعم شد باید به بیند که بقدریك کر آب غیر متغیر متصل بهم ازاو باقی مانده یانه اگر نمانده یا منقطع الاجزاء است مطهر نیست بلکه نجس است پس اگر جمیع آب حوض یك کر ونیم باشد وثلث بیشتر ان متغیر شده یا متغیر درو سط اتفاق شده بقسمی که هیچ یك ازدوطرف او که ازهم منقطع شده کرّی نیست ان حوض نجس میشود (جهة سیم) هرگاه حوضی یك کر آب (٣) بیشتر ندارد بجهة تطهیر بدن وظرف خوبست امّا اگر لباس نجس دران بگذارند ان آب نجس میشود هرچند تغیر دران حاصل نشود (مسئلة) هرگاه بوی یا طعم یا رنگ آب متغیر

١ اگر مسبوق باطلاق بوده ببعید نیست درحال شك محکوم باطلاق باشد وجائیکه مسبوق نباشد کجا است فکر مسبوق باضافه بودن صدر دام ظله

٢ اگر تغیر طعم آن بنجاستی باشد که درمتنجس است وشاید همین نیز ظاهر عبارت باشد به مطلقا صدر دام ظله

٣ حاجت بتفصیل زیادة ازانچه ذکر فرموده اند دارد وبیان ان منافی باوضع حاشیه است صدر دام ظله

شد لکن مشخص نشد که بجهة طول ماندن آبست یا بجهة نجاست آنرا در آن شسته شده یا بجهة خود متنجس است اقوی حکم بطهارت است (مسئله) هرگاه معلوم بشود که تغیر بواسطهٔ رنگ مستدیمهٔ نجاست هم طول ماندن و هم نجاست در وهم متنجس است احوط اجتنابست (مسئله) هرگاه آب بجهة مجاورت نجاست بدبوی شد (۱) نجس نمیشود (مسئله) هرگاه متنجس در آب ریخته شد و تغیر آب داد اگر بصفت نجاستی که در آن هست تغیر داد نجس است و اگر بصفت خود متنجس باشد نجس نیست مثلاً زعفران نجس ببوی خوش هرگاه آب حوض را زرد کرد عیب ندارد امّا هرگاه طعم آب حوض بجهة بول تغیر شد نجس میشود (مسئله) تغیر باید حسی باشد بحیثی دیگران چشم و بیواسطهٔ مشام و طعم را زبان احساس بکند پس تقدیر نیست که بگویند اگر این نجاست رنگ یا طعم داشت تغیر میداد معتبر نیست و امّا اگر بدانیم که این نجاست تغیر فعلی داده لیکن مانعی هست از احساس اگر آن مانع از خارج است آن آب نجس است و اگر آن مانع در خود آبست (۲) احوط حکم نجاست است (حکم سیم) از احکام آب مطلق تفصیل نجس شدن آبست بملاقات نجاست بی آنکه تغیر بشود بدانکه آب مطلق هرگاه بسته باشد مثل خم و ظرف تفاوتی در اقسامش نیست که هرجای او که بملاقات نجس کرده همان جا نجس میشود و قابل تطهیر هست و اگر هرگز بحال خود باشد پس آن پانزده قسم است که هر قسمی از آن حکمی دارد (اول) تابع جاری (دوم) تابع فوران و تدفق (سیم) تابع ترشح (چهارم) تابع متقاطر از بالا (پنجم) آب حمام (ششم) آب چاه (هفتم) آب جوشیده (هشتم) آب ایستاده کثیر (نهم) آب قلیل مستقر در یک مکان (دهم) آب قلیل خالی و سائل (یازدهم) آب مستعمل در ازالهٔ نجاست خارج (دوازدهم) آب مستعمل در ازالهٔ نجاست غیر خارج (سیزدهم) آب مستعمل در رفع حدث اصغر (چهاردهم) آب مستعمل در رفع حدث اکبر (پانزدهم) آب مضاف قسم اول که تابع جاری است بملاقات نجاست نجس نمیشود هرچند کثیر از آن تغیر

(شد)

۱ ترنگ زدن آب و طعم نجاست از آن حسول نیابد جاری بعد است نجس و ایم باله

۲ بلکه خالی از قوة نجاست نجس و ایم باله

شد انچه طرف ماء متمم است پاکست و متغیر نجس است و انچه پائین آنست اگر تمام رشته آب تغیر نشده هم پاکست و اگر تمام رشته‌اش متغیر شده ملاحظه‌اش میشود اگر کر است پاکست و اگر نه نجس است و آن متغیر بمحض زوال (۱) تغیرهم پاک میشود و انچه مساوی جاری است از اطراف او هم حکم جاری دارد هرچند جریان حسی نداشته (۲) باشد (مسئله) در تطهیر متنجس در آب جاری تعدد ضرور نیست و فشردن در لباس ضرور نیست بلکه بمحض احاطهٔ آب (۳) (مسئله) غسل ترتیبی در آب جاری (۴) بمحض بودن در آن و قصد ترتیب اعضا کافیست و بیرون آمدن و تحریک اعضا ضرور نیست (قسم دوم) تابع غیر جاری مثل چشمه‌ایکه ایستاده باشد احوط در انها اینست که اگر بقدر کر نیستند بمجرّد ملاقات نجس می شوند (۵) لکن بمجرّد انکه قدری از انها بیرون آوردند بقسمی که در ماده حرکتی پیدا شود پاک می‌شود (قسم سیم) تابع ترشح است و بودن آن مثل قسم خالی از قوه نیست بحیثی محل احتیاط است (قسم چهارم) تابع متقاطر از بالاست که در کرها بسیار اتفاق میشود و حکم آن اینست که این قطرات که در بالاست متصل در قطار ند بملاقات نجاست نجس (۶) میشود و تطهیر نجس هم میکنند و امّا انچه در پائین جمع شده باید ملاحظهٔ حکم کر در آن بشود (قسم پنجم) آب باران است در حین تقاطر خود آن آب و آنیکه بر زمین آمده و تقاطر بر آن میشود بحکم جاری است پس اگر نجاستی را برو بر خورد یا بر نجاست فرود آمد و از انجا ترشح کرد نیز پاکست و علاوه و این هرگاه باران وارد شد بر آب قلیل که در ظرفی باشد آن هم همین حکم دارد و تطهیر متنجس در آن میتوان (۷) کرد (مسئله) هرگاه در بیشه‌ای عین نجاست باشد و ظرفی که در زیر درختان بگذارند مادامیکه باران است انچه آب در آن ظرف بیاید پاکست اگرچه از روی نجاست بیاید پس اگر آن ظرف آب را یا آب را قبل از انقطاع باران برداشت اصلا اشکالی ندارد و اگر باران ایستاد

(و بعد)

۱ ترنگ زدن آب و طعم نجاست از آن حسول نیابد جاری بعد است نجس و ایم باله

۲ بلکه هرچند در آن حقیقی نیز نداشته باشد صدر دام ظله

۳ تطهیر و الفاظ است و با اتصال جاری بحکم جاری است صدر دام ظله

۴ ظاهر انجس نمیشوند صدر دام ظله

۵ مسامحی نشمرانرا ترک نهایت صعب دام ظله

۶ معلوم نیست حصر دام ظله

۷ اجمع و بیشتر و رفع در اوان اختصار مسامحی جریان است صدر دام ظله

وبعدازآن دیگرآب درآن نیامد نیزبی اشکالست واما اگربعدازایستادن باران هم آب میان اینظرف آمد هرگاه یقین شد که این آب ازروی نجاست گذشته مثل اینکه نجاست دم میزاب بوده نجس میشود واگریقین باین نبوده بازهم پاکست (مسئلة) هرگاه آب ازپشت بام تقاطرکند حکم آب بارانرا ندارد (مسئلة) هرگاه پشت بام نجس باشد وآب باران ازسقف اوتقاطرکند اگرعین نجاست درپشت بام نیست باران انرا پاک نموده وسرایت درسقف نموده وبعدتقاطرکرده پس هرجا برخورد عیب ندارد واگردرپشت بام عین نجاست هست وآب باران براو فرود آمده واز انجا سرایت درسقف نموده پس اگرمادامیکه بارانست سرایت کرده بازهم پاکست واگربعدازانقطاع باران آبی بوده بعد سرایت درسقف کرده نجس(۱) است واگرعلم نداشته باشدکه این آبیکه سرایت کرده چه وقت بوده بازهم حکم بطهارت آن میشود (مسئلة) هرگاه باد قطرات بارانرا درزیرسقف ببرد ظاهرآنستکه همان حکم آب باران درآن ثابت است (قسم ششم) آب حمام است بدانکه آب حمام چهارقسم است (اوّل) و (دویم) آب کمتازکرکه درحوضهای کوچک است که درروم متعارفند وشیرپیچ دارند یا اینکه درحوضهائیکه کمتازکردرآنها آب مانده است وراهی دارند بحوض بزرگ اینهاباوجود انکه کمتازکر باشند بملاقات نجاست نجس نمیشوند وتطهیر نجس درانها میتوان کرد مادامیکه آن شیرپیچ یاراه گشوده است واگربسته شد بملاقات نجاست نجس میشود وبمحض گشودن آن پیچ یاراه آن پاک(۲) میشوند (سیم) آب غسالهٔ حمام است که درمنجلاب آن جمع میشود اظهردرآن حکم بنجاست است اگرچه علم بانهم حاصل نشود(۳) (چهارم) آب غساله ایست که درصحن حمام بترشح میرسد بدانکه اصل زمین حمام وآب شست شوی که بران هست پاک است واما هرگاه علم باشد که مکرراً نجس میشود بسبب پاهای متردّدین که برجای نجس میگذارند وانجا میگذرند وبسبب نجاست عینیه که گاهی بران هست وعلم هم باشد

۱ وعین نجاست هم بباران ازاله نشده صدردام ظله

۲ بعد از حصول امتزاج صدردام ظله

۳ مشکل است صدردام ظله

(مسئله)

۱ ظاهراینستکه حکم بطهارت نمیتوان نمود صدردام ظله

که بسبب آب ریختن گاهی پاک میشوند وندانیم که اینحالات مخصوصه ازحالات طهارت آنست یانجاست آن اگرچه حکم بطهارت (۱) آن نمیتوان نمود پس سجده بران مشکل است لکن حکم بنجاست ملاقی آنهم نمیشود وطریق احتیاط واضح است (قسم هفتم) آب چاهست که بجهة آن احکام مخصوصهٔ درشریعت هست ومراد ازچاه آنستکه آب آن اززمین بجوشد وآنرا چاه گویند پس قناة وقش که آب درانها از سرچشمه یاازرودخانه جاری نموده اند داخل چاه نیستند واز اقسام جاری میباشند واگرآب باران درآن جمع شده داخل آب ایستاده است وبجهة چاه چند حکم مخصوص هست (اوّل) اینکه اگرنجاستی باورسید وهرچند که اورا تغییرندهد وکری آب هم داشته باشد بسیاری ازعلماء حکم بنجاست اوکرده اند (دویم) انکه بعد ازحکم بنجاست تطهیر میشود باب کشیدن ازآن وبرای هرنجاستی مقدارمخصوصی هست که باید آن کشیده بشود (سیم) انکه هرگاه نجس شد ودلووریسمان واطراف چاه ودستهای آب کش که همه نجس میشوند بعدازکشیدن آن مقدارهمهٔ انها پاک میشوند بالتبع (چهارم) انکه هرگاه آب چاه متغیرشد بنجاست کیفیت تطهیرآن اینست که اینقدر بکشد که آن تغیر زایل بشود (پنجم) هرگاه تغیرشد وآب نکشیدند تانغیرخود بخود رفت محل اشکال میشود پس اگربتوان معلوم کرد که اگرمیکشیدند چه قدر رفع تغیر میکرد همان قدررا بکشند واگرمعلوم نمیشود احتیاط شدید درکشیدن همهٔ آب چاهست اگرچه پاک بودن آن بمحض زوال تغیر خالی ازوجه نیست (۲) (ششم) انکه هرگاه آب چاه متغیرشد وانرا باب کشیدن تطهیر نمودند طهارت دلووریسمان بخودی خود قدری محل تأمل است (هفتم) اینست که آب چاه بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود مگرهرگاه تغیراحد اوصاف ثلثه اوشده باشد لکن احوط اینستکه باوجود طهارت مقدارهای مخصوصه بجهة افتادن بعض نجاسات کشیده بشود وانها ده مقدارست اوّل همهٔ آب وآن درشرابست ومنی وخون حیض ونفاس واستحاضه هرچند یکقطره

۲ بامتزاج بابی که ازماده بیرون بیاید بتفصیلی که گذشت معلوم بودن مقداری که رفع تغییرمیکرد یا معلوم نبودن مدخلیتی ندارد صدردام ظله

(از)

ازانها باشد دویم یك کر برای مردن اسب واستر والاغ درآن سیم هفتاد دلو برای مردن انسان درآن چهارم چهل دلو برای مردن سگ وخوك وروباه وخرگوش وگربه وگوسفند وریختن بول مرد درآن (پنجم) سی دلو برای داخل شدن آب بارانی که بول وعذره ونجاست سگ درآن باشد (ششم) ده دلو برای غائط انسان وخون بسیار که درچاه بیفتند (هفتم) هفت دلو برای مردن طیرازکبوتر تاشترمرغ وبرای غسل کردن جنب درچاه وافتادن سگ هرگاه زنده بیرون بیاید ومردن موش درآن هرگاه پاشیده یاورم کرده باشد (هشتم) پنج دلواست برای فضلهٔ مرغ نجاست خوار (نهم) سه دلواست برای موش که نپاشیده ونه ورم کرده ومردن مار وچلپاسه (دهم) یك دلواست برای گنجشك ومانندان که درچاه بمیرد وبرای بول طفل شیر خواره وتازه ازشیر گرفته (قسم هشتم) آب کثیر ایستاده است ومراد ازآب کثیر آنی است که یك کر یابیشتر باشد ومراد ازکر مقداری ازآبست که بقدر پر کردن حوضی یاظرفی است که هریك ازطول وعرض وعمق آن سه وجب ونیم باشد بطریق تحقیق پس اگر خود مکان آب باین صفت است همان آب کراست واگر اختلاف در طول وعرض وعمق دارد مجموع انهارا درهمدیگر ضرب میزنند اگر حاصل آن چهل وسه وجب الاثمن میشود کراست مثلاً هرگاه عرض آب یکوجب باشد وعمقش یکوجب وطول ان چهل و سه وجب الاثمن باشد کراست واگر عمقش ده وجب و عرض آن دو وجب وطول چهار وجب قریب دو کراست زیراکه حاصل ضرب هشتاد میشود ومراد ازوجب وجب متعارف است وباید اینمقدار دریکجا مجتمع باشد که بگویند یك آبست پس اگر در دوحوض باشد که ازبالا بهم متصل اند خوبست واگر مابین انها سوراخ کوچکی باشد محل تامل است وحکم آب که باین مقدار رسید اینست که نجس نمیشود بملاقات مگر باتغیر وتطهیر متنجس درآن میشود وغساله نجس درآن معتبر نیست (قسم نهم) آب قلیل است یعنی آب بی ماده کمتر ازکر چه درظرفها باشد

(یا)

یاحوضها یا گودالها چه راه برود یاایستاده باشد وحکم آن اینست که بملاقات نجاست نجس میشود هرچند تغیر نشود لکن دروقتی نجس میشود که نجس براو وارد باشود چه ازبالا وچه ازپائین اما اگر واردشود برنجس پس جزء ملاقی نجس است یقیناً واما جزء بالای جزء ملاقی پاکست اگر بلندی آن محسوس(۱) باشد (قسم دهم) آب قلیل که قدری ازآن درعالی است وقدری پائین پس اگر علو ظاهر ومحسوس است بلاشبهه نجاست پائین باعث نجاست بالا نمیشود واگر همین قدراست که چون آب ریخته شود بیك سمت ۲ میل کند اینجاست پائین همهٔ آن نجس میشود یااینکه سمت بالای آن که آب ازان جاری شده نجس نمیشود فی قوی واول احوط است (مسئلة) هرگاه که آفتابه سوراخ باشد وآنرا برزمین نجس بگذارند بنحویکه برزمین نجس یاآب نجس متصل بشود آیاآب آفتابه نجس میشود یاند اگر که آن آفتابه را درمیان آب نجس بگذارند ظاهر اینست که اگر در زیرآفتابه قدری آب نجس جمع شد که ازان سوراخ که آب میاید آب هم داخل بشود یااینکه سوراخ فوقی باشد که از آن نجس داخل وآن بشود همه آب باآفتابه نجس میشود واگر علم حاصل نشود مگر بهمین اتصال آب آمدن برزمین غیر ظاهر حکم بطهارت است (۳) (مسئلة) هرگاه کوزه که نشر میکنند برزمین نجس گذاشته شود آب ان امکانی ندارد (قسم یازدهم و دوازدهم) آب قلیل که تطهیر متنجس بان شده اگر تطهیر مخرج بان شده انرا استنجا گویند واگر نجس دیگر باشد انرا غساله گویند وحکم آب استنجا غیر ازحکم آب غساله است لهذا دردو مطلب بیان میشوند (مطلب اول) بدانکه آب استنجا چه از بول وچه ازغائط باشد پاك است پس اگر برخت یالباس برسد یاازترشح ان بچیزی برسد نجس نمیشود وخلافی دراصل مسئله نیست لکن سه شرط دارد باید متغیر بنجاست نباشد وباید نجاست ازمخرج تعدی زیاد ننموده باشد وباید دروقت ریخته شدن برنجاست بیرونی ریخته نشود پس هرگاه شخص درصحرا وغیران ازان مکان که بول وغائط درآن هست برخاست ومکان دیگر نشست وتطهیر ننمود

(اگر)

۱ آب قلیلی ایستاده بملاقات نجاست نجس میشود تمام ان اگرچه جزء بالای جزء ملاقی باشد و اگر جریان دارد در قسم دهم خواهد آمد وعبارت این مقام صاف نیست صدر دام ظله

۲ مجرد بلندی اگر محسوس نباشد ثمر ندارد مناط جریان ودفع است وبمجرد یك سمت میل کردن آبی محل احتیاط است که فرموده اند صدر دام مجده

۳ آب آفتابه بمجرد اتصال بزمین نجس یا نحو آن نجس میشود مگر آبی که از سوراخ بیرون میاید جریان ودفعی که در قسم دهم ذکر شد داشته باشد صدر دام ظله العالی

اگر رخت در آن آب بیفتد نجس نیست و آن زمین که بر آن آب ریخته شده نجس نیست و بعضی سه شرط دیگر علاوه کرده اند که باید اجزاء ریزه در آن محسوس نشود و باید اوّل آب بریزد بعد بادست استعمال نماید و باید باغائط خون یا چیز دیگر نیاید و احتیاط شدید در ملاحظهٔ شرط اولست و ملاحظهٔ باقی خوبست دوم بدانکه در آب غساله خلافی هست بعضی قائلند بنجاست ان مطلقا و بعضی بطهارتند مطلقا و بعضی میگویند که آن آبی که طهارت باو حاصل میشود پاك است و آبی که پیش از حصول طهارت نجس است پس دران چیزیکه دو دفعه شستن میخواهد آب غساله دفعه اولی نجس است و دوّمی پاکست و تحقیق کلام در مسئله غساله اینست که هرگاه چیزی باب قلیل تطهیر شود هفت نوع آب در آن متصور میشود اوّل آبی که از آن متغیر جدا میشود و آن نجس است بی شبهه دویم آن آبی که بان زوال عین میشود اظهر نجاست است سوم آن آبی که بجهة تطهیر بر آن اولا جاری شود و ازان جدا میشود فورا بی فشار دادن و بعد محتاج باب دیگر نباشد قول مشهور دراین نجاست است و اوفق باحتیاط میباشد اگرچه قول بطهارت خالی از قوت نیست چهارم آن آبی که بجهة تطهیر (۲) جاری شود و بعد ازان هم محتاج باب دیگر باشد مشهور دراین نجاست است و مقتضی احتیاط هم هست اگرچه طهارت خالی از وجه نیست (پنجم) آبیکه بعد از اجراء آب تطهیر متصل میماند بمحل لکن بعد از مکث یا اندك فشردن زیاد از متعارف بیرون می افتد اقوی دراین طهارتست (ششم) آبیکه میماند و بعد از مکث یا اندك زیاد فشردن هم بیرون نمیاید این بی شبهه پاکست (هفتم) آبیکه ریخته شود زیاده از مقدار جریان لازم بران آب اول بی انکه تمام تقاطر کند الشیخ الاستاد حجة الاسلام اعلی الله مقامه میفرمودند که اگرچنانچه یکساعت بران آب بریزد همهٔ ان آبها نجاست غساله که تمام جدا نشده می شوند و در آخر تطهیر موقوف بر جدا شدن قطرهاست اگرچه این قول خالی از تأمل نیست لکن موافق احتیاط است و از اینجا

(۲) ازاین نوع و نوع سابق بر او اجتناب نمایند صدر دام ظله العالی

مسئله معلوم میشود که هرگاه عضو نجس را که باب ریختن تطهیر کنی قبل از جدا شدن قطرهائی که خود جدا میشوند از اباد ستمال یا لنگ خشك کنی ان دستمال و لنگ نجس میشوند و شاید ثانیا یا را نجس کنند (۱) که محتاج بتطهیر ثانی باشد و جدا شدن قطرها در آن کفایت نکند و وجه آن بتامل معلوم میشود (قسم سیزدهم) آب قلیل مستعمل در رفع حدث اصغر و آن پاك است و پاك کننده است از حدث و خبث بی اشکال (قسم چهاردهم) آب قلیل مستعمل در رفع حدث اکبر مثل آب غسل جنابت و غسل حیض و مس میت و حکم در آن اینست که پاکست و ازالهٔ نجاست بان جایز است و غسل مستحب بان جایز است و وضوء مستحب بان جایز است لکن صحت وضوء واجب و غسل جنابت ثانیا بان محل خلاف و اشکال است و احوط باحتیاط شدید ترك آنست (مسئلة) هرگاه در وقت غسل که آب بر بدن میریزد از قطرات آن در ظرف آب بچکد بعضی اشکال کرده اند در غسل بان از این بابت که آب مستعمل در رفع حدث اکبر در آن داخل شده و این کلام راهی ندارد هرچند قائل باشیم که باب مستعمل غسل نمیتوان کرد (قسم پانزدهم) آب قلیل سؤر یعنی آبیکه نیم خورده حیوان یا عضو دیگر او بان برخورده باشد و حکم آن تابع حکم آن حیوانست پس سؤر نجس العین نجس و سؤر طاهر العین طاهر است لکن سؤر غیر ماکول اللحم مکروه است مگر سؤر مسلم که علاوه بر انکه مکروه نیست استعمال آن مستحب است بلکه از بعض احادیث ظاهر میشود که آبیکه پس ماندهٔ استعمال مسلمین است بهتر است از آب محافظات شده دست نخورده بجهة وضو و تطهیر و در حدیثی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستند وضو بگیرند یا مشغول وضوء بودند گربهٔ در انجا بود نگاه باب کرد معلوم شد تشنه است انحضرت آب را نزد گربه گذاشت و ان گربه ازان خورد و حضرت باب پس ماندهٔ گربه وضو گرفت (مسئلة) مکروهست استعمال سؤر زن حائض که چندان تقوائی ندارد بلکه هرکس خواطر جمعی ازاو

(۱) نجس میکند بلی اگر بعد از خشك کردن ملاقات پا نماید بار طوبت مسریه پا نجس میشود صدر دام ظله

خاصل نیست وهرچندکه شرعاً همهٔ اینها پاکند (مطلب دوم) ازخاتمه دربیان احکام ظرفهااست بدانکه ظرف یاازمعدنیاتست یاازجلوداست یاازغیرانها وبجهة بعضی ازانها احکام خاصه هست که درچند مطلب بیان میشود (مطلب اوّل) بدانکه ظروف طلا ونقره را در شریعت مطهره چند حکم هست (اول) حرام است ساختن انها (دویم) حرام وباطلست اجیرشدن برساختن انها (سیم) حرام است زینت بانها بمحض گذاشتن (چهارم) حرام است نگاه داشتن انهاودرهران شکستن انهاواجب است برصاحب آنها وبرهرکس که قدرت برشکستن انهادارد واگرانهاراشکست ضامن قیمة ساختن انهانیست لکن اگراتلاف اهل انها بشودضامن است (پنجم) حرام است چیزخوردن ازانهابدست گرفتن وباب گذاشتن وفروبردن آن چیز (ششم) حرام است استعمال انها درآن هرچندباین طریق باشدکه غذادرظرف دیگرباشد که درجملهٔ نقره یاطلا گذاشته است (هفتم) حرام است اکل وشرب ازانها اگرچه باین طریق باشد که ازآن خالی کنند درظرفی دیگرپس استعمال غوری نقره وسماورنقره حرام است (مسئلة) هرگاه خادم کسی مثلاً از آن ظرف نقره درفنجان غیرنقره بریزد وبدیگری بدهد بی‌شبهه آن ریزنده معصیت نموده واقوی اینست که صاحب انهاکه بامر اودرانها ریخته شده نیز معصیت استعمال نمودن براوهست هشتم حرامست وباطل است وضووغسل ازانظرف چه باآن بریزد براعضا یادرمیان دست خالی کند بعنوان استعمال یاعضورا میان آن بزند بعنوان ارتماس نهم اگرمحل ریخته شدن آب وضوء یاغسل ظرف طلا ویانقره باشد پس اگرآن ظرف را بجهة همین قرار داده که محل آب وضو یاغسل او باشد اقوی بطلانست واگراتفاقا چنین شده که آب درآن ریخته شد عیب ندارد (۱) دهم اگر ظرف آب منحصرباشد بطلا ونقره باید تیمم نمود یازدهم حرامست بیع وشراء انها بنحویکه هیئت ظرف ملاحظه شود امّا اگرماده را بفروشد بدون ملاحظه هیئت

واگرعلم دارد که آب وضویاغسل در انهامیریزدیاقصد ریختن آب درانها وضوبگیرد یاغسل کندبطلان نیز خالی ازقوة نیست صدو دام ظله

(بقصد)

بقصد شکستن آن وبشرط آن بیعش عیب ندارد دوازدهم تفاوتی نیست در احکام مذکوره مابین ظرف بزرگ وکوچك پس تریاك دان وقبله نمای طلا ونقره داخل این احکامند وهمچنین سرشطب وجای او لکن سرقلیان ومیانهٔ آن عیب ندارد واما محل جوز قلیان هرگاه نقره یاطلاباشد پس اگربنحویست که اگران جوزازاوجداشد خودتنها ظرف مستقلی است اقوی دران نیزحرمة است واگرته انرا غیرازطلا ونقره قرار بدهندوباقی ان طلا یانقره باشد عیب ندارد (سیزدهم) بست تفنگ وطپانچه ومحل لولهٔ دعا مثل محل حرز جوادکه ازنقره یاطلا میسازند وعصای نقره گرفته وغلاف شمشیر(۱) وقبه وکاردوامامهٔ شطب وزیورمجوفهٔ زنانه (۲) داخل دراین حکم نیستند ودرقاب قرآن احتیاطی هست ولوح وصفحهٔ که لب گردان ندارد وقندیل ومشبك بقسمیکه چیزی دران قرارنگیرد عیب ندارد ونقره و طلاکوب ومطلا ومفضض عیب ندارد وظرفی که بمیل یامفتول طلاونقره بست زده باشند یادورلب ازاطلا یانقره گرفته باشند عیب ندارد لکن اگرچیزی ازان بیاشامد باید لب را بران کناره نگذارد (چهاردهم) استعمال مرکب ازطلاونقره بطریق مزج یاتبعیض نیزحرام است (پانزدهم) مرکب ازنقره وغیرطلا یاازطلا وغیرنقره اگربطریق مزج باشدپس اگرغالباً اسم ان غیربراو گفته میشود حلالست واگراسم طلای مغشوش یانقرهٔ بران صادقست حرامست واگریکطرف اوازطلایانقره ویکطرف اوازچیز دیگرباشدظاهراً عیب ندارد(شانزدهم) اگرظرف منحصرباشدبمغصوب وطلاونقره ودراستعمال مضطر باشدهریکی ازان دومقدمست برمغصوب (مطلب دویم) دراحکام ظروف مصنوعه ازپوست است هرگاه ظرفی ازپوست حیوان نجس العین یامیتهٔ غیرنجس العین مثل دلو یاخیك یاغیرآن درست کردند استعمال آن حرام است حتی اگرچیزخشك درآن گذارند یاترازو قرار بدهند وبعضی احادیث که دلالت دارند برجواز دلو یاخیك قراردادن انها محمول اند برمعنی دیگر یامطروح اند بجهة

غلای شمشیر و نحوآن خالی ازاشکال نیست صد و دام ظله

مکربعض اقسام ان صدودام عزه

طرف باطن وظاهر احوط اجتناب است ودردوسمت اگر قطعه طلایانقره به تنهائی عرفاً طرف نباشدمانعی ندارد صدودام ظله

(مخالفت)

مخالفت اخبار بسیار واجماع علماء شیعه واگر آنرا محل ریخته شدن آب وضو وغسل قرار بدهد آن وضو وغسل باطل اند ولکن اگر اتفاق شد که جای ریخته شدن آب وضو یا غسل شد عیب ندارد (مسئلة) هرچیز از پوست که از دست مسلمان گرفته شد هرچند از بلاد کفر آورده باشد محکوم است بپاکی مگر اینکه یقین باشد که آن پوست بخصوصه میته است (مسئلة) اگر ظرفی که جلد میته است یك کر آب بگیرد پس اگر کم در آن یك کر جمع شده آن آب نجس است واگر یکمرتبه کر در آن ریخته شد آب نجس نمیشود لکن ظرف بنجاست خود باقی است پس اگر بقدر یك کر است وچیزی از آن بیرون آوردی (٤) انچه بیرون آورده پاك وانچه باقی مانده در ظرف نجس میشود (مطلب سیم) هرظرفیکه از چیز محترمی ساخته شده مثل خاك وتربت پیغمبر وائمه علیهم السلام پس اگر بجهة احترام و تعظیم برداشته شده نجس نمودن آن حرام است چه در خود آن مکان محترم یا در غیر آن مکان وازالهٔ نجاست ازان واجبست واگر بقصد احترام نباشد مثل لولین وکوزه تربت کربلا پس نجس کردن آن در خود آن محل محترم عیب ندارد واما در غیر آن محل ودر غیر کربلا نجس نمودن ان اشکال کلی دارد والله العالم بحقایق احکامه اینست تمام کلام در طهارت که عمده مقدمات نماز است (مقدمهٔ سوم) از مقدمات نماز ملاحظهٔ وقت است بدانکه لازم است بر مکلف اولاً معرفت اوقات نماز کلیه وثانیاً کیفیت تشخیص وقت در خارج که بچه طریق باید شناخته شود واحکام خطاء در ان پس در اینجا چند مقام است (مقام اول) در شناختن اوقات بحسب حکم شرعی بدانکه اوقات نمازهای واجبه ومستحبه یا احدی دارند از هردو طرف مضبوط از بابت زمان مثل نمازهای یومیه ونوافل انها واینها را موقت گویند یا از بابت حالت مخصوصی نماز خسوف وکسوف یا احدی دراول دارند لکن آخر انها احدی ندارد مثل نماز زلزله ونذر مطلق ووقت در موقت گاهی وقت فضیلت است وگاهی وقت صحت تنها وگاهی وقت مطلق است وگاهی وقت است برای مضطر وگاهی اصلی است وگاهی نازل منزلهٔ وقت است پس برای هر نمازی چندقسم

(از)

ازوقت تصویر میشود وتفصیل اینها در چند مقصد بیان میشود (مقصد اول) دروقت نماز ظهر وعصر است بدانکه نماز ظهر وعصر را دوازده حالتست تحدید اصلی برای هردو سه وقت فضیلت از برای ظهر ویك وقت صحت بعد ازان ودو وقت تنزیلی برای انها ویك وقت فضیلت برای نماز عصر ودو وقت صحت یکی مقدم بر فضیلت ویکی مؤخر ودو وقت تنزیلی برای آن وبیان انها در ضمن چند امر می شود (امر اول) در بیان وقت اصلی محدود برای ظهر وعصر وکیفیت تحدید آن بدانکه از زوال تا مغرب وقت اصلی هردو نماز است وزوال اول میل آفتاب است از دایرهٔ نصف النهار بجانب مغرب و تشخیص این ملاحظه زیاد شدن سایه یا پیدا شدن آنست وبیان ان اینست که وقت طلوع آفتاب هر جسمی که در روی زمین است سایهٔ طولانی دارد بطرف مغرب وهرچه آفتاب بالا میاید آن سایه کوتاه میشود تا بحدی میرسد که دیگر سایه از ان کوتاه تر نمیشود ودر بعض بلاد سایه نابود میشود پس همین که سایه شروع کرد بزیاد شدن یا اینکه تازه بهم رسید بعد از نابود شدن وبطرف مشرق میل کرد پس آن اول ظهر است واگر زمین هموار باشد وشاخص خراطی کرده که سر ان تیز باشد گذاشته شود بهتر مشخص میشود واگر بطریق دائره هندیه اعمال بشود اول ظهر حقیقی مشخص میشود ومنتهی میشود وقت هردو بمغرب یعنی غروب (۱) قرص آفتاب وبرطرف شدن شعاع آن از دیوارهای بلند در افق شخص واما کیفیت وقت بودن برای هردو اینست که میگوئیم از تحقق زوال تا مغرب وقت ظهر وعصر است گاهی بطریق شراکت که هردو در همه ان صحیح اند وگاهی بطریق اختصاص ظهر از اول وقت بقدر خود واختصاص عصر از آخر وقت بقدر خود وگاهی محض اختصاص ظهر بوجوب تقدیم در همه وقت پس هریك از احکام مختلفه نسبت بحالات بریکی ازانها متفرع میشود وتفصیل اینها ببیان چند مسئله است (اول) هرگاه بخیال اینکه نماز ظهر را کرده عصر را کرد در وقتیکه بمقدار نماز ظهر زیاد تر نگذشته عصر باطل است (دوم) هرگاه بخیال دخول وقت مشغول نماز

(ظهر)

۱ معلوم نیست پس احوط این است که تا خبر نیندازند تا غروب قرص و اگر تأخیر شد نماز ظهر وعصر را بین غروب قرص ورفتن سرخی از طرف مشرق بجای آورند ونیت ادا و قضا نباشد و در روز به بعد از رفتن سرخی از طرف مشرق افطار کنند صدر دام ظله

ظهر شد و بعد معلوم شد که وقت نبوده لکن قبل از اتمام نماز و هر چند در حرف آخر نماز وقت داخل شده نماز ظهر صحیح است (۱) و در اینجا اوّل وقت نماز ظهر نماز عصر را بجا میاورد و مجزی است (سوم) هرگاه در اثناء نماز معلوم شد که وقت نبود ولکن قبل از اتمام وقت داخل خواهد شد صحت محل اشکال است (۲) (چهارم) هرگاه عمداً عصر را بر ظهر مقدم داشت هر چند در وقت مشترك باشد باطل است (پنجم) هرگاه بخیال اینکه ظهر را کرده یا غفلةً نماز عصر را کرد اگر در وقتی بوده که بقدر نماز ظهر از وقت گذشته عصر صحیح و بعد از آن ظهر را بکند (ششم) هرگاه در اثنای نماز بخواطرش آمد که نماز ظهر را نکرده عدول کند بظهر یعنی الان نیت کند که اینرا ظهر قرار دادم صحیح است و بعد عصر را بکند و ظاهر اینست که در صحت عدول هم تفاوتی نیست مابین اینکه در وقت مختص (۳) اتفاق بشود یا مشترك (هفتم) هرگاه وقت بسعت زیاده از چهار رکعت ندارد باید نماز عصر را بکند (هشتم) اینکه هرگاه بخیال اینکه وقت وسعت ندارد نماز عصر را کرد بعد معلوم شد که وسعت چهار رکعت دیگر را دارد نماز ظهر را بکند و این را بمضی قضا گفته اند لکن اقوی اینست که اداست و احوط اینست که نیت قضا و ادا نکند بلکه نیت نماز ظهر را بکند وجوباً و احوط از این اینست که چهار رکعت نماز بکند عماً فی الذمه چونکه شاید آنعصر ظهر حساب شود و این عصر باشد (نهم) هرگاه نماز قصر باشد همینکه چهار رکعت ماند هر دو نماز را میکند ادا مثل اینکه در حال تمام هشت رکعت بماند و اگر سه رکعت مانده باز هر دو نماز را میکند مثل انکه در حال تمام پنج رکعت بماند و اگر دو رکعت مانده عصر را تنها میکند مثل اینکه در حال تمام چهار رکعت بماند (دهم) و آن مسئله دقیقی است آنستکه هرگاه تبدیل حکم قصر بتمام شد تبدیل ظهر بعصر میشود مثلاً شخص مسافر بعد از دخول در نماز قصر هرگاه عازم بر اقامه شد لازم است تمام کند پس اگر در آخر وقت بوده که چهار رکعت بمغرب مانده تکلیف از ابتداء بظهر قصر بوده حال که

۱ کر میدانست که وقت داخل نشده و فراموش نموده صحت محل اشکالست صدر دام ظله

۲ اگر در حال معلوم شدن وقت داخل نشده بود اشکالی در صحیح بودن نباید باشد صدر دام ظله

۳ محل تامل است صدر دام ظله

تکلیف بتمام شده (۱) باید عصر را بکند و اگر قاصد اقامه بعد از شروع در نماز تمام رأی او برگشت لازمست قصر کند پس در اینصورت که تکلیف بعصر تمام بوده تکلیف بظهر قصر میشود و در خود اینمسئله اشکالی نیست اشکالیکه هست در کیفیت عدول از ظهر (۲) بعصر و از عصر بظهر است در اینصورت (امر دویم) ظهر را سه وقت فضیلت هست و یکوقت صحت بعد از انها فضیلت اوّل از زوالست تا اینکه سایه که حاصل شده دو هفت یك شاخص بشود و بعد از آن تا آنکه چهار هفت یك بشود و بعد از آن تا اینکه بقدر شاخص بشود و بعد از آن وقت صحت تنهاست تا وقتیکه چهار رکعت بمغرب بماند (امر سوم) عصر را یکوقت فضیلت هست و یکوقت صحت مقدّم بر آن و یکوقت صحت مؤخر از آن اوّل وقت فضیلت آن از وقتی است که سایهٔ حاصل بعد از زوال بقدر شاخص بشود تا وقتی که دو قدر آن بشود و یکوقت صحت مقدم بر این از فراغ از ظهر است تا آنوقت و وقت صحت دیگر بعد از دو قدر شدن سایه است تا مغرب (امر چهارم) هر یك از ظهر و عصر را مثل همه نمازها دو وقت تنزیلی هست که در احکام مشترکه مذکور میشوند (مقصد دویم) در وقت نماز مغرب و عشا است بدانکه وقت نماز مغرب و عشا را چند حالتست یك تحدید حالت اختیار و یك تحدید برای حالت اضطرار و وقت فضیلت و وقت صحت مقدم بر فضیلت و وقت صحت مؤخر از آن و تفصیل اینها در ضمن چند امر است (امر اول) بدانکه تحدید هر دو نماز در حالت اختیار از مغرب است تا نصف شب و در مغرب دو قول است اول انکه مغرب وقتیست که آفتاب غروب کند و سرخی که بعد از غروب آن در همهٔ آسمان پیدا شده از سمت مشرق زایل شود یا از تمام ربع مشرقی فلك زایل شود (دویم) انکه مغرب همان غروب قرص آفتاب است از دائرهٔ افق که شعاع آن از سر کوهها و عمارات بلند زایل شود و این قول اقوی است (۳) پس تأخیر نماز ظهر و عصر بین الفرو بین محل اشکالست و هرگاه چنین کرد قصد ادا نکند لکن بجهة افطار و نماز مغرب ملاحظه قول اول نمودن اوفق باحتیاط است

۱ ولی اختیارا عازم بر اقامه نشود و از یقین ببقاء ده روز نمود مکرها مثلا نماز ظهر را باطل نماید و عصر تمام بجای آورد اگرچه بعض از آن در خارج وقت واقع شود صدر دام ظله

۲ عدول از ظهر بعصر وجهی ندارد صدر دام ظله

۳ گذشت کلام در آن صدر دام مجده

وتقدیم آنها برغروب سرخی نهایت اشکال‌را دارد وتحدیدآنها درحالت اضطرار تاطلوع صبح است پس هرگاه بی عذر ازنصف شب تأخیرانداخت معصیت نموده ونمازقضا شده وهرگاه فراموش نمود یاخواب رفت یامانعی داشت وپیش ازصبح رفع مانع شد قضا نمیشود واحوط اینست که غیرازمضطر هرگاه بعداز نصف شب قبل از فجرکرد قصد قضا وادا نکند وهمچنین مضطرهم قصد قضا وادا نکند (امر دویم) مغرب را سه وقت فضیلت است اوّل برطرف شدن سرخی مشرق که اوّل غروبست تابرطرف‌شدن سرخی مغرب (دویم) از برطرف شدن سرخی‌مغرب تاربع‌شب (سیم) ازان تاثلث شب واین سه‌وقت‌فضیلت هرسابقی ازانها افضل ازما بعدآنست وبعدازان وقت‌صحت‌است تاچهاررکعت بنصف شب برای مختار وچهاررکعت بصبح‌مانده برای مضطر (امرچهارم) عشارا یك وقت صحت هست پیش‌ازوقت‌فضیلت‌وان بعدازفراغ ازمغربست قبل‌از زوال حمره مغرب ودووقت فضیلت‌ان بعداززوال سرخیست ازمغرب تاربع‌شب (ودویم) ازربع شب‌است تاثلث شب ویکوقت‌صحت‌داردبعدازاین‌تانصف شب درحال‌اختیار وتاصبح درحال‌اضطرار (مقصد سیم)دروقت نمازصبح‌است (اول) وقت‌صحت ازکه اوّل وقت فضیلت‌ان هم‌میباشدطلوع فجرصادقست وکیفیت اینست‌که آفتاب بعداز غروب اثری ازان درسمت‌مغرب هست کم‌کم ضعیف میشود تانصف شب و درانوقت هردوسمت مساوی‌میشوند وبعدکه‌آفتاب‌درتحت‌الارض ازدائره نصف اللیل میل بسمت مشرق‌کرد فی‌الجمله سفیدی‌در سمت مشرق پیدا میشود وکم‌کم قوت میگیرد تافجرکاذب‌وان سفیدیست‌که کشیده‌است طرف بالا مثل عمود ولکن درپایین‌افق تاریکی هست ومابین‌ان‌وزمین سیاهی شب حایل‌است بعدازان ازپایین افق سفیدی پهن شده درافق‌ومتصل بزمین ظاهرمیشود مثل رودخانه‌که ازدور دیده شود یالباسهای سفید پهن کرده وان صبح‌صادق‌است واول وقت صحت‌است

واول وقت فضیلت‌است‌وطول میکشد فضیلت تاظهور سرخی واضح درمشرق بعدازان وقت‌صحت‌است تنها تاظاهرشدن‌جزواوّل قرص‌آفتاب ازمشرق (مقصد چهارم) دربیان احکام مشترکه‌اوقاتست درضمن چند مسئله (اوّل) اینکه صحت نمازموقوفست برعلم بدخول وقت‌حتی‌اینکه اعتماد برمحض شهادت دوعادل هم‌محل اشکالست چه‌جاکه‌یکعادل وهمچنین باذان‌یامظنه ازراه دیگرهم اعتمادنمیتوان کرد و اگر اعتمادکرد ونمازکرد نماز باطلست‌هرچند بعد یقین شودکه وقت بوده‌است مگر اینکه دراصل مسئله‌یقین‌داشته‌باشدکه جایزاست وابداً تشکیك‌نداشته وقصد قربت نموده‌باشد هرچندکه مقصرهم‌باشد (مسئلة) هرگاه شخص بی‌التفات باینکه‌باید ملاحظهٔ وقت‌کند نمازکرد بعد معلوم شدکه تمام‌نماز دروقت بوده اقوی صحت‌است وهرگاه معلوم‌شدکه نبوده‌باطلست قطعاً وهرگاه بعدازنماز معلوم‌شدکه‌دراثناء نماز وقت داخل شده‌صحت محل اشکالست (مسئلة) هرگاه دراثناء نماز ملتفت شدکه بیملاحظه داخل نمازشده‌است ودراینحالت‌هم نمیداندکه آیاوقتست یانه باید نمازرا بهم بزند واگراتمام‌نماید بعداعاده‌احوطست (دویم) هرگاه درآسمان علتی‌باشدکه تحصیل علم‌بوقت ممکن‌نباشد مثل ابروغبار ونحوان اعتماد میکنند برمظنه ولازم‌نیست تأخیر (۱) بجهة حصول‌علم وهمچنین هرگاه علت‌درشخص باشد بسبب نابینائی یامحبوس بودن (مسئله) هرگاه‌دراینصورت مظنه بدخول وقت‌شدکافیست وهرگاه مظنه بخروج وقت شد هم حجت‌است‌لکن تفاوتی دارند دراینکه اگرمظنه بدخول وقت کردونمازکرد بعدمعلوم‌شدکه‌همهٔ‌نمازاو قبل‌ازوقت‌بوده باطلست امّا اگرمظنه‌کردکه وقت‌گذشته ونمازرا بنیت قضاکرد بعد معلوم شدکه وقت نگذشته‌بود عیب‌ندارد (مسئلة) هرگاه دراینصورت‌که‌عمل‌بمظنه مینماید معلوم شدکه‌وقت شروع او بنماز هنوز وقت نشده بود لکن دراثناء نماز وقت‌داخل شده صحیح‌است هرچند سلام واجب‌تنها یابعض‌ان تنها دروقت اتّفاق شده‌باشد پس‌این‌نمازنازل منزلهٔ نمازوقتست

۱ وعایت احتیاط بتاخیر نمایند انشاءالله صدردام‌ظله

بحکم شارع (مسئلة) هرگاه در صورت تکلیف بتحصیل یقین یقین بوقت نموده و نماز کرد بعد معلوم شد که وقت در اثنای نماز داخل شده است آیا حکم باینحکم مظنه است دران تأمّلی هست اگرچه اقوی اینست (سیم) هرگاه از وقت بمقدار نماز گذشت و نماز نکرد و مانع از تکلیف بهم رسید بسبب بیهوشی یا حیض تکلیف بان نماز بر او ثابت و قضاء آن لازم است و مراد از تمکن از نماز در انوقت اینست که حالت خود را ملاحظه کند که اگر نماز میکرد در این مقدار بی مانع نماز تمام شده بود پس در بعض حالات شخص گذشتن یکربع ساعت بلکه کمتر و در بعض حالات گذشتن چهار ساعت باعث ثبوت حکم میشود مثلاً هرگاه همه مقدّمات نماز جمع بودند حتی طهارت و ظهر شد و تکلیف نماز قصر بود که بچهار دقیقه مثلاً جا میاید هانقدر که از ظهر گذشت بیهوش یا حائض شد قضای نماز بذمّه میاید و اگر جمیع مقدّمات نماز مختاج بدو سه ساعت باشد و همان مقدار تنها گذشت و بیهوش یا حائض شد بذمّه او نمیاید و بعضی گفته اند مقدّمات دیگر دخل ندارند همینکه از وقت مقدار طهارت و خود نماز بگذرد تکلیف ثابت میشود و احوط (۱) ملاحظهٔ این قولست (چهارم) هرگاه در آخر وقت صفت تکلیف حاصل شد پس اگر بقدر یکرکعت از وقت ادراک میشود مثل اینست که تمام انرا ادراک کرده که نماز بر او واجب است و ظاهر اینست که قصد ادا هم میتواند بکند پس این نماز بعداز وقت نازل منزلهٔ نماز وقت است بحکم شارع و مراد از یکرکعت رکعت بحسب حال ان آن نماز است پس در بعض جاها رکعت عبارت است از تکبیر و قرائت و رکوع و سجدهٔ اول و ثانی که آخر آن فراغ از ذکر سجدهٔ دوم است و در بعض مقامات رکعت یك تسبیحه و سه چشم بهم زدن است و در بعض مقامات یك تسبیحه تنها است همچنانکه تفصیل هریك در جای خود بیان خواهد شد انشاءالله تعالی (پنجم) اگر وقت بقدر همهٔ نماز و تیمم وسعت دارد لکن اگر وضو یا غسل بجا بیاورد ادراك یك رکعت میکند (۲) ظاهر لزوم تیمم و ادراك

(کل)

۲ این احتیاط ترك شود حق در طهارت صدر دام ظله

۳ بیهوش و حیض را بجای آورد اگرچه ادراك یکرکعت نماید و بعد از وقت قضاء کند اولی و احوط است صدر دام ظله

کل وقت است (ششم) هردو نماز که شریکند و ترتیب دارند مثل ظهر و عصر و مغرب و عشا و هرگاه وقت بقدر آخری انها تنها مانده اثر انجا بیاورد و اولی را بعداز آن قضا کند پس اگر بقدر چهار رکعت تا مغرب بیشتر نماند همان نماز عصر را کند و اگر در سفر است دو رکعت که ماند عصر را بکند (هفتم) اگر بقدر یك نماز و یك رکعت بماند هردو نماز را بکند که نماز اول قدری از وقت نماز دوم تصرف میکند و نماز دوم که یك رکعت او در وقت خود است از آن در مابعد وقت تصرف میکند و هردو ادا هستند پس اگر پنج رکعت مانده بمغرب ظهر و عصر ادا میباشند کلا میکه هست اینست که هرگاه بقدر چهار رکعت بنصف شب بماند آیا نماز عشا را بکند یا مغرب و عشا هردو را بطریقی که گفته شد چون تمام نماز مغرب و یك رکعت از عشا در وقت میشود مشهور اولست (۲) و اقوی دوم است لکن اگر بجهة مضطر چهار رکعت بصبح مانده باشد اقوی اینست که نماز عشا را بکند و بعداز آن مغرب را قضا کند (هشتم) عدول از نمازی بنمازی دیگر در اثنای نماز بر چند قسم تصویر میشود بعضی واجب اند و بعضی مستحب اند و بعضی جایز نیستند و مبطل اند تفصیل انها در باب نیت انشاءالله بیان خواهد شد و اما عدول بعداز نماز از همان نماز ظهر و عصر بعضی گفته اند و محل آن بیان شد لکن محل اشکال است (نهم) بدانکه تعجیل در جا آوردن نماز در وقت مطلقا افضل است مگر در دوازده موضع که تاخیر افضل است یا مساوی است با تقدیم اول برای نافله گذارکه تاخیر نماز واجب میکند تا نافله را تمام کند دوم تاخیر نماز عشا تا سرخی مغرب برود سیم تاخیر نماز مغرب و عشا برای حاج که مغرب از عرفات کوچ می کنند تا برسد بمشعر و هر چند ربع شب یا ثلث آن بگذرد چهارم تاخیر نماز مغرب از برای کسیکه رفقهٔ او بجهة افطار انتظار او را داشته باشند یا اینکه خود از گرسنگی و تشنگی حالت توجه بنماز نداشته باشد پنجم کسیکه مدافعهٔ بول و غایط نماید که مستحب است تاخیر تا رفع انها نماید ششم هرگاه خواهد نماز را بوجه اکمل دریابد مثل انتظار جماعت یا انتظار حضور قلب لکن اینقدر

(تاخیر)

۲ اشهر و هو المنصور صدر دام ظله

تأخیر نشود که تمام تضییع وقت شود یا عادت بر آن بکند هفتم در شدت گرمای ظهر بجهة خنك شدن هوا قدری تاخیر کند هشتم کسیکه نماز قضا بذمهٔ او هست و مشغول نماز اداراتاخیر کند تا آخر وقت نهم هرگاه عذری دارد و بکیفیت معذور نماز تکلیف او باشد و احتمال زوال عذر میدهد تاخیر بهتر است و بعضی تاخیر را واجب میدانند

(۱) دهم در مسافری که شتاب داشته باشد بجهة رسیدن بمنزل و آب و علف حیوانات

احوط وجوب است صدر دام ظله

یازدهم درزن مستحاضه کبری وزنی که مربیهٔ طفلی باشد ویك لباس بیشتر نداشته باشد بتفصیلی که در محل خود بیان شد دوازدهم هرگاه مستحب مؤکد فوری در وقت نماز حاصل شود مثل قضاء حوائج مسلمین یا تشییع جنازه ونحوان مقدمهٔ چهارم از مقدمات نماز استقبال قبله است ودر آن چند مقصد است مقصد اول در بیان اصل قبله است بدانکه کعبهٔ معظمه قبله است یعنی استقبال آن در شریعت واجب شده در چند جا ومستحب است در چند جا ومعنی استقبال وکیفیت آن مختلف است باختلاف امکنه وحالات وتحقیق استقبال وثبوت ان وظهور خطا را در آن احکام مخصوصه هست پس در اینجا چند مقصد است مقصد اول در معنی استقبال کعبه بدانکه استقبال جسمی که محسوس ونزدیك باشد باینست که بطریق مقابل آن باشی که هرگاه خطی از موقف تو باستقامت کشیده شود بان برخورد پس جماعتی که کعبه را می بینند بقدر آن در مقابل آن می توانند بایستند وهمینکه از مقدار آن اضافه شد باید بسمت دیگر بایستند (۲) ولهذا در دور کعبه نماز جماعت باید بطریق استدارة باشد که طول صف زیاده از طول کعبه نباشد وهرگاه قدری از کعبه دور ترشد صدق استقبال میشود برهریك از صف که اگر خط مستقیم کشیده شود از موضع هریك بکعبه برنمیخورد ولکن بحسب بصر چنان مینماید که همهٔ انها مستقبل اند وهرگاه دوری صف زیاد شد خصوصاً مثل بلاد بعیده در کیفیت استقبال کلام بسیار است بعضی گفته اند استقبال حقیقی حرم برای اهل بلاد خارجه از حرم باید بشود وبعضی گفته اند قبلهٔ انها خطی است که فرض بشود کشیده از مغرب تا مشرق

(۱) در غیر کسانیکه مقابل بابا اورکانند صدر دام ظله

(و)

ومرور بکند بر کعبه وبعضی گفته اند که فضای بالای کعبه که حقیقة کعبه است تا آسمان در همه جا بیداست لکن معین نیست پس توجه بان مثل توجه بمحسوس است وبعضی گفته اند که سمت کعبه طرقی است که مظنه حاصل شود برای هریکی که مستقبل عین کعبه است وبعضی از مشایخ عظام بنای ایشان بر اینست که تکلیف بعید استقبال قبله است بنحویکه اگر حجاب برداشته شود بکیفیت استقبال محسوس از دور روی باو باشد هر چند خط مستقیم از موقف او بکعبه برنخورد ودر این کیفیات ترتیبی قرار داده اند که اول علم وبعد علامات منصوصه از شارع وبعد تحصیل مظنه وبعد اعتماد بر قبله مساجد ومقابر مسلمین وبعد اکتفا بجهة عرفیه بطریق علم یا ظن وبعد لزوم چهار نماز بچهار طرف وبعضی بطریق دیگر ترتیب قائلند واظهر در نظر این است که قبله خود خانه کعبه است یعنی آن فضای کشیده از طبقه آخری زمین تا عنان آسمان برای قریب وبعید لکن از برای بعید اکتفا میشود در استقبال بجهة عرفیه کعبه (۱) دیگر دقت وشدت ملاحظه ضرور نیست وعلم باستقبال عین عادة تحصیل نمیشود حتی در محراب پیغمبر صلی الله علیه وآله چونکه از بنای طاق محراب باین وضع که الان هست یقین نمیشود که ایستادن آن حضرت بهمین نحو بوده که ابداً تیامن وتیاسر نشده وهمچنین در قبور مطهرهٔ ایشان بسبب وجود ضریح و صندوق وسرداب دفن وبنای قبر بالا واصل کیفیت توجه جسد شریف بطریق یقین تحصیل نمیشود بلی در اینها یقین بجهة کعبه حاصل میشود وهمچنین در علامات خاصه که از جانب شارع نصب شده وعمدهٔ انها ستارهٔ جدی است که بنای قبله بر آنست وفی الحقیقه آفتاب وماه وهر ستارهٔ را در حالت خاصه بیك طریق میتوان نشانه قرارداد لکن جدی بخصوصه بسبب ساکن بودن حسی آن شارع انرا قرارداد علامت برای اهل عراق بوضع خاصی که گذاشتن ان پشت سر باشد واستفادهٔ باقی جایها بقیاسه بران میشود وعمدهٔ آن بدین طریق است که هرجائی که مکه در نقطهٔ جنوب آنست تحقیق توجه بگذاشتن جدی است مابین دوشانه وباختلاف بلاد در انحراف مکه نسبت بانها

(۱) اگر فرضاً کعبه دیده میشد عرفاً میگفتند مقابل کعبه ایستاده و روی بکعبه است یا ملاحظه دوری چنانچه خواهند فرمود صدر دام ظله

(از)

ازنقطهٔ جنوب بسمت مغرب منحرف میشود بگذاشتن جدی ازاوّل شانه راست تابرسد انحراف بجائی که قبله آن نقطه مغرب است بگذاشتن جدی محاذی دست راست وبهمین طریق ملاحظهٔ شانه چپ میشود وکم کم انحراف ملاحظه میکنند تاجائی که نقطه مشرق قبله است جدی رامحاذی دست چپ میدهند وهرگاه جائی باشد که مکه درنقطهٔ شمال آنست جدی را مابین هردوچشم قرارمیدهد وبعد ملاحظهٔ انحراف غربی یاشرقی ملاحظهٔ انحراف دراومیشود تاجائی که نقطهٔ مغرب قبله است جدی محاذی دست چپ میشود وجائی که بنقطهٔ مشرق میرسد جدی محاذی دست راست قرارمیگیرد ودیگر بمشرق ومغرب وماه وستارگان دیگر بحسب وضع بلادووضع شخص تشخیص میشود وازقرار این علامات وکثرت احتیاج باستقبال درصحراها ودریاها وعمارات مختلفه ودردفن اموات وتوجیه محتضرین وذبح ذبایح معلوم میشود که دقت وشدت ملاحظه درامر قبله نیست باینمعنی که منظور صدق عرفی توجه بسمت کعبه است وبجهة این مطلب چنددلیل بیان میشود اوّل ملاحظهٔ طریق مسلمین ازساعت اوّل توجه بکعبه تاحال درهمه شهرهاوصحراها درنمازودفن وذبح وغیراینها معلوم میشود که دقت وعلم هیئت وملاحظهٔ ارتفاع وانخفاض واستقامت جدی که هنوز بریکی ازعوام وبر بسیاری ازخواص مشخص نشده ضرور نیست وتحصیل یقین باینکه بطریق ایستاده که اگرخطی ازموقف توبکشند بکعبه میخورد ضرورنیست دویم انکه دقت ملاحظهٔ درعلامات قبور مشاهدهٔ ائمه مختلف بنظرمی آید پس معلوم است که دقت ازاصل ملحوظ نیست (سیم) انکه هرکس که دقت نسبت بقواعد هیئت کرده نظراو بامدقق دیگر مختلف میباید همچنانکه درمسجد کوفه واختلاف محاریب و نشانهای آن مشاهده شده (چهارم) انکه یك صفحه مثلا دویست فرسخ است یك علامت دارد پس هرگاه یك صف باین طول بایستد همه حقیقة روی بقبله اند واین بطریق تقابل کعبه حقیقة محال است (پنجم) اینکه بعلامت که تشخیص شد اندکی انحراف

(ازان)

ازان بازبنظرهمان علامت است وحال انکه باندك انحراف دورچندین فرسخ درمحل توجه تفاوت میشود (ششم) انکه علم هیئت که تشخیص طول بلد وعرض بلد باصطلاح اهل هیئت نسبت بمکه وآن مکان ملاحظه میشود تشخیص طول وعرض نفس کعبه نمیکنند بلکه شهرمکه وقدری ازاطراف انرا ملاحظه میکنند ازاینها همه معلوم میشود که مناط صدق عرفی اینکه روی بجانب مسجدالحرام است وازابتداء مناط همین جهة عرفیه است وحقیقة قبله بودن کعبه همین است نه اینکه درقبله تساوی است واینقدرهم وسعت درآن نیست که بعض علماء عامه گفته اند که اگرمکه درسمت مشرق جائی است همه جانب مشرق قبله است واگردرسمت مغرب جائی است همه سمت مغرب قبله است واگردرشمال جائی است همه سمت شمال قبله است واگردرجنوب جائی است همه سمت جنوب قبله است بلکه ملاحظه مابین ان تضییق واین توسعه است بلی باتعذر آن مقدارهم کافی است وکیفیت تحصیل این توجه برای کسیکه درمسجدالحرم یامکه است مقابلهٔ حقیقیه است بعین کعبه هرچندکعبه رانه بیند واگربسبب دوری ممکن نشود برای شخص تعیین خانه ومقابلهٔ حقیقیهٔ آن پس معنی قبلهٔ او خانه کعبه است این است که باید بطریقی بایستد که عرفا صدق بکند روی بکعبه است باملاحظه دوری او چونکه درچیزی که بعید است کیفیتی درمحاذات آن هست که مانند نزدیك ملاحظهٔ مقابلهٔ حقیقیه درآن نمیشود وبجهة تحصیل این چند طریق است بترتیب اوّل تحصیل علم بان اگرممکن باشد. دویم ملاحظهٔ علامات خاصه که از شارع رسیده ازبابت جدی واحوط این است که رجوع بانها بعد ازممکن نبودن اوّل باشد (سوم) شهادت دوعادل (چهارم) که بجدّ وجهد خود شخص حاصل شود وظاهر این است که مظنه خود مقدم است برشهادت واگر تعارض شدهم اقوی تقدیم مظنهٔ خوداست واحوط (۱) دونمازاست هریکی موافق یکی (پنجم) ملاحظهٔ محراب مساجد مسلمین ومحل توجه مذابح ومقابر ایشان وظاهر اینست که بدون ملاحظه

(۱) این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

(میتوان)

میتوان بران اعتماد کرد واگر ملاحظه کرد ومظنهٔ او برخلاف ان شد اگر مخالفت کلیه است عمل بان مشکلست واگر اندك تیامنی وتیاسری است عمل بمظنهٔ خود باید بکند واحوط جمع (۲) است ششم مظنه که از قول اهل بصیرت حاصل شود هرچند که از قول کافری باشد که بصیرتی در تشخیص داشته باشد هفتم مظنه که از آلات مصنوعه مثل قطب نما وقبله نما حاصل شود حال کلام در ترتیب اینها ودرحکم تعارض اینهاست وهمه اقسام براین دو مقدمند واول این دو بر دوم مقدم (۳) است (مسئلة) هرگاه هیچیك از اینها بدست نیامد مشهور حکم کرده‌اند بلزوم چهار نماز درچهار طرف مسائل (٤) همدیگر واین احوط است لکن قول بانکه در این صورت آکتفا بیك نماز میشود هر طرفی که میخواهد خالی از قوة (٥) نیست وهرگاه وقت وسعت چهار نماز ندارد بنابر قول بوجوب آنها آیا بیك نماز کافی است یا آنچه وسعت دارد اقوی اول واحوط (٦) دوم است (مسئلة) هرگاه یقین دارد که قبله یکی از دو جهة یا سه جهة است واجب است بهمهٔ انها نماز کند واما هرگاه مظنه دارد که یکی از دو جهت یا سه جهت است باید چهار نماز کند وقول باکتفا بهمان دو یا سه خالی از وجه نیست (مسئلة) درصورت وجوب چهار نماز هرگاه ازوقت بقدر هشت نماز بماند لازم است مشغول شود بظهر وعصر از چهار جانب واگر بقدر دو نماز بماند هر دور انجا بیاورد بهر طرف که بخواهد ومیشود (۷) که ظهر را یکطرف بکند وعصر را یکطرف (مسئلة) همین که دو نماز مرتب براو واجبست مثل ظهر وعصر وچهار جانب براو لازم شد احوط آنست که اول ظهر را چهار طرف بکند بعد عصر را چهار طرف بکند واگر هر طرفی ظهر وعصری کرد خالی از اشکال نیست اگرچه صحت ان خالی از وجه نیست (مسئلة) هرگاه درصورت تکلیف بدو نماز مرتب که هشت نماز واجب میشود وقت بقدر هفت نماز یا شش نماز یا پنج نماز است اظهر اینست که چهار نماز بچهار طرف برای اولی باشد وباقی مانده هرچه هست برای آخری یا اکتفا بیك نماز کند بهر طرف که بخواهد بنابر آنچه گذشت (۸)

۱ این احتیاط نیز ترك نشود صدر دام ظله

۳ معلوم نیست صدر دام ظله

بطریق که مساوی نماز مساوی یکدیگر باشد عرفاً صدر دام ظله

۵ معلوم نیست بلکه محل تامل است صدر دام ظله

۶ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۷ نمیشود باید هر دو را بیکطرف بکند صدر دام ظله

۸ واحتیاط در او نیز گذشت صدر دام ظله العالی

(از)

از اکتفا بیکی هرچند بقدر سه نماز وقت داشته باشد واگر بقدر چهار نماز بیشتر نمانده بعضی گفته‌اند همه برای نماز آخریست واولی را بعد از وقت قضا کند واقوی این است که باید هر دو نماز را بکند وآیا بیشتری برای اولی است یا آخری محل تأمل است واگر سه نماز مانده باز هم هر دو را بکند وهمان مسئله هم میاید وکیفیت احتیاطی در این مسائل هست بسبب صعوبت تصویر اکثر مردم بیان نشد (مقصد دویم) در بیان احکام استقبال و کیفیت آن در موارد متعدده بدانکه استقبال قبله در شریعت در بعض مقامات بدون آن عمل باطل است ودر بعضی لازم است ودر بعضی ترك آن لازم است ودر بعضی مستحبست ودر بعضی مکروه ودر بعضی حرام است وبیان اینها درچند مطلب است وبعد از بیان هریك کیفیت استقبال آن هم بیان میشود اما لزوم ان پس درپنج جاست اول نماز واجب اصلی یا عارضی با اعاده وقضاء آن هرچند مستحب باشد که استقبال شرط صحت انهاست وملحق است بنماز واجب نماز احتیاطی که در بعض صور شك لازم میشود و هم چنین اجزاء نماز که فراموش شده وبعد از نماز قضا میشوند وملحق کرده‌اند سجود سهو را ودر آن تأملی هست لکن در سجدهٔ قرآن وسجدهٔ شکر شرط نیست ودر نماز میت اقوی لزوم آنست دویم نماز مستحب درحالت استقرار بنابر مشهور (۱) وبعضی گفته‌اند که شرط نیست پس همچنانکه درحالت راه رفتن اختیار اقبله شرط آن نیست درحال قرار نیز شرط نیست پس میتواند ایستاده یا نشسته نماز نافلة بغیر قبله کند (واما کیفیت) استقبال درنماز پس درنماز ایستاده باید مجموع پیش بدن از روی وشکم ورانها مقابل قبله باشد وبعضی گفته‌اند باید انگشتان پاها هم روی بقبله باشد واینکه گفته که مکروه است درنماز روی را باینطرف وآن طرف نمودن درحالتی است که از روی بقبله بیرون نرود پس اگر روی را تمام بگرداند حکم بصحت نماز مشکلست وکراهتی که گفته‌اند در التفات بچشم است وامادر نماز نشسته دوزانو پس ملاحظه سرهای زانو میشود ودر نماز نشسته که ساقین بر زمین باشند ملاحظهٔ وضع ساقین

۱ المشهور هو المنصور صدر دام عمره

(میشود)

میشود ودرنماز خوابیده کف پاها بایدروی بقبله باشند ودرنماز حالت راه رفتن در سمت قبله انحراف زیاد ازقبله نیاید واگربر غیرسمت قبله است این مراعات لازم نیست ودرنماز بر پهلو خوابیده ظاهر قدمین هم ملاحظه میشود سومحالات احتضار وکیفیت استقبال دراین اینست که شخص برقفا خوابیده وصورت وباطن قدمین اوبقبله باشند چهارم میت در حال نماز او ودرحال دفن او (وکیفیت) اول آن است که میت را برپشت بخوابانند وسر او بدست راست نماز گذار باشد که روی بقبله ایستاده (وکیفیت) دویم اینست که بر پهلو بخوابانند که صورت وشکم وپیش بدن بجانب قبله باشند پنجم ازمواضعی که استقبال شرط است ذبح ونحراست که شرط حلیت است وکیفیت آن اینست که محل ذبح ونحر وپیش بدن حیوان روی بقبله باشد واحوط اینست که ذابح هم روی بقبله باشد واما جائیکه ترك استقبال واجب است پس آن درحال طواف است واما جائیکه استقبال مستحب است پس درچند حالة است اول حال دعا دویم حال قران خواندن سیم حال ذکر چهارم حال تعقیب پنجم حال مرافعه (۱) که حاکم شرع کند ششم حال سجده شکر هفتم حال نشستن هشتم درجمیع احوال که مستحب است النفسه قطع نظر ازامور سابقه (۲) واما جائیکه استقبال مکروهست پس درحال جماع ودر حال پوشیدن زیر جامه ودرحال آب دهن ودماغ انداختن وهرحالتیکه منافات باتعظیم دارد واما جائیکه استقبال حرامست پس درحالت تخلی است بجهة بول یاغائط که استقبال واستدبار هردوحرامست ودرحالت استبراء اقوی حرمت است ودرحال استنجا احوط اجتنابست (۳) (مقصد سوم) درحکم اخلال باستقبال است درمقام وجوب وشرطیت آن پس اگرعمداً باعلم بحکم اخلال نمودبان پس درنماز باعث بطلان ودرذبح باعث میته وحرام شدن واگردراحتضار ترك شد معصیت است تنها واگردرنمازمیت ترك شدصحت محل اشکالست واگردردفن میت ترك شدهرچندبعداز

۱ نقل ازاکثر علماء رضوان الله علیهم نموده اندکه مستحب است قاضی پشت بقبله بنشیند تامتر افعین روی بقبله باشند خصوصاً درروقت قسم ز بعضی از علماء نشستن قاضی راروی بقبله مستحب دانسته اند صدر دام ظله

۲ نهم حال خوابیدن دهم ویازدهم در حال استماع وعظ وخطبه وبعضی از علماء رضوان الله علیهم خصوصیتی درمجلس علم نیز ذکر فرموده اند دوازدهم درحال وضوء شاید مواردد یکری بوده باشد صدر دام ظله

۳ بلکه حرمت بعید نیست صدر دام ظله

(خالی)

خاك ریختن باشد هم باید مراعات کند وظاهر (٤) جواز نبش است بجهة تحصیل استقبال لکن مادامیکه نپاشیده است واگر جاهل مسئله باشد باتقصیر هم حکم همین است واگر جاهل بقبله باشد پس حکم آن نسبت بنماز گفته شد ودر ذبح ودفن واحتضار حکم ساقط است هرطرف میخواهد حیوان را بکشد وهرطریق بخواهد میت را دفن کند واگر علم رسانید بطرفی یامظنه کرد یاعمل بعلامتی کرد بعدظاهر شد که منحرف بوده پس انحراف اوچند نوع تصور میشود که هرنوع حکمی دارد پس اگر معلوم شد که قبلهٔ مابین آن سمت نماز ودست راست یادست چپ اوبوده که بحددست راست وچپ نرسیده نمازاو صحیح است واعاده نمیخواهد واگر دراثناء باشد گذشته صحیح است ودرباقی مانده روی بقبله کند واگر معلوم شد که قبله محاذی دست راست یادست چپ بوده اگروقت باقیست اعاده کند والاقضاء ضرورنیست واگر معلوم شد که قبله ازدست راست یاچپ گذشته بطرف پشت سر یابخود پشت سر بوده اگروقت باقی است اعاده کند واگر گذشته است قضا کند واحوط درصورت وسطی هم قضا است (مسئلة) این حکم برای کسانیست که جهة کعبه قبلهٔ ایشان است واما مثل اهل مکه که خود کعبه قبلهٔ ایشان است درظهور خطاء باندك انحراف اعاده وقضا ضرور است (مسئلة) این حکم کسانیست که علم یاشتباه برسانند واگر مظنه بکنند اعتبار ندارد اگرچه اصل تشخیص ایشان هم بمظنه شده باشد خاتمه مسائل قبله بدانکه قبله درجاهائیکه بالذات لازم است بسبب عارضی ساقط میشود وآن دردوازده جاست اول درصورت اشتباه که چهار نماز بایك نماز باید کرد دویم در حالت نمازخوف سیم درجائی که شیر یاجانور دیگر درطرفی باشد که اگر پشت باو بکنند ایمن نیست روی باو نماز میکند هرچند پشت بقبله باشد چهارم درنماز غریق پنجم کسیکه درگل فرورفته ششم کسیکه مشغول شناکردن است وبساحل نمیرسد ووقت [illegible] نماز میکند بسمتی که میرود هرچند پشت بقبله باشد (۱) هفتم کسیکه سواره نماز میکند درحالت اضطرار هشتم درکشتی هرگاه گردیدن بقبله

۱ اگرروی بقبله نمودن صعوبتی یا ضرری دارد دوهم چنین سواره صدر دام ظله

(ممکن)

۱ محل اشکال است صدر دام ظله

ممکن نشود سوم ناخوش که برقفا خوابیده نماز میکند واحوط (۲) اینست که اگر ممکن است مانند محتضر روی بقبله کند دهم اسیر بسته واحوط اینستکه هر کدام بتوانند تکبیرة الاحرام را رو بقبله بگویند یازدهم هرگاه خوف موت ذبیحه دارد دوازدهم گاو میش یاغی شده وشتر مست شده که اورا بعقر تذکیه می کنند وتفصیل اینها هر کدام در جای خود بیان شده (مقصد پنجم) از مقدمات نماز ملاحظهٔ لباس است که در هر شخص است بجهة ستر یاحفظ یازینت ودر آن پنج مطلب است اول درمقدار واجب وآن بمقدار ستر عورت لازم در آنست دویم درملاحظه صفات لباس بخودی خود چه ساتر باشد چه زیاده بر آن یعنی صفاتی که دخل درصحت وبطلان نماز دارند سوم دربیان لباس مستحب چهارم دربیان لباس مکروه پنجم در لباسی که حرام است لکن دخلی بصحت وبطلان نماز ندارد مگر از بابت احتیاط مطلب اول از مقدمات نماز که دخل بلباس دارند ملاحظه ستر وپوشانیدن است بدانکه ستر در شریعت بحسب حکم شارع بردو قسم است قسم اول ستر لازم از نظر فی نفسه که دخلی بحالات نماز بخصوص ندارد وآن در چند موضع است اول لزوم ستر عورتین که بر همه مکلفین لازم است از همدیگر بلکه از غیر مکلفین هرگاه ممیز باشند ستر نماید چه مرد از مرد یازن وچه زن از زن یامرد چه محرم وچه نامحرم واستثنائی ندارد مگر زن وشوهر وآقا وکنیز (۳) دیگر نظر بعورت هیچکس جایز نیست وستر بر همه از همه لازم است واما نابالغ پس هرگاه ممیز باشد نگاه بعورتین اوبحال اشکال است ودر مراهق قطعاً حرام است (موضع دوم) ستر زن خودرا از غیر شوهر هر ناظر که نگاه کند بطریق خوش آمدن والتذاذ چه محرم وچه نامحرم چه بصورت وچه کفهای دست وچه غیر آنها ازبدن موضع سوم ستر زن از ناف تا سر زانورا از نگاه کردن غیر شوهر چه محرم وچه نامحرم هرچند بطریق التذاذ نباشد موضع چهارم ستر زن صورت وکفین را از نگاه نامحرم وهرچند بطریق التذاذ نباشد بنابر مشهور واحوط موضع پنجم لزوم

۲ احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۳ وتحلیل وشاید ملاحق بیکی ازانها عموده اند صدر دام ظله

ستر زن زینت وزیور خودرا که درمحل خود باشد خالی ازوجه نیست پس بنابراین نظر نامحرم بگلوبند طلا وپستان بند که درمحل خود بسته باشد وهرچند که بشره را هم نه بیند حرام است وبدانکه دراین قسم از ستر ساتر مخصوصی معتبر نیست بلکه بعض اوقات بدست گذاشتن وبگل مالیدن اکتفا میشود (مسئلة) موی گیسو اگر که وصل ازموی غیر شده چه از زن باشد یاازمرد آیا ستر آن لازم است اقوی لزوم است وبند گیسو که از ابریشم یاپشم باشد ستر آن احوط است (مسئلة) آیا در آینه یاآب صاف نگاه بنامحرم جایز است یانه باتلذذ بلاشبهه جایز نیست وبدون آنهم قول بعدم جواز خالی ازقوة نیست قسم دوم درستر عورت لازم در نماز است بدانکه درنماز بخصوصه کیفیتی از ستر عورت شرط صحت است که غیر آن ستر است که بنفسه واجب است چون ان اقسام ستر که بنفسه واجبند همه انها درصورتیستکه ناظر باشد پس درصورت عدم ناظر یاوجود ناظر که جایز النظر باشد ستر واجب نیست لکن ستر نمازی دخل باین ندارد ولازم است حتی اینکه هرگاه درمکان خلوتی نماز کند بحیثیتی که ابداً احدی در آنجا نباشد یااینکه محرم تنها باشد باز ستر لازم است وبیان آنجائیکه ستر آن لازم است وکیفیت ستر واحکام درچند مقصد میشود مقصد اول آنچه ستر او لازم است در نماز نسبت بمردها وزنها تفاوت دارد امامرد پس براو لازم است همان ستر ذکر وبیضتین ودبر وشاید مابین اینها همه داخل باشد واحوط ستر همهٔ مابین ناف وسر زانو است واما زن پس براو لازم است ستر مجموع سر وبدن درحالت نماز مگر روی ودستها ازمفصل کف وقدمین (۱) ازمفصل ساق که ستر انها لازم نیست ازبابت نماز بلی هرگاه ناظر نامحرمی باشد ستر آنها ازبابت نظر نامحرم واجب است نه از بابت نماز واگر تکرد معصیت نموده ونماز او صحیح است وکیفیت ستر اینست که ظاهر آن پوشیده شود بطریقی که دیده نشود پس اگر دیده شود شبح آن بسبب نازکی پارچه باز ستر نشده است واما اگر حجم وشکل آن بعد از ستر آن معلوم باشد عیب ندارد

۱ واحوط ستر باطن انها است نیز صدر دام ممره

(مسئلة هر گاه زیر زنخ زن پیدا باشد بقدریکه متعارف است عیب ندارد (۱) اما گلو
وگردن باید تمام مستور باشد واحوط ستر زیر زنخ است مقصد دوم لازم در ستر
پوشیده شدن در جمیع حالات است از غیر بکه بشود به بیند هر چند کسی حاضر نباشد
واما پوشیده شدن از خود شخص اگر چه اظهر اینستکه ضرور نیست پس هر گاه
در پیراهن بلندی نماز کند که در وقت رکوع عورت خود را میبیند عیب ندارد لکن
احوط (۲) ستر است واگر بطریقی است که گاهی برای غیر هم ظاهر میشود باطلست
وهر چند غیری نباشد وآیا در صورت پوشیدن چنین لباس از اول نماز باطل است یا اینکه
از همان حالت که اگر کسی باشد میشود به بیند اقوی ثانی است پس هر گاه قبل از رسیدن
بان حالت ساتر دیگر قرار داد نماز او صحیح است ومناط در ستر از همه جانب است غیر از
سمت پائین که ستر لازم نیست مگر اینکه بی زیر جامه در کنار ه بامی یا بر پنجرهٔ ایستاده باشد
که عبور از پائین آنها متعارف است در این صورت نماز او باطلست هر چند کسی عبور نکند
ونه بیند واما اگر بر کنارهٔ چاهی است پس نماز صحیح است (۳) وهر چند که اتفاق شود
که در چاه کسی بوده وباو نگاه کرده (مسئلة) هر گاه لباس ساتر عورت سوراخ باشد
ولکن دست خود را در وقت نماز بر آن سوراخ گذارد برای نماز ضرر ندارد ولکن هر گاه
بادست پیراهن را جمع نمود که ستر بان بشود خوب است مقصد سیم در ساتر است ستر
بلباس متعارف بی شبهه است وبریسمان نبافته وبگیاه وبرگ درختان هم اکتفا میشود
هر چند لباس ممکن باشد واحوط تقدیم لباس است واما ستر بگل چسبنده در صورت
اختیار محل اشکال است لکن در صورت اضطرار احوط اینست که بان نماز متعارف کند
وحکم نماز آری را هم جاری میداند واما ستر بگل آبکی وباب گل آلوده وبداخل شدن
گودال ساتر پس در حالت اختیار ضرر ندارد قطعاً ودر حالت اضطرار باوجود ناظر ستر بانها
لازم لکن احوط دو نماز است یکی مثل نماز آری ویکی نماز مختار ودر ساتر چند شرط دیگر
معتبر است لکن چون شروط اصل لباس اند وهر چند زاید بر ستر باشد در شرائط

۱ معلوم نیست پس قدری از روی زنخ را نیز قدمه بپوشاند صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترک نشود بلکه خالی از قوة نیست صدر دام ظله

۳ مشکلست صدر دام ظله

لباس بیان میشوند انشاء الله تعالی مقصد چهارم هر گاه عمداً ترک ستر کرد نماز
باطل است وهر گاه بنا داشت وفراموش کرد اقوی بطلان است وهر گاه جاهل بمسئله
بود نیز باطل است هر چند مقصر نباشد وهر گاه غافل بود از اصل مکشوف بودن یا اینکه
چنین دانست که ستر نموده بعد از نماز معلوم شد که مستور نبوده نماز صحیح است (۱)
وهر گاه در اثناء معلوم شد فوراً آنرا ستر نماید ومشغول بفعلی از افعال نماز دران بین نشود و
هر گاه قدرت بر ستر در اثناء ندارد ووقت وسعت دارد نماز را بهم زند واگر وسعت ندارد
حکم او حکم عاریست وهر گاه در اثناء بسبب باد تند مکشوف شد اگر فوراً ستر
نماید نماز صحیح است (مقصد پنجم) هر گاه ساتر نباشد نماز میکند برهنه وکیفیت
نماز کردن برهنه مختلف است پس اگر ناظری نیست از اصل نماز میکند بطریق متعارف
واحوط (۲) اینست که نمازی بکند هم ایستاده بایماء واگر ناظری هست پس اگر از
ساتر غیر نمازی هم مثل گل مالیدن ونحوان هم متمکن نیست نماز میکند نشسته بایماء
عوض رکوع وسجود واگر ازان متمکن است احوط اینست یك نماز متعارف بکند
ویك نماز ایستاده بایماء (مطلب دویم) درشرائط لباس است بخودی خود چه ساتر
وچه غیر ساتر وانها هفت صفت است (اول) اینکه مباح باشد یعنی پوشیدن ان شرعاً
جایز باشد پس انچه پوشیدن او بسبب مدخلیت غیر جایز نیست در این مقام اترا مغصوب
گویند ونماز دران باطلست چه عین ان مال غیر باشد وچه حقی از غیر تعلق بان داشته
باشد مثل رهن بودن چه علم باشد که صاحب ان راضی نیست چه شك داشته باشد
راضی است یا نه چه تمام از غیر باشد چه هزاریك ان از غیر باشد چه غیر در عین شریك
باشد چه حقی از او متعلق بان باشد مثل اموال میت که هنوز قرض اورا ادا نکرده باشد
(مسئلة) هر گاه لباس مباح بحرام رنگ شده جریان حکم مغصوب نسبت بنماز دران
نمیشود وصحت خالی (۳) از قوة نیست (مسئلة) هر گاه لباس تر باشد باب غصبی و
هنوز خشك نشده ظاهر اینست که نماز دران (٤) عیب ندارد (مسئلة) هر گاه گاذری

۱ مشکلست صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله العالی

۳ احوط ترک است صدر دام ظله العالی

٤ مطلقاً معلوم نیست صدر دام ظله

لباس حرام باشد عیب ندارد (مسئلة) هرگاه دوختن لباس بظلم باشد پس اگر خیاطه
انرا مالك است نمازدران شبهه ندارد واگر خیاطه ان غصبی باشد محل اشکالست (۱)
اگرچه خود لباس وخیاطی کردن ان هردو مباح باشد (مسئلة) مهمه هرگاه شخصی
لباسی را قرض گرفته پس هرگاه دروقت گرفتن نیت ادآء قرض ازحلال خود یامطلق
داشته شبهه ندارد واگروقت قرض گرفتن نیت پس ندادن کرده یانیت ادآء ازحرام
داشته بعضی ازاعاظم علماء حکم بغصبیت ان لباس نموده اند و بعضی ملحق کرده اند که اگر
وقت گرفتن ابداً نیت وفا ندارد نه ازحلال و نه ازحرام نیز چنین است واین حکم اختصاص
بلباس ندارد بلکه هرچه قرض بخرد باید نیت وفاء ازغیرحرام داشته باشد وبدانکه
حالات شخص نمازگذار درغصب مختلفست بحالاتیکه حکم صحت وبطلان بسبب انها
تفاوت میکند (اول) اینکه میداند که پوشیدن ان حرامست وباعث بطلانست دویم
انکه میداند حرامست وغیر اندکه باعث بطلانست دراین دوصورت شبهه دربطلان
نیست (سیم) انکه نمیداند حرامست بسبب تقصیر درتحصیل مسائل این هم مثل
سابقست (چهارم) انکه نمیداند وهیچ ملتفت نشده (پنجم) انکه اینحکم را فراموش کرده دراین دوجا بصحت خالی ازقوة نیست (ششم) انکه غصبیت را فراموش کرده
وحکم دراین اینست که هرگاه غیرازغاصب باشد که بعدازعلم فراموش کرده که این
لباس مغصوبست وپوشید نمازصحیح است وهرگاه خود غاصب باشد که ازنهایت بی
مبالاتی دروقت نماز بخصوصه فراموش کرده غصبی بودن لباس خودرا حکم ببطلان
میشود (هفتم) اینکه اصل غصب بودن این عبارا مثلاً نداند دراینجاحکم میشود بصحت
نمازبی اشکال (هشتم) انکه مالك باو اذن داده ببقاء غصبیت درنماز کردن واین اذن
هرگاه بغیرغاصب باشد خوبست واگربخود غاصب اذن بدهد که دران نماز کند ببقاء
غصبیت وامتناع او ازرد درصحت ان تأمل (۳) هست (نهم) انکه مأمور باشد شرعاً
بپوشیدن لباس غصبی بجهة حفظ ان لباس ازغارت یاازپیدن وتحویل دراینصورت

۱ ظاهراً حکم محمول مغصوب را دارد صدر دام ظله

۲ ظاهراً حکم ناشی حکم یا جاهل یکسانست صدر دام ظله

۳ وجهی بجهة تأمل بنظر نمیرسد صدر دام ظله

نمازدران صحیح است (دهم) اینکه مضطرشده بپوشیدن ان بجهة حفظ جان خود
ازبابت سرما مثلاً دراینصورت هم حکم بصحت نماز میشود (یازدهم) اینکه نمیدانست
که انرا دربردارد تافارغ شد دراینجاهم نمازصحیح است (دوازدهم) انکه ازاول بخیال
مباح بودن پوشید ودراثناء نماز ملتفت شد که مغصوبست پس اگربیرون آورد فوراً
نمازصحیح است اگرمستلزم فعل کثیری نباشد والانمازرا قطع کند اگروقت وسعت
دارد واما اگروقت وسعت ندارد پس اگربعدازبیرون آوردن ادراك یکرکعت ازوقت
بیشتر قطع کند واگرنیشتر درهمان حالت بیرون آوردن مشغول نماز باشد واین فعل
کثیرکه ازبیرون آوردن ان لازم میاید درحالت مجلس صلوة نیست (مسئلة دویم) از
صفات لباس اینکه اجزاء میته نباشد هرچند ازحیوان حلال گوشت باشد چه ازحیوانیکه
خون جهنده داشته باشد مثل پوست گوسفند مرداریاخون جهنده نداشته باشد مثل
پوست ماهی که درآب جهنده باشد وصرداو اجزای انده که ازاصل جان دارند انهاحلول کرده
واعم ازانکه ازاصل جان داشته اند مثل پشم وموو کرك پس نمازدرانها ازحیوان
حلال گوشت جایزاست هرچند میته باشد وبدانکه یقین بتذکیه شرط نیست بلکه
درصورت شك گرفتن ازید مسلم کفایت میکند پس هرپوستی که ازدست مسلمان بگیری
ویقین بمیته بودن ان نداری حکم میشود دران باینکه تذکیه شده است وانچه ازکافر بگیری
درصورت شك حکم بمیته بودن ان میشود وحکم بنجاست ان هم ازاین بابتست نه ازبابت
ملاقات بدن کافرباو پس انچه ازدست کفار گرفته میشود اجزآء غیر حیوان مثل
جوهریات ومعدنیات ونحوانها پاکست هرچندکه مایع باشد مگرهرگاه یقین داشته باشی
که بدن کافری باو یابظرف او بارطوبت ملاقات کرده بلی اگروصله پوستی یااستخوانی در
ان باشد محکوم بنجاست است بنا براین انچه ازدست کفار بگیری باعدم علم بملاقات
برطوبت حتی روغن خوراك وشیر پاکست مگرگوشت وپوست واستخوان وپیه لهذا
درصورت شك پیه را ازاو نمیشود خرید وروغن خوراك را میشود خرید ودراینجا چند مسئله

محتاج الیه است اول انکه هرگاه پوست ازدست کافری بگیری لکن بدانی ازمسلمان گرفته
بازحکم بتذکیهٔ اومیشود (دویم) انکه هرگاه اورا ازمسلمان بگیری ویقین داری
ازبلدی که اهل آن کافرند گرفته مثل کفش وکمربندی که ازمسلمان بخری ویقین
داری که شغل روسیه است اگرهمین قدراست که میدانی ازبلاد کفار آورده ولکن
این کفش بخصوص را علم نداری که ازکافر گرفته حکم بطهارت وتذکیهٔ آن میشود
واما اگرعلم داری که این را بخصوص ازکافری خریده ظاهر اینست که همین قدر
که احتمال بدهی که شاید آن مشتری علم داشته بتذکیه یا بانکه آن کافر بایع ازاول
از مسلمی خریده کفایت میکند واما اگربدانی که دروقت خریدن ازکافر ملتفت
باین احتمال نبوده یایقین داشته که آن کافر ازمسلمی نخریده یاشك دراین داشته واز
کافر خریده حکم بمیته بودن ونجاست آن میشود خلاصه ید وتصرف مسلمین
بلکه هرجزء حیوان حلال گوشت (۱) که اثر تصرف مسلم دراوباشد محکوم است
شرعاً بانکه تذکیه شده (مسئلهٔ سیم) هرگاه دربازار بلاد اسلام پوستی بخرد از
کسیکه نداند کافراست یامسلم بازمحکومست بتذکیه شدن (مسئلهٔ چهارم) هرگاه
تذکیه شدن درپوست بطریق شرعی محقق شد ودرآن نماز کرد بعد معلوم شد که
میته است قضاء نماز لازم نیست (۲) (مسئلهٔ پنجم) همراه داشتن جزئی ازمردار
هرچند ملبوس نباشد مبطل نمازاست مثل چشم گرگ وقطعهٔ ازپوست کفتار وهم
چنین سریشم که ازپوست میته بسازند وچوب غلاف شمشیر وکارد بان بچسبانند
وصاغری که ازپوست مردار غلاف کارد وشمشیر کنند وانچه ازپوست یااستخوان
باشد وازدست کفار گیرند ودربغل یاجیب باشد نمازدرهمه اینها باطل است (صفت
سیم) انکه ازاجزاء حرام گوشت نباشد چه زنده وچه میته وچه تذکیه شده چه
ازاجزائی که حیاتی داشته مثل پوست وچه غیرآن مثل موی وپشم وکرك وچه
همهٔ لباس ازآن باشد یامزوج باشد چه قلیل وچه کثیر حتی اینکه اگریکموی از

فرق ازاین جهة بین حلال گوشت وحرام گوشت که قابل تذکیه باشد نیست صدر داه قله

۲ محل تأمل است صدر دام عمره

(غیر)

غیرمأکول اللحم درلباس اوبافته شده باشد نمازدرآن باطل است بلکه اگرآن موی بلباس
چسبیده باشد مثل اینکه ازگربه موئی بلباس متصل شود نمازدرآن باطل است بلکه
اگرازاجزاء پاك آن درلباس باشد مثل آب دهن گربه یاعرق او بلباس متصل شود
نمازدرآن نمیتوان کرد وتفصیل مطلب بیان چند مسئله است اول مراد ازحیوان
حرام گوشت حیوانیست که گوشتی داشته باشد که قابل خوردن باشد وحرام باشد
پس اجزاء شپش وکیك وپشه عیب ندارد واجزاء مگس عسل مثل خود عسل
وموم عیب ندارد ودوختن لباس بابریشم وابریشم بودن که بحد حریر خالص نرسد
عیب ندارد واجزاء صدف اگرحیوانیست هم عیب ندارد ودرمروارید هیچ اشکالی
نیست چونکه ازاجزاء آن حیوان نیست دوم اجزاء انسان اگرباکسی دیگرباشد
عیب ندارد مثل آب دهن غیر یاموی غیر پس گیسوکه ازموی زن دیگرباشد برای
غیرخودش اززنها عیب ندارد سیم استثناء شده ازاینحکم خزکه حیوان حرام گوشت است
که نمازدرکرك وپوست وموی او عیب ندارد وهمچنین سنجاب (۱) بنا براقوی
لکن درسمور وقاقم وفنك وحواصل نمازجایزنیست چهارم هرگاه شك بشود در
پوست یاموی یاکرك یاپشم که ازحیوان حرام گوشت است یانه نمازدرآن جایزنیست
پس دربعض اقسام ماهوت که معلوم نیست که ازپشم گوسفند یاازحیوان دیگراست
نمازنمیتوان کرد (۲) پنجم هرگاه ازاجزاء غیرمأکول همراه دارد بی انکه جزء لباس
باشد مثل دسته چاقو وبعضی ازانواع قاب ساعت محل اشکالست واحتیاط شدید
درترك است ششم هرگاه ندانسته درآن نمازکرد نمازباطل است چه ندانستن مسئله
وچه ندانستن اینکه ازغیرمأکول اللحم است هفتم انکه هرگاه بفراموشی نمازدرآن
کرد حکم بصحت نمیشود (صفت چهارم) انکه لباس مرد طلا باف نباشد وطلا
درآن بکارنرفته باشد هرچند دوخت عبا باشد که بگلابتون طلا دوخته شود ومطلا
هم باید نباشد ومزوج بطلا هم نباشد حتی انگشتر ودرنگین انگشتر ودکمهٔ طلا وکربند درهمهٔ

۸ ازنماز درصنجاب و اجزاء آن احوط اجتناب است صدر

۲ ماهوت وترمه و وسائرپارچه‌های پشمینه درایزمان بعدازفحص معلوم شدکه ازحلال گوشت است پس احتمال انکه درکارخانه قدری پشم حرام گوشت مثلا ریخته شده اعتنائی بان نیست پس نمازدر آن جایزاست انشاء الله نعم صدردام عمره

(اینها)

اینها ظهر بطلان نماز است و حرام هم هست بلی زیور شمشیر و کاردو قبه و بست تفنگ و طپانچه کمر طلا باشد عیب ندارد و بستن دندانها بمفتول طلا عیب ندارد و صحت نماز پسر نابالغ بنا برقول بشریعت عبادت ایشان در زربافت محل اشکالست و امّا در زنان مطلقا عیب ندارد (صفت پنجم) از صفات لباس اینست که لباس مرد حریر خالص نباشد پس هرگاه نماز در حریر کردهم باطلست و هم معصیت بلکه سه معصیت نموده است حرمت ذاتیه اصل پوشیدن (۱) حرمت ذاتیه نماز در آن حرمت تشریعیهٔ نماز و گاهی بسبب ابطال نماز در اثناء چهار حرام جمع میشود و مراد از حریر خالص اینست که تمام لباس از ابریشم یا نزباشد یا اینکه چیز کمی از غیر داخل داشته باشد که از صدق اسم خالص بیرون نرود و حرمت مختص صدق پوشیدن آنست پس هرگاه جزء لباس باشد از قبیل دکمه و قیطان و بافته و سجاف عیب ندارد لکن احوط (۲) در سجاف اینستکه از چهار انگشت عرض آن بیشتر نباشد و هرگاه لباس راه راه بافته شده یا یکراه ابریشم خالص و یکراه غیر آن عیب ندارد و اگر حریر و غیر آنرا وصله وصله دوخته باشند یا حریر وصله بغیر حریر زده باشد عیب ندارد لکن احوط آنستکه از چهار انگشت بیشتر نباشد و اگر آستر حریر باشد حرام است و اگر کنارهٔ لباس حریر بافته شده بنحویکه در آن تنها بتوان نماز کرد محل اشکال است (۳) (مسئله) دستمال بر زخم بسته و کهنه جبیره حریر باشد عیب ندارد (م) هرگاه در مابین روی و استر ابریشم یا لباس گذاشته باشد عوض پنبه عیب ندارد (م) بند زیر جامه و کلاه و عرقچین و بافته کمربند و جوراب حریر باشد محل احتیاط و اشکالست (٤) (م) همراه داشتن حریر نپوشیدن آن عیب ندارد پس اگر دزع قناویز یا پیراهن دوخته ازان در بغل گذاشته باشد ضرر ندارد (مسئله) بطلان نماز در حریر اختصاص بصورت علم ندارد پس اگر مسئله را نمیدانست یا نمیدانست که این حریر است یا فراموش کرد در همهٔ صور نماز باطل است بلی اگر مضطر شد و از بابت خوف هلاکت یا ناخوش شدن پوشید عیب ندارد و نماز در آن صحیح است لکن احوط اینست که

۱ معلوم نیست مراد قائله

۲ این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

۳ وسکه از چهار انگشت زیاد نرود علی الاصل است بیمر دام ظله

٤ بلکه در بقشی از انها اقوی و در بعضی دیگر خالی از وجه نیست هو العالم صدر دام ظله

سائر غیر حریر هم بپوشد اگر ممکن باشد (م) در حال حرب پوشیدن حریر جایزاست و نماز در آن مادامیکه صدق حال حرب میشود صحیح است (مسئله) کسیکه ناخوشی قمل دارد در بدن او شپش خارق عادت عمل میاید پوشیدن حریر برای او جایزاست و بعید نیست که نماز هم در ان صحیح (۱) باشد (مسئله) فرش حریر و بر زمین انداختن و روی انداختن و تکاو پرده از ان جایزاست و بعضی احوط برای مرد ترک را دانسته اند (صفت ششم) اینکه از نجس نباشد و متنجس نباشد و تفصیل کلام در این و در انچه عفو شده از این در باب طهارت گذشت و در اینجا چند مسئله بیان میشود (مسئله) هرگاه بدن پاک باشد و لباس منحصر در نجس باشد پس هرگاه بیرون آوردن آن ممکن نیست از بابت ضرر بدن با همان لباس نجس نماز کند و اگر ممکن است انرا بیرون آورد و برهنه نماز کند بطریقی که گذشت و احوط (۲) اینست که نمازی بان لباس هم بکند اگرچه قول بمخیر بودن خالی از قوت نیست (مسئله) هرگاه بدن نجس باشد و لباس پاک و تطهیر بدن ممکن نباشد بهمان طریق نماز کند (مسئله) هرگاه بدن و لباس هردو نجس باشند و آب بجهة تطهیر یکی از اینها بیشتر نباشد تطهیر بدن کند و برهنه نماز کند و بعد از ان با ان لباس نجس احتیاطاً نماز دیگر کند (مسئله) هرگاه بقدر تطهیر بعضی از بدن یا لباس آب بیشتر نباشد تطهیر بعض لازمست یا مخیر است قول بلزوم خالی از وجه نیست و موافق احتیاط است (مسئله) هرگاه چند لباس دارد که یکی از انها نجس است یقیناً لکن نداند کدام است پس اگر لباس پاک غیر از انها هست لازم است در آن نماز کند و اگر منحصر است بان دو و تطهیر بجهة او ممکن است واجبست تطهیر بقدر حصول ستر یک از ایشان یا هردو و اگر ممکن نیست نماز کند در هریک از انها اگر وقت وسعت دارد و اگر وقت وسعت ندارد مگر برای یک نماز یکی را بپوشد و یک نماز (۳) کند و بعضی گفته اند برهنه یکنماز کند (مسئله) هرگاه چند لباس باشند که دو یا سه مثلاً از انها نجس شده و معلوم نیست کدام است و لباس منحصر

۱ اگر پوشیدن بمقدار نماز از برای ناخوشی ان ثمر دارد نیز صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

۳ واحتیاطاً قضا باید صدر دام ظله

درانهااست درانجا بعددنجسها ویك نماززیاده بجابیاورد مثلاً هرگاه سه جامه دردہ جامه مشتبه شده چهار نماز درچهار جامه کند واگر چهارباشد پنج نماز درپنج جامه کند وهمچنین (م) هرگاه درانثنای نماز معلوم شد که لباس اوازاوّل نماز نجس بوده پس اگر ممکن است بیرون بیاورد ونمازراتمام کندچنان کند واحوط اعاده است بعداز این واگر ممکن نیست نمازرابهم بزندوازاله کند اگروقت وسعت دارد واگروسعت ندارد بهمین طریق نمازراتمام کند (مسئلة) هرگاه در اثناء نماز معلوم شد که بدن یالباس نجس است لکن نمیداند که حال شده یاازاوّل بوده مثل اینست که بداند حالا عارض شده آنرابشوید دراثناء نماز ونمازراتمام کند باین کیفیت که هرگاه آب حاضرباشد یادر جائی است که باشاره ازاطلبد ورفتن مستلزم پشت بقبله نبودن نباشد وطول زیادی نکشد دراثناء نماز شستن عیب ندارد واگرممکن نباشد نمازرابهم زند وازاله کند در صورت وسعت واگروقت (۲) وسعت ندارد بهمین کیفیت نمازکند (صفت هفتم) بعضی گفته اند که بایدلباس ازبابت زی شخص حرام نباشد واین در دوموضع است یکی لباس شهرت ویکی لباس زنرا مرد یامردرا زن پوشیدن وحق اینست که پوشیدن اینها درنماز وخارج نماز حرام است لکن باعث بطلان نماز نمیشود بلکه مقارن نماز این معصیت پوشیدن راهست لکن احتیاط درملاحظة انهاهست ولازم است که بیان معنی اینها بشود بجهة اصل اجتناب واحتیاط درنماز امّالباس شهرت پس ان لباسی است که پوشیدن ان باعث انکارمردم ان پوشیدن را بشود بحسب حال شخص یاازبابت نفاست ورنگ آن یاازبابت پستی آن یاازبابت وضع آن مثل انکه شخص جلیل القدر بزرگ لباس اجلافانه بسبب جنس یارنگ آن یالباس اطفال بپوشد یالباس بسیار پست بپوشد که مضحکه شود وازانظارعامة مردم ساقط شود وازاحادیث بسیار مذمت بجهة لباس شهرت شده واین درازمنه واشخاص تفاوت دارد پس پوشیدن امام و مقتدای مردم قسم پست لباس راباوصله لیف خرما مستحسنست ومستحبست وگاهست

(برای) ۲

حق اینکه بعد از ازاله ادراك یکرکعت هم نتواند بکند صدر دام ظله

برای بعضی داخل لباس شهرت میشود واما حکم لباس شهرت پس ظاهر بعض احادیث حرام بودن آنست وبعضی ازعلماهم فتوای بحرمت آن داده اندوبعضی دیگران احادیث را حمل برکراهت نموده وبنابرقول بحرمت بعضی حکم ببطلان نماز در آن نموده ودراصل حرمت وبطلان نمازبنابرآن تأمل هست واما تلبس مرد بلباس زن وتلبس زن بلباس مرد پس معنی اواینست که مرد لباس مختص بزن مثل مقنعه وزن لباس مختص بمرد مثل عمامه بپوشد وظاهر بسیاری ازعلماء حرام بودن آنست هرچند درآنی باشد ولهذا درشبیه درآوردن از این بابت هم اشکال میاید وبعضی گفته اند که آنچه وارد شده ازتشبه رجال بنساء ونساء برجال معنی اواینست که مرد خودرا زنانه کند وزن خودرا مردانه که این راشیوهٔ خودقراربدهند واین وجه اقوی است پس اگربطریق اتفاق یك آنی مرد لباس زن را بپوشد یاعکس عیب ندارد وبرفرض حرمت علی ای حال بطلان نماز معلوم نیست وراه احتیاط واضح است والله اعلم (خاتمه) مسائل لباس بدانکه این احکام وصفات که بجهة لباس بیان شددرلباسی است که عرفادربرشخص باشد چه متصل ببدن وچه منفصل چه بابدن مساوی باشد یاازان بلندتر باشد پس پیراهن بلندکه برزمین میکشداگرانقدر زیادی اونجس باشدهم محل اشکالست مگراینکه عرفا ازلباسیت بیرون برودمثلاً هر گاه ازپارچهٔ که بیست ذراع است طرفی نجس باشد یاازغیر ماکول دوذرع از سمت دیگرآنرابرسر یاکمربپیچد وباقی اوانداخته باشد برزمین ظاهراً عیب ندارد (مسئلة) دیگراینکه هرگاه شخص خوابیده نماز میکند روی اندازاو یافرش متصل ببدن او نجس یاحریریاغیرماکول باشدظاهر این است که عیب ندارد بلی هرگاه ساتراوانیها باشندفی الجمله اشکالی دارد (مطلب چهارم) دربیان لباس مکروه درنماز بدانکه در بیست وهشت قسم ازلباس نمازمکروه است اول لباس سیاه مگرعمامه وعبا وهرچه سیاهی شدید تراست کراهت شدیدتر میشود دویم لباس قرمز سوم لباس گلی چهارم رنگ زعفران پنجم هررنگ تندی ششم عمامه بی تحت الحنك هفتم رخت شفاف که انرا

(تنها)

تنها بپوشد وبدن (۱) نماباشد هشم پیراهن تنها اگرچه بلند باشد نهم درستجاب بنا برقول بجواز دهم آنچه ابریشم در آن بافته باشند یازدهم حریر محض برای زنها واما برای مرد گفته شد که حرام است ومبطل دوازدهم در لباس کسی که اجتناب از نجاست ندارد خصوص شارب الخمر اگرچه نماز در آن بسبب عدم علم صحیح است سیزدهم در لباس کسیکه اجتناب از حرام ندارد چهاردهم کلاه وبند زیر جامه وعرقچین وانگشتر وزیور هرگاه نجس شده باشند پانزدهم خلخال صدادار برای زنها شانزدهم انگشتری که صورتی در آن باشد هفدهم نقاب برای زن هیجدهم لثام برای مرد یعنی چیزی که دم دهان خود را بان به بندد هرگاه مانع قرائت نشود والا باعث بطلان است نوزدهم لباسی که در پوشیدن آن تبختری وتفوقی در نظر لابس آن میاید بیستم لباس کفار و دشمنان دین بیست ویکم لباس زنانه را مرد ومردانه را زن پوشیدن اگر حرام نباشد مکروه است جزما بیست ودویم پوشیدن پیران لباس جوانان را بحسب متعارف بیست و سوم لباس شهرة که بحد تحریم نرسد بیست وچهارم اشتمال صماء ویك معنی آن انداختن آستین جانب راست عبا است بردوش چپ باین روش که گاهی عرب میکنند ویك معنی آن اینست که رداء بردوش انداخته رایك طرف از زیر بغل گذرانیده بردوش اندازد بیست وپنجم جورابی که ساق زانپوشاند (۲) که بعضی در آن حرام دانسته اند بیست وششم آهن ظاهر همراه داشتن هرچند در کیسه کمر باشد بیست وهفتم لباس چرکن کثیف پس اگر لباس کهنه یا پاره باشد عیب ندارد لکن چرکن بودن آن مکروه است بیست وهشتم در قبای بسته بدکمه بسیار مثل بعض اقسام البسه فرنگان (مطلب پنجم) دربیان لباس مستحب در نماز وان چند چیز است اول عمامه بانحت الحنك وحصول تحت الحنك بدو طریق است یکی انکه طرف عمامه را بگرداند زیر چانه وآنرا بست دیگر بیندازد دویم محض اینکه از آویخته بگذارد ومیل بانطرف دیگر دهد اگرچه فعلاً زیر چانه نیاید دویم رداء خصوصاً برای امام که ترك آن برای او مکروهست سوم زیر

۱ ولی باید بشره انچه را که در نماز باید پوشانید نمایان نباشد صدر دام ظله

۲ احوط اجتناب از ان است صدر دام ظله

جامه در پا بودن هرچند ستر کلی بغیر آن بشود چهارم تعدد لباس در نماز پنجم اینکه جنس لباس پنبه باشد یا کتان ششم اینکه سفید باشد هفتم در انگشتر عقیق نماز کند که در بعض احادیث است که هر نمازی هزار نماز محسوب میشود وغیر اینها مستحبات دیگر هم هست (مقدمه ششم) از مقدمات نماز ملاحظه صفاتی که شارع در مکان نماز مقرر فرموده است بعضی بنحو شرطیت وبعضی بنحو دیگر وبعضی از انها بملاحظه مطلق مکان وبعضی بملاحظه محل سجده تنها وبعضی بملاحظه آن با محل موقف است وبعضی بنحو استحباب پس در اینجا چند مطلب است اول بدانکه شروط مکان بنحو اجمال دوازده است اول مباح بودن دویم برقرار بودن سوم در معرض تزلزل نبودن چهارم ممکن بودن اداء افعال در آن نه جائی که کوتاه باشد یا تنك باشد بحیثیتی که اداء تمام افعال در آن نشود پنجم انکه مخوف نباشد بنحوی که مکث در آن حرام باشد ششم انکه مساوی ومقدم برقبر امام نباشد هفتم انکه مرد محاذی زن یا مؤخر ازاو درحال نماز او نباشد وزن مقدم بر مرد یا محاذی او نباشد هشتم انکه نجاستی که تعدی ببدن یا لباس کند در آن نباشد نهم انکه مابین محل سجده وموقف او چهار انگشت زیادتر تفاوت نباشد دهم انکه محل پیشانی پاك باشد یازدهم انکه محل پیشانی مایصح السجود علیه باشد دوازدهم انکه بی حاجت ومانع باشد وتوضیح کلام در اینها ببیان تفاصیل اینصفات است اول درصفت اباحه مکان است بدانکه مکانیکه باید مباح باشد عبارتست ازسه چیز فضائی که همهٔ بدن مصلی در آنست وجائیکه اعتماد بران دارد درقرار گرفتن بی واسطه وبواسطه پس تمام فضائی که بدن او در آنست وانچه براو قرار گرفته مثل فرش وانچه آن فرش براوست اینها همه مکان مصلی اند حتی اینکه اگر فرش برسقفی باشد انچه زمین زیر سقف (۱) است باید مباح باشد وهرگاه سقف چند طبقه باشد مجموع طبقات وتمام زمینی که سقف بر آنست باید مباح باشد پس هرگاه درزمینی که نماز میکند گل غصبی در بیست ذراع پائین آن فرش شده باشد نماز باطل است واما هرگاه

۱ که بسقف اعتماد بران دارد صدر دام ظله

۲ اکراعتماد مصلی ولو بواسطه بران نباشد صد. دام ظله

چیز غصبی دیگر در زیر آن دفن شده عیب ندارد (۲) (مسئلة) سقف بالای سر و چادر و دیوارهای اطراف هرگاه غصبی باشد لکن زمین و فضا همه مباح باشد آیا مثل غصب بودن مکان است یانه (مسئلة) محل خلافست بعضی حکم ببطلان نموده‌اند حتی اگر طناب یا میخ چادر غصبی باشد واقوی صحت است اگرچه درحال نماز معصیت منتفع شدن بان چادر حاصل است واحوط حکم ببطلانست وبدانکه نماز درهمه مکانها جایز است مگر مکان مغصوب وغصب بودن ازچند بابت حاصل میشود اول اینکه عین آن ازغیر باشد ورضا واذن شرعی درتصرف درآن نباشد اگرچه بسبب شك دررضا باشد دویم ازبابت اینکه منفعت انکسی است که رضای او معلوم نیست هرچند عین آن مملوك خود شخص باشد پس خانه که مالك باجاره داده نماز مالك بدون اذن مستاجر صحیح نیست سیم ازبابت اینکه درآن شریکی باشد هرچند درهزاریك آن باشد پس بدون اذن شریك نماز نمیتوان کرد وازاین قبیل است منزلی که خریده شده بعین انچه زکوة وخمس تعلق باو گرفته که فقراء وسادات همه درآن شریکند ودرهمه مشترکات هرگاه شرکاء همه بهمدیگر اذن یا اجاره بدهند نماز صحیح میشود لکن دراینجا چاره بجز اداء ان حق وقطع اشتراك ندارد چهارم انکه خانه بارث منتقل شده لکن دین میت هنوز ادا نشده باشد پس خانه پدر اگرچه بمجرد موت منتقل بپسر میشود ولکن مادامیکه قرض پدررا ادا ننموده نمیتواند درخانهٔ پدر نماز کند بسبب تعلق حق غرماء بخانه مگر اینکه طلب خواهان اذن بدهند یا راضی بشوند که درذمه پسر بیاید (مسئلة) این حکم منع ازتصرف مختص جائی نیست که دین میت همه ترکه را فرا بگیرد بلکه اعم است ازاین وازصورتیکه ترکه زیاد تر باشد (مسئلة) آیا این حکم منع ازتصرف درصورت زیادتری ترکه مختص قدر مقابل قرض است یادرهمه ترکه ممنوع است ازتصرف جمعی ازعلماء حکم فرموده‌اند باینکه اگر ترکه بقیمت دویست هزار تومان باشد مثلاً وقرض میت یکپول سیاه تا آنپول ادا نشده تصرف درهیچ

چیزازترکه جایز نیست واین قول خالی ازوجه نیست واین مسئله ایست بسیار محل احتیاج وامر برهمهٔ مردم ازاین بابت بسیار مشکل میشود ازاین بابت که بسیار کم است کسی بمیرد وقرضی در ذمهٔ او نباشد وتصرف ورثه درخانه واثاث البیت دراینصورت مشکلست واذن ورثه هم ثمر ندارد وتحقیق کلام درمقام اینست که میگویم هرگاه وارث متدین باشد ومعسر نباشد ودرمقام اداء دین ووصیت برآمده باشد ومشغول بانها باشد وبی پروا وکم محل نباشد میتواند تصرف درخانه واموال بکند خصوصاً درصورتیکه قرض کم باشد وترکه زیاد واما هرگاه ورثه درفکر نباشند وتساهل در این امور داشته باشند چه قرض بسیار باشد وچه کم پس تصرف دراموال ونشستن ایشان درخانه حرام واذن دادن ایشان بکسان دیگر ثمر ندارد وخانهٔ حکم خانهٔ غصبی دارد که نماز همه کس درآن باطل است مگر هرگاه وارث وقرض خواه هردو اذن بدهند وامادر تعویق وصیت کار مشکل تر است چونکه اذن ازمیت نمیتوان تحصیل کرد (مسئلة) عام البلوی دیگر بدانکه اهل دیوان وعمال وظلمه مادامیکه درحیاتند خانه واموالیکه دردست ایشانست همینکه علم بغصبیت آن نیست حکم میشود باباحهٔ آن وهمه احکام ملکیت برآن جاری میشود اگرچه مداخل ازحلال نداشته باشد بمحض احتمال حمل برصحیح میشود ولکن بعدازفوت او اگر قرض دار است حکم او مثل باقی مردم است واگر قرضی ندارد حکم دربارهٔ ترکهٔ او مشکل میشود بسبب تعلق مظالم بانها بعدازفوت او وتقسیم ارث او بین ورثه باوجود استغراق مظالم مشکل میشود ووصیتهای ایشان بهرچیزی غیرازرد مظالم باطل میشود ومعاملات ورثهٔ ایشان درترکه ایشان محل اشکال است پنجم ازاقسام مغصوب اینکه وصیت میت یاحج او متعلق بترکه باشد وهنوز بیرون نیامده وادا نشده دراینصورت نماز وتصرف دراموال جایز نیست (۱) ششم ازاقسام اینکه حق رهن تعلق بعین گرفته باشد پس راهن ومرتهن هیچ کدام نمیتوانند بدون اذن دیگری تصرف کنند چه نماز وچه غیرآن (هفتم) اینکه حق سبق

۱ مطلقاً معلوم نیست صدر دام ظله

تعلق گرفته باشد مثل مساجد هرگاه کسی جائی گرفته ودیگری اورا ازانجا برداود
وجمعی ازعلما قائل شده‌اند که نمازاو باطل است وبعضی گفته‌اند همه معصیت نموده لکن
نمازاو صحیح است واقوی اینست که هرگاه ان شخص اوّلی هنوز ایستاده ومطالبه
جای خودرا میکند صحت نماز مشکل است واگر مایوس شده ورفت یاانکه ازتکدر
دیگر جای خودرا نمیخواهد نماز دویمی صحیح است اگرچه معصیت کرده باشد
(مطلب دیگر) بدانکه ازاین حکم که گفته شد که بدون اذن مالك نماز صحیح نیست
چند موضع استثناشده اوّل صحراهای واسعه که مملوك‌اند نماز درانها بی اذن مالك
صحیح است اگرچه صغیر درانها شریك باشد وبعضی میگویند که اگر صاحب انها راضی
نباشد بلکه منع صریح کند بازهم صحیح (۱) است چونکه اذن ازجانب مالك الملك
حقیقی است (مسئلة) هرگاه انصحرای وسیع مغصوب باشد حکم همان است لکن
بجهة خودغاصب ومقویان او محل اشکال است دویم کوچهٔ که آخر آن بسته است ملك
صاحبان خانها است لکن دخول در آن بدون اذن ونماز در آن بدون ضرر براهل آن عیب
ندارد سیم خانهای نه صنف که خداوند عالم در قرآن اذن داده بغذا خوردن ازخانهای ایشان
اگرچه اذن نداده باشند وآن نه خانهٔ پدر ومادر وبرادر وعمو وخالو وعمه وخاله وخانهٔ
که کلید آن مفوض است بشخص ازبابت وکیل بودن وخانهٔ صدیق حقیقی که بمحض
عدم علم بکراهت (۲) میتواند ازغذای ایشان بخورد ودخول خانهٔ ایشان ونماز در آن همین
حکم رادارد چهارم هرگاه درخانه غصبی کسی راحبس کردند جایز است که در آن تصرف لازم
بطریق متعارف درنشستن وبرخواستن ووضو ونماز بکند واجرتی هم براو نیست
بلکه اجرت برآن است که اوراحبس نموده واماتصرفات دیگر مثل نمازهای مستحبه
ونحوانها صحت انها مشکلست مگراینکه نماز مستحب رابطریقی کند که زیاده براصل
بودن نباشد (۳) پنجم هرگاه مالك کسی راحبس کند درخانهٔ خود بباطل همه
تصرفات اودرانجا جایز است ونماز او صحیح است حتی اینکه اگر بگوید راضی نیستم (٤)

(در)

۱ معلوم نیست صدر داد گره

۲ مطلقا خلاف احتیاط است صدر دام عمره

۳ دو واجبات نیز زیاده براصل بودن را ترك نباشد صدر دام عمره

٤ مشکلست در وسعت وقت صدر دام عمره

درانجا نماز بکنی ششم هرگاه خوف جان داشته باشد ودرخانه برود بی اذن مالك
بامنع اودرانجا مادامیکه خوف از بیرون آمدن دارد نماز واجب میتواند (۱) بکند
هفتم هرگاه مکان مملوك باوقف یامباح فرش غصبی ازاجر یاکج یافرش دیگر شده
ونمازگذار رانمکن نمیشود که اورا بردارد یااینکه برداشتن زحمت بسیاردارد میتواند
درآن مکان برآن فرش غصبی هرگاه خودرا فرش نکرده نماز کند۲ واجرت آن برغاصب
است نه برنمازگذار وهم چنین هرگاه درانمکان چادر غصبی زد یاسقف غصبی نمود یا
روشنائی غصبی قرار داد تصرف درانها دراین صور نه حرام است ونه باعث بطلان
هشتم هرگاه خودمالك (۳) فرش کند مکان مباح را بی اذن مالك مکان واذن ندهد
که برآن فرش نماز کند بی اذن او میتوان نماز کند وهمچنین هرگاه در مسجد فرش کرد
وراضی نباشد خصوصاً هرگاه باعث تعطیل مسجد شود حق او ساقط میشود وبرداشتن
ان هم لازم نیست (٤) (مسئلة) گاهی بجهة غصبیت مکان نماز نشسته لازم میشود و
گاهی نمازایما لازم میشود وگاهی نماز خوابیده لازم میشود مثلاً هرگاه محل وقوف
قامت اوتنها مباح است که اگر خم شد باین طرف محل قدم خود آمد داخل در فضاء غصب
میشود لازم است نماز کند ایستاده بایما وترك رکوع وسجود واگر بقدر نشستن مباح
است وفضاء بالاتر غصب است لازمست نماز نشسته کند وهمچنین واین در وقتیست
که مکان منحصر بانجا باشد (مسئلة) هرگاه غاصب بقصد رد کردن خانه ازخانه بیرون
بیاید درحین بیرون آمدن وتنگی وقت نماز کند بایماء عوض رکوع وسجود وهرگاه
قصد رد بمالك ندارد وقت نماز تنگ شده جمعی ازاعاظم علماء فرموده‌اند که مشغول
بیرون آمدن شود ودرانحین نماز کند بایماء ودرصحت نماز دراینصورت تأملی هست
بلکه میگوئیم مخاطب است بنماز تمام ومعاقب است برترك آن مثل اینکه ازاول وقت
تاآخر آن درخانهٔ بماند که اگر نماز کند باطل است ولکن خطاب حقیقی بان دارد
وعقاب برترك آن ثابت است (صفت دویم) انکه مکان نماز برقرار باشد وبطریقی

(بیاشد)

۱ ولی تصرف زیاده براصل بودن بکند صدر دام مجده

۲ مشکلست با وسعت وقت ووجود مندوحه صدر دام مجده

۳ عبارت این موضع صافی نیست صدر دام مجده

٤ مه وم نیست بلی میتواند فرش را بردارد و بدو و انداز در نماز کند صدر دام عمره

نباشد که بدنرا متحرك کند پس نماز برحیوان ودرتخت روان وگاری وکالسکه در حال راه رفتن جایز نیست وهمچنین برکاه ونی وپنبه جمع شده ومانند اینها که بدن برآنها آرام نمیشود واما هرگاه بدن ساکن باشد لکن مکان متحرك باشد مثل کشتی دربعض اوقات که استیفاء همه افعال وشروط درآن حاصل میشود پس درآن تأمل است واما هرگاه بالعرض ساکن باشد مثل حیوان (۱) ایستاده آرام وکشتی بسته ظاهر اینست که عیب ندارد (مسئلة) هرگاه مکان بطریقی است که دراول رکوع وسجود قدری متحرك میشود بعد قرار میگیرد پس اگر حرکت او این مقدار نباشد که محو صورت نماز کند عیب ندارد وباید دروقت حرکت مشغول قرائت یاذکر نباشد ولزوم استقرار بدن ومکان که گفته شد درحال اختیار است پس درحال اضطرار نماز میگذارد بااضطراب بدن ومکان هردو یایکی ازاینها پس سواره نماز میکند وهرقدر ازواجبات که ممکن است آنرا وهرقدر که ممکن نیست بدل آنرا لکن دراستقبال قبله کیفیت خاصه هست که اگر حیوان روبقبله نمیرود همان تکبیررا روی بقبله بگوید (صفت سوم) اینکه درمعرض تزلزل نباشد پس هرگاه درجائی بایستد که بالفعل برقرار است ولکن درمعرض تحرك باشد مثل جائی که محل ازدحام باشد بنحویکه مطمئن نیست که تاآخر نماز اورا آرام میگذارند پس شروع بنماز محل اشکال است اگر چه قول بجواز شروع خالی ازوجه نیست باینطریق که مشغول میشود باین نحو که اگر بر قرار ماند تمام کند والابهم بزند وبعضی ازعلماء فرموده اند که اگر محل نماز بنحویست که محل قال وقیل وآوازهای بلند است که بجهة شخص اطمینان ووثوق بجا آوردن افعال نمیماند شروع بنماز درآنجا جایز نیست (صفت چهارم) اینکه مکان محل خوف وخطری نباشد که قرار درآن حرام باشد مثل مابین صفوف دعوای تیر وتفنگ درحال دعوا وزیر دیوار شکسته ومحل خطر ازدرندگان وجانوران پس هرگاه در انجا ایستاد ونماز کرد باطل است وهرگاه وقت نماز تنگ باشد ومحل امنی که در آن

(قرار)

۱ اولی ترك نماز بر حیوان است صدر دام ظله

۳ بلکه مطلق معصوم علی الاحوط صدر دام ظله

قرار گیرد پیدا نمیشود درحال فرار نماز کند هرچند بدو بدن باشد یاسواره باشد واگر همه امکنه خوف باشند لازم است هرجاکه خوف کمتر است نماز کند پس دراینصورت اگر درمحل بیشتری خوف نماز کرد باطلست (صفت پنجم) اینکه اداء افعال بحسب حال مصلی دران ممکن باشد پس اگر جائی است که سقف ان کوتاه است ودر قیام انتصاب حاصل نمیشود یاعرض آن کم است که امتداد لازم درسجود عمل نمی آید نماز باطل است درحالت اختیار واماهرگاه مضطر باشد اختیار کند هرجائی که تحصیل شرائط در آن بیشتر میشود (مسئلة) هرگاه امر دائر شد مابین دو مکان که دریکی میشود ایستاده بایماء نماز کرد ودریکی نشسته بارکوع وسجود نشسته دویم مقدم است (صفت ششم) اینکه مقدم ومساوی قبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم وپیغمبرانی که منصب امامت را هم دارند (۱) نباشد پس باید قدری ازقبر مؤخر بایستد یاحایلی مابین باشد ودرحایل شدن صندوق وضریح تأمل هست (صفت هفتم) اینکه خانه کعبه وپشت بام ازبرای نماز واجب نباشد درحال اختیار ولکن اگر مضطر شد درآنجا نماز کند لکن درمیان خانه متصل بدیوار بایستد ودرپشت بام کناره بایستد که اکثر کعبه پیش روی او باشد (صفت هشتم) اینکه دریك مکان مرد وزن نماز گذار بطریق تساوی یامقدم بودن زن نباشد مگر باحایل یاده ذراع دور بودن پس هرگاه حایل نباشد وده ذراع ازهمدیگر دور نباشد ومساوی هم بایستد یازن پیش بایستد ونماز کند اشهر اینست که نماز هردو باطل است دربعض اوقات ونمازیکی در بعض اوقات وتفصیل اینست که هرگاه هردو باطلاع بحال همدیگر یکمرتبه تکبیرة الاحرام گفتند نماز هردو باطل است واگر یکی تکبیر گفت ودیگری بلافاصله (۲) بعدازاو تکبیر گفت نماز دومی باطلست واگر دومی نمیدانست که این یکی نماز میکند ومشغول شد نماز او صحیح است واولی که عالم (۳) شد نمازش باطل میشود واگر یکی ازایشان نمازش باطل باشد عیب ندارد لکن اگر بطلان ازبابت دیگر باشد نه ازاین بابت واحوط

(اینست)

۲ فرق مابین بلافاصله وبا فاصله نیست صدر دام ظله العالی

۳ مرا دومدرك محتاج بتأمل است صدر دام عمره

۴ محتاج بمراجعه است صدر دام ظله

این است که بمجرد حصول این حالت چه اولی و چه دومی چه عالم و چه جاهل نماز را اعاده کند و بعضی از امکروه میدانند و مبطل نماز نمیدانند و قول اول خالی از قوة نیست و تحقیق کلام موقوف بر چند مسئله است (مسئلة) معنی لزوم پیش ایستادن مرد اینست که محل قدمین او بیشتر از محل قدمین زن باشد اگرچه بعضی از بدن ایشان مساوی هم باشد یا اینکه باید محل قدمین مرد از محل سجدهٔ زن بیشتر باشد یا اینکه ملاحظهٔ حالات میشود پس در حال قیام قدمین مناط است و در حال سجود محل پیشانی احوط اینست که تأخیر زن بنحوی باشد که هیچ جزوی از بدن او مقابل جزئی از بدن مرد نباشد حتی اینکه سر زن در محاذی قدم مرد در حال قیام نباشد بلکه محل سر او از پاشنهٔ پای مرد باید مؤخر باشد (مسئلة) ذراع عبارتست از اول مرفق تا سر انگشت وسطی (مسئلة) در این حکم تفاوتی مابین محرم و نامحرم حتی زوج و زوجه نیست (مسئلة) هرگاه نابالغی نماز کند پس در دختر اشکال برای مرد و در پسر اشکال برای زن حاصل میشود هر گاه عبادات نابالغ را شرعی بدانیم کما هو الاقوی (۱) (مسئلة) تحدیده ذراع از محل سجدهٔ مرد پیشود تا پاشنهٔ پای زن (مسئلة) هرگاه یکی از ایشان در جای بلندی باشد که صدق محاذی بودن و مقدم بودن نشود عیب ندارد و غالباً در اینصورت بلندی مکان ده ذراع میشود هر چند مناط نباشد (مسئله) هرگاه وقت مضیق باشد و جای دیگر نباشد هر دو نماز میکنند بهر نحو که ممکن است (مسئلة) حایلی که باعث رفع این حکم است ضرور نیست که مانع رؤیت باشد پس اگر دیوار کوتاهی مابین است کفایت میکند (۲) اگرچه همدیگر را ببینند ولکن تاریکی و نابینائی حایل نیست و اگر نهر مابین باشد مشکل که داخل حایل بشود اگر ده ذراع نباشد (مسئلة) هرگاه زن پیش روی مرد در نماز نشسته باشد یا خوابیده باشد چه محرم و چه نامحرم ضرری بنماز ندارد اگرچه در نماز نگاه باو کند و نامحرم باشد و همان معصیت تنها نموده است صفت نهم اینکه مکان نماز نجس نباشد بنجاست متعدیه بلباس و بدن مصلی و اما اگر نجس باشد لکن

۱ تفصیلی دارد که اینجا مجال ذکر آن نیست صدردام ظلا العالی

۲ محل اشکال است صدردام عمره

سرایت نکند عیب ندارد مگر محل پیشانی که حکم ان بیان میشود انشاءالله ولکن احوط اینست که مکان نماز متنجس نباشد هرچند تعدی نکند پس اگر متنجس خشک باشد باز هم محل احتیاط است بلکه اگر عین نجاست باشد در صحت تاملی هست هرچند خشک باشد مثل اینکه محل سجده پاک لکن باقی اعضای ملاصق مینه یا غائط خشک باشند مسئلة اگر شروع بنماز کرد در جائیکه اگر بسجود برود درخت یا بدن یا محل سجود او نجس میشود پس اگر قصد دارد که آنوقت از آن مکان منتقل بشود عیب ندارد و اگر قصد ندارد صحت مشکل است اگرچه بعد منتقل بشود مسئلة هرگاه از مکان نجاست عفو شده سرایت (۱) کند عیب ندارد لکن اگر از خون قروح و جروح زمین ریخت بعد سرایت کرد بلباس در آن انحال (۲) عظیم هست صفت دهم انکه احترام محل باعث حرمت ایستادن برروی آن نباشد صفت یازدهم اینکه محل ایستادن با محل سجده مساوی باشد یا زیاده بر عرض (۳) چهار انگشت تفاوت نداشته باشد در بلندی و پستی و آن دو نوع است یکی اینکه اصل زمین کجی ندارد اما بلند و پستی او از [illegible] یان یا سنگ و گل در آن بعمل آمده و یکی آنکه اصل زمین کج است که یک سر آن با سمان نزدیک تر است از دیگری اما چیزی بر سطح آن نیفتاده است و اینرا سر اشیب میگویند قسم اول مضر است [illegible] مسئلة اگر کسی نماز نشسته میکند ملاحظهٔ حال قدمین ایستاده بشود یا مقر زانوها بر آورد بشود دو وجه است مسئلة هرگاه محل ایستادن در همان حال مساوی است بعد بالا می آید یا محل سجدهٔ خود بلند است و در حال سجده مساوی میشود محل اشکال است (۴) مسئلة اگر محل قدمی با محل قدم دیگر تفاوت داشته باشد عیب ندارد (۵) مسئلة بعضی اعتبار کرده اند در جای دستها و زانوها که باید چهار انگشت از جای پاها بلند تر نباشد و این احوط است اما بین اینها بلندی یا پستی هر قدر باشد عیب ندارد صفت دوازدهم اینکه مکان پیشانی در سجده جامه چند شرط باشد که در

۱ تقدار یکه عفو است صدردام ظله

۲ بطلان بعید نیست کر زیاده بر مقدار یک درهم باشد صدر دام ظله

۳ متصل بهم و احوط مساوی بودن است عرفا صدردام ظله

۴ اشکالی ندارد انشاالله تم ولی مرا ارصدر عبارت خالی از خفائی نیست صدر

۵ فی الجمله صدردام ظله

باب سجود انشاءالله بتفصیل بیان میشود مطلب دوم دربیان مکان مکروه درنماز بدانکه درسی ودو موضع نماز مکروه است اول حمام یعنی خانه دویمی وسومی آن اماخانه اول که محل رخت بیرون آوردن است محل تامل است وبعضی آنراهم مکروه میدانند دوم قبرستان سیم برقبر چهارم مابین دوقبر ورفع کراهت بگذاشتن حایل دریکسمتست پنجم روی بقبرورفع (۱) کراهت بگذاشتن حایل پیش روی است واگردربین چهار قبراست دوحائل رفع کراهت میکند ششم درطویلها هفتم درجائیکه محل پستن گاوهااست هشتم محل خوابیدن گوسفندان نهم درمزابل هرچندپاکی فرش کنند دهم درمحل ذبح حیوانات یازدهم درزمینی که محل بول کردن باشد هرچند خشك باشد دوازدهم درشارع هرگاه ضرر بمارنداشته باشدواگرضرر دارد نماز باطلست سیزدهم هرمکانیکه کثافت آن طبع متنفر باشد چهاردهم درمحل جریان آب اگرچه بالفعل نداشته باشد پانزدهم درزمین شوره زار شانزدهم درآتشکده هفدهم در مطبخ وگلخن ومحل آتش کوره هیجدهم درخانهٔ گبران نوزدهم برروی یخ وبرف ایستادن بیستم درجائیکه درمقابل اوآتش روشن یاشمع روشن شده باشد بیست ویکم جائیکه درمقابل صورتی یاتمثال باشد بیست ودوم جائیکه مشغول کنندهٔ حواس باشد بیست وسیم جائیکه درمقابل قرآن واکرده گذاشته باشد بیست وچهارم درهراطاقی که صورت وتمثال درآن باشد هرچندمقابل نباشد بیست وپنجم هرجاکه دیواری درمقابل باشدکه ازبالوعه نشربان دیوار نموده بیست وششم درخانهٔ که شراب درآن باشد بیست وهفتم مقابل درگشوده بیست وهشتم مقابل [illegible] اوطرف مصلی باشد وچهارمکان دیگر مخصوص ومعین امت وادی ضجنان وبیدا دوذات الصلاصل ووادی الشقره وبعضی ملحق نموده اند هرزمینی را که یك وقتی عذاب برآن نازل شده باشد وبعضی گفته اند که نماز درجائیکه گل شقایق درآن باشد مکروهست ودلیل درستی ندارد مطلب سیم دربیان مکانهائیکه نماز درآنها مستحبست اول مسجدالحرام که یك

۱ احوط ترك است اگرعلامت ظاهری داشته باشد صدر دام ظله

نمازدرآن هزارهزارنمازمحسوب میشود دوم مسجدپیغمبرصلی الله علیه وآله که نمازآن ده هزارنمازاست سیم روضات مشرفه که مقدم برهمه حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بعدازآن حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ودرحدیث هست که نمازدرآن بدویست هزارنمازحساب میشود بعدازآن حرم حسنین علیهما السلام ودر خصوص حضرت امام حسین علیه السلام فضائل خاصه بجهة نماز وارد شده است چهارم مساجد معینه مشخصه که ثوابهای مخصوص داراندوانها چندمسجدند مسجدکوفه ومسجداقصی که نمازدرآنهاهزارنمازاست ومسجدسهله که فضائل بسیار درنماز درآن هست ومسجد خیف که درمنی است وغیر اینها پنجم مساجدی که صفت خاصه دارندا ول مسجدهمسایه که حق مخصوصی داردوترك آن باعث نقص ثواب نمازاست دویم مسجدمهجورخراب شده که شکوه میکندبسوی خداوند ازکسانی که اورامعطل وضایع گذاشتند سیم مسجد جامع هربلدی که نماز درآن بصد نمازاست ومرادازمسجدجامع مسجدیستکه دربلدازآن بزرگتر نباشد یامسجدیکه همهٔ اهل محلات شهردرآن جمع میشوند چهارم مطلق مساجد وبجهة هریك ازمسجد محله وبازارهم بعض ثوابهای خاصه واردشده ششم روضات باقی پیغمبران ومقام ایشان ومقام اولیاء وصلحا وعلماء وعباداحیاء واموآنکه خصوصیتی درآنها حاصل میشود هفتم مسجدخانه که شخص یکجائی رادرخانهٔ خودقراربدهدنماز خانه ومسجدخود اگرچه احکام مسجد درآن جاری نمیشودلکن فضیلت خاصه درآن حاصل میشود واگردروقت احتضارقراربدهد که درآنجاباشدثمرات خاصه دارد یکی ازآنها آسانی جان بیرون رفتن است ودراینجاچندمطلب است که تعلق بمساجددارند مطلب اول در کیفیت وقف نمودن مسجدلازمست درآن صیغهٔ وقف راجاری نمودن باقصد قربت بجهة نمازیاباغیرآن ازعبادات واگربرای غیرآن ازعبادات تنهاوقف کردندنه مسجداست وباید قصدقربت درآن بکند وصیغهٔ آن اینست وقفته مسجداً قربةً الی الله وبعدازصیغهٔ

اقبانی درآن شرط است وحاصل میشود دو بنماز کردن یك مسلمان درآن (۱) مسئلة بعدازتحقق صیغهٔ وقف تمام آن زمین وبنیان ازهوای بالای آن تاطبقهٔ پائین زمین همه مسجداندواما اگر ازاول قراردهد درغرفهٔ بالا را مثلاً تنهابابنیان روی زمین را تنها نه شبستان وزیرزمینی را بازهم صحیح است وهمان مقدار مسجداست مسئلة هرگاه طبقهٔ بالارا قرارداد مسجد بعد خراب شد واثر آن رفت آیاآن مقدارازهوا که بوده حکم مسجدبازدارد یانه محل اشکالست مسئلة هرگاه مسجدمشرف بخرابی شد خراب نمودن آن عیب ندارد مسئلة هرگاه مسجد خرابی ندارد وبحکم است بخواهند اورا خراب کنند که بهتر بسازند جایز نیست (۲) واگر بخواهند خراب کنند که بزرگتر کنند در بعض صور محل اشکالست وعلی ای حال درصورت جواز آنچه سنگ وآجر ومصالح آنست مادام الامکان عین آنهارادر خودآن باید بکار ببرند مطلب دوم دراحکام مسجداست وآنها چند حکم اند اول حرام است نقش نمودن مسجد بطلا وحرام است صورت کشیدن درآن علی الاحوط دویم حرام است نجس نمودن آن واماداخل شدن درآن بایدن نجس یالباس نجس که تعدی بمسجد نکند عیب ندارد سیم واجبست ازالهٔ نجاست ازآن فوراً هرگاه جنب نجاست درمسجد دید پس اگر ازالهٔ آن موقوف بتکث نیست فوراً واجبست واگر موقوف بتکث است آیالازم است فوراً ازاله کند یااینکه بایداول اوقات امکان غسل کند بعدازاله کنددرمسئله تاملی هست اگرچه لزوم ازاله فوراً بی غسل خالی از وجه (۳) نیست مسئلة هرگاه بعدازعلم باینکه مسجدنجس است مشغول نمازشد صحت نماز مشکلست اگروقت وسعت داردوامادرتنگی وقت نماز مقدم است مسئلة اگر وقت درجائی دیگر نماز کرد بازهمان اشکال باقی است مسئلة هرگاه خودقدرت برازاله ندارد وکسی دیگر اورا اعانت نمیکند تکلیف اوساقطست ونمازصحیح است مسئلة هرگاه در اثنای نماز مطلع شد که مسجد نجس است نمازرا تمام کند (٤) هرچند درسعه وقت باشد مسئلة مهمه هرگاه زمینی باشد که درآن بالوعه مجمع نجاسات بوده آیامیتوان آنرا مسجد

(نمود)

۱ باجماع شرایط قبض صدردام ظله

۲ معهذا نیست جایز بودن بهتر وبزرگتر بودن صدردام ظله

۳ مشکلست صدردام ظله العالی

٤ مشکلست صدر دام ظله

نمودیانه ظاهراینستکه همینکه خاك برآن ریختند وآنرابالا آوردند که قطع بوی وکثافت آن شدمیتوان مسجدنمود اگرچه باطن آن نجس بماند وحکم ازالهٔ نجاست ازآن درغیرآن نجاست باطن برقراراست چهارم بعضی ازمحرمات برجنب نسبت بمساجددرکتاب طهارت بیان شده اند مطلب سیم درثواب مسجدساختن است واکتفامیشوددرآن بدوحدیث اول حدیثی که روایت شده ازحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله من بنی مسجداً فی الدنیا اعطاه الله بکل شبر منه مسیر اربعین الف عام مدینة من ذهب وفضة و لؤلؤ ویاقوت وزبرجد یعنی هرکس مسجدی بسازدبهریك وجب ازان شهری دربهشت که مسافت آن چهل هزارسال است خداوندعالم باوعطامیفرماید که بنیان آن ازطلاو نقره ومرواریدویاقوت وزمرداست دویم حدیثی که ازامام بحق ناطق حضرت امام جعفرصادق علیه السلام روایت شده من بنی مسجداً بنی الله له بیتاً فی الجنة یعنی بنیان مسجدی درمقابل اوبناءخانه ایست دربهشت راوی حدیث میگوید بعدازشنیدن این ازانحضرت روزی درمابین مکه ومدینه قدری سنگ دورهم گذاشتم که زمین را هموارکنم برای مسجدی حضرت ازانجا میگذشت عرض کردم جعلت فداك ترجو ان یکون هذا من ذاك قال نعم یعنی فدای توشوم امید داری که این هم داخل مسجد ساختن باشد فرمود بلی (مطلب چهارم) دربیان مستحبات نسبت بمسجد وانها چند فصل اند اول کثرت تردد درمسجد که خواص بسیاردرآن هست دویم درتاریکی شب بمسجدرفتن که باعث نورروزمحشراست سیم سبقت دررفتن مسجدپیش ازوقت واول وقت که درحدیث نبوی وارد شده طوبی لاصحاب الالویة یحملونها فیسقون الی الجنة یعنی خوشا بحال کسانیکه علم بردارند در روزقیامت برای پیش گرفتن بهشت عرض کردند کیستندآنها فرمودکسانیکه زودترازهمه بمسجدمیروند چهارم چراغ روشن کردن درمسجد که باعث اینست که حمله عرش استغفارکنند برای روشن کننده مادامیکه روشنی آن برقراراست (مسئلة) هرگاه درمسجد روشنائی

(باشد)

باشد آیا زیاد کردن آن هم این ثوابرا دارد ظاهر اینست که اگر باعث روشن کردن یك گوشه ازآن بشود همان ثواب را دارد واما اگر همه مسجد بروشنی سابق روشن باشد همین قدر باعث زیادتی آن بشود آن ثواب خاص معلوم نیست اگرچه ثوابی دارد پنجم جاروب کردن مسجد وبیرون انداختن خاك روبه آن که درحدیث وارد شده هرکس جاروب کنید مسجدرا درروز پنجشنبه وبیرون ببرد ازخاك روبهٔ آن بقدر داروئی که درچشم بریزند خداوندعالم دو بهره عظیم ازرحمت خود برای او مینویسد ششم اینکه دروقت داخل شدن مسجد پای راست را مقدم بدارد ودروقت بیرون آمدن پای چپ را هفتم اینکه کفش خودرا ملاحظه کند که نبادا نجاستی درته کفش باشد که سرایت بمسجد کند هشتم انکه دروقت دخول روی بقبله کند وبعدازدخول صلوات برپیغمبر وآل او ودعا کند برای خود وهمچنین وقت بیرون آمدن بدر مسجد بایستد ودعا کند چونکه سائل درخانه انشاءالله ناامید نخواهدشد (مطلب سوم) دربیان مکروهات نسبت بمسجد وانها چهارده اند اول بسیار بلند ساختن دیوارهای آن مگردرصورتیکه بجهت محافظت همسایه لازم باشد دویم کنگره ساختن برای آن سیم نقش آن بغیر طلا واما نقش بطلا پس حرامست ونقش بصورت حیوانات نیز محل اشکالست چهارم انرا راه عبور قراردادن مگر اینکه دورکعت نماز درآن کند پنجم آب دهن وآب دماغ درآن انداختن ششم داخل شدن کسیکه سیر وپیاز خام خورده است وهنوز بوی آنها ازدهان او بیاید هفتم بیع وشراء درآن هشتم فریاد زدن بجهة پیدا شدن گم شده نهم شیش کشتن درآن دهم سنگ ریزه بهم دیگر زدن یازدهم خوابیدن مگر برای غریب ومثل او دوازدهم شعر لغو درآن خواندن سیزدهم صدا درآن بلند کردن چهاردهم منزل مرافعه واقامهٔ حدود قرار دادن پانزدهم حرفهای دنیائی گفتن که اصلا دخل بامر اخروی نداشته باشند شانزدهم شمشیر ازغلاف بیرون آوردن هفدهم اطفال ودیوانها درآن راه دادن وغیر انها هم هست

(خاتمة)

خاتمة بدانکه مستحبست برای مصلی گذاشتن سترہ دروقتیکه شخص نماز کند در جائیکه پیش روی او دیوار یاصف نباشد بلکه پیش روی او فضائی باشد که نایمن از مارّه نیست اگرچه مرور کننده بالفعل نباشد وفی الحقیقه این سترہ تعظیم وتوقیر نمازاست وگذاشتن آن اشاره است باینکه باخلق جدائی کردم وخودرا ازایشان قطع نموده توجه خودرا بخالق نمودم وکیفیت آن اینست که درپیش روی خود بالاتراز محل سجده عصائی یاچیزدیگر مثل نخ ریسمان ونحو آن بگذارد وملاحظه نماید فاصله بودن آنرا مابین خود وکسیکه ازانجا بگذرد واکتفا بخط کشیدن برروی زمین که اثرآن بماند هم میشود (مقدمهٔ هفتم) اذان است (مقدمهٔ هشتم) اقامه است ومریك ازاین دواحکام خاصه واحکام مشترکه دارند پس درانجا سه مقصداست (مقصد اول) درمسائل مختصه اذان است. ودرآن چند مطلب است اول درحکم اذان است بدانکه بعض روایات دلالت بروجوب آن دارند وبعضی بان قائل شده اند درنماز صبح ومغرب وبعضی ازمقدمات واجبه نماز جماعت وشرط صحت آن دانسته اند وبعضی قائلند که شرط ثواب نماز جماعت است ومشهور واقوی اینست که مستحب مؤکداست وتأکید استحباب آن برای نماز صبح ومغرب بیشتراست وتأکید استحباب اذان و اقامه بحدی است که هرگاه شخص انهارا باهم فراموش نمود وتکبیر نمازرا گفت تابحد رکوع نرسیده میتواند نمازرا بهم بزند لکن باید درهمان وقت بمحض یادآمدن باشد که اگر بعدازآن عزم برترك کند یامتردد بماند قطع محل تأمل است. واگر عمداً ازاول ترك کرده هم درقطع اشکالست دویم دراقسام اذانست بدانکه اذان درشریعت بردوقسم است اول اذانی که دخل بوقت نماز ونمازندارد وآن درسه مقام است اول اذان واقامه ایست که مستحب است درگوش مولود درروز تولد گفته شود (مقام دویم) اذانیست که درصحرای موحش که سحره جن صورتهای موحشه درنظر میاورند بجهة دفع آنها بگویند وباصطلاح مردم آنرا

(غول)

غول میگویند (مقام سوم) درگوش کسیکه بجهة چهل روز گوشت حیوان نخوردن کج خلقی عارض اوشده باشد بلکه برای مطلق کج خلقی هم خوبست (قسم دویم) اذانیکه دخل بنماز واوقات ان دارد وآن بردو قسم است اذان اعلام واذان اعظام که اذان نمازاست اذان اعلام انیست که مقصود اذان اطلاع دادن مردم باشد بجهة (۱) نماز اذان اعظام احترامی است برای نماز هرچند اعلامی دران منظور نباشد که اگر شخص خود تنها باشد وهموار اذان بگوید بازهم مستحب است وگاهی هردو منظور میشوند پس اذان سه قسم میشود واذان اعلام واعظام دراحکام هم ازچند بابت مختلف اند اوّل اینکه درصحت اذان اعلام قصد قربت شرط نیست اگرچه درثواب آن شرط است ولکن درصحت اذان نماز قصد قربت شرط است (دویم) اینکه اذان اعلام باید اوّل وقت باشد واذان نماز بانمازاست هرچند آخروقت باشد (سیم) اینکه اتصال اذان اعلام بنماز معتبر نیست لکن اذان نماز فی الجمله اتصال ضرور دارد (چهارم) اینکه بعضی گفته اند اخذاجرت براذان اعلام حرام نیست لکن براذان نماز اجماعاً حرام است (پنجم) بعضی قائلند که غلط دراذان اعلام عیب ندارد (ششم) اینکه اذان اعلام همان یك قسم است که فصول اذان دران تمام گفته شوند واما اذان نماز پس هشت قسم برای حصول خود آن تحقق ثواب آن درشریعت مقرر شده اول اذان تمام دویم اذان قصر سیم اذان اقتصار چهارم اذان اکتفاء پنجم اذان کفایت ششم اذان حکایت هفتم اذان سماع هشتم اذان تلفیق وتفصیل اینها باینطریق است اوّل اذان حقیقی تمام وآن هیجده فصل است چهار الله اکبر وگفتن اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی خیر العمل الله اکبر لا اله الا الله هریکی دومرتبه وبجهة تیمن وتبرك بعداز شهادت برسالت شهادت برای امیر المؤمنین بولایت وامارت مؤمنین ووصایت مستحب است لکن جزء اذان نیست وگفتن آن یکمرتبه کفایت میکند بجهة حصول استحباب مطابق دویم اذان قصر

۱ یعنی دخول وقت نماز صدردوم ۶ره

که هرفصلی را یکمرتبه بگوید وان بجهة مسافر وکسیکه کارشتابی دارد (سیم) اذان اقتصار وآن بجهة زنان است که شارع قرارداده که زن دراذان اقتصار کند بیك تکبیر ودوشهادت (چهارم) اذان اکتفا باذان نماز سابق واین درچند موضع است اوّل درجائیکه جمع کند مابین دونماز مثل ظهر وعصر ومغرب وعشا واذان بگوید برای نمازاول دیگر نمازدویم اذان نمیخواهد واکتفاء میشود بهمان اذان برای هردو که ثواب ازان برای دویم حاصل است وتحقیق مطلب این اسب که جاآوردن نمازهای مرتبه مثل ظهر وعصر ومغرب وعشاء بچندطریق میشود اوّل بطریق تفریق که مستحبب وغالب اوقات طریقه حضرت پیغمبر صلعم وائمه طاهرین بر آن بوده است باین نحو که اول ظهر نافله ظهر ونمازرا میکردند بعد میرفتند تاوقت فضیلت عصر که سایه شاخص بقدر آن میشد وآن وقت نمازعصررا میکردند ودراین صورت بی شبهه که اذان دیگر برای نمازعصر باید گفت (دویم) تفریق باینکه بعداز نمازظهر قدری تاخیر بکنند تاسایهٔ چهارسبع شاخص بشود بعد نماعصررا بکنند ودراینجاهم اذان عصر بی شبهه مستحبست (سیم) تفریق باینکه قدری تفرقه زمانی بشود کمتر ازاین دراینجاهم ظاهراً اذان عصر مستحبب (چهارم) اینکه تفریق شود بهمان جا آودرن نافله عصر بعداز نمازظهر وبراینصورت اراعصر نگفتن احوط است (۱) (پنجم) اینکه جمع کند باینکه بعداز نمازظهر بلافاصله مشغول عصر بشود واین جمع در بعض مقامات مستحب است ودرغیرانها رخصت است اگرچه ترك فضیلت است امامقام استحباب جمع پس درچند وضع است اول درنماز عصر جمعه است که انرا بعداز نمازجمعه یاظهر بلافاصله بکنند دویم درنمازعصر روزعرفه است درعرفه که انرا بانمازظهر جمع کنند (سیم) درنمازمغرب وعشاء درمشعرالحرام است که مغرب وعشارا ازاوّل وقت تاخیرمی اندازند وهردونمازرا باهم میکنند ودراین سه مقام اذان نمازعصر وعشا مستحب نیست بلکه بدعت است درصورتیکه جمع کنند وبعضی گفته اند که اذان عصر

۱ ولی گفتن بر مطلو بیت اولی است صدردام ظله

جمعه وعصر عرفه درعرفه وعشاء درمشعرالحرام ساقطاست چه جمع بشود وچه تفریق بشود ودراین تامل هست (چهارم) جمع مابین دونماز که مستحاضهٔ کثیره میکند که یك غسل میکند بجهة نماز ظهر وعصر ویك غسل برای نماز مغرب وعشاء (پنجم) برای مسلوس درصورتیکه یك وضو بخواهد دونماز را بکند ودرغیراین مقامات (۱) جمع مابین دونماز مستحب نیست چه دراول وقت وچه غیرآن بلکه مرخص فیه است وکلامی هست که دراین صورت که جمع مرخص فیه است بازاذان ساقطاست یانه احوط سقوطاست (دویم) ازاقسام اذان اکتفاء اذان نماز قضااست که هرگاه شخص مشغول نماز قضا میخواهد بشود دراول شروع اذان بگوید بعدهرقدر که دران مجلس قراراست که نماز قضامیکند اقامه تنها بگوید ومراداز قرار عادتیست که بجهة خود معین نموده یا بنائی که دارد که چه قدر نماز کند (مسئلة) هرگاه دربین نمازهای قضائی ادائی کرد یافاصله بسیار شد اذان برای نماز بعداز ان بگوید (مسئلة) درنماز قضای اجیری اگر شرط اذان و اقامه کرده این حکم نمی آید (پنجم) اذان کفایت وآن درصورتیست که درمسجدی ازنماز جماعت فارغ شده باشند وهنوز صفوف تمام بهم نخورده باشند و کسی بیاید در آن مسجد بخواهد نماز کند اذان واقامه انها که گفته اند کفایت برای نماز بعداز دیگران هم میکند چه نماز جماعت بکنند چه منفرد چه قصد حضور جماعت داشته باشند ونرسیده باشند یااز اول قصد انفرادیا جماعت مستقله داشته باشد درهمه این صور نه اذان بگویند ونه اقامه تکبیر نماز را بگویند ومشغول نماز شوند مسئلة جریان این حکم درغیر مسجد (۲) خالی از قوة نیست مسئلة هرگاه نماز اول ادائی باشد ودویمی قضائی بجهت خود یانیابت یابعکس سقوط محل اشکال است مسئلة هرگاه این نماز جماعت دویمی که اذان واقامه گفته اند تمام کنند وهنوز متفرق نشده سیمی بهم رسید ظاهر اینست که بازهم حکم درآن جاریست وهمچنین مسئلة هرگاه اهل نماز جماعة که هنوز متفرق نشده اند از اول بی اذان واقامه

۱ استحباب جمع در مسلوس ومستحاضه محتاج بعمر اجمعه است صدردام ظله

۲ ولی بقصد وجاء مطلوبیت بکوید صدر دام ظله

نماز کرده اند جریان این حکم برای جماعت ثانیه مشکلست واگر اکتفاء بسماع اذان واقامه کسی دیگر نموده اند شاید حکم جاری بشود ششم اذان سماع وآن درچند موضع است اول اذان که برای نماز جماعت گفته شود همینکه امام را شنید دیگر نماز او ونماز مأمومین که بااو هستند یابعد ملحق میشوند اذان نمیخواهد بلکه درمشروعیت اذانهم اشکالست دوم هرگاه کسی اذان واقامه گفت هرچند منفرد باشد وکسی دیگر شنید ومیخواهد نماز جماعت کند یانماز منفرد کند همان شنیدن کفایت میکند لکن بعداز شنیدن تکلم نکرده تکبیر نماز را بگوید مسئلة آیادرشنیدن اذان واقامه شنیدن همهٔ آن لازم است یاشنیدن بعض انهم کافیست درصورتیکه خود مؤذن تمام گفته باشد اقوی اولست وثانی خالی ازوجه نیست هفتم اذان حکایت وبیان ان اینست که همینکه شخص صدای اذانی شنید وهرچند اذان اعلام باشد مستحبست برای او حکایت آن یعنی بعداز هر فصلی بلافاصله که مؤذن گفت مثل او بگوید واگر بعداز شنیدن حیّ علی درهرسه مقام لاحول ولاقوة الابالله بگوید بهتراست حتی اینکه این حکایت درحالت نماز هم مستحبست (۱) وبعداز عمل باین مستحب کفایت میکند ازاذان نمازیکه بعداز آن بجامیاورد هشتم اذان تلفیق یعنی اذانیکه قدری رابشنود وقدری راخود بگوید یااینکه خود مؤذن از فصول کم کند وسامع انرا بگوید بامـلاحظهٔ ترتیب وشاید بی مـلاحظه آنهم مجزی باشد (۲) مطلب سیم در احکام اذان است وچون غالباً بااقامه شریکست دراحکام مشترکه بیان میشوند وحکم خاص اذان دراذان اعلام است وسابقاً بیان شد مقصددوم دراقامه است وحکم آن استحباب مؤکداست وبعضی ازعلماء واجب دانسته اند وتأکید آن بیشتر ازاذانست واقسام آن شش است اول اقامهٔ تمام وآن مثل اذانست درفصول مگراینکه دوتکبیر ازاول ساقطست (۳) ویکتهلیل ازآخر ولکن دومرتبه قدقامت الصلوة بعدازحیّ علی خیرالعمل دارد دوم اقامهٔ قصروآن برای مسافراست وکسیکه کارشتابی دارد مرخص است که ازهرفصلی یکی رابگوید بقصد خصوصه اقامه وثواب آن برای او حاصلست سیم اقامهٔ اختصار

۳ اولی تکرار تهلیل است بقصد قربة مطلقه صدردام ظله العالی

۴ وبعوض حیعلات لاحول ولاقوة الا بالله بگوید صدر دام عمره

۳ مشکلست صدر دامظله

وآن درخصوص زن است که عوض اقامه میگوید الله اکبر اشهدان لااله الاالله واشهدان محمداً عبده ورسوله ودرخصوص کسیکه اقتدا میکند بمخالفت مذهب بطریقی که در جماعت بیان میشود دراقامه او کافیست ازقدقامت الصلوة تاآخر چهارم اقامه کفایت بنحویکه دراذان گذشت پنجم اقامهٔ سماع بهمان طریق که دراذان گفته شد ششم اقامهٔ تلفیق بهمان کیفیت مقصدسیم دراحکام مشترکهٔ اذان نماز واقامه است وانها بردو قسمند شرائط ومستحبات اماشرائط اول لزوم نیت قربت مثل همهٔ عبادات ازاول تاآخر آن بنحو استدامه وبعضی لازم دانسته اند درنیت آن تعیین آن نماز که اذان برای آنست وخالی ازقوة نیست دوم ایمان پس اعتماد باذان مخالف نیست لکن درسماع اذان ایشان خالی ازوجه نیست سیم بلوغ بنابرقول بعضی لکن ظاهر اینست که اگر نابالغ ممیز باشد وقصد قربت کند اذان او صحیح است واحکام صحیح براو جاری میشود چهارم صحیح خواندن انها پس اگر غلط بخواند یاتبدیل حرف کند باطل است پنجم دخول وقت نماز پس اذان نماز واقامه قبل ازوقت باطل است واگر بخیال وقت گفت ودرانثناء انها وقت داخل شد هم صحت انها محل اشکالست اگرچه درنماز کفایت کند ششم ترتیب مابین فصول هفتم ترتیب مابین اذان واقامه پس اگر فصل مؤخررا مقدم گفت آن مقدم گفته راثانیاً بعداز مؤخر گفته بگوید وهمچنین هرگاه اول اقامه گفت بعداز آن راثانیاً اقامه را بگوید و بعضی قائلند که تقدیم عمدی مبطل است وباید همه را ازسر بگیرد هشتم موالات مابین فصول هریك که بحسب صورت متعارف دراهل شرع بهم نخورد نهم موالات مابین اذان واقامه که فاصله زیاد نشود وتحدید آن بحسب متعارف اهل شرع است واما مستحبات اول طهارت از حدث است لکن دراقامه بعید نیست که ازشرایط باشد دویم استقبال قبله است سیم قیام است وبعضی هردو را دراقامه از شرایط دانسته اند چهارم حرف زدن درانثناء آنها ومابین آنها واحوط بلکه اقوی دراقامه حرمت کلام است بعداز قدقامت الصلوة درنماز جماعت مادامیکه برآن قصد

برقرار است پنجم وقف است دراواخر فصول آنها لکن دراذان مابین دوفصل اندك تأنی کند ودراقامه بمجرد وقف برآخر فصل شروع بفصل دیگر کند (مسئلة) اگر ساکن نمود آخر فصل را وبلا فاصله شروع کرد درفصل دیگر بدون وقف که اندك مکثی میخواهد بعضی حکم نموده اند که این وصل بسکون عیب ندارد وهمچنین در تسبیحات واذکار مکرره مثل تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام واینقول خالی ازوجه نیست واحوط وقف است پنجم اظهار الف وها لفظ الله درآخر هرفصلی بنحویکه خوب ظاهر شوند وباخفاء اداء نشوند ششم فاصله مابین اذان واقامه بدو رکعت نماز یایك گام (۱) برداشتن یانشستن یاسجده یاذکری یادعائی یاحرف زدنی یاقدری سکوت لکن بجهة نمازصبح حرف زدن بهتراست وبجهة مغرب یاگام برداشتن یاسکوت یاتسبیح بهتراست ودورکعت نماز درخصوص مغرب محل اشکالست ودر غیرآن هرجا ممکن است ازنافله باید حساب شود (مسئلة) هرگاه بنای ترك اذان داشت واقامه گفت بعدبنای اوبراذان شد آنرا بگوید واقامه را اعاده کند (مسئلة) هرگاه منفرد برای خود اذان واقامه گفت بعد بنای امامت شد مستحب است اعاده (مقدمهٔ نهم) تکبیرات بدانکه مستحبست افتتاح نمازبشش تکبیرغیرتکبیرة الاحرام وهفتم آنها تکبیرة الاحرام را قرار بدهد وبعضی گفته اند که اولی را تکبیرة الاحرام هم میتواند قراربدهد پس شش تکبیر مستحب درنمازاند نه مقدمه واحوط اول است ونیت افتتاح باید بیکی باشد نه بیشترازیکی واین تکبیرات را متصل میتوان گفت و مابین آنها ادعیه هم واردشده که بیان خواهندشد وپنج تکبیرهم خوبست وسه تکبیر هم خوبست (مسئلة) این تکبیرات برای هرنمازی مستحب اند وبعضی تخصیص بهفت موضع داده اند هرنمازواجب واول رکعت نمازشب ومفردهٔ وتر واول رکعت نافلهٔ ظهر واول رکعت نافلهٔ مغرب واول رکعت نمازاحرام ووتیره وظاهر تاکد استحبابست درانها (مقدمهٔ دهم) ادعیه توجه بنمازاست وآن ادعیه بردوقسم اند قسم اول

۱ استحبابات آن در غیرصفرده معلوم نیست؛ صدردام ظله العالی

ادعیه که بعد از تکبیرات مقرر شده‌اند باینطریق که بعد از دو تکبیر
بگوید اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا
یغفر الذنوب الا انت بعد دو تکبیر بگوید و بگوید لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس
الیک والمهدی من هدیت لا ملجا منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت
سبحانک رب البیت بعد از آن دو تکبیر بگوید و بگوید وجهت وجهی للذی فطر السموت
والارض عالم الغیب والشهادة حنیفاً وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی
لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین پس شروع باستعاذه وسورهٔ
حمد نماید (قسم دویم) ادعیه توجه بی تکبیرات سه دعا وارد شده اول اینکه پیش
از تکبیرة الاحرام بعد از اقامه بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة بلغ محمداً
صلی الله علیه وآله الدرجة والوسیلة والفضل والفضیلة بالله استفتح وبالله استنجح وبمحمد
رسول الله صلی الله علیه وعلیهم اتوجه اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعلنی بهم عندک
وجیهاً فی الدنیا والاخرة ومن المقربین دویم دعای توجه را بنحویکه گذشت تنها بخواند
وتکبیرة الاحرام گوید سیم اینکه بعد از تکبیرة الاحرام بگوید یا محسن قد اتاک المسیء
وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء انت المحسن وانا المسیء بحق محمد وآل محمد صل
علی محمد وآل محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی (مقدمهٔ یازدهم) - سی در تحصیل شرائط قبول
ورفع موانع وحوائس آن وسعی در زیادتی درجهٔ آن توضیح این مطلب اینست که بعد
از انکه نماز جامع شرائط صحت شد که بحسب تکلیف بجا آمده که دیگر اعاده وقضاء
آن بذمه نیاید قبول آن مرحله دیگریست وکمال قبول آن درجهٔ دیگر است وبجهة
قبول آن شرائطی هست که باید بعمل بیایند وبعضی صفات مانع قبول اند وبعضی
افعال حبس آن مینمایند که بعد از رفع آنها قبول محقق میشود لهذا چند مقدمه در این
مقدمه بیان میشود اول در شرط قبول شدن نماز که عمدهٔ همهٔ شرائط است بلکه همهٔ نماز
در عالم معنی برای آنست وآن اقبال قلب است بر نماز در وقت ارادهٔ آن که مستمر باشد

(تا آخر)

تا آخر آن واین اقبال روح نماز است وحرکات قالب این روح اند ودر احادیث متواتره
نبویه وامامیه وارد شده که هر قدر از نماز که اقبال در آن هست قبول درگاه خالق میشود
پس اگر در بعض حالات آن هست مقبول همانست پس بعض نمازها ثلث آنها قبول است
وبعضی ربع انها وبعضی عشر انها ونماز مثل جسم است جان آن اقبال قلب است اگر
هیچ در آن نیست مثل میت بی روح است واگر جزئی در او هست مثل کسی است که
هنوز قدری از اعضاء او روح دارند ورمقی از حیاة دارد پس بیان این مقدمه که شرط
قبول است از لوازم است وتحقیق آن اینست که اقبال قلب در نماز بشش چیز حاصل
میشود اول حضور قلب دویم تفهم سیم تعظیم چهارم هیبت پنجم خوف وورجاء
ششم حیا اما حضور قلب پس معنی او اینست که در دل فکری بغیر از انچه باو مشغول
است نباشد وبعد فهمیدن اینست که چه میگوید وعلاوه بر این باید عظمت خدائی در
قلب او تاثیر بکند چونکه میشود شخص با کسی حرف بزند که دل او جای دیگر نیست
ومیفهمد چه میگوید لکن آن کس عظمتی در دل او ندارد وبعد از حدوث عظمت در
قلب خوفی از آن عظمت در قلب حاصل میشود که آنرا هیبت میگویند واین غیر خوف
از اذیت است وبعد از آن بسبب علم بوسعت رحمت وفضل او امیدی باو حاصل میشود
وبعد از آن بواسطهٔ ملاحظه تقصیر خود صفت حیاء عارض او میشود وکیفیات توجه
قلب وغفلت آن در نماز مختلف است گاهی بحضور قلب بودن در نماز بطریقی میشود که
هرگاه شخص انصاف بدهد می بیند که این حضور ومکالمه با خالق خود کمتر شده
از مکالمه با رفیق ونوکر وغلام که در وقت مکالمه با ایشان متوجه است که چه میگوید
ودر این وقت اصلا وابدا ملتفت نیست پس اگر از خجالت این کیفیت گداخته شود
نخواهد بود وتنزلات ودرکات بحضوری مختلفند بعضی پست تر از بعضی همچنانکه
حضور قلب را مراتب ودرجات مختلفه هست بعضی بالاتر از بعضی واعلای مراتب
آن مرتبهٔ امام متقیان ع است که در نماز از تیرها را از بدن او میکشیدند احساس نمیکرد

(باو جه دیگه)

باوجودیکه درخارج نماز تاب نمی آورد و بعدازان مرتبه بعضی از صلحاء متقیان است که درنماز بود طاقی ازمسجد خراب شد که مردم همه جمع شدند و براو معلوم نشد تا ازنماز فارغ شد و بعدازان مراتب غیر متناهیه بحسب معرفت شخص دارد حاصل انها ملتفت شدن است باینکه درمقام حضور خاص پادشاه حقیقی که مالك زمین وآسمان است برآمده ام ودرموقف مکالمه بااوهستم واومتوجه بمن است وهمینکه باین ملتفت شد البته بردل وزبان واعضاء وحرکات وسکنات ووجنات احوال اوحالات وقوف بندهٔ ذلیل درحضور پادشاه جلیل ظاهر میشود امادل پس درآن تنبه حاصل میشود وازبیهوشی غفلت ازخالق خودبحال می آید بعد توجه برای اوحاصل میشود ومیفهمد که چه میکند وچه میگوید واقلا حیاء بجهت اوحاصل میشود که ازاینکه مکالمه بامالك الملوك کمتر ازحرف زدن باخادم ومملوك نباشد که دروقت مخاطبه ایشان متوجه میشود که چه بایشان میگوید درانجاچنین نباشد که ابداً نداند چه میگوید وباکی حرف میزند وبعدازاین حالت شرم ازدروغ گفتن دراوحاصل میشود درافعال واقوال وقرائت پس ملاحظه کند که ایستادن اوایستادن دروغ گو نباشد وبزبان دروغ نگوید وتکبیر او خدارا دروغ نباشد وگفتن ایاك نعبد دروغ نباشد وبعد ازاین ملاحظات اعضا و جوارح اوخاضع وخاشع میشوند پس چشم باین طرف وآن طرف نگاه نمیکند وبطریقی که مستحب است آرایم بسته نگاه میدارد وبطرف پایین نگاه میکند وبدن را حرکت نمی دهد ودستهارا درجای خود نگاه میدارد وباریش واعضای بازی نمیکند ودر نهایت آرامی تن میشود وشتاب نمیکند واگرازمتکبران برمخلوقین است در وقت نماز که دراطاعت وبندگی وخدمت خالق است اوضاع تکبر برخالق نفروشد و کثافت و نجوست وخباثت اصل وحال وعاقبت خودرا درنظر بیاورد واگر لباس اهل تکبر وتجبر واعدآءالله دربر دارد اقلاً وقت نماز آنهارا بیرون بیاورد لباس پاکیزه که مناسب ذلت باشد دربر کند ودرهرحالتی ازقیام ورکوع وسجود

حالت قلبیه برطبق آنها حاصل چونکه افعال واقوال وحالات وهیئات نماز برطبق معراج اند که درهرحالتی ترقی برای شخص حاصل شود همچنانکه حضرت ختمی مآب صلعم فرموده اند الصلوة معراج المؤمن پس نمازی که ازاول تا آخرآن ذکر دنیا و روی گردانی ازخدا بلکه تدبیر وفکر معصیت اوباشد تنزل بدرك اسفل است نه معراج واقل مراتب حضور واقبال این است که شخص درنماز بادل خود حدیث دنیا نگوید وخودرا بحالت ایستادن نزد آقای بزرگ تصور نماید واین حدیث دنیا گفتن بادل دوسبب دارد یکی سبب ظاهری که چشم خود در نماز چیزها می بیند که حواس اومتفرق میشود وازجائی بجائی میرود که ازتوجه بان بماند وعلاج این رفع اینهااست ازپیش نظر خود ویکی سبب باطنی که غلبه حب دنیاو خلوص قلب درمیل بان است که دل بسمت دیگر نمیرود هرچه اورا برگردانی بسمت محبوب ومعشوق خود میرود ومعالجهٔ این صعب است وبتأمل وتفکرات میشود نسال الله التوفیق لذلك (مطلب مهم) بدانکه نماز که میزان اعمال است ومعیار اعمال است وعمود دین است ومناط قبول اعمال است که اگر قبول نشد ودرنامهٔ اعمال مقبوله درج نشد درقیامت نظر بهیچ عملی ازاو نمیکند شرط قبول آن اقبال قلب است درآن پس نمازی اقبال مردوداست یعنی اورا بنماز گذار پس میدهند ومعنی پس دادن او اینست که ابداً اجری ندارد اگرچه بحسب ظاهر شرع بگویند صحیح است یعنی اعاده وقضای آنرا نخواهند وعقاب برترك آن نکنند وبعضی گفته اند که معنی عدم قبول آن اینست که قبول کامل نمیشود وعلی ای حال همینکه بی اقبال درنماز قبول انرا برداشت وقبول نشدن آن قبول باقی اعمال رابرداشت معصیت سنگین میشود ازنمازهای اغلب ناس وباقی اعمال ایشان وهلاکت عموم پیدا میکند لکن خداوند عظیم رحیم بلطف عمیم خود تلافی قرارداده نوافل نمازهارا که جبران شکست میکنند واتمام این ناقص میمایند وباین تلافی نماز واجب بی اقبال بسبب حاضر شدن نوافل مقبول میشود در بعض نمازها اعمال میشود ولکن

در اینجا مثله دیگر هست که آیا توجه و اقبال قلب در خود این نوافل شرط است بجهت تلافی بی اقبالی در نماز واجب یا اینکه نافله صحیح اگرچه بی توجه و اقبال قلب باشد تلافی میکند شهید ثانی اعلی الله مقامه میفرماید که این توسعه و لطفیست از جانب خدا که محض جا آوردن این نوافل بطریق صحیح تلافی میکند و بعضی از فقهاء در این تامل دارند و میگویند باید در اینها توجه قلب باشد که تلافی بی توجهی شود و قول اول اقرب بوسعت لطف و تفضل الهی است مطلب دوم در موانع قبول اند که رفع انها از مقدمات است و انها بسیارند از انجمله عجب و خود پسندیست که حبس عمل میکند و بعضی حکم ببطلان نموده اند در نماز مقارن عجب و از انجمله حبس حقوق واجبه است خصوصاً حبس زکوة که باعث قبول نشدن نماز است و از انجمله است ناشزه بودن زن و گریختن مملوك و حسد و تکبر و غیبت و حرام خوردن و شراب خوردن بلکه مطلق فسق مانع قبول کلیست مطلب سیم در امور یکه اجر نماز را کم میکند و رفع انها از مقدمات است اول اینکه شتاب و تعجیل نکند مگر در ضیق وقت دوم اینکه حاقن و حاقب نباشد یعنی مدافع بول و غائط نباشد اگر بتواند قرار بگیرد و اگر مانع قرار باشد نماز باطل میشود سیم اینکه در نماز آب دهن و آب دماغ نیندازد مگر اینکه مانع قرائت باشد چهارم اینکه سر بهوا و چشم باینطرف و انطرف ننماید پنجم اینکه چشم را نبندد بلکه بنظر چشم بپائین باشد مثل چشم بسته ششم اینکه اعمالی که غفلت و بازی و تکبر در آنهاست بجا نیاورد هفتم اینکه خواب آلوده نباشد و با کسالت نباشد خاتمه بعد از انکه شرائط قبول را موجود نمود و موانع قبول را مرتفع کرد سعی در ارتفاع درجهٔ قبول نماید چونکه درجات آن نهایت ندارند و چیزهائیکه باعث ارتفاع درجهٔ نماز ند بسیارند از انجمله انگشتر عقیق در انگشت داشتن و از انجمله بوی خوش بکار بردنست که گاهی ثواب نماز را بهزار نماز میرساند و از انجمله شانه کردن محاسن است و از انجمله مسواك کردن است پیش از نماز که فضائل بسیار برای آن هست و از انجمله

متزوج بودن است که نماز متزوج هفتاد مقابل نماز شخص عزب است و غیر اینها بسیارند مقدمهٔ دوازدهم در مقدمهٔ متصلهٔ مقارنه که بسبب شدت مقارنه شبیه بجزء نماز است بلکه بعضی از را جزء گفته اند و آن نیت است که عبادت بودن همهٔ عبادات بان بسته است و امر آن در نهایت آسانیست و در نهایت مشکلی است و از را احکام و مسائل خاصه هست پس بیان چند مطلب ضرور است اول در حقیقت نیت و برای فهم آن مطلبی بیان میشود که حقیقت آن معلوم شود و وسواس در آن رفع بشود بدانکه هر عاقلی که کاری میکند از روی شعور اول تصور آن در قلب او افتاده بعد تصور فائده آن نمودن و بعد از آن قلب که همهٔ اعضا و جوارح خادم او هستند تحریك اعضا و جوارح بجهة حصول آن مینماید و مقدمات را بعمل میاورد و بعد از مقدمات آن کار را بعمل بیاورد بی اینکه ضرور باشد که مقارن آن کار قدری تامل کند و در دل خود بگذراند که من اینکار را بجهت این فایده میکنم پس نیت آن اراده است که منشاء او تصور فائده کار است دیگر نه گذرانیدن تازه در دل میخواهد و نه گفتن زبانی بلکه این هر دو در انظار عقلا خصوصاً بزبان آوردن لغو محض اند و توضیح این بمثال اینست که هرگاه در جائی نشسته باشی شخصیکه مستحق تعظیم است شرعاً یا عرفاً داخل آن مجلس بشود بمحض افتادن نظرت بر او از جا برمیخیزی و تعظیم او بانیت حاصل شده بی اینکه در وقت برخاستن قدری حرف در دل خود بگذرانی که برمیخیزم برخاستن در مقابل روی این شخص بجهة تعظیم او برای خدا یا برای مطلب دیوی یا بجهة خوف و مانند اینها همین قدر که دیدن او و دانستن ثمرهٔ آن محرك ارادهٔ تو شد و قدرة تو با اراده تاثیر در برخاستن تو نموده عمل ترا بانیت نموده و اثر آن بر آن مترتب شد بی احتیاج بگذرانیدن و ترتیب آنها در دل زیاده بر انچه در دل هست از تصور و داعی و تحریك داعی چونکه در دل بودن چیزیست و تصور و گذرانیدن انچه در دلست و احضار آن و احضار آن چیزی دیگر است همچنانکه بزبان آوردن آنچه در دل است چیز دیگر است و هم چنانکه بزبان آوردن قصد و نیت لغو بی ثمر است گذرانیدن بترتیب

الفاظ زیاده برحصول اراده قلبیه که برانگیخته شده ازدانستن فائده هم لغواست وتفاوتی دراین مابین عبادات واجبه مستحبه نیست پس همچنانکه دعاء در تعقیب میخوانی ودرشبهای ماه رمضان دعای افتتاح وسحر رامیخوانی بی اینکه قبل ازخواندن دردل قدری ترتیب بدهی که فلان تعقیب رامیخوانم ندباقربة الی الله یادعای افتتاح رادرشب ماه رمضان میخوانم ندباقربة الی الله و بلاشبهه این عبادت ازتو بعمل آمده نماز ووضوء نیز همین طوراست پس اذان ظهررا که شنیدی ومیدانی که نمازظهری خداوندعالم ازتوخواسته است برخیزی مهیا میشوی آب میاوری وضو میگیری در مقام نماز می ایستی اذان و اقامه میگوئی تکبیر نمازرامیگوئی دیگرضرورنیست که قدری بادل خودبگذرانی که نمازظهررابجا میاورم وجوباً اداءقربة الی الله بی اینکه اینرا دردل بترتیب بگذرانی نمازظهررا بجاآورده اداء وجوباً برای خدا بسبب ان ارادهٔ ثابته درقلب وبدون اینکه بزبان بگوئی پس نیت ترکیب ندارد وعربی وعجمی وترکی و هندی ندارد ودرقلب همه یك طوراست صفت لغات درآن جاری نیست بلکه بزبان گفتن لغواست بلکه مکروه(۱) است بلکه بقصد تشریع حرام است واین ایستادنها و تفکر وتأمل وتغییراحوال همه شغل وسواس خناس است وهمینکه وسواسی می بیند که نیتش نمیاید همان نیامدن نیت نیت حقیقی است تکبیر بگوید ومشغول شود این وجه اینکه گفتیم که نیت آسان ترین چیزهااست بلی اگر گفته باشند کاری بکن بی نیت آن صعب است بلکه محال است واما اینکه گفتیم که نیت ازهمه چیز صعب تراست مراداز ان خلوص نیت است که آن مشکلست بیان آن اینکه اصل قصدونیت فرمان برداری بطریقی که گفته شده آسان است لکن چون خلوص هم شرط است حقیقت خلوص در بعض مقامات بسیارصعب است توضیح این مطلب اینست که بعدازانکه شخص ملاحظه نمود نمازیاعبادت دیگررا ودانست که خداوندعالم این رامیخواهد واین دانستن اورا محرك شد که عمل رابجاآورد دیگر نمی بجهة عمل غیراز فرمان برداری بنظر نیاورد

(۱) گذشت که احوط در حج گذرانیدن در دل است و بران جاری کردن مستحب ودراعتکاف نیز بعضی زاساطین استحباب [illegible] فرموده اند صدر دام ظله

این خلوص نیت است واما هرگاه دران عمل ثمری دیگر هست مثل خوش آمدن مردم ازاو یامدح وثناء ازکسانیکه اورامی بینند یارفع دردلها یاشهرت کردن بعدازاین یا مثل خنك شدن بدن یاگرم شدن آن درغسل یامثل اینها پس خالص نمودن عمل ازاینها صعوبت دارد وخلاص شدن ازاین صعوبت هم دخلی بگذرانیدن دل ندارد چونکه مناط درآن محرك است پس هزارمرتبه اگرقربت را دردل بگذراند یازبان بگوید ولکن اصل محرك او یکی ازاینها باشد عمل خالص نمیشود وچون بسیاری ازمردم در اعمال خود مبتلا باین کیفیت هستند لهذا بیان تفاصیل آن لازم است دردو فصل فصل اول در ملاحظه مدح مردم اورا وخوش آمدن ایشان که آنرا ریاگویند (فصل دویم) در ملاحظه ثمرات دیگر که مرتب برعمل میشوند (فصل اول) بدانکه ملاحظه نمودن مردم درعبادت خدابچند طریق میشود اول اینکه اصل عبادت رابخصوص برای ریاوشهرت وسمعه بجاميآورد واین باطل است بی شبهه وحرام است وداخل گناهان کبیره است بلکه شرك است بخداوندعالم وهمین که عبادت باین نیت شد اگرچه اعلای عبادات باشد مثل اینکه شخص درجهاد درركاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله کشته شود لکن قصداو شهرت وریاء باشد اجری نزدخداوند ندارد (دویم) اینکه قصداو دراصل عمل فرمان برداری خداوریاء مردوباشد باینطریق که هردوروی هم رفته باعث عمل شده یاهریك سبب مستقل باشد یاریاء اصلی وقربت تبعی یاقربت اصلی وریاء تبعی باشد در جمیع این چهارصورت عمل باطل بلکه وزر ووبال حاصل است (سیم) اینکه دراصل عمل قصد خالص است لکن دریکجزواز واجبات آن قصدریاکرد پس اگر انجزء قابل تدارك نیست مثل روزه که ممکن نیست بعوض جزء ریائی آن جزء دیگراورد این هم باطل است وانرقابل باشد مثل انکه یکجزواز دعایااذان راریاء گفت وبعدعود نمود بقصد قربت گفت عمل صحیح میشود همان معصیت درآنجزء نموده است واما درمثل نماز هرگاه یکجزء واجب انرا ریاء بجاآورد آیاتدارك ان ثانیاً بقصدقربت ثمردارد یانه محل اشکال

۱ ظاهر آنست ندارد صدر و دام ظله

است(۱)(چهارم) اینکه بعض اجزاء مستحبهٔ عمل واجب را ریاء نمود مثل انکه قنوت را ریاء خواند یادر استغفرالله مابین دوسجده ریاء کرد قول بصحت دراین خالی ازوجه نیست واحوط اعاده است (پنجم) اینکه دربعض اجزاء عمل مستحبی که هیئت اجتماعیه ندارد ریاء نمود مثل اینکه قرآن میخواند دریك آیه قصد ریاء کرد همان یك آیه باطل و باقی صحیح اندو اگر خواندن آن سوره براو واجب باشد باز همان یك آیه را اعاده کند مجزیست(۲) ششم انکه درجزء عمل مستحبی که هیئت اجتماعیه دارد ریا نمود. مثل اینکه درزیارت عاشورا دریك لعن یاسلام آنقصد ریاء نمود پس اگر اعاده ان نمود بقصد قربت صحیح میشود واگر بهمان طریق گذاشت اصل عمل باطل است وشاید ثواب مطابق زیارت درانفقرات که ریاء درانها نبوده حاصل شود هفتم اینکه اصل عمل بقصد قربت باشد لکن مکان آن بقصد ریاء باشد مثل اینکه شخص اصل نمازرا برای خدا خالصاً خواهد کرد لکن مسجد رفت بقصد ریاء بمسجد رفتن یا اینکه مسجد آمدن لله باشد لکن صف اول ایستادن ریاء باشد صحت محل اشکال است هرگاه این ایستادن اوبرای این باشد که مردم به بینند اما اگر هنگام مسجد رفتن ریا کرد وحال ایستادن دیگر فارغ شده اظهر صحت است هشتم اینکه اصل عمل خالص لکن درزمان آن ریاء نمود مثل اینکه شخص اصل نمازرا برای خدا میکند لکن ریاء آدراول وقت بجا آورد صحت محل اشکال است نهم انکه اصل عمل برای خدا باشد لکن ریاء در صفتی ازصفات آنستکه حکم علیحده دارد مثل جماعت بجا آوردن قول بصحت اصل عمل خالی ازوجه نیست (۳) لکن احتیاط بسیار شدید دراعاده است (مسئلة) جماعت بجا آوردن بجهة تقیه بامخالفان مذهب عیبی ندارد بلکه مستحب است وکیفیت خاصه دارد درمسائل جماعت انشاءالله بیان میشود (مسئلة) جماعت همیشه نماز موافق ازجهت خوف اراو صحیح نیست هرگاه احکام جماعت را جاری کند وهرگاه مثل منفرد رفتار بکند همین قدر ازخوف نماید که جماعت میکنم صحت خالی ازوجه

۲ مراعات ترتیب را باعاده ما بعدان آیه نماید صدر دام ظله

۳ بلکه بطلان خالی ازوجه نیست صدر دام ظله

۱ فرق بین ثانی و تعجیل بنظر کبیر سد صدر دام ظله

نیست دهم اینکه ریا کند بتأنی خواندن ظاهر اینست که باطل نیست (۱) یازدهم اینکه ریاء کند بتعجیل خواندن ظاهر اینست که باطل است دوازدهم اینکه ریا کند بهیئات نماز مثل گردن راکج نمودن وبعض حالات خشوع ظاهر اینست که اصل نماز باطل نشود لکن فی الجمله اشکالی دارد سیزدهم اینکه ریا کند درفعلی از افعال حال نماز که دخل باجزاء ندارد مثل تحت الحنك گذاشتن ظاهر اینست که باطل نمیکند اگرچه معصیت بریاء حاصل شده باشد چهاردهم انکه مجموع عمل برای خدا است لکن درانثناء عمل که مردم اورا بینند خوشحال شود این عیبی ندارد (۲) پانزدهم اینکه اصل عمل وصفات انرا خالصاً بجا آورده لکن درخیال اوریاء میگذرد وانرا خوش ندارد این ابداً عیب ندارد این خطور ریاء است نه خود ریاء بلکه متاذی شدن او دلیل نهایت خلوص است (فصل دویم) در ملاحظهٔ بعض ثمرات عمل که اگر قصد نشوند هم مرتب هستند پس قصد این ثمرات یا مباح است مثل گرم یاسرد شدن درغسل باب سرد یا گرم ومانند آن یا راجح است وتفصیل حکم درمباحات اینست که اگر محرك شخص برعمل بندگی وآن ثمره باهم باشد چهار قسم دارد اول اینکه بطریقی است که بندگی خدا وآن ثمره روی هم رفته محرك شده اند که اگر گرم شدن مثلا نبود غسل نمیکرد ظاهر حکم ببطلان است دویم اینکه بطریقی است که هردو علت مستقله اند که اگر عبادت نبود بجا می آورد برای آن ثمره واگر ثمره نبود برای عبادت هم عبادت بجامی آورد ظاهر حکم بصحت است سیم اینکه بالذات مقصود گرم شدن است وبالتبع قصد غسل نمود درانجا حکم ببطلان میشود چهارم اینکه بالذات مقصود غسل است وبالتبع گرم شدن ظاهر اینست که عیب ندارد ودر مسائل نیت وضو هم باین مسئله اشاره شد واما هرگاه آن ثمره مرجح باشد امانه ازباب نماز مثل اینکه تکبیرهای نمازرا بگوید وقصد اعلام غیر کند بعضی ازعلماء فرموده اند که اگر اصل گفتن برای نماز است وبلند گفتن برای اعلام است عیب ندارد و دراین

۲ ولی بسیار بد حالت و صفتی است عصمنا الله تعالی منها انشاالله تعالی صدر دام ظله

حرف تأملی هست اقوی اینست که اگر بالذات قصد نماز باشد و به تبعیت قصد اعلام نماید عیب ندارد وراجح ومباح دراین خصوص تفاوت ندارد اینست تمام کلام دراصل نیت وخلوص وخلاصه کلام اینست که درنیت عبادت همان قدر که شخص معین بداند که کدام مامور به را میخواهد بجا بیاورد ومحرك او فرمان برداری باشد کفایت میکند دیگر صفات فعل ازوجوب یاندب یاقضایاادا یاقصر یااتمام هیچکدام ضرورنیست مگر اینکه تعیین آن امر که فرمان آن را می برد موقوف برآن باشد پس هرگاه شخص در وقت نماز ظهر محرك اوامر خداوند شد باین نمازی که الان وقت آن شده برخاست وتکبیر گفت دیگر تصور اینکه اداءاست یاقضاست یاتمام است ضرورنیست بلی اگر گاهی نماز قضامیکند ووقت اداهم هست باید تعیین کند پس اصل نیت وخلوص آن تابع وجود داعی است درخزانه خیال وتحریك آن داعی اعضارا برفعل باخلوص آن داعی بجهة فرمان برداری خداوند لکن دراینجا مطالبی هست مهم بیان آن اینست که فرمان برداری واطاعت که معنی قربت است بعدازانکه خالص شد ومعنی بندگی درآن متحقق شد هرکسی رابحسب درجهٔ معرفت منظوری درآن هست ودرجات مردم دراینخصوص بسیار مختلف است درجات بعضها فوق بعض اول درجات واعلای آنها اینست که عبادت خدارا میکند چونکه خدا اهل عبادت است ودرعبادت منظوری ندارد مگر عبادت و این درجه ایست که امام متقین وسرور صدیقین علیه افضل الصلوة المصلین عرض کرد الهی ماعبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً فی جنتك ولکن وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتك دویم اینکه عبادت میکند برای شکر نعمتهائی که خداوند باو کرامت فرموده که اول ان نعمت خلق است وبعدازآن نعمتهائی که بیان واحصاء انها متعذر است وبرهرفردی ازافرادمردم حتی کسانیکه مبتلا بفقر وبلاهای دیگر باشند مهم نابست سیم انکه عبادت میکند برای اینکه خدا ازاو خوشنود باشد وازسخط او فرار کند که منظور او همان رضای خداست ازاو وفرار از نارضامندی او چهارم اینکه عبادت

میکند حیاء همینکه غلام دانست که آقای او براو مطلع است وهمیشه اورا می بیند از باب حیاوشرم فرمان برداری اومیکند پنجم اینکه عبادت میکند بجهة حصول صفت تقرب بخدا که صفت معنویه است واین غیرازقربت است که بمعنی فرمان برداریست که همیشه واجب لابد ملاحظه خود ششم اینکه عبادت میکند بجهة بهشت یاخوف ازجهنم واین دونوع است یك نوع آن صحیح است ویکنوع آن محل اشکالست اما نوع صحیح آن اینست که اطاعت خدا میکند وملاحظهٔ بندگی اومیکند بجهة امیدواری ازاوکه اورا بهشت نصیب کند واینکه ازآتش خلاص نماید این عیب ندارد واما آن نوع که محل اشکالست اینست که این عمل را میکند بطریق معاوضه بابهشت از قبیل خرید وفروش ومثل عمله بنائیکه عمل رابجهة اجرت میکند صاحب خانه وفرمان او اصلا درنظر ایشان نیست درصحت عبادت باین نوع تأمل هست وجمعی ازعلماء باطل میدانند مسئلة بعض نمازها هستند که خود شارع انها را برای امر دنیائی قرارداده مثل نماز حاجات ونماز استسقاء وبعض دیگر را علاوه برامر اخروی ثمر دنیوی هم برای او مقرر فرموده مثل نمازشب که علاوه برثمرات اخرویه باعث رزق وابروی شخص میباشد بنابراین آیاقصد محض این امر دنیوی دراین عبادت بچه نوع است تحقیق مقام اینست که باید قصد فرمان برداری دراین نماز باشد وبعدازتحقق آن اگر فرمان برداری را وسیلهٔ حصول آن امر دنیوی بکند عیب ندارد واما اگراین عمل را بخصوص بقصد این خاصیت نمود مثل خوردن سنکنجبین برای دفع صفرا بی توسیط عبادت ثمر ندارد تمه بدانکه نیت را احکام چندهست نسبت بهم زدن آن بهنیت قطع باقاطع وتردد وغفلت از نیت اول وتعلیق قطع وعدول ازنیت بهنیت دیگر وبیان آنها درضمن چند مسئله است مسئلهٔ اولی هرگاه دراثناء نماز نیت قطع نمود بایمعنی که قرارداد که حالا نماز خودرا بهم زدم ودست برداشتم وهنوز مشغول فعلی نشده بازعود کرد بهنیت نماز ومشغول شد اقوی اینست که عیب ندارد واحوط اعاده است (۱) وهرگاه دربین این نیت مشغول

(۱) این احتیاط را درتمام صورنیت قطع ترك نمایند صعب دام

شدو اکتفابهمان کرد باطل است و هرگاه بعدازعود به نیت ثانیاً آن افعال را که در حین نیت خلاف بجاآورده بود بعمل آورد حکم بصحت مشکلست و در جائیکه آن افعال بسیار بوده اند یا اینکه رکن زیادشده قطعاً باطلست و اگر کثیر نبوده اندورکنی زیادنشده محل اشکالست مسئلهٔ دوم هرگاه درا ثناء نماز نیت کرد که قاطعی بعمل میاورم و مشغول نشده ازاین نیت قاطع دست برداشت عیب ندارد و هرگاه مشغول شد باین نیت بازاقوی صحت است واحتیاط در آن مثل مسئلهٔ (۱) اولی است مسئلهٔ سوم هرگاه متردد شد درا ثناء نماز که نماز را بهم زنم یانه و مشغول نشده جزم نمودعیب ندارد واگر دراین حالت مشغول شد وعمل را باین حالت بجاآورد باطلست واگر بعدازآن عود به نیت کرده واعادهٔ آنچه درآنحال بجاآورده نمودهمان تفصیل سابق می آید مسئلهٔ چهارم هرگاه درا ثناء نماز اتفاقی برای اوشد که نمیداند نمازاو باطل شده یانه هرگاه نمازرا تمام بکنند باین طریق که این نمازرا تمام میکنم (۳) بعدبپرسم اگر گفتند باطلست اعاده میکنم یااین تردد نماز صحیح است (٤) مسئلهٔ پنجم هرگاه نیت نمازی را کرد درا ثناء غافل شد بخیال انکه نماز دیگراست قدری ازآنرا یاهمهٔ آنرا تمام کرد همان نماز که ازاول نیت کرده مجزی میشود (٥) مسئلهٔ ششم هرگاه درا ثناء که خیال نمود نماز دیگررا خیال هم نمود که اول هم همین نیت بوده بازهم ضرر ندارد و همان نیت حقیقی مجزی میشود مسئلهٔ هفتم هرگاه دربین نماز قرارداد که اگر زید مثلاً آمد یامراصدازد نمازرا بهم میزنم ظاهراین است که خوداین نیت مضرنیست (٦) لکن خالی ازاشکال نیست و بعضی گفته اند باطل میشود اگرچه آن شخص نیاید یاصدانزند و بعضی گفته اند اگر اتفاق شد معلوم میشود که نمازاول باطل میبود مسئلهٔ هشتم هرگاه دراول نیت نمازاین قرارراداد اشکال بیشتر میشود واما عدول ازنیت عبادتی به نیت دیگر پس جایز نیست مگردر چند موضع مخصوص از شارع رسیده است درحج ودر نماز در چند موضع اول هرگاه شخص نماز عصررا شروع نمود درا ثناء نمازهرجا که باشد بخواطرش آمد که

۱ پس ترك احتیاط نسایند صدردام عمره

۲ واگرمظنونی داوند اتوا بعمل آورد نمدر دام ظله

۳ اگرگفتند صحیح است صدر

٤ اگراستدامه نیت اول ازخزانه ذهنش محوشده باشد وچنین است مسئلهٔ ششم وشاهد نیت حقیقی اشاره بان باشد صدر

٥ ترك احتیاط رادر این مسئله ومسئله بعد نمایند صدردام عمره

ظهررانکرده یاعشارا شروع نمود وقبل ازرکوع رکعت چهارم خواطرش آمد که مغرب را نکرده عدول کند ازنمازدوم بنماز اول یعنی ازهمین وقت که بخواطرش آمده قراربدهد که این نمازاولی باشد واین درجائیکه شروع دروقت مشترك باشد بی اشکالست واما اگرشروع بنماز عصر کرد غفلة در وقت مختص بنماز ظهر بنا برقول باختصاص بعدعدول بظهر محل اشکالست لکن خالی ازوجه نیست (۱) واما عکس مسئله یعنی هرگاه شروع کرد بنمازاول بعدمعلوم شد که ازابجاآورده نمیتواند عدول بنماز دویم کند (مسئلة) هرگاه شروع کرد بنماز عصر مثلاً بعد یقین کرد که ظهررا نکرده وعدول بظهرکرد بعدمعلوم شد که ظهررا کرده وشروع او بنماز عصرموافق واقع بود آیابعد ازعدول بظهرمیتواند عدول کند بهمان عصر که ازآن عدول کرده وازاول نیت کرده بودجواز خالی ازقوة نیست (۲) واحوط بعد از عدول واتمام اعاده است (مسئلة) ایااین حکم درنمازهای مستحبی میایدیعنی هرگاه شروع کرددر نمازشفع مثلا بعدخاطرش آمد که ازنمازشب دورکعت مانده میتواند بان عدول کند یانه محل تامل است بلی هرگاه شروع کردبدورکعت ازنمازشب باعتقاد اینکه دورکعت دویمی است بعد معلوم شد که هیچ بجا نیاورده ظاهراینست که عدول عیبی ندارد دویم هرگاه شروع کرد بنمازادائی بعدمعلوم شد که قضای سابقی بذمه اوست عدول کنداز ادائی بقضا سیم هرگاه شروع کرد بنمازقضائی بعد معلوم شدقضاء سابقی بذمهٔ او هست عدول کندبان سابق چهارم عدول ازنماز واجب بنافله واین درجائی است که شروع کرده باشد بنماز واجب وامام مشغول شود بنماز جماعت وبداند که اگرتمام کند نمازرا بنماز جماعت نمیرسد پس عدول میکند ازاین نماز واجب بنافله دورکعتی درصورتیکه هنوز از دو رکعت نگذشته وبعدازعدول ازاتمام میکند یاقطع میکند و ملحق بامام میشود (م) ایامقصوداز نرسیدن بامام نه مجوزاین کیفیت است اینست که برکوع او نرسد یااینکه اگر باول شروع هم نمیرسد جایزاست که این طریق کند اقوی ثانی است پنجم عدول

۱ مشکلست صدردام ظله العالی

۲ این احتیاط ترك نشود صدر دام عمره

از جماعت بانفراد درصورت عذر یامطلقا بنا براقوی (۱) ششم عدول ازامامی بامامی هرگاه درانثناء نماز عارضهٔ برای آن امام که اول باو اقتدا کرده حاصل شود وبعضی ملحق کرده‌اند عدول ازانفراد بجماعت راودرآن تأملی هست وتفصیل این مسائل درباب جماعت انشاءالله بیان میشود هفتم عدول ازقصراست بتمام هرگاه دربین نماز قصد اقامه کرد هشتم ازاتمام بقصر دروقتیکه قصداقامه داشت وهنوز دردورکعت اول است که‌رای اوبرگشت ودراین قسم احتیاطی هست (۲) (مسئلة) عدول درانثناء است نه‌بعداز فراغ لکن درخصوص نماز ظهر وعصر حدیثی هست که‌هرگاه نماز عصررا کرد وبعدازنماز معلوم‌شد که ظهررا نکرده قرار بدهد ازا ظهر وسابقاً گفته‌شد که‌دراینصورت عصرصحیح‌است وظهررا بعدازآن بکند واحتیاط دراین مقام‌این‌است که‌عدول کندونمازی راکه‌بعد میکندنیت کند انچه‌مطلوب خداوند عالم‌است چه‌حاصل‌باشد اگر اولی بعدول‌ظهر شده وچه ظهر باشدا گر نشده‌این است تمام کلام درمقام اول کتاب که‌درمقدمات نماز ازواجبه ومستحبه ومنفصله ومتصله ومقارنه بود مقام‌دویم دربیان کیفیت اصل نماز وافعال آن که‌نمازازآنهامرکب است بعدازجمع همه مقدمات وشرائط بدانکه اصل نماز مجملا مرکب‌است ازقیام و تکبیر وقرائت ورکوع وسجودوتشهد وسلام که‌طمأنینه وترتیب خاص وموالات درانهاحاصل‌باشد واینهابحسب‌حکم مختلفند بعضی ازاینها رکن‌اند یعنی که‌همینکه ترک شدندعمداً یاسهواً نمازباطل‌است وبعضی رکن‌اندیعنی که‌اگرترک‌شدعمداًیاسهواً یازیاد شدند عمداً یاسهواً نماز باطل‌است وبعضی واجب‌اند یعنی که‌اگرترک شدند عمداً نماز باطل‌است اما اگرسهواً ترک شدند باطل‌نیست وبعضی‌ازانهااگر عمداً زیادشدند باطل است اماسهواً باطل نیست وعمده مهم در اینمقام تفصیل هریک وتشخیص حکم اواست در خصوص ترک یازیادتی پس در اینجا چند مطلب است (مطلب اول) بدانکه‌اول افعال واجبه نمازبعدازحصول نیت بطریق داعی ومحرک

۱ اقتصار بصورت عذروعرفی اولی و لحوط است صدر دام‌ظله

۲ پس‌عدول بعصر واتمام‌آن احتیاطاً فی‌الاعاده‌نباشد صدر دام‌ظله

یابگذرانیدن دردل قیام‌است ولازم‌است قیام بکیفیت خاصه که‌واجبات‌آن‌میباشد و احکام‌آن‌مختلف‌است باختلاف انچه‌باآن‌مقارن‌است ودرصورت عدم‌امکان بدلهای چند برای‌آن هست پس درانجا چندمقصداست (مقصداول) درکیفیاتی که‌لازم‌اند درقیام‌لازم‌است دران‌چندامراول‌اعتدال یعنی‌راست ایستادن بطریقی که‌مهرهای کمر برروی‌هم‌استوارباشندبحدیکه بحسب آنچه‌بان‌قادراست بحسب‌قامت خودوهمچنین کردنراهم‌باید راست نگاه‌داشت یعنی اینقدرکج نکنند که‌چانه محاذی سینه بیاید واما اندك کج نگاه‌داشتن‌عیب ندارد (۱) دویم استقلال یعنی که‌ایستادن‌او باعتماد برپاهای خودباشد نه‌بتکیه‌کردن‌بدیواروعصامثلا وبعدازاعتماد برپاهرگاه‌متصل‌بدیوارباشد یااندك‌اعتمادی برعصاباشد عیب نداردهرگاه‌بطریقی‌است که‌اگرآن‌نباشد نمی‌افتد سیم استقرار یعنی در وقت ایستادن‌بدن‌را آرام‌بدارد وحرکت ندهدیابرجائی‌نباشد که‌همیشه‌متحرك‌باشد وحرکت دست تنها مضر باین‌نیست چهارم‌اعتماد برهمهٔ‌دو قدم‌پس‌ایستادن بریك‌پا یاپاشنها تنها یاانگشتان‌تنهاجزی‌نیست پنجم‌اینکه دوپارابسیار از هم دیگر جدا نکنند که خلاف‌متعارف باشد (مطلب دویم) بدانکه‌قیام‌در نماز بیك‌ملاحظه رکن میشودوبیك‌ملاحظه مقارن رکن میشود وبیك ملاحظه واجب‌غیررکن‌میشود وبیك‌ملاحظه مستحب‌میشودوبعضی اوقات‌مباح‌است پس قیام‌را پنج حالت‌وپنج‌صفت‌است حالت اول‌رکنیت وآن دردو موضع‌است اول درحال تکبیرةالاحرام یعنی‌ازحین شروع بالف‌الله تاراء اکبر تمام‌شود بایدایستاده باشد بانطریق که‌گفته‌شد که‌هرگاه‌عمداً یاسهواً ترك‌شد نمازباطل‌است ولازم‌این اینست که‌فی‌الجمله مقدم‌برتکبیر بلکه فی‌الجمله مؤخرازان قیام حاصل‌باشد که‌یقین حاصل‌بشود که‌مجموع آن درحال‌قیام‌بااستقرار عمل آمده (مسئلة) کسانیکه می‌آیند بجهت‌نماز جماعت درحالتی که‌امام دررکوع‌است وتعجیل‌میکنند که‌باو برسند غالباً نمازایشان بسبب‌عدم‌استقراری وقت شروع بتکبیر گفتن باطل میشود پس‌لازم‌است

۱ ولی‌شاید بکروه‌باشد صدر دام‌ظله

که در محل نماز خود کار سید اولاً آخری آرامیگیرد و تکبیر را در حال آرامی بگوید
بعد برکوع برود و اگر خوف نرسیدن باشد قدری دورتر از صف بایستد و باین طریق
تکبیر بگوید و رکوع برود بعد ملحق بشود بصف هم چنانکه در باب جماعت بیان میشود
انشاءالله دویم قیام حالت متصل بودن آن برکوع و مراد از قیام متصل برکوع آن
قیامی است که از آن خم میشود و در آن خم شدن بلافاصله برکوع قرار میگیرد و معنی
رکن بودن این قیام آنستکه اگر شخص بعمد از قیام حال تکبیر سهواً نشست و قراءت را
نشسته خواند بعد خواطرش آمد برخاست و بمحض قرار از آن برخاستن برکوع
رفت نماز صحیح است و اگر در وقت بر خاستن منحنی برخاست تا حد رکوع
باطل است چونکه از قیام برکوع نرفته و اگر در قراءت قدری ایستاده بود بعد نشست
و از نشستن بحد رکوع شد نیز باطل است چونکه التیام بارکوع فاصله داشته حالت
دویم قیام آنستکه بخودی خود واجب است لکن رکن نیست یعنی اگر سهواً ترک شد
عیب ندارد و آن قیام بعد از رکوع است که از آن بسجده میرود حالت سیم قیام اینست
که واجبست بجهة قرائت حالت چهارم قیام اینستکه (۱) مستحبست بجهة قنوت
حالت پنجم قیامی است که در آن فارغ باشد و از قیامها نباشد آن قیام مباح است اگرچه
در اثناء نماز است (مطلب سیم) در مستحبات قیام بدانکه در حالت قیام بعد از تحقق
واجبات آن برای هریك از اعضا کیفیت خاصه مستحب است اما سر و گردن پس باید
بطریق راست نگاه داشتن لکن اندك کجی عیب ندارد و اما دوشها باید پایین انداخته
باشد یعنی انها را بالا نگاه ندارد و اما چشمها انها را بسته نگاه بدارد بجانب پایین و
نگاه باین طرف و آن طرف نکند و اما دستها پس انگشتان انها را بهمدیگر متصل نماید
و کفهای دست را بانحالت بر رانهای خود بگذارد راست بر راست و چپ بر چپ و اما
پایها پس دو قدم را از همدیگر بسیار جدا نکند و متصل هم نکند و عرض سه انگشت
مابین هر دو قدم باشد تا یکوجب و دو قدم پارا مساوی هم گذارد که یکی بر دیگری مقدم

(نباشد)

۱ ولکن نه اینکه شیئ و قنوت بخواند صدر دام ظله

نباشد و اما انگشتان پایها پس همه را بطرف قبله قرار دهد یعنی چیزی از انها منحرف
از قبله ننماید و هرچند منافی استقبال واجب نباشد (خاتمه) بدانکه جا آوردن این کیفیات
ظاهره بخصوص تاثیری در توجه و حضور قلب دارد و بتجربه مشخص میشود و حضور
هم در اینها تاثیری دارد و در اینجا سر غریبی از حالات قلب با اعضا ظاهر میشود
(مطلب چهارم) در بیان بدل قیام برای کسیکه آن قیام مذکور ممکن او نباشد و بدلها
پانزده اند بترتیب اول قیام باتکیه نمودن در بعض اگر ممکن باشد دویم قیام باتکیه نمودن در
کل سوم و چهارم قیام بی انتصاب تمام در بعض بعد از ان در کل پنجم و ششم قیام
بی استقرار در بعض در کل هفتم در صورتیکه اینها هیچکدام ممکن نشد نشستن است
در بعض با انتصاب دران و استقلال و استقرار هشتم نشستن کل با استقلال و انتصاب
و استقرار نهم نشستن باتکیه دهم نشستن با انحناء یازدهم نشستن با اضطراب و حرکت
دوازدهم در صورتیکه همه اقسام نشستن ممکن نباشد خوابیدن بر جانب راست
سیزدهم بعد از عدم امکان از خوابیدن بر جانب چپ چهاردهم خوابیدن بر قفا
مثل محتضر در ملاحظه قبله پانزدهم هر طریق که ممکن او باشد هرچند باختلاف
حالات باشد و در اینجا چند مسئلة است (مسئله) درصورتیکه قدرت بر قدری قیام
دارد آیا اول انرا قرار بدهد یا در اول بنشیند بعد برای رکوع برخیزد اقوی (۱)
اولست (مسئله) در جائیکه خوابیده نماز میکند برای رکوع و سجود ایما میکند
بطریقی که در مسائل مذکور میشود انشاءالله (مسئلة) هرگاه امر دایر باشد مابین
قیام بی استقرار و قیام باتکیه ظاهر اینست که دویم مقدم است (۲) و هرگاه امر دایر
شود مابین اینکه ایستاده نماز کند و بایماء رکوع و سجود کند یا نشسته نماز کند و رکوع
و سجود حقیقی بجا آورد احوط دو نمازاست بدو کیفیت (مسئله) هرگاه در حین اتیان
ببدل قادر شد بر مرتبه بالاتر مثل اینکه بعد از قدری از قرائت نشسته قادر بر قیام شد
از همان جا منتقل شود بان مرتبه و دیگر اعادهٔ انچه خوانده ضرور نیست لکن در حین

(انتقال)

۱ محل تامل است صدر دام ظله

۲ محل تامل است صدر دام عمره

بقصد قربة مطلقه هردو حاصل در ۴۰ ۵۴

انتقال ساکت شود (مسئله) هرگاه درحین اتیان بمرتبهٔ بالاتر عاجز شد منتقل شود بمرتبه پایین تر پس هرگاه درانناء قراءت که ایستاده بود کمر درد عارض اوشد می نشیند وآیا درانجا می باید ساکت شود تا قرار بگیرد یا نه احوط (۱) خواندنست وبعد ازان حال استقرار درنشستن اعادهٔ آن (مطلب دویم) درتکبیرة الاحرام است وکلام دران واقع میشود درحکم واجبات متعلقه آن وواجبات کیفیت تلفظ بان وواجبات وواجبات حالت ومستحبات حالت وبدلهائی که در صورت عدم تمکن ازکیفیت مذکوره است ومسائل متعلقه بان واینها درهفت مطلب بیان میشوند (مطلب اول) بدانکه تکبیرة الاحرام اینچ حکم است اول اجزاء واجبه نماز است وتحریم نماز بان بسته است وانچه حرام می شود در نماز بعد از فراغ از آن است وتا تمام نشده میتواند نماز را بهم زند ورکن است بان معنی که ترک ان عمداً وسهواً مبطل وزیادتی ان عمداً وسهواً مبطل است وکیفیت زیادتی ان این است که تکبیری بگوید ثانیاً بقصد افتتاح همین نماز بان گفتن باطل میشود وهم چنین مسئلة هرگاه درنمازی غفلة برای شروع بنمازی دیگر تکبیرة لاحرام گفت احوط این است که نماز اول را تمام کند وبعد احتیاطا اعاده کند مطلب در کیفیت تلفظ بان باید الله اکبر گفته شود که بحذف حروف ان از خرج ادا نشود بی تبدیل واعراب از اصحیح بگوید و چیزی از سابق بان وصل نکند که محتاج باندا ختن همزه او بشود وچیزی بعد ازان متصل بان نکند که محتاج شود باعراب دادن راء اکبر وهمزه الله اکبر را اشباع ندهد که الفی یا نصف الفی از انها متولد شود وها الله را اشباع ندهند که واوی عمل بیاید وبا را اشباع ندهد که اکبار شنیده شود وراء را تشدید ندهد و الف الله را اگر قدری مد بدهد عیب ندارد دائماً مد زیاد ندهد واحوط این است که لام الله وراء اکبر را تفخیم بدهد ولازم است که موالات مابین دو کلمه باشد پس اگر تمابین الله واکبر گفتن ساکت شد یا کلمه دیگر گفت باطل است حتی اینکه اگر گفت الله تعالی اکبر باطل است وهم چنین موالات مابین حروف انها را ملاحظه کند وباشیده نگوید

(که)

که صورت ان بهم بخورد واگر کلمه کلمه کسی باو یاد میدهد بتوالی وهمان فاصله گفتن معلم باشد عیب ندارد (مطلب سوم) در کیفیت تلفظ بان بدانکه قاعده کلیه درهمه واجبات ومستحبات قولیه را از تکبیر وقرائت واذکار این است که تنطق بانها بشود که بزبان او ادا بشوند بنحویکه خود شخص صدای خودرا بشنود اگر مانعی نباشد پس دردل گذرانیدن کلمات یا بطریق همس تحریك زبان بانها بطوری که گوش خودش آوازرا نشنود تمر ندارد واگر بسبب صدا یا قال مقال صدای خودرا نشنود عیب ندارد مسئله مهمه می گاه شخص نیت را زبان بیاورد که بعد از گفتن قربة الی الله تکبیر نماز را میخواهد بگوید یا اینکه دعائی پیش از تکبیر بخواند مثلا آخر دعای توجه را که وانا من المسلمین است گفت ومیخواهد بعد ازاین تکبیر نماز را بگوید لازم است که اندك تأملی کند که وقف عمل بیاید بعد بگوید الله اکبر پس اگر متصل بهم گفت قربة الی الله الله اکبر خصوصا اگر الی الله را باظهار کسره گفت ومتصل بان نمود الله اکبر را باطل است واگر الف الله را انداخت که بعد از ها الی الله که وصل نمود بحذف نمودن الف الله را بعضی حکم بصحت نموده اند لکن محل اشکال است پس باید تأملی کند بعد تکبیر بگوید (مطلب چهارم) در واجبات حال تکبیر واجب است در حال تکبیر چند امر اول قیام تام واستقرار که باید اینها حاصل باشند بلکه پیش از شروع بالف الله باید قیام تام با استقرار حاصل باشد مقدمة تا انکه الف الله دران حالت بزبان بیاید ودرانجا مسئله ایست مهم وان این است که کسی که از دور می آید که برکوع امام ملحق شود بمجرد رسیدن تکبیر میگوید محل اشکال است باید درانجا که میایستد برای نماز آرام بگیرد وبعد از استقرار بگوید انوقت برکوع رود واگر تکبیر رکوع را بخواهد بگوید ثانیاً بگوید برای رکوع والا همان تکبیر احرام کافی است (امر سوم) مقارنه نیت باین معنی که فاصله مابین ان واول تکبیر نباشد وبنابران طریقی که معنی [illegible] بیان شد اشکالی در این نیست پس از اول الف تکبیر نماز تمام

(السلام)

السلام علیکم همه حقیقت مقارن نیت هستند و بعضی گفته‌اند که باید نیت متقدم باشد از الف الله تا راء اکبر و این کلامی است بیمعنی و همین قدر که برای نماز آمده و برای نماز اذان گفته و اقامه گفته و مشغول شده باین ترتیب خاص همه نماز او مقارن نیت است نه همان اول تکبیر تنها (مطلب پنجم) در مستحبات حال تکبیر است مستحبست بلند کردن هر دو دست در حال تکبیر تا مقابل گوشها یا مقابل صورت یا مقابل گردن باین طریق که اول بلند کردن الف الله را بگوید و تا گفتن راء اکبر بلند نمودن برسد و بعد از فراغ انهار اپائین بیاورد دیگر وقت منطبق شدن اول باول و وسط بوسط و آخر باخر ضرور نیست بلکه همین قدر که حال گفتن تکبیر دستها را بلند کند بعد از اتمام تکبیر و بلند نمودن پائین بیاورد کافی است و انگشتان دستها را بهم وصل کند حتی انگشت کوچك و بزرگ را و بعضی گفته‌اند وصل انگشت ابهام با آن چهار ضرور نیست و شکم کفهای دست را رو بقبله کند و این کیفیت مستحب افضل است و بعد از آن هر طریق که دستها بلند کند هم خوب است و این استحباب رفع برای همه تکبیرات نماز ثابت است چه واجب و چه مستحب (مطلب ششم) در بدل تکبیر هر گاه بنحو صحیح ممکن نباشد و آن بر چند قسم است اول هر گاه گفتن الله اکبر صحیح ممکن برای او نباشد همین صورت را غلط بگوید یا بعض حروف انرا تبدیل کند بدل صحیح بیشود دویم هر گاه متمکن از تمام گفتن الله اکبر صحیح و صورت آن بطور غلط هم نیست بدل انقدر که نمیداند ترجمهٔ آن ان است پس بگوید الله بزرگتر است سیم هر گاه هیچ نداند ترجمهٔ همه انرا بگوید بزبان خود مثل یزدان بزرگتر است چهارم هر گاه قدرت بر نطق ندارد اشاره بان کند بهر آوازی که بتواند پنجم هر گاه هیچ قادر نیست در دل خود بگذراند معنی اورا (مطلب هفتم) در مسائل متعلقه بان بدانکه لازم است یاد گرفتن تکبیر صحیح را گر نمیداند نماز را بگذارد تا آخر وقت که یاد بگیرد و اگر یاد نگرفت بدلهائی که گفتیم عمل بیاورد مسئله اگر عمدا یاد نگرفت تا وقت تنگ شدن باز همان بدل کفایت میکند

مسئله این بدل که گفته شد برای هر تکبیری ثابت است حتی تکبیرات مستحبه قاعده کلیه بدانکه تکبیرة الاحرام و انچه تکبیر مستحب در نمازها هست بجهة رکوع و سجود و سر برداشتن بتصلی که خواهد آمد همه انها باید در حال قرار و استقرار باشد پس تکبیرات مستحبه که مخاطب مردم وقت نماز در حال خم شدن و راست شدن میگویند حکم باستحباب آنها نمیتوان کرد بلکه فی الجمله اشکالی در اصل نماز هم حاصل میشود چونکه بقصد جزئیت نماز میگویند و در مقام خود نیستند پس داخل زیادتی در نماز شاید بشوند و بسبب عادت باین بسیار ملاحظه ان مشکل است و در تکبیرة الاحرام قطعاً باطل میشود لکن در باقی چاره نیست که شخص قصد خود را عموماً چنین قرار بدهد که اگر در بین موقع خود بجا آورم تکبیر جزء نماز باشد والا تکبیر مطلق باشد چونکه تکبیر مطلق در نماز مبطل نیست و این اشکال در وقتی است که شخص عمداً بسبب ملاحظه نکردن چنین کند اما اگر سهواً باشد عیبی ندارد (مقصد سیم) در قرائت است و بیان میشود حکم و کیفیت و مستحبات ان و بدل ان و بعض احکام آن در ضمن چند مطلب (اول) در حکم ان بدانکه حمد و یک سوره واجب تعیین است در هر رکعت نماز دو رکعتی و دو رکعت اول سه رکعتی و چهار رکعتی و در باقی رکعات مخیر است مابین قرائت حمد تنها و بدل ان از مستحبات (مطلب دویم) در کیفیت خواندن حمد و سوره بدانکه چند امر در خواندن حمد و سوره لازم است اول انکه بر زبان بیاورند پس گذرانیدن در دل کفایت نمیکند دویم انکه بطریق بر زبان جاری شوند که خود شخص صدای خود را بشنود پس تحریك زبان بکلمات که کمتر از این حد باشد ثمر ندارد مگر در دو مقام یکی هر گاه متمکن از بیشتر از این نباشد و یکی در جائیکه از بابت تقیه اقتدا کند به پیش نماز مخالف مذهب که باید حمد و سوره بخواند و هر چند بطریق اخفات باشد در نماز جهری و اگر اخفات هم نشود بسبب تقیه تحریك زبان کند بقرائت هر چند خود هم نشنود (۱) سیم انکه حروف از مخارج ادا شوند باین معنی که بگوش اهل لسان ان حرف برسد بگوید الف یا واو یا عین مثلا بر زبان او جاری

(۱) مجزی بودن ان از اعاده مشکل است صدر دام ظله

شده و بیرون آمدن حرف از مخرج بواسطهٔ طبیعت است ضرور نکرده است که مخارج حروف را که قراء بیان کرده اند یاد بگیرد همینکه الحمد از او شنیده شد کافی است هرچند هرگز ندانند که مخرج الف ولام و حاء ومیم ودال از کجاست بلکه مخارج حروف که قراء گفته اند و ازروی حرف زدن استنباط کرده اند خصوصیتی ندارد و شاید حرف ادا بشود باندك تفاوتی از آن مخرج خاص که گفته اند و همینکه بگوش انحرف شنیده شد کفایت میکند و همهٔ حروف تلفظ بان وواجبات حالت ان ومستحبات حالت ان و بدلهائیکه درصورت عدم تمکن از کیفیت مذکوره است حروف از همدیگر بهمین جدا میشوند بلی درضاد وظاء قدری کار مشکل میشود چونکه درشنیدن انها تمیز آنها مشکل است لهذا لازم است دانستن مخرج آنها که دروقت خواندن ملاحظهٔ ان کند خصوصاً برفارسی زبانان پس میگوئیم مخرج ضاد که درمثل المغضوب والضالین است کناره زبانست ازجانب راست یاچپ یاانچه برابر اوست ازدندانهای بالا ازاضراس یعنی دندانهائی که بعداز چهار دندان پیش دراینطرف وآن طرف اند ومخرج ظاء که درمثل العظیم است سرزبان است باسر دو دندان پیش بالا (مسئلة) هرگاه برفارسی زبانان این کیفیت صعب باشد ونتوانند تفرقه نمایند همینکه بقصد ضاد تنطق نمود بنحویکه زاء نباشد وهرچند مابین دو حرف ضاد و ظاء مشتبه باشد عیب ندارد (۱) چهارم انکه همه حرکات انها موافق عربیت باشند پس غلط درحرکات ابنیه کلمه وتشدید ذاتی آن ودرحرکت وسکون آخر آن مبطل است هرگاه عمداً بسبب یادنگرفتن باشد وهرگاه سهواً باشد حکم آن دراحکام خلل بیان خواهد شد انشاءالله تعالی (مسئلة) آیا یادگرفتن حرکات آخر ایات لازم است یااینکه همین قدر که وقف صحیح می کند کافی است مثلاً اکثر مردم که حمد را میدانند وقف بالرحیم والعالمین مینمایند وصحیح است لکن اگر بخواهد وصل بکند نمیداند که آیا الرحیم یاالرحیم یاالرحیم میباشد وآیا همین قدر که یکصورت صحیح از برای او بداند کفایت میکند یانه اقوی اینست که کفایت میکند لکن نباید وصل بکند چونکه

۱ باتمکن از تعلم مشکلست صدر دام ظله

وصل باید باحرکت آخر کلمه باشد وفرض اینست که اورا نمیداند واین حکم اختصاص باخر ایات ندارد پس درهرجا وقف بکند که حرکت آخر را نداند عیب ندارد مگر اینکه طریقی بشود که صورت آیه ازهم پاشیده شود که باعث بطلان است (مسئلة) هرگاه درحین خواندن سوره شك نمود درکلمه که بکدام ازدوطریق مثلاً باید خواند شود ظاهر اینست که بهردو بخواند خوبست لکن احوط (۱) عدول است بسورهٔ دیگر که صحیح انرا معیناً بداند (پنجم) انکه ازحفظ بخواند پس ازروی نوشته خواندن محل اشکال است (ششم) انکه خود بخواند پس کلمه کلمه بمتابعت گوینده بگوید محل اشکال است واین دوشرط بحسب احتیاط اند ودرحالت تمکن پس درحالت عدم امکان البته باید ازروی نوشته یابمتابعت گویندهٔ دیگر بخوانند (هفتم) الاحظ بعض کیفیات واجبه درقرائت بدانکه کیفیات قرائت برپنج قسم اند وهریك راحکمی هست قسم اول آنچه گفته شد که دخل درادای حرف وحرکات ابنیه کلمه وحرکت وسکون آخر آن دارد واینها حقیقة واجبند ازبابت اصل تنطق بقواعد نحو که برای غلط نبودن کلمات اند (قسم دویم) بعض صفات حروف وکیفیات خواندن مثل تفخیم وترقیق واشباع و میل دادن وروم واشمام ونحو اینها بنحویکه نزد اهل لسان مستحسن ومرغوب باشد اینها مستحب اند وواجب نیستند اگرچه قراء بعض انهارا واجب بگویند (قسم سیم) بعض کیفیات که باعث کج کردن چانه وتحریك لحیین وگردانیدن چشمها وظهور صدائی شبیه قی وتهوع وزور بسیار دراخراج حرف حاق ازحلق ومثل اینها که مکروه طباع ومستهجن ومضحك اند اینها حرام بلکه مبطل نمازاند (قسم چهارم) چهار عنوان مخصوص اند که احکام انها نسبت بوجوب واستحباب متفاوت است مد وادغام وقاعدهٔ تنوین وقاعدهٔ وقف ووصل وبیان میکنیم معنی ومحل ومقام وجوب انهارا درضمن چهار امر اول درمد بدانکه مد بمعنی کشیدن است وبعضی حروف هستند که ادای انها بدون کشیدن آواز نمیشود انهارا حروف مدنامیده اند ومد انهارا مدطبیعی

۱ درجائیکه عدول جایزاست صدر دام ظله

وذاتی میگویند و مراد از مد که گاهی واجب و گاهی مستحسن است نه آن مد طبیعی است بلکه از آن مد طبیعی زیادتر کشیدن است و آن زیادتی یا بقدر یك الف یا دو الف یا سه یا چهار الف است و تحدیدان بطریق تحقیق نمیشود و حروف مد که گفتیم یکی واو است که پیش از او مضموم باشد یعنی باصطلاح معلمین اطفال پیش داشته باشد دیگری یاء است که ماقبل آن مکسور یعنی زیر داشته باشد و دیگر الف است که ماقبل آن مفتوح یعنی زبر داشته باشد و جمع شده اند هر سه در کلمه اوتینا و باین سه حرف مد گاهی سببی حاصل میشود که مد زیادتر از آن مد طبیعی میخواهد و این آن مداست که گاهی واجبست و گاهی مستحبست و بملاحظه حالات پانزده قسم دارد که در همهٔ انها همان سه حرف است که باسببی از اسباب جمع میشوند و اینجا محل تفصیل انها اینست و واجب از ان اینست که هر گاه در یك کلمه بعد از یکی از اینها همزهٔ باشد مثل جاء و سوء و جیء یا سکون لازم باشد خصوصاً مدغم مثل الضالین این دو سبب میشوند برای لزوم مد زیادتر از مد طبیعی که ذاتی اینها است اندك زیادتر کشیده شود و باید زیاد از متعارف نباشد (مسئلة) هر گاه مد بدهد در جائیکه مد ندارد مثل بسیاری از مؤذنین که اکبر را و حی را و عمل را و فلاح (۱) را مد میدهند آیا باطل است یا نه محل تأمل است و شاید در بعض اوقات باطل باشد (امر دویم) در ادغام بدانکه ادغام در اصطلاح علماء آنست که حرفی را در حرف دیگر پنهان میکنند و بقوت و شدت بان تنطق می کنند که فی الحقیقه تلفظ بدو حرفست که بسبب ادخال یکی در دیگری بقوت یك حرف شنیده میشود مثلا در مدد و دال ظاهر است و در مدبازهم در حقیقت بدو دال تلفظ شده یکی مدغم در دیگری و بتعمق وقت تلفظ مشخص میشود و بعضی میگویند که بیك حرف تنطق شده لکن عوض حرف دیگر اعتماد زیاد بر مخرج حرف حاصل شده که شدت عبارت از آنست و مراد از این ادغام نه آنست که در اصل بنیه بعض کلمات تشدید دار است مثل مد و ظل بلکه در ادغامی است که در وقت قرائت مابین دو حرف متصل

(۱) فلاح در حال وقف ه دوارد صدر دام ظله

بهم از دو کلمه که آخر کلمه سابقه و اول کلمه لاحقه باشد واقع شود و در چند موضع حکم بوجوب آن میشود اوّل در تنوین و نون ساکنه که بعد ان یکی از حروف یرملون باشد هم چنانکه خواهد آمد دویم در الف و لام که بعد از ان یکی از چهارده حرف مخصوص باشد که لام ال را با انحرف ادغام می کنند مثل والشمس و اللیل و در باقی حروف غیر از ان چهارده لام ال بحال خود باقی است مثل والقمر والارض سوم هر گاه دو حرف مثل هم متصل بهم باشند و اوّل ساکن باشد چه یك کلمه حساب شوند مثل یدرککم یا دو کلمه مثل اضرب به واذهب بکتابی در اینجا نیز ادغام واجبست و دیگر در غیر این سه جا که حکم بوجوب ادغام نموده اند محل تأمل است لکن احوط است (۱) (امر سوم) در قاعدهٔ نون ساکن و تنوین که متصل کنی او را بکلمه بعد و کیفیت آن اینست که چهار حالت بجهت آن هست ادغام و اظهار و قلب و اخفاء اما ادغام در وقتی است که بعد از ان یکی از حروف یرملون که شش حرفست باشد و بوصل خوانده شود مثل لم یکن له که نون را در لام ادغام میکنی و این ادغام واجبست پس اگر مثل نوشته لم یکن له بخواند محل اشکال است بلی اگر وقف کند در یکن بعد له را بگوید عیب ندارد اگر چه وقف را در اینجا قبیح میگویند و اما اظهار پس در جائی است که بعد از ان حرفی از حروف حلق باشد و انها شش اند ء ه ع ح غ خ که باید نون و تنوین قبل از اینها خوب ظاهر گردد مثل محمد اعبده و در وجوب این تأملی هست و اما قلب پس در جائی است که بعد از تنوین یا نون باء باشد مثل منیر که نون در اینجا قلب بمیم میشود و ظاهر حکم بوجوب اینست و اما اخفات پس آن کیفیتی است که مرکبست از ادغام و اظهار که اصل حرف پنهان میشود لکن شدت ندارد و آن در غیر آن سه حالتست و داخل مستحبست و وجوب آن معلوم نیست چهارم در قاعده وقف و وصل بدانکه در حین قرائت اگر بر کلمهٔ قطع نفس و صوت هر دو نمود و بقدر نفس کشیدن مکث نمود بعد مشغول شد این را وقف میگویند چه نفس بکشد یا نه و اگر اندك مکثی نمود و قطع صوت نمود لکن قطع نفس ننمود آنرا سکته میگویند و اگر ابداً مکثی نشد آنرا وصل میگویند

(۱) در بعض موارد ان صدر دام ظله

ودر همه جا هریك ازاین سه کیفیت جایزاست پس وقف برهر کلمهٔ جایزاست ووصل خواندن یکسوره تمام جایزاست لکن هریك ازوقف ووصل راحکم خاصی هست اما وقف پس ازاسه حکم است اول اینکه وقف بحرکت نکند یعنی همین که ایستاد برهمان کلمه که ایستاده حرکت آخرانیندازد پس هرگاه بربسم الله وقف نمود باید هاراساکن کند نه اینکه بگوید بسم الله وبایستد (مسئلة) مهمهٔ هرگاه شخص مشغول خواندن بود ووصل میکرد وآخر کلمه راحرکت داد که وصل کند عارضهٔ بجهة اوشد که فاصله بعمل آمد ووقف برحرکت بی اختیار حاصل شد یا ازکلمهٔ بعد بخواند یا ازاین بابت که لازم می آید که درسابق وقف بحرکت میشود اشکال دارد ظاهر اینست که اعاده ضرور نیست مگر اینکه طول بسیار کشیده باشد که صورت آیه بهم خورده باشد که درانجا باید اعاده ازکلمهٔ سابقه یاازاول آیه بکند (مسئلة) هرگاه بر وسط کلمه نفس قطع شد مثل اینکه درحال گفتن نستعین نس را گفت ونفس وفانکرد ظاهر اینست که همین قدر که طول نکشیده اتمام کلمه کافی است لکن احوط اعاده است ازاول کلمه دویم انکه برهر کلمه وقف نکند بطریقی که صورت کلام ازهم پاشیده شود (مسئلة) هرگاه شخص نفس تنگی داشته باشد که نتواند متصل بخواند لازم است کلمه بکلمه بخواند هرچند صورت موالات آیه بهم بخورد سیم انکه وقف بلکه سکته بروسط یك کلمه نکند وهمچنین برالف ولام کلمه بنابراحوط واماوصل پس ازاسه حکم است اول انکه اگر همزهٔ وصلی درابتدا کلمهٔ ثانی که باین متصل است باشد باید انداخته شود پس اگر برنستعین وقف کرد بعد بگوید اهدنا الصراط واگر متصل خواند باید حرکت نون نستعین را که ضمه است ظاهر کند وبهاء اهدنا بجسباند والف اهدنا را بیندازد (مسئلة) هرگاه درصورت وصل نفس قطع شد ووقف بی اختیار شد وکلمه بعد همزهٔ وصلی داشت که اگر نفس قطع نشده بود لازم بود انداختن همزه مثلا الصراط را گفت بالام المستقیم ونفس قطع شد باید مستقیم تنها بگوید یا المستقیم بگوید یا باید ازالصراط اعاده کند اگر

جه ظاهر اول است لکن احوط دویم است واحوط ازاین سیم است دویم انکه درحال وصل باید حرکت انکلمه که آنرا وصل میکند ظاهر کند پس اگر گفت اهدنا الصراط المستقیم بسکون میم ومتصل باو گفت صراط الذین اشکال دارد باید بگوید المستقیم صراط الذین یا اینکه برالمستقیم وقف کند بعد بگوید صراط الذین سیم انکه حرف آخر کلمه که قبل ازاو سکته شده باول کلمه بعد متصل نکند چنانچه مثال وبیان آن خواهد آمد (مسئلة) درازکار متصله مثل تسبیح والعفو گفتن مکرر بعضی وصل بسکون را جایز میدانند پس گفتن سبحان الله سبحان الله باسکون هاء عیب ندارد (مطلب دویم) مطالبی است مهم در ملاحظهٔ بعض کیفیات خاصه در خواندن حمد که بملاحظه انها ازغلط محفوظ میماند بعض ازآنها قاعدهٔ کلیه اند در همه قران وبعضی جزئیات خاصه اند وانها چند ملاحظه اند اول اینکه باء بسم الله را که میگوید ازمحل تری لبها باشد که اگر ازاول لب که غالبا خشك است انداشده پای فارسی میشود دویم وآن قاعدهٔ کلیه است در همه قرآن واذکار اینکه کلمه را که بزبان جاری میکنند حرف آخر را جدا نکنند که براول کلمهٔ دیگر بگذارد مثلا در ایاك نعبد بعد از ایا مکث نکنند که کاف را بر سر نعبد بگذارد که کنع خوانده شود واین حرف که درمیان عوام مشهور است که در حمد هفت اسم شیطان هست حرفی است نامربوط وبی معنی درحمد ابدا اسم شیطان نیست لکن ملاحظهٔ که لازم است که آخر کلمه را اول کلمهٔ دیگر گذاشته نشود که خلاف قاعده تنطق کلمه بشود مثل دلل وهرب در الحمدلله رب العالمین وکنع در ایاك نعبد اگر مسموع شدند گاهی باعث بطلان میشوند وگاهی نمیشوند هرگاه باین حد نرسید لهذا باید ملاحظهٔ ازانمود وچاره آن اینست که در آخر کلمه قدری صدا پست نموده ودر اول کلمه دیگر ظاهر تر نماید یا بعکس یا اینکه اتصال حروف کلمه را بهم زیادتر از اتصال دو کلمه نماید که این توهم برخاسته شود سیم اینکه در تشدید این قدر قوت نماید که چند حرف بشود تشدید ادخال یکحرف در یك حرف است اینقدر قوت وتکیه برآن نکنند که چهار پنج حرف بشود چهارم انکه در حرف راء

بخصوص مثل الرحمن والرحیم اینقدر مکث دراداء آن نکنند که چهار اداء ادا بشود
چونکه اصل راء فی الجمله منشاء تکریر است بقوت شدت دراو یا طول اداء آن چهار پنج
راء ادا می‌شود و چاره اینست که بمحض تلفظ براء زبان را بکام متصل بکنند که را مکرر
نشود پنجم ملاحظهٔ الصراط وصراط الذین نماید از بابت طاء که شبیه بتاء ادا نشود
واما صاد پس اگر تسامحی در آن شود که بدل بسین شود وسراط گفته شود عیب ندارد چون
که سراط از جملهٔ قراءات ست ششم آنکه در گفتن ایاك زیاد قوت نکنند که چند یاء متولد شود
هفتم آنکه نون انعمت وغین المغضوب وسکون انهارا خوب ظاهر بکنند نه بطریق سکت
ووقف ونه طریقی بشود که شبیه بادغام بشود بیان بعض خصوصیات سورهٔ توحید و
آن چهار آیه است اول بسم الله الرحمن الرحیم دویم قل هو الله احد سوم الله الصمد
چهارم لم یلد تا آخر و بعضی لم یلد را تنها آیهٔ میدانند وعلی ای حال وقف در همه مواضع
ان خوبست واگر بر احد وقف نکرد وانرا متصل (١) بالله الصمد نمود باید احد را
تنوین بدهد وتنوین را مکسور کنند وبلام الله بزند پس گفته شود احدالله الصمد
والله را بترقیق بگوید وجایز است که بی تنوین وصل کند بگوید احد الله الصمد لکن
قرائت اوّل اولی واحوط است وکفوا و کفؤ او کفؤ همه جایز اند وباید ملاحظهٔ
دال دران بشود که غالب مردم بسبب عدم ملاحظه قلقلهٔ ان بتاء میخوانند وبیك نفس
خواندن این سوره مکروهست (امر ششم) از کیفیات قرائت ملاحظهٔ جهر واخفا است
که شارع مقرر فرموده ولازم ذکر معنی آن ومحل ان واحکام آنست امّا معنی انها پس بدانکه
جهر واخفات دو صفت ضدند وهرگز باهم جمع نمیشوند وآنچه بعضی خیال نموده اند که
اکثر اخفات بااقل جهر مجتمع میشوند غلط است پس میگوئیم اخفات عبارت است از
خواندن بطریقی که خود شخص صدای خود را بشنود وهرگاه کسی که گوش او بدهان
این نزدیك باشد مثل نزدیکی گوش خود بدهان خود بشنود هم عیبی ندارد بلکه اگر
کسی هم از گوش او دور (٢) تر باو باشد وبشنود لکن صوت خفی باشد وجوهر صدا

١ اولی ترك این نحو متصل نمودن است صدر دام ظله

٢ ولی نه از معانی نیز عرفا دور باشد علی الاحوط صدر دام ظله

ظاهر نشود عیب ندارد و جهر اقل آن اینست که نزدیك باو بشنود را بسبب جوهر صدا
وامّا محل انها پس بجهة مردان لازم است جهر در قرائت نماز صبح ودو رکعت اوّل مغرب
وعشاء واخفات در دو رکعت اول ظهر وعصر وامّا زنان پس جهر بر ایشان لازم اینست ودر
هر جای که جهر بر مرد لازمست زن مخیر است مابین جهر واخفات وامادر جائیکه بر مردان
اخفات لازم است آیا بر زنان هم لازم است یا اینکه زنان در همهٔ نمازها مخیر اند مابین جهر و
اخفات در مسئله دو قول هست احوط اوّل است (١) ودویم خالی از وجه نیست ودر اینجا
مسئلهٔ دیگر هست که در جائیکه قرار شد زن مخیر باشد مابین جهر واخفات آیا مخیر بودن او
همیشه است یا در جائی است که نامحرم صدای او را نشنود پس اگر نامحرمی هست که صدای
او را میشنود واجبست اخفات در هر نمازی که باشد واین مسئله مبتنی است بر مسئلهٔ دیگر و
آن اینست که آیا بصدای زن مطلقا حرام است گوش دادن وبراو واجبست اخفاء آن یا نه اقوی
اینست که گوش دادن بصدای زن نامحرم حرام نیست وحرف زدن او در حضور نامحرم
جایز است (٢) مگر اینکه بقصد تلذذ وخوف افتتان باشد آنوقت حرام است پس جهر
خواندن او باوجود نامحرم عیب ندارد مگر اینکه بداند که آن نامحرم بقصد تلذذ بصدای
او گوش میدهد بنابراین در زنهای عجوز که صدای ایشان مکروه طباع است ابداً اشکالی
(٣) در جهر خواندن ایشان نیست (مطلب دویم) احکام مختصهٔ سورهٔ چند حکمست
اوّل انکه در وقت بسم الله گفتن قصد سورهٔ معین کند وهمان را بخواند پس اگر بسم الله
گفت باین قصد که بعد از فراغ تعیین سوره کند باطلست واگر بسم الله را بقصد سورهٔ
گفت وسورهٔ دیگر خواند باطل است (٤) (مسئلة) هرگاه عادت بسورهٔ دارد کفایت
در قصد می کند (م) هرگاه بنای سورهٔ داشت وسهواً بسم الله بقصد سوره دیگر گفت
وآنرا خواند عیب ندارد (مسئلة) هرگاه بی قصد از اوّل وبی عادت معین بر زبان او بسمله
وسورهٔ جاری شد عیب ندارد واین غیر از ان مسئله است که بسم الله بی قصد بسورهٔ معین
بگوید ومنافاتی با اینکه تعیین در بسمله ضرور است ندارد ووجه آن بتأمل ظاهر میشود

٢ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

٣ احوط ترك است صدر دام عمره

٤ احوط اقتصار بمورد ضرورة عرفیه است هم در تکلم وهم در استماع صدر دام ظله

٨ بطلان در هر دو مقام معلوم نیست صدر دام ظله

(مسئلة) هرگاه بسم الله را بقصد سوره میگفت بعد خواطرش رفت که کدام سوره را اعاده(۱) کند بقصد هر سورهٔ که بخواهد و هرگاه بسم الله را بقصد یکی از دو سورهٔ جحد و توحید گفت و معتقد آن کدامیك بوده بقصد یکی معین از آن دو بسم الله را اعاده کند و سورهٔ دیگر نمیتواند بخواند حکم دوم آنکه یکسوره در یك رکعت بد باشد پس بعض آن کافی نیست و زیاده از یك سوره خواندن جایز نیست بنابر مشهور لکن سورهٔ الم ترکیف با سورهٔ لایلاف هر دو یکسوره حسابند و همچنین سورهٔ والضحی و الم نشرح پس باید هر دو را بخواند با بسمله که مابین هر دو است و احوط ترك خواندن این سورها است در نماز واجب حکم سوم آنکه سورهٔ که سجدهٔ واجب در آن هست نخواند و آنها چهار سوره اند الم سجده حم سجده والنجم اقرأ و هرگاه خواند عمداً نماز باطل میشود و سجده بر او واجب میشود (م) آیا بمحض شروع در خواندن باطل میشود یا اینکه اگر شروع نمود و قبل از رسیدن بایهٔ سجده عدول کرد بسورهٔ دیگر صحیح است اقوی اولست پس بمجرد بسم الله گفتن بقصد آن چهار سوره نماز باطل میشود (مسئلة) اگر سهواً شروع کرد بسورهٔ سجده دار پس اگر قبل از رسیدن بایهٔ سجده خواطرش آید سورهٔ دیگر بخواند و اگر بعد از خواندن آیهٔ سجده متذکر شد احوط اینست که سوره را تمام (۲) کند و بعد از آن سورهٔ دیگر بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت و اما کیفیت سجده کردن او در آن حالت نماز پس احوط ایماء است بسجده در نماز و بجا آوردن سجده بعد از نماز و احتیاطا اعادهٔ نماز هم بشود (مسئلة) هرگاه کسی در نماز آیهٔ سجده را شنید درهمان وقت ایماء بسجود کند و بعد از نماز سجود کند و اعاده نماز هم احتیاطی است حکم چهارم اینکه سورهٔ بخواند که وقت گنجایش آنرا نداشته باشد بنابراین در تنگی وقت لازم است کوچك ترین سورهای قرآن را بخواند که سورهٔ کوثر است حکم پنجم آنکه عدول نکند از سورهٔ بسورهٔ هرگاه نصف

(هرگاه)

(۱) بلکه بطلان خالی از وجه نیست هو العالم صدر دام ظله

دویم بسم الله دیگر بگوید بقصد آن حکم ششم آنکه عدول از سورهٔ قل هو الله و قل یا ایها الکافرون حرام است بمحض شروع چه بنصف برسد یا نرسد حتی اینکه اگر شروع بسم الله آنها نمود دیگر نباید عدول کند مگر در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که از این دو سوره عدول بسورهٔ جمعه و منافقین میتواند بکند در دو رکعت بدو شرط اول اینکه از اول بنه عمد اختیار آن دو سوره نموده باشد دوم آنکه بنصف آنها نرسیده باشد حکم هفتم واجبست ترك سوره در تنگی وقت که بقدر کوچك ترین سورها هم وقت نباشد پس اگر بخواند و بسبب آن وقت بگذرد حکم بصحت نماز مشکل است(۱) حکم هشتم آنکه وجوب سوره ساقط است برای ناخوش و کسیکه کار شتابی دارد هرچند کار دنیا باشد لکن مباح باشد حکم نهم هرگاه سورهٔ نداند عوض آن مانند حمد ضرور نیست و احوط تعویض است (مطلب سیم) در تسبیحات بدل قراءت بدانکه در غیر آن دو رکعت اول مخیر است مابین خواندن حمد تنها یا گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و شاید که تسبیح در این مقام از حمد افضل باشد و خلاف کرده اند در اینکه چند مرتبه واجب است اقوی یکمرتبه و احوط باحتیاط(۲) شدید سه مرتبه است و گفتن استغفر الله بعد از تسبیحات اربع خالی از رجحان نیست و ممکن است ۳ که در یکرکعت حمد و در یکی تسبیحات بگوید و در اینجا چند مسئله است (مسئلة) از اول نماز یا اول قیام قصد یکی از ان دو ضرور نیست زبان بهر کدام جاری شد مجزی است (مسئلة) هرگاه یکی را واجب دانستیم ضرور نیست در دو تای دیگر که میگوید قصد استحباب کند قصد وجوب در همه (٤) خوبست اگرچه اقل واجب یکی باشد و قصد قربت در آن دو هم خوبست مثل همه انها (مسئلة) هرگاه قصد تسبیحات کرد و زبان او غفلة بحمد جاری شد اعادهٔ تسبیحات کند یا عمداً قصد حمد کند و از سر گیرد (مسئلة) هرگاه خیال کرد رکعت اول و دویم است و حمد خواند بعد از فراغ معلوم شد رکعت سیم است خلاف این است که از حمد کنده میشود (مسئلة) هرگاه در دو رکعت اول حمد را

(فراموش)

(۱) بلکه واردات پس ترك نخواهند کرد ان شاء الله تعالی صدر

(۲) و رعایت این احتیاط را مینمایند صدر دام ظله

(۳) مشکل است صدر دام مجده

فراموش نموده بود احوط اینست که در یکی از دو رکعت آخر یا هر دو حمد را بخواند ولزومی ندارد (مسئلة) هرگاه شروع بحمد یا تسبیحات نمود عمداً بعد عدول بدیگری نکند وهرگاه عدول کرد صحت نماز محل اشکال است (مسئلة) هرگاه مشغول تسبیحات شك در عدد انها کرد بنا را بر اقل گذارد (مسئلة) تسبیحات یا حمد را باید اخفات بخواند وآیا در بسم الله این حمد هم جهر مستحبست یا نه اقوی استحباب وا(۱) اخفات آنست مطلب چهارم در بعض مستحبات قراءتست وآنها چند چیز اند اول مستحبست گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پیش از شروع ببسم الله حمد در رکعت اول دویم مستحبست بعض سورهای مخصوص پس در نماز صبح سورهٔ بخواند که در طول مثل سورهٔ هل اتی و سورهٔ قیامت باشد ودر نماز ظهر مثل سورهٔ والشمس وسورهٔ اعلی بخواند ودر نماز مغرب وعشا سورهٔ انا انزلنا واذا جاء بخواند ودر ظهر روز جمعه سورهٔ جمعه ومنافقین بخواند سیم انکه سورهٔ قل هو الله وانا انزلنا را در فرایض ترك نکند چهارم اینکه برای این دو سوره خصوصیت عجیبی هست که هرگاه شخص عدول کرد از سورهٔ مخصوصی که فضیلتی دارد باینها بسبب ادراك فضیلت اینها خداوند عالم اجر هر دو را باو کرامت میفرماید

(مقصد چهارم) در رکوع است ولازم است بیان حقیقت ان وحکم آن وواجبات آن واقسام وبدلهای آن وبعض مسائل متعلقه بان در چند مطلب (مطلب اول) در حقیقت رکوع بدانکه رکوع در شریعت اینست که کمر را خم کند برسینه وشکم وتحقق ان موقوف است بر چند امر اول انکه خم شدن بحدی باشد که سر همه انگشتان حتی انگشت ابهام بسر زانو برسد واحوط این است که بحدی باشد که کفهای دست برسند دویم اینکه از قیام خم شود وبراین متفرع میشود این مسئله که هرگاه نشسته (۲) نماز کرد یا عاجز بود وقادر شد وخم شده برخاست تا حد رکوع نماند ولازم (۳) است که راست بایستد وازان راستی برکوع برود سیم انکه از قیام مقارن ان خم شود براین متفرع میشود این مسئله که هرگاه قیام بعمل آمد وبعد حال قراءت نشست بعد ازان برخاست تا حد

(رکوع)

رکوع نماند لازم است بایستد که ازان راستی مقارن خم شود چهارم انکه خم شدن بقصد غیر رکوع نباشد وبراین متفرع میشود چند مسئله یکی انکه اگر در نماز بقصد برداشتن چیزی خم شد رکوع زیاد نشده (مسئلهٔ دویم) اینکه اگر بقصد سجود یا بقصد چیزی برداشتن خم شد ودران وقت بخواطرش آمد که رکوع نرفته بحد رکوع ماندن نماند لازم است بایستد وبقصد رکوع خم شود (مسئلهٔ (۱) سیم) اینکه اگر بقصد رکوع خم شد وبخواطرش رفت تا از حد رکوع گذشت همان طریق خم شده بالا بیاید تا بحد رکوع قرار گیرد (چهارم) انکه اگر قبل از رسیدن بحد رکوع قصد سجود کرد خم شده بالا بیاید تا بان حد که بقصد رکوع بوده واز انجا خم شود تا بحد رکوع قرار گیرد وبعضی گفته اند که باید بقصد رکوع خم شود پس اگر بیقصد خم شد وتا حد رکوع ماند نماند لازم است ملاحظهٔ این احوط است لکن اقوی این است که همین قدر که قصد غیر رکوع ندارد کفایت میکند (امر دویم) از امور یکه تحقق اصل رکوع بانهاست اینست که فی الجملة مکثی بان هیئت در انحالات انحنا حاصل بشود وبعضی گفته اند که فی الجملة طمانینه در آن حالت باشد وبعضی گفته اند که بحد رکوع که رسید اصل رکوع بعمل آمده وهر چند ابداً مکث نشود وآرام گرفتن واجب علیحده ایست وبراین متفرع میشود مسئلهٔ مهمه وآن اینست که هرگاه شخص بقصد رکوع خم شد تا حد رکوع رسید وغفلة بسجده رفت که در اینجا موافق قول سیم رکوع بعمل آمده وحکم ببطلان از بابت ترك رکوع ودخول در سجده نمیشود وترك طمانینه وذکر رکوع که شد. دو واجبند که ترك شده اند ومحل آنها بعد خول در سجود گذشته وعود بر رکوع باعث تعدد رکن است پس حکم میشود بصحت نماز وموافق قول اول ودویم باطل است واقوی همین است (۲) لکن احتیاط شدید بعد از اتمام اعادهٔ این است (مسئلة) هرگاه قد شخص خمیده باشد بحد رکوع لازم است در وقت رکوع زیادتر منحنی شود برای فرق مابین قیام ورکوع واگر خم بودن او از حد آخر رکوع برگذشته در انجا ایما کند بطریقیکه

(گفته)

۱ تفصیل اقسام و مسئلهٔ چهارم در خلل خواهد آمد صدر دام ظله

۲ اگر غفلة بسجود رفت احوط اتمام آن را اعاده است واگر پیش از رفتن بسجده ملتفت شد برگردد تا بحد رکوع وطمانینه وذکر را بجای آورد ونماز را بعد از اتمام اعاده نماید احتیاط اعاده نماند صدر دام ظله

۱ رعایت این احوط را نماید صدر دام ظله

۲ صورت این صورت بغیر عجز وعدم دخول آن در امر سیم مشکل است صدر دام ظله

۳ که قبل از خم شدن قادر شد صدر دام ظله

گفته خواهد شد (مسئلة) هرگاه خمیده قامت بتواند که بتکیه بر عصای و مثل آن قدری بالاتر ازانحد بیاید بعد خم شود لازم است برای رکوع چنان کند که بهر قدر بتواند راست بشود تا آن خم بودن اصلی او رکوع او بشود بعد از انکه این کیفیات بعمل آمدند اصل رکوع حاصل شده ورکن همین مقدار است واگر کم شد عمداً یا سهواً نماز باطل است و بعد از حصول اصل رکوع از واجبات چند هست که درضمن مطلب دویم بیان میشود (مطلب دویم) در بیان واجبات رکوع است وآنها شش اند اول طمانینه یعنی قرار گرفتن همه اعضا هریك در جای خود درانحالت مخصوص دویم ذکر خواندن در آن ومقدار واجب یك مرتبه سبحان ربی العظیم وبحمده یاسه مرتبه سبحان الله است وباید ملاحظه نماید درظاء العظیم که بدل بزاء وضاد نشود ومخرج ان سر زبان است که بدندان پیش بالائی بر خورد واگر سه سبحان الله بگوید وقف کند بر هریك بااینکه هاء الله را مکسور نماید در دوتای اولی ومتصل کند بین سبحان ومستحبست سه مرتبه گفتن سبحان ربی العظیم وبحمده یاپنج مرتبه یاهفت مرتبه وفضیلت درهفت است وبعضی گفته اند هرچه زیادتر بگوید هم مستحب است وعدد انها طاق باشد هم مستحبست مسئلة لازم نیست تعیین واجب بکند هرگاه سه مرتبه یابیشتر بگوید (مسئلة) هرگاه تعیین یکی برای واجب کرد بعد معلوم شد آن یکی غلط بوده بعید نیست که آن دیگری که بقصد استحباب گفته شده عوض او بشود (مسئلة) همه سه تسبیحه کبری را بقصد قربت بگوید عیب ندارد و همه را بقصد وجوب بگوید ظاهر اینست که عیب ندارد(۱) واگر همین طریق که مشغول نماز است در رکوع سه مرتبه را بگوید وابداً ملتفت بواجب ومستحب وقصد خاص نیست هم عیب ندارد سیم ازواجبات رکوع اینست که تمام گفتن ذکر واجب درحال طمانینه باشد پس اگر هنوز قرار نگرفته شروع کرد بذکر اگرچه حرف اول او باشد باطل میشود واگر یکحرف ازاو مانده شروع کرد براست شدن باطل میشود وهمچنین ذکر مستحب هم شرط صحت آن اینست که درحال طمانینه باشد ودرانجا مسئله ایست که اکثر مردم مبتلایند

(۱) مشکل است صدر دام ظله

ازاین بابت که عادت کرده اند که بمحض خم شدن هنوز آرام نگرفته شروع بسبحان ربی میکنند اقلا سبحان آرام گفته میشود پس اگر بااین حالت گذاشت یقیناً نماز باطل میشود واگر ثانیاً که قرار گرفت ذکر بقصد وجوب گفت باز محل اشکال است اگر از اول بی ملاحظه چنین کرده واحوط اتمام نماز بعد اعادهٔ آنست وهم چنین اگر در ذکر مستحب مثلاً در حال وبحمده گفتن شروع کرد ببرخاستن یااینکه طمانینهٔ خود را بهم زده آن ذکر مستحب که درانحال گفته شده باطل است بلکه درصحت نماز هم اشکال هست اگرچه اعاده بنحو صحیح کند پس از این مسئله نباید غافل شد خصوصاً برای کسانیکه شتاب در نماز میکنند غالباً نماز ایشان ازاین جهت باطل میشود چهارم سر برداشتن از رکوع بحد قیام پس اگر خم شده بسجود رفت یابحد قیام راست نشد نماز باطل است پنجم انکه در آن سر برداشتن طمانینه حاصل شود پس اگر بی طمانینه بسجود رفت عمداً نماز باطل است وبدانکه این واجبات رکوع که گفته شدند اگر سهواً ترك شدند تا محل آنها گذشت نماز صحیح است واما آن واجبات که دخل در تحقق رکوع داشتند اگر سهواً ترك شدند هم باعث بطلان است (مسئلة) اگر طمأنینه بالمره در رکوع سهواً ترك شد اعاده احوط است (۱) چونکه احتمال داخل بودن حقیقت در رکوع هست (مطلب سیم) در بدلهای رکوع و اقسام آن از برای عاجز از اصل آن وآنها چند قسمند بترتیب باین قسم که هر مؤخر بعد از عدم امکان مقدم است اول خم شدن بقدر امکان بعد از انکه حد رکوع رسیدن ممکن نباشد واین مقدم است بر رکوع نشسته ومراد خم شدن است بطریق خم شدن رکوع پس اگر ابداً ممکن نباشد لکن خم شدن بسمت کریا بانطرف وآنطرف ممکن باشد پس در مقدم بودن آن بر رکوع نشسته تأملی هست دویم رکوع نشسته برای کسیکه خم شدن ایستاده برای او ممکن نیست چه نماز او بقیام باشد یانشسته وکیفیت رکوع نشسته اینستکه خم نماید خود را تا بحدیکه صورت او مقابل زانوی او بشود وبهتر اینست که مقابل محل سجود او بشود سوم رکوع نشسته که فی الجمله منحنی شود برای کسیکه این قدر انحنا که گفته شد اورا ممکن

(۱) این احتیاط البته ترك نشود صدر دام ظله

نباشد چهارم ایماء بسر عوض رکوع برای کسیکه متمکن از اقسام گذشته نباشد باینطریق که وقت رکوع سر خود را قدری پایین کند بقصد رکوع وسر را آرام بدارد وذکر رکوع را بخواند بعد سر را بالا کند پنجم ایما بچشم برای کسیکه ایماء بسر او را ممکن نباشد باینطریق که بقصد رکوع چشم را ببندد در آنحال وسبحان ربی العظیم وبحمده را بگوید بعد چشم را وا کند بقصد سر برداشتن از رکوع ششم برای کسیکه از ایماء مطلقا هم عاجز باشد اینست که در دل بگذراند رکوع را و ذکر را بخواند واگر نتواند انرا هم در دل بگذراند واین آخر مراتب بدلها است واین بدلها همه رکن اند نقص اینها عمداً وسهواً مبطل است واگر زیاد شدند بقصد بدل رکوع هم مبطل اند ودر اینجا مسئلهٔ مهمه دقیقی است که هرگاه شخص تکلیف او بدلی از انها باشد ودر همان وقت متمکن شد از اصل یا بدلی که مقدم است بر آن مثلا رکوع نشسته را بسبب عجز بجا آورد ودر آنحین متمکن شد از ایستاده پس میگوئیم که این بچند قسم متصور میشود اوّل اینکه رکوع را تماماً با طمأنینه وتمام ذکر جا آورد در آنحالت اورا قیام ممکن شد در اینجا رکوع او صحیح وباید برخیزد برای قیام بعد از رکوع دویم اینکه رکوع نشسته را تمام کرد وسر برداشت و معتدل شد وطمأنینه بعمل آمد حال بسجود باید برود قادر بر ایستادن شد در اینجا دیگر قیام بعد از رکوع از او نمیخواهند وآیا لازم است که برخیزد برای اینکه از قیام بسجود برود یا نه اقوی اینست که لازم نیست سوم برکوع نشسته رفته وهنوز آرام نگرفته قادر شد چهارم انکه هنوز ذکر واجب را نخوانده قادر شد پنجم اینکه هنوز ذکر مستحب نخوانده قادر شد ظاهر اینست که در همهٔ این صورتها بهمین طریق خم شده بالا بیاید وبحد رکوع اصلی که رسید ذکر واجب ومستحب را بجا آورد وتعدد رکوع حاصل نشده وبعضی در این اشکال کرده اند واحوط عمل باینطریق واعاده است (مسئلة) هرگاه بسبب پیری یا ناخوشی قامت خمیده باشد مثل راکع بعضی گفته اند در وقت رکوع نیت انرا کند کافی است واحوط اینست که قدری خم تر شود مگر انکه از حد رکوع بگذرد آنوقت بنیت اکتفا کند

واحوط اینست که بسر هم ایما کند واگر بتواند که تکیه بر چیزی کند قدری بالاتر شود وازان بالاتری خم شود لازم است که آنوقت بحد رکوع خم شود (مطلب چهارم) در مستحبات رکوع است وآنها چند چیزاند اول تکبیر گفتن برای رکوع رفتن وبعضی این تکبیر را واجب میدانند وشرط در آن اینست که باید در حال ایستاده باقرار وارامی باشد پس در حال خم شدن بطریقیکه بسیاری از مردم عادت کرده اند مشروع نیست بلکه اگر عمداً یا از بابت تقصیر در مسئله بقصد استحباب وجزئیت نماز باشد صحت نماز محل اشکال میشود وهمه تکبیرات نماز این حکم را دارند که باید در حال قرار وآرامی باشند نه در حال برداشتن وخم شدن پس از این دقت نباید غافل شد دویم از مستحبات رکوع گذاشتن دو کف دست است بر دو سر زانوها راست بر راست وچپ بر چپ که انگشتها را از هم دور نماید وفرا گیرد همهٔ سر زانوها را باهمهٔ انگشتان سوم اینکه در حال رکوع زانوها را پس برد وپیش نیاورد چهارم اینکه پشت خود را راست بدارد که اگر قطرهٔ آب بر آن ریخته شود بجای خود بماند پنجم اینکه گردن را موازی پشت بکشد ششم اینکه نگاه او مابین دو قدم باشد هفتم اینکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ بگذارد هشتم اینکه زن دستهای خود را بالاتر از زانو بگذارد لکن در اصل خم شدن باید بطریقی باشد که اگر بخواهد بر زانو بگذارد برسد نهم انکه پیش از گفتن سبحان ربی العظیم این دعا بخواند اللهم لك رکعت ولك اسلمت وبك آمنت وعلیك توکلت وانت ربی خشع لك سمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی ومخی وعصبی وعظامی وما اقلته قدمای غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر دهم اینکه چون از رکوع سر بردارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله اهل الکبریاء والجود والجبروت (مقصد پنجم در سجود است وبیان میشود حقیقت وواجبات واقسام وبدلها ومسائل ومستحبات آن در چند مطلب اول در حقیقت آن بدانکه سجود کیفیت خاصه ایست که در همه ادیان بجهة تعظیم معبود ثابت است واصل حقیقت آن خم شدن وگذاشتن پیشانی است بر زمین

بجهة تعظیم ودر شریعت پنج قسم است سجدهٔ نماز سجدهٔ تلاوت، سجدهٔ سهو سجدهٔ شکر سجدهٔ تعظیم الهی وتذلل وهریك ازاینها را احکامی هست که درچند مقام بیان میشوند (مقام اول) سجدهٔ نماز است وسجدهٔ درآن رکن است ورکن همان اصل سجده است وکیفیت رکن بودن بیان خواهد شد وبعد از حصول حقیقت آن مخصوصه درسجدهٔ نماز شش امر لازم است اول اینکه اعتماد نماید برهفت عضو که آنها را مساجد سبعه میگویند یعنی اینکه باید سنگینی بدن خود فی الجمله برهفت عضو باشد بطریقی که گفته شود که برآنها سجده کرده وانها پیشانی ودو کف دستها ودوسر زانو ودو انگشت بزرگ پاها پس اگر بعضی ازاینها عاریه برزمین باشد واصلا برآن اعتماد نشود نماز باطل است لکن ضرور نیست که سنگینی انداختن برهمه مثل هم باشد و باید که این مساجد سبعه مستقر باشند یعنی برمحل خود قرار گرفته باشند پس اگر بر برف نرم یا پنبه پاشیده مندوف سجده کند بطریقیکه بعض اعضا مستقر نباشند نماز باطل است وبدانکه گذاشتن هریك ازاین مساجد سبعه را کیفیت وحکم خاصی هست اما پیشانی وآن عبارتست ازمابین رستنگاه موی سر وابروها ودرطول مابین دوحبین است پس مجموع مقداری که این چهار بلوا حاطه کرده اند پیشانی است ولکن درگذاشتن آن بجهة سجده همین قدر لازم است که گفته شود پیشانی را گذاشته وظاهر اینست که بقدر درهم ازان کافی است وآیا لازم است که اینمقدار مجتمع باشد یا اینکه اگر متفرق گذاشته شود که قدری هوائی وقدری گذاشته باشد بحیثیتی که اگر گذاشته متصل باشد بقدر یك درهم بشود مثل اینکه برچندوصله کل پیشانی را باین نحو گذارد کافی است اگرچه دویم خالی ازقوة نیست بعدازصدق گذاشتن پیشانی لکن احوط اینست که مجتمع باشد (مسئلة) اگر گذاشتن بجبهة زخمی یا دملی ممکن نباشد هرقدر که ازان ممکن است کافی است واگر ممکن نشود زمین را گودنموده که آن دمل درآن گودی ومقدار سالم از اطراف برزمین واقع شود وبعدازتحقق گذاشتن لازم است درانچیزی که پیشانی

برآن گذاشته میشود چند امر اول اینکه شرعا مایصح السجود علیه باشد یعنی باید اززمین باشد یا اززمین روئیده باشد وخوردنی وپوشیدنی نباشد پس اگرچیزی از اجسام زمین بیرون رفته مثل معدنها سجده برآن جایز نیست پس برمثل طلا ونقره و مس وجواهرات وقیر جایز نیست وبرنان وگندم ولباس وخود پنبه وکتان جایز نیست (مسئلة) بردواهائیکه خوردن انها درحال ناخوشی متعارفست مثل گاو زبان وعنب الثعلب وخاك ثنی وریشه کاسنی سجده اشکال دارد (مسئلة) برگیاهائیکه متعارف نیست استعمال انها اگرچه گاهی دردواستعمال شوند سجده عیب ندارد (مسئلة) برخوراك حیوانات مثل کاه وعلف سجده جایزاست (مسئلة) بربرگهای چای سجده مشکل است اگرچه دیگر قابل طبخ نباشند (مسئلة) برتنباکو سجده جایزاست (مسئلة) برقهوه سجده جایز نیست وهرچند برشته نشده باشد (مسئلة) برخشخاش احوط ترك سجده است وبربرگ آن جایزاست (مسئلة) برتریاك سجده مشکلست (مسئلة) برهسته زردالو (۱) سجده مشکل است وبرهسته خرما عیب ندارد (مسئلة) بربوست درخت سجده جایزاست مگراینکه ماکول متعارف باشد (مسئلة) برپنبه دانه وبربوست جوزق سجده جایزاست (مه) برجوهرهای خشك هرچند ازچیزی گرفته باشد که سجده برآن جایزاست سجده جایز نیست (نه) بربادام وگردو وفندق وپسته جایز نیست هرچند بربوست آنها باشد (مسئلة) بربوست شلتوك جداشده نیز جایزاست واحوط درهردو ترك است (مسئلة) برنخاله گندم وجو وپوست بالای آنها سجده جایزاست (مسئلة) بربرگ درختان وبرگ نخل سجده جایزاست (مسئلة) بربرگ مو درایامی که ماکول است سجده جایز نیست ودرغیر آن عیب ندارد (مه) اگرچیزی دراوقات گرانی ماکول است نه ارزانی هیچ وقت سجده برآن جایز نیست (مسئلة) اگرچیزی دربعضی صفحات ماکول است درهیچ جا سجده برآن جایز نیست (مسئلة) میوهٔ نارسیده سجده برآن جایز نیست اگرچه هنوز خوردنی نشده باشد (مسئلة)

(۱) ظاهر آنکه هسته زردالو حکم بادام دارد صدر دام مجده

چیزی راکه بعض اشخاص گاهی ازبابت کثافت طبیعت بخورند داخل خوردنی نیست پس سجده بران جایز است (مسئلة) برکاغذ سفید سجده جایز است اگرچه ازکهنه پنبه وآهك است وبرخود پنبه وآهك جایز نیست (م) هم چنین است کاغذیکه ازابریشم باشد لکن احوط ترك(١) این است (مسئلة) کاغذ رنگ کرده اگر رنگ آن جرم ندارد سجده بران جایز است هر رنگ که باشد حتی انکه اگر ازچیزی باشد که سجده برآن جایز نیست (مسئلة) کاغذ نوشته اگر مرکب آن غلیظ نیست (٢) سجده بران جایز است مطلقا واگر غلیظ است وبقدر مسمای سجده پیشانی برکاغذ سفید گذاشته میشود بازهم جایز است واگر پیشانی بران نوشته گذاشته میشود وانمرکب غلیظ از چیزی است که سجده بران جایز نیست مثل صمغ ودوده ونشاسته باطل است (مسئلة) برکاغذ که ازپوست اهو است سجده جایز نیست (مسئلة) برلاله وگلها حتی گل گلاب سجده جایز است (مسئلة) برکچ وسنگ آهك قبل ازپختن سجده جایز(٣) است و بعدازان محل اشکال است (مسئله) برگل ارمنی وگل داغستان وگل مختوم سجده جایز است اگرچه خوردنی هستند (مسئله) براجر وسفال مثل وصله کوزه که لایه ندارد احوط سجده نکردن است واگر لایه دارد جایز نیست اگر لایه ان ازشیشه ونحو آن باشد (مسئلة) برشیشه وبلور سجده جایز نیست چونکه ازاسم زمین بیرون رفته اند (فصل) بدانکه شرط بودن مایصح السجود علیه درحالت امکان است پس اگر زمین یاازروئیده ازان که غیر ماکول وملبوس باشد نباشد وکاغذ هم نباشد یاانکه ازاینها باشد و سجده برآن ممکن نباشد شرطیت ساقط و نماز میکند برهرچه بخواهد لکن احوط اینست که اگر ازپنبه وکتان چیزی باشد انرا مقدم بدارد وبعدازان آنچه معدنی باشد وبعدازممکن نشدن اینها بربشت کف دست خود سجده کند (م) هرگاه شخص مشغول نماز باشد ودراین اثنا طفلی مثلا مهر اورا بردونزدیك او مایصح السجود دیگر نباشد پس اگر وقت تنگ است بهمان کیفیت اضطراری رفتار کند و

١ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

٢ یعنی عرفا انرا رنك میگو یند صدر دام ظله

٣ واحوط ترك است صدر دام مجده

اگر وقت وسعت دارد نماز را بهم بزند واگر پیشانی را گذاشت انوقت معلوم شد حکم آن خواهد آمد (م) بدانکه افضل همه افراد مایصح السجود خاك وگل است وافضل انها تربت سیدالشهدا علیهم السلام که دراحادیث معتبره است که سجده برآن خرق هفت حجاب آسمانی میکند یعنی موانع قبول که در هریك ازآسمانهااست بر میدارد ونور میدهد درمحل سجود تاهفتم طبقة زمین واگر بر تربت سیدالشهداء که خاك باشد سجده کند فضیلت آن ازمهر ساخته بیشتر است وبعدازتربت سیدالشهداء علیهم السلام سجده برگل وخاك ازباقی چیزها افضل است دویم ازاموریکه درمحل پیشانی باشد ملاحظه شود این است که پیشانی باید برآن قرارگیرد پس هرگاه تر باشد بطریقیکه پیشانی برآن قرار نگیرد سجده برآن جایز نیست امااگر پیشانی برآن قرار میگیرد عیب ندارد (مسئلة) هرگاه شخص درزمینی باشد که مجموع آن آب وگل است که اگر بسجود برود سر و صورت ولباس ازگل آلوده میشود پس اگر ازاین بابت ضرری بربدن اووارد میشود قیام ورکوع رابجاآورد وبجهة سجده ایماکند واگر ضرری ندارد لکن همین قدر است که گل آلوده میشود بازهم ظاهر اینست که بتواند برای سجده ایماکند لکن احوط (١) متحمل شدن این کیفیت ونشستن برای تشهد است (مسئلة) هرگاه محل سجده گل نرم باشد که اعتماد برآن ممکن نیست اکتفا بهمان متصل نمودن پیشانی برآن نماید (مسئلة) هرگاه پیشانی رابرگل گذاشت وگل برآن چسبید باید برای سجده دویم انرا پاك کند سوم انکه محل پیشانی پاك باشد اگرچه زیر آن نجس باشد چهارم انکه ازچهار انگشت (٢) زیادتر بامحل ایستادن تفاوت نداشته باشد وتفصیل اینها درمکان گذشت پنجم انکه پیشانی گذاشته شود برآن پس اگر مهر مثلا چسبیده باشد به پیشانی ازسجده سابق گذاشتن آن ثانیا بانکه ازپیشانی جدا شود محل اشکال است (م) هرگاه پیشانی را برخاك گذارد وخاك آلوده شده ثانیا سجده کرد عیب (٣) ندارد واین مثل گل نیست که گفته شد باید آنرا رفع کرد ششم اینکه حایلی نباشد پس هرگاه برمهر باشانه نه چرك زیاد باشد سجده

٢ متصل بهم صدر ام مجده

٣ مطلقا مشکل است صدر دام مجده

باطل است اینها همه نسبت به پیشانی است و امّا شش عضو دیگر پس محل آنها شرطی ندارد همین قدر باید قرار بگیرند پس ما یصح السجود بودن در محل آنها شرط نیست ولکن هریك را کیفیت خاصه هست امّا در کیفیت دست پس باید باطن آنهارا گذاشت در جائیکه قرار بگیرند ومناط اینست که گفته شود که هردو گذاشته شدند دیگر فرا گرفتن تمام آنها بدقت شرط نیست واگر برفاصله دوبوریا یادوفرش گذاشته شود که قلیلی از مابین آنها هوائی باشد عیب ندارد (مسئلة) اگر دو کف دست را بر پنجره بگذارد پس اثر فواصل آن بسیار بزرگ نباشد عیب ندارد وامّا اگر مثل شبك میل آهن گشاده باشد مشکل است (م) اگر همهٔ باطن دست را نتواند گذارد قدری از را واگر هیچ نتواند ظاهر دست را بگذارد واگر نشوند هرقدر از دست که بان نزدیك است (مسئلة) اگر بر سر انگشتان تنها سجده کند مجزی نیست (مسئلة) اگر کف را به بندد وسجده کند مجزی نیست وهریك در حال اضطرار کافی اند وامادو سر زانو پس مرادا زانها اصل کاسه زانو است که مفصل ساق وران است وبایدفی الجمله بر ظاهر آنها سجده بشود وفرا گرفتن درکار نیست وامّا انگشت بزرگ پاپس باید سجده بر سر انگشت باشد که سر انگشتان بزرگ بر زمین گذاشته شود وظاهر اینست که ظاهر و باطن در هریك هم کفایت میکند هرچند سرانها گذاشته نشود لکن احوط (۱) گذاشتن سرانگشتان است دویم از واجبات سجده گفتن سبحان ربی الاعلی وبحمده یك مرتبه یا سبحان الله سه مرتبه وهمان مسائل که در ذکر رکوع گفته شدند در اینجاهم جاری هستند ودر صورت عدم تمکن یك سبحان الله هم کافی است سوم از واجبات آرام گرفتن است بقدر ذکر واجب وشرط ذکر مستحب هم هست وهمان اشکال که در رکوع گفته شد نسبت بکسانیکه آرام نگرفته مشغول میشوند در اینجاهم هست چهارم مساوی بودن با موقف بطریقیکه که در مکان گفته شد پنجم انکه در حال ذکر هفت عضو در محل خود برقرار باشند پس اگر دست را یا سر انگشت یارا بر دارد ودر آن حال مشغول ذکر

۱ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

(باشد)

باشد باطل است امادر وقت سکوت هریك از شش عضو را که بردارد وبعد در حال خواندن بگذارد عیب ندارد وامابیشانی پس در برداشتن وگذاشتن آن چند مسئله هست اول اینکه عمداً سجدهٔ بر دو سجده زیاد کند بقصد (۱) نماز واین باعث بطلان است دویم انکه سهواً سجده زیاد کند ودر این حکم ببطلان نمیشود سوم انکه بی اختیار بعد از گذاشتن (۲) پیشانی اندکی بلند شود وبی اختیار گذاشته شود بعضی از علماء در اینجا حکم فرموده اند که دو سجده عمل آمده دیگر سجدهٔ دیگر نرود واظهر در نظر اینستکه این کیفیت باعث تحقق دو سجده نیست همان یکی حساب است چهارم اینکه سر را که گذاشت اگر بر جای بلندی گذاشته شده که از چهار انگشت از موقف بلند تر است در اینجا باید دوتانیا بگذارد وابداً عیبی (۳) ندارد (پنجم) اینکه پیشانی گذاشته شد بر چیزیکه از یابت دیگر سجود بر ان جایز نیست در اینجا نباید پیشانی را بردارد وبگذارد بلکه پیشانی را بکشد تا انرا بر ما یصح بگذارد (ششم) انکه پیشانی بر جائی گذاشته شود غیر از تربت که افضل است در اینجا اگر بخواهد انرا بکشاند وبر ندارد (هفتم) اینکه بر جائی گذاشته شود که تحمل آن زحمت دارد باز جایز است آنرا بکشد تا محلی که آسان باشد وباید بر ندارد (هشتم) از واجبات سجود سر بر داشتن است از سجده اولی ومعتدل نشستن وطمانینه بجا آوردن در انحالت وبعد بسجده دویم رفتن (فصل) بدانکه کیفیت رکن بودن سجده باین طریق است که اگر هردو سجده باهم در یکرکعت ترك شدند نماز باطل است چه عمداً وچه سهواً لکن اگر یکی از اینها ترك شد سهواً نماز باطل نیست وحکم این در احکام خلل بیان میشود انشاء الله واگر در هر رکعتی یکی ترك بشود سهواً باز هم نماز باطل نیست وحکم ان همان است که گفته میشود واگر هردو سجده زیاد شدند در یکرکعت چه عمداً وچه سهواً نماز باطل است واگر یکی زیاد شد عمداً باطل واگر یکی زیاد شد سهواً باطل نیست اگرچه در هر رکعتی یکی زیاد بشود (مطلب دویم) در بدلهای سجود بعد از عدم تمکن از حقیقت ان وانها چند چیزاند بترتیب اول هرگاه گذاشتن پیشانی به هیچ طور ممکن

۱ بدون قصد نماز نیز باطل است چنانچه خواهد آمد صدر دام ظله

۲ اگر بمجرد گذاشتن پیشانی بلند شد که صدق وضع نکند و انچه فرموده اند بعید نیست والا اقوال بعضی علما متبع است واحوط اعاده نماز است صدر دام ظله

۳ واگر ممکن است کشیدن سر بجائی که چهار انگشت یا کمتر است ترك انرا نشاید صدر دام ظله

(نیست)

نیست ابدآ چیزی را بر زمین گذارد و احوط تقدیم چیزی است و دیگر آنکه هرگاه این ممکن نیست جانه را بگذارد (سیم) آنکه هرگاه این هم ممکن نیست خم بشود بهر قدر که ممکن است اگرچه محل سجده را بالا بیاورد یا خود در جای گودی بایستد (چهارم) ایماء بسر که سر را پایین نموده و در حال آرامی ذکر سجود را بخواند و اگر رکوع او بایماء بوده برای سجود قدری سر را پایین تر نماید و احوط اینست که در اینحال چیزی که سجده بر آن جایز است بالا برده پیشانی بر آن گذارد و اگر نمیشود آنرا بر پیشانی گذارد و بعضی گفته‌اند ایماء بیشتر عضو دیگر هم نماید و این حرف بی‌معنی است چشم ایماء بچشم که چشم را عوض سجود بسته داشته و آرام گرفته ذکر سجود بخواند و اگر رکوع او هم بایماء چشم بوده بعضی گفته‌اند در ایماء سجود بستن چشم را شدیدتر کنند و این حرف راهی ندارد (ششم) اگر این هم ممکن نباشد سجود را در دل بگذراند یعنی قرار دهد که الان در سجود میباشم و ذکر بخواند و در صورت عدم قدرت آن را هم در دل بگذراند و احوط اینست که اشاره بدست هم بکنند (مطلب سیم) در مستحبات سجود است بدانکه بعد از برداشتن سر از رکوع و گفتن سمع الله لمن حمده مستحب است تکبیر در حال ایستادن بجهة سجود رفتن و دستهای خود را در انحال بالا ببرد و بعد از آن سجده کند دستهای خود را پیش از زانوها بزمین گذارد و انها را پهن کند و همه انگشتان را بهم متصل کند و برابر روی خود بر زمین بگذارد و بر روی خود بچساند بلکه دورتر بگذارد و بزانوهای خود بچساند و چیزی از بدن خود را بر جزء دیگر نگذارد و اعضا را از یکدیگر جدا کند ذراعها را بردارد و بالهای خود را بگشاید و علاوه بر هفت عضو پائین بینی هم سجده کند و آنرا بر ما یصح السجود علیه بگذارد و مستحبست که همه پیشانی بر ما یصح السجود علیه گذاشته شود و سبحان ربی الاعلی را سه مرتبه یا بیشتر بگوید و عدد آنها طاق باشد و بعد از راست نشستن الله اکبر بگوید و در حال نشستن تورك بعمل آورد یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ بگذارد و بگوید استغفر الله

ربی واتوب الیه پس باز الله اکبر بگوید در حالتی که نشسته است پس بسجده دویم برود مستحبست در هر دو سجده اینکه پیش از ذکر سجود بگوید اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك اسلمت وعلیك توکلت وانت ربی سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه و بصره والحمدلله رب العالمین تبارك الله احسن الخالقین وسنت است که در حال برخاستن پشت انگشتان دست را بر زمین نگذارد در حالتیکه سر آنها بکف دست چسبیده باشد بلکه دستها را بگشاید بر زمین بگذارد و برخیزد و در حال برخاستن اول زانوها را از جا بردارد بعد از ان دستها را و بعکس در حال سجده رفتن و مستحبست برای زنها اینکه در حال سجده رفتن اول زانو را بر زمین بگذارند و در حال سجود خود را بر زمین بچسبانند وذراعهای خود را بر زمین پهن کنند واعضای خود را بهم متصل کنند و در وقت برخاستن بیك مرتبه قدرا کشیده راست بشوند واز جمله مستحبات اینست که بعد از سجدهٔ دویم بنشیند و آرام بگیرد و علاوه بر استحباب احوط (۱) هم هست چونکه قول بوجوب دارد و مستحبست که در حین برخاستن بگوید اللهم ربی بحولك وقوتك اقوم واقعد بالحول الله وقوته اقوم واقعد (مقام دویم) در سجود تلاوت است و در آن چند مطلب است اول در محل وجوب ومحل استحباب آن اما محل وجوب آن پس چهار آیه است که در چهار سوره اند الم تنزیل و حم سجده والنجم واقرء وسبب وجوب خواندن آن آیه است یا گوش دادن بان یا مطلق شنیدن ان علی الاقوی و مناط مجموع آیه است پس خواندن وشنیدن کلا لاتطعه تنها مثلاً یا واسجد تنها یا واقترب تنها باعث وجوب سجده نیست مجموع آیه را که خواند یا شنید سجده براو واجب میشود (مسئلة) اگر قدری را خواند وقدری شنید عدم وجوب خالی از قوت نیست (۲) (مسئلة) اگر آیه را غلط خواند یا از غلط خوان شنید حکم بوجوب سجده مشکلست (مسئلة) اگر حایض آیه را شنید باز هم سجده بر او واجبست واما محل استحباب پس یازده آیه است در ده سوره که در اکثر قرانها

۱ بلکه ترك ننماید انشاالله تعالی صدر دام ظله

۱ در هر دو قسم از مبعض اتیان بسجده بدایی احتمال مطلوبیت راجح است ترك ننماید صدر دام ظله

باطل است اینها همه نسبت به پیشانی است و امّا شش عضو دیگر پس محل آنها شرطی ندارد همین قدر باید قرار بگیرند پس مایصح السجود بودن در محل آنها شرط نیست ولکن هریك را کیفیت خاصه هست امّا در کیفیت دست پس باید باطن آنها را گذاشت در جائیکه قرار بگیرند ومناط اینست که گفته شود که هر دو گذاشته شدند دیگر فراگرفتن تمام آنها بدقت شرط نیست واگر برفاصله دو بوریا یا دو فرش گذاشته شود که قلیلی از مابین آنها هوائی باشد عیب ندارد (مسئلة) اگر دو کف دست را بر پنجره بگذارد پس اثر فواصل آن بسیار بزرگ نباشد عیب ندارد وامّا اگر مثل شبك میل آهن گشاده باشد مشکل است (م) اگر همهٔ باطن دست را نتواند گذارد قدری از انرا واگر هیچ نتواند ظاهر دست را بگذارد واگر نشوند هر قدر از دست که بان نزدیك است (مسئلة) اگر بر سر انگشتان تنها سجده کند مجزی نیست (مسئلة) اگر کف را به بندد و سجده کند مجزی نیست وهریك در حال اضطرار کافی اند وامادو سر زانو پس مرادا زانها اصل کاسه زانو است که مفصل ساق وران است وباید فی الجمله بر ظاهر آنها سجده بشود و فرا گرفتن درکار نیست وامّا انگشت بزرگ پا پس باید سجده بر سر انگشت باشد که سر انگشتان بزرگ بر زمین گذاشته شود وظاهر اینست که ظاهر و باطن در هریك هم کفایت میکند هرچند سرانها گذاشته نشود لکن احوط (۱) گذاشتن سر انگشتان است دویم از واجبات سجده گفتن سبحان ربی الاعلی وبحمده یك مرتبه یا سبحان الله سه مرتبه وهمان مسائل که در ذکر رکوع گفته شدند در اینجا هم جاری هستند ودر صورت عدم تمکن یك سبحان الله هم کافی است سوم از واجبات آرام گرفتن است بقدر ذکر واجب وشرط ذکر مستحب هم هست وهمان اشکال که در رکوع گفته شد نسبت بکسانیکه آرام نگرفته مشغول میشوند در اینجا هم هست چهارم مساوی بودن با موقف بطریقیکه که در مکان گفته شد پنجم انکه در حال ذکر هفت عضو در محل خود برقرار باشند پس اگر دست را یا سر انگشت یا را بردارد ودر آن حال مشغول ذکر

۱ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

(باشد)

باشد باطل است امادر وقت سکوت هریك از شش عضو را که بردارد و بعد در حال خواندن بگذارد عیب ندارد و اما پیشانی پس در برداشتن و گذاشتن آن چند مسئله هست اول اینکه عمداً سجدهٔ بر دو سجده زیاد کند بقصد (۱) نماز و این باعث بطلانست دویم انکه سهواً سجده زیاد کند و در این حکم بطلان نمیشود سوم انکه بی اختیار بعد از گذاشتن (۲) پیشانی اندکی بلند شود و بی اختیار گذاشته شود بعضی از علما در اینجا حکم فرموده اند که دو سجده عمل آمده دیگر سجدهٔ دیگر نرود واظهر در نظر اینستکه این کیفیت باعث تحقق دو سجده نیست همان یکی حسابست چهارم اینکه سر را که گذاشت اگر بر جای بلندی گذاشته شده که از چهار انگشت از موقف بلندتر است در اینجا بر دارد و ثانیا بگذارد وابداً عیبی (۳) ندارد (پنجم) اینکه پیشانی گذاشته شد بر چیزیکه از بابت دیگر سجود بر ان جایز نیست در اینجا نباید پیشانی را بردارد وبگذارد بلکه پیشانی را بکشد تا انرا برمایصح بگذارد (ششم) انکه پیشانی بر جائی گذاشته شود غیر از تربت که افضل است در اینجا اگر بخواهد انرا بکشاند و برندارد (هفتم) اینکه بر جائی گذاشته شود که تحمل آن زحمت دارد باز جایز است آنرا بکشد تا محلی که آسان باشد و باید برندارد (هشتم) از واجبات سجود سر برداشتن است از سجده اولی و معتدل نشستن و طمانینه بجا آوردن در انحالت و بعد بسجده دویم رفتن (فصل) بدانکه کیفیت رکن بودن سجده باین طریق است که اگر هر دو سجده باهم در یکرکعت ترك شدند نماز باطل است چه عمداً وچه سهواً لکن اگر یکی از انها ترك شد سهواً نماز باطل نیست وحکم ان در احکام خلل بیان میشود انشاء الله واگر در هر رکعتی یکی ترك بشود سهواً باز هم نماز باطل نیست وحکم ان همان است که گفته میشود واگر هر دو سجده زیاد شدند در یکرکعت چه عمداً و چه سهواً نماز باطل است واگر یکی زیاد شد عمداً باطل واگر یکی زیاد شد سهواً باطل نیست اگرچه در هر رکعتی یکی زیاد بشود (مطلب دویم) در بدلهای سجود بعد از عدم تمکن از حقیقت ان وانها چند چیزاند بترتیب اول هرگاه گذاشتن پیشانی به هیچ طور ممکن

۱ بدون قصد نماز نیز باطل است چنانچه خواهد آمد صدر دام ظله

۲ اگر بمجرد که داشتن پیشانی بلند شد که صدق وضع نکند و انچه فرموده اند بعید نیست والا اقوال بمضی علما متبع است واحوط اعاده نماز است صدر دام ظله

۳ واگر ممکن است کشیدن سر بجائی که چهار انگشت یا کمتر است ترك انرا ننماید صدر دام ظله

(نیست)

نیست ابدا آنچنان را بر زمین گذارد و احوط قدم چنین است و در اینکه هر گاه
این ممکن نیست چاره آنگذارد دسیم اینکه هر گاه این هم ممکن نیست حریشوه چه در
که ممکن است اگرچه محل سجده را بالا یاورد یا خود در جای گودی ایستاد (چهارم)
اینکه سر کمتر از پایین تنه و در حال آرامی باشد سر بالاتر نرود و اگر رفع او ابتدا
بوده برای سجود قدری سر را پایین تر کاید و احوط این است که در افعال جزئی صبر
سجده بر آن جایز است بالا برده پیشانی بر آن گذارد و اگر نشوه او را بر پیشانی
گذارد و بعضی گفته اند اما پیشانی بخصوص دیگر مو کاید بر آن حرفی در البته بهتر
اما بینی که بعضی را عرض شده بدعت و آفت گرفته اند که سنت و واجب
رکوع او هم اما چشم و بعضی گفته اند در اما سجود نیز چشم را نگاه دارد
و این حرف را هیچ دارد اشتباه است اگر این هم ممکن باشد سجده او دو لیکن گذاردن آن
قرار دهد که الان در سجود میباشد و ذکر خواند و در صورت عدم قدرت آن را هم
در دل بگذراند و احوط اینست که اندازه دستهم نکند (مطلب سی) در مستحبات
سجود است فانکه به از برداشتن سر از رکوع و گفتن سمع الله لمن حمده مستحب
است تکبیر در حال ایستادن بجهت سجود گفتن و دستهای خود را در انحنای الایه دو بیند از
از سجده کند دستهای خود را پیش از زانوها بر زمین گذارد و انها را پهن کند و همه انگشتان را
بهم متصل کند و با ابهام خود بر زمین بگذارد و روی خود را بجاساند بالله دور از
بگذارد و زانوهای خود بجاساند و چیزی از بدن خود را بر چیز دیگر نگذارد و ابتدا
از یکدیگر جدا کند در اظهار بر دارد و بالهای خود را بگشاید و علاوه بر علت حتو
باین نحو هم سجده کند و قرار ما یصح السجود علیه بگذارد و مستحب است که همه پیشانی
بر ما یصح السجود علیه گذاشته و سبحان ربی الاعلی را سه مرتبه یا بیشتر بگوید و عدد انها
طاق باشد و بهتر از است نسئل الله اکبر بگوید و در حال نشستن تورک بعمل آورد
یعنی بر دو لا چپ بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ بگذارد و بگوید استغفر الله

ربی و اتوب الیه پس از انها اگر بخواهد در حالتی که نشسته است پس بسجده دویم برود
مستحبست در هر دو سجده اینکه پیش از ذکر سجود بگوید اللهم لک سجدت و بک
آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و
بصره و احسن صورته و بارک الله احسن الخالقین و مستحب است که در حال برخاستن
پیش از نگذاشتن دست را بر زمین بگذارد در حالتیکه سر انها بکف دست چسبیده باشد
بلکه دستها را بگذارد بر زمین بگذارد و برخیزد و در حال برخاستن اول زانوها را از
جا بردارد بعد از دستها و عکس در حال سجده رفتن و مستحبست برای زنها اینکه
در حال سجده رفتن اول زانوها را بر زمین بگذارد و در حال سجود خود را بر زمین بچسبانند
و خرابهای خود را بر زمین بهم بگذارد و اعضای خود را بهم متصل کنند و در وقت بر
خاستن بیاک مرتبه قدرا کثیر است بشود و از جمله مستحبات اینست که بعد از
سجدهٔ دویم بنشیند و آرام بگیرد و علاوه بر استحباب احوط (۱) هم هست چونکه قول
بوجوب دارد و مستحبست که در حین برخاستن بگوید اللهم ربی بحولک وقوتک
اقوم و اقعد بحول الله و قوته اقوم و اقعد (مقدار دویم را در سجود تلاوت است و در
آن چند مطلب است اول در محل وجوب و محل استحباب آن ادعیه و وجوب آن پس
چهار آیاتست که در چهار سوره مامور شده ایم بسجده و البته واجب عقوبت وجوب
خواندن آن آیات است یا گوش دادن آن یا متابعتی شنیدن آن یا اقوی و منتاط مجموع
آیه است پس خواندن و شنیدن هکذا لا لخطه تنها مثلاً یا واسجد
تنها یا واقترب تنها بعدت وجوب سجده نیست مجموع آیه را که خواند
یا شنید سجده بر او واجب میشود (مسئله ۱) اگر قدری را خواند و قدری
شنید سجده وجوب خالی از قوت نیست (۲) (مسئله) اگر آیه را غلط خواند یا از غلط
خواننده حکم وجوب سجده منتفی است (مسئله) اگر بعض آیه را شنید باز هم
سجده بر او واجب است و اما محل استحباب پس بازده آیه است در سوره که در اکثر قرانها

۱ بلکه ترک ننماید انشاالله تعالی صدر دام ظله

۱ در هر دو قسم از بعض آیان بسجده بدای احتمال مطلوبیت راجح است ترک ننماید صدر دام ظله

مرقوم شده (مطلب دویم) دراین سجود طهارت شرط نیست نه ازحدث اکبر ونه
اصغر ونه ازخبث وقبله شرط آن اینست وشرایط لباس مصلی در آن نیست لکن وجوب
بودن محل سجده مما یصح السجود علیه ازبابت جنس وطهارت ان خالی ازوجه نیست (۱)
(مطلب سیم) محض سجده بدون کفایت میکند وذکر در آن واجب نیست لکن
بعض اذکار خاصه در آن مستحبست ازانجمله است سجدت لك یارب تعبداً ورقاً لا مستکبراً
عن عبادتك ولا مستکفاً ولا متعظماً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر ودر وقت سر برداشتن
تکبیر مستحبست چهارم این سجود فوری است پس هرگاه ترك کرد معصیت کرد ودر زمان
ثانی باز فوراً واجبست وهمچنین (مسئلة) هرگاه چند مرتبه آیه را خواند یاشنید
بعدد هر مرتبه یك سجده واجبست (مسئلة) هرگاه در یك آن ازچند نفر باهم آیهٔ
سجده را شنید ظاهراً اکتفا بیك سجده است واحوط تعدد است (۲) (مطلب چهارم)
هرگاه درحالت نماز واجب آیه سجده را شنید احوط اینست که بایماء سجده کند وبعد از
نماز سجده حقیقی بعمل می آورد واحوط اعاده نماز هم هست واین هم سابقاً گفته شد
(مسئلة) هرگاه در سجده بود وآیه سجده را خواند یاشنید باید سر را بردارد و
بسجده برود یاهمان باقی ماندن فی الجمله کافی است ظاهر اینست که لازم است سر بردارد
وبسجده برود وکشیدن پیشانی بجای دیگر هم کفایت نمیکند (مسئلة) هر نابالغ آیه را
بخواند بر بالغ هم سجده واجب میشود (مسئلة) نیت سجده دراول خم شدن است نه
دراول وضع جبهة لکن بعید نیست که اگر قدری خم شده نه بجهة سجده بعد نیت کرد که
تتمهٔ خم شدن او تا رسیدن پیشانی به نیت سجده واجب باشد هم خوبست وبعضی
گفته اند خود گذاشتن پیشانی که مقارن نیت شد کفایت میکند (مقام سیم) در سجود
سهو است وتفصیل آن در احکام شك وسهو خواهد آمد انشاءالله (مقام چهارم)
در سجود شکر است وآن مستحب است بجهة اداء شکر در حال تجدد نعمت ودفع بلا
ودر وقت یاد آمدن انها وبجهت توفیق یافتن بجهة هر نماز وهر عبادت دیگر حتی اینکه

۱ وچهار انگشت متصل باندیبودن صدر دام ظله

۲ ان احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

(بعضی)

بعضی از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم همینکه مابین دو نفر اصلاح می نمودند سجدهٔ
شکر میکردند ودراین سجده همه شرائط سجده نماز معتبر نیست همان نیت وحصول
مسمای سجده کافی است واباحهٔ مکان هم شرط است وتکبیر در سر برداشتن آن هم
مستحبست وذکر خواندن هم شرط آن نیست گفتن شکراً صد مرتبه مستحب است
سه مرتبه هم مستحب است یك مرتبه هم خوبست یکسجده کافی است دو سجده هم
مستحبست باینطریق که بعد از گذاشتن پیشانی اینطرف وآنطرف صورت را بر خاك
گذارد اول راست را یاد وشقیقه را باین طریق باهمه را باین طریق وبعد از آن پیشانی را گذارد
که این سجدهٔ دویم حساب میشود دیگر سر برداشتن نمیخواهد (مسئلة) هرگاه شخص
سوار است ومقتضی سجده شکر بعمل آمد خوف ریاء از پیاده شدن بجهة سجده دارد بر
قربوس زین صورت را گذارد بقصد سجده واگر این هم نشود کف دست را بالا برده
پیشانی را بقصد سجود بر آن بگذارد ودر صورت عدم امکان ایماء بسر وبچشم وگذرانیدن
در دل بترتیب بدل میشود ومستحب است در سجدهٔ شکر این دستها وبینه وشکم را بر زمین
متصل کند ومستحب است بعد از سجدهٔ شکر دست را بمالد بر محل پیشانی واثر را بر صورت
ومقادیم بدن بکشد مقام پنجم در سجود تعظیم وتعبد است بدانکه اصل سجده رفتن
بخودی خود عبادت نیست بنی انکه در نماز باشد یاسببی از آن اسباب داشته باشد بلکه
اعظم عبادات است بلکه هیچ عبادتی مثل آن نیست وهیچ چیز بینی شیطان را بر خاك
نمی مالد مثل اینکه فرزند آدم را ساجد بیند وبخاك گذاشتن اینطرف وآنطرف صورت
هم بخودی خود مستحب دیگر است واگر باحالت تذلل وتعظیم حقیقی باشد در تحصیل
مراتب قرب عبادتی از آن بالاتر نیست هفتم از واجبات تشهد است وآن واجبست در هر
نماز در رکعت دویم بعد از سجدهٔ دویم ودر سه رکعتی بعد از رکعت سیم نیز ودر چهار
رکعتی بعد از رکعت دویم وچهارم واجبست وکیفیت آن اینست که بعد از سر برداشتن
از سجده آرام بنشیند ودر حالت قرار وطمانینه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا

(شریك)

شریك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد اقول واحتیاط
همین است وباید ازاحتیاط نخوانند بحدیکه درعرفات گفته اند اگر سوءبیند بگوید واگر
ووقت تنگ باشد بخود شهادتین وصلوات بهر نحو باشد اکتفا میشود واگر اینرا هم
نداند ترجمهٔ آنرا بزبان خود بگوید که کفایت میکند واگر این هم ممکن نشود مطلقا
ذکر خدا کند واگر نتواند در دل بگذراند (مسئلة) هرگاه هنوز آرام نگرفته
شروع بآن نمود هر چند الف اشهد باشد باطل است وهرگاه در آخر صلوات
حرکت برای برخاستن نمود هر چند در وقت تلفظ بدال شهد باشد باطل
میشود اگر از اثبات عمداً جهلاً یا نسیاناً بالای بایستد (مسئلة) اگر سهواً چنین کرد
وهنوز برکوع رکعت بعد نرفته است بنشیند وبعد آنرا در محل خود بگوید و شهاب
لازم میشود که ازماقبل آن قدری بگوید که معنی آن تمام باشد وآنچه را بجا آورده بود ثانیاً
بجا بیاورد ومستحبست که قبل ازهریك ازدو تشهد بگوید بسم الله وبالله والحمدلله و
خیر الأسماء لله ویا والاسماء الحسنی کلها لله وکفایت میکند درهردو الحمدلله تنها وبعداز
صلوات بگوید وتقبل شفاعته وارفع درجته ومستحبست که در حال نشستن برای تشهد
بطریق تورك بنشیند ونگاه او بدامن خود باشد ودستها را بامتصل نمودن انگشتان بر
ران بگذارد هفتم ازواجبات نماز سلام است بدانکه گفتن السلام علیك ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته بعداز تشهد اخیر مستحبست وازتوابع تشهد است واما آن دو سلام دیگر که
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته پس در حکم وصفت انها
اختلاف بسیار است واکثر علماء برآنند که یکی ازانها کافی است در بیرون بردن از نماز وهر
کدام را مقدم گفت از نماز بیرون رفته وآن یکی دیگر را که میگوید مستحبست وخارج از نماز
بعضی میگویند واجبست وخارج از نماز وبعضی میگویند مستحبست وداخل در نماز
وبعضی قائلند باینکه یکی معین مخرج از نماز است وبعضی تعیین اول وبعضی دوم بهیچ یك
از آن خلاف کرده اند که نیت خروج از نماز در آن معین که باعث خروج است شرط است

یانه وخلاف کرده اند که آیا اصل سلام واجب جزء نماز است یانه وباز خلاف کرده اند که
اصل سلام واجبست (مستحب ومسئله در نهایت اشکال است وتشخیص احتیاط در
آن هم بسیار مشکل است وانچه در احتیاط بنظر میرسد اینست که این دو سلام را بهمان
قصد نماز که داشته بقصد فرمان برداری بگوید دیگر تشخیص اینکه واجب اند یا مستحب
جزء اند یا خارج کدام واجبست کدام از نماز بیرون میبرد ضرور نیست همین قدر که قصد
او امتثال باشد وگفته میشوند وبدانند که بعداز گفتن السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
یقیناً از نماز خارج است کفایت میکند بجهة صحت عمل بلی در بعض عوارض رومیدهد که
[illegible] اگر بعداز گفتن السلام علینا مبطل
[illegible] حاصل شده حکم (۱) بلزوم اعاده نمیشود [illegible] رجلی که ادراك یك
جزو از نماز در اول وقت کافیست اگر از السلام علیکم ورحمة الله هم چیزی ادراك شد
کفایت میکند واحوط این است (۲) که حکم بادراك نشود ونماز اعاده شود (مسئلة) اگر
السلام علینا فراموش شد والسلام علیکم را گفت دیگر عود بالسلام علینا نکند (۳) (مسئلة)
دو سلام را بهم وصل نکردن بهتر است پس وقف نماید بر الصالحین وابتدا کند بالسلام
علیکم هشتم ازواجبات در ترتیب افعال نماز است واجبست افعال نماز را بهمین ترتیب که
گفته شد بجا بیاورد پس هرگاه عمداً مقدم کند مؤخر را یا بعکس نماز باطل است حتی اینکه
اگر عود کرد بترتیب باز صحت مشکل است واما اگر سهواً چنین کرد وعود کرد عیب
ندارد مگر اینکه رکنی تقدیم کند که اعاده ترتیب مستلزم زیادتی آن شود (مسئلة) هرگاه
شخص در نماز چهار رکعتی مثلا رکعت دویم نماز را که حمد وسوره دارد فراموش کرد و
رکعتهای بعداز آن را بجا آورد بتسبیحات بعداز سلام یا قبل از آن بخواطرش آمد برمیخیزد
بعداز آن رکعتی بجا میاورد بتسبیحات واین رکعت نه آن رکعت دویم است والالازم بود
که بحمد وسوره بجا بیاورد بلکه در اینصورت رکعت سیم دویم میشود وچهارم سیم میشود
وترتیب قهری حاصل میشود که این [illegible] رکعت چهارم است که حکم بتدارك

۱ اگرچه باید حتمین باشد که فرموده اند ولی این احقر را شبهه نیست که ترك احتیاط بایشان را رضی است صدر دام ظله

۲ ترك این احتیاط نشود صدر دام ظله

۳ یعنی لازم نیست صدر دام ظله

آن میشود نهم از واجبات موالات است بدانکه موالات رادو معنی است اول اینکه مابین افعال نماز اینقدر فاصله نشود که صورت نماز محو بشود دویم اینکه بمحض فراغ از فعلی مشغول دیگری بشود که افعال پی درپی واقع بشوند و فاصله ابدآ نشود نه بحد محو صورت و نه کمتر از آن و اینمعنی گاهی نسبت بخود نماز ملاحظه میشود و گاهی نسبت بیکی یکی از افعال پس در خود قرائت و رکوع و سجود باید محو صورت آنها نشود دو اجزاء انهاهم باید متصل عرفی بهم باشند پس در اینجا چهار مسئله است اول لازم است موالات بمعنی حفظ صورت نماز و محو نشدن آن در اصل نماز بی شبهه پس اگر ترك شد عمداً یا سهواً نماز باطل است دویم لازم است موالات بمعنی پی درپی جا آوردن افعال در نماز و بیکار نماندن و غیر نماز بجا نیاوردن مابین آنها مگر در بعض مقامات خاصه که بعد ازاین بیان خواهند شد و این موالات اگر سهواً ترك شد عیب ندارد لکن ترك آن عمداً محل اشکال و بعضی از مشایخ عظام حکم ببطلان نماز نموده اند سیم موالات در هریك از افعال بمعنی حفظ صورت و این لازم است گا اگر عمداً ترك شد نماز باطل است و اگر سهواً ترك شد حکم آن حکم فراموشی اصل آنست که بعض اوقات مبطل است و بعض اوقات مبطل نیست بتفصیلی که در مسائل سهو گفته میشود انشاءالله و اگر باعث محو صورت اصل نماز بشود نماز باطل است چهارم موالات در آنها بمعنی پی درپی بودن اجزاء آن علاوه بر حفظ صورت باتصال عرفی که اندك فاصله در آن مضر نیست و بعضی اینرا هم لازم دانسته اند و فوت آنرا عمداً مبطل میدانند لکن سهواً عیبی ندارد (مقام هفتم) در مستحبات نماز است از انجمله قنوت است و آن مستحب مؤکد است در نمازهای واجبی (۱) و بعضی واجب دانسته اند در نمازهای جهریه و محل آن در رکعت دویم است بعد از قرائت پیش از رکوع و معنی قنوت دعا خواندن است و دست برداشتن جزء او نیست لکن مستحبست که در حال قنوت دستها را بردارد و برابر روی خود بپهن کند شکم آنها بجانب آسمان و پشت آنها بزمین و انگشت بزرگ را از باقی جدا نگاه دارد (مسئلة) هرگاه قنوت را

۱ و مستحبست در نمازهای مستحبی صدر و ذیل همره

فراموش کرد تا رکوع رفت بعد از رکوع بعمل بیاورد و اگر بخواطرش نیامد تا بسجود رفت بعد از نماز قضای آن کند و در صحیح حدیث وارد است که اگر در بین راه که از محل نماز رفته بخاطرش آمد آنجا بایستد و قنوت را بخواند و اگر عمداً ترك کرد قضا ندارد (مسئلة) هرگاه شك در قنوت کرد و هنوز بر کوع نرفته آنرا بعمل بیاورد و اگر بعد از رکوع شك کرد محل نگذارد (مسئلة) در قنوت قول مخصوصی شرط نیست و کفایت میکند در آن آنچه بجا بیاورد از ذکر و دعا و حمد و ثناء خدا بلکه کفایت میکند در اویك بسم الله الرحمن الرحیم یا سه مرتبه بلی مستحبست آنچه وارد شده از ائمه علیهم السلام بالخصوص و کلمات فرج افضل همه قنوتها است و کیفیت آن لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما بینهن و ما بینهن و رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین و در بعضی روایات وسلام علی المرسلین را اضافه دارد و بعضی در آن تأمل دارند (مسئلة) در قنوت دعا کردن بفارسی یا زبان دیگر عیبی ندارد و بعضی گفته اند که اداء قنوت هم بان میشود لکن احوط اینست که بقصد قنوت خاص نباشد و احوط ترك بالمره (۲) است (مسئلة) دعای عربی را غلط خواندن در قنوت عیب ندارد و همانکه در فارسی گفته شد در این جاری است (مسئلة) مستحب است تکبیر وقت اراده قنوت باین طریق که دستهای خود را برای تکبیر بلند کند و پایین بیاورد و بعد بلا ببرد و قنوت بخواند و از جملهٔ مستحبات متعلقه بنماز تعقیب است و مراد از تعقیب آنستکه شخص بعد از فراق از نماز متصل بان مشغول شود بدعا یا ذکر یا حمد یا قرآن یا مناجات یا تذکر حالات در آخرت و تفکر در آنها بطریقیکه مشغول کار دیگر که منافی هیئة ان نزد اهل شرع باشد نباشد و آن مختلف است باختلاف حالات در سفر و حضر و اختیار و اضطرار و بهتر این است که در همان مکان نماز باشد و نقل مکان نکند و بهمان هیئت توجه برقرار باشد و تعقیبات عامه و خاصه بجهة هر نماز بسیار اند و در تفصیل انها کتب علیحده نوشته شده و افضل همه تعقیبات تسبیح حضرت

۲ این احتیاط ترك نشود صدر و ذیل ظله

فاطمهٔ زهراء صلوات الله علیها و کیفیت ان سی و چهار مرتبه الله اکبر و بعد از ان سی و سه مرتبه الحمدلله و بعد از ان سی و سه مرتبه سبحان الله (۱) و از عجایب خاصیت این تسبیح آنست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرمودند که تسبیح حضرت فاطمه را بعد از نماز بلافاصله دوست دارم از هزار رکعت نماز و بدانکه تسبیح حضرت فاطمه بخودی خود مستحبست در همه وقتها و اختصاص بتعقیب نماز واجب ندارد و بخصوصه بعد از هر نماز مستحب هم مستحب است و در وقت ارادهٔ خواب هم مستحب است و خاصیت او در این وقت این است که باعث رفع خوابهای بد می شود و آن از مسائل چند هست (مسئلة) هر گاه شک کرد در عدد هریك بنا را بر اقل میگذارد و اگر شك بعد از تجاوز از محل است محل نگذارد (مسئلة) هر گاه از سی و چهار تکبیر بیشتر گفت سهواً و آزیادتی را هیچ بر نداشته بنا را بر همان سی و چهار گذاشته بعد شروع بالحمدلله کند لکن بهتر اینست که بنا را بر یکی گذاشته یعنی این سی و شش تکبیر را مثلاً گفته یکی را تجری بدارد و سی و سه تکبیر دیگر بگوید بعد شروع بالحمدلله کند (مسئلة) هر گاه الحمدلله از سی و سه بیشتر گفت باز همان دو وجه است (مسئلة) هر گاه سبحان الله را از سی و سه بیشتر گفت دیگر عودی نخواهد و تسبیح گفته شده و آن الحمدلله بعد از خواندن سی و سه الله اکبر مابین اجزاء تسبیح لازم است که هیئت ان بهم نخورد (مسئله) اگر بر هریك گفتن از الله اکبر وقف کرد خوبست و اگر وصل کند باید بگوید الله اکبر الله اکبر که الف الله دوم بیندازد (مسئله) اگر بمحل چهل و هفتاد و هفتاد و یکم رسید و غلط کرد بطریق غالب مردم میگویند بعضی اشکال کرده اند و صحت در نظر خالی از وجه نیست و هم چنین در الحمدلله (مسئلة) تسبیح بگل قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام خصوصیتی دارد و اگر پخته باشد هم خوبست و در حدیث است که هر گاه تسبیحی از تربت سید الشهداء ﷺ در دست باشد خود آن تسبیح تسبیح خداوند میکند هر چند شخص ساکت باشد و ثواب تسبیح آن تسبیح برای آنشخص که در دست او است نوشته میشود و از جملهٔ تعقیبات

(۱) ولی مطلق بی واسطه الحمدلله است ثانیاً بعد از سبحان الله والله تعم هو العالم صدر داعیه

(خاصه)

خاصه مطلقا اللهم صل علی محمد و آله محمد و اجرنی من النار و ارزقنی الجنة و زوجنی من الحور العین که باعث دعای بهشت و حور العین از برای او میشود و از جمله تعقیبات بافایده عظیمه اللهم انی اسئلك من فضلك و انشر علی من رحمتك و انزل علی من برکاتك و غیر اینها که در کتب ادعیه مسطور است (مقام ششم) در مبطلات و قواطع و موانع نماز است و انها سیزده اند اول حدث اصغر و اکبر و هر چند در حرف آخری نماز باشد چه عمداً چه سهواً چه بی اختیار مگر در مسلوس و مبطون و مستحاضه بتفصیلی که گذشت دویم بهم خوردن شروط در اثناء نماز باسعه وقت بنحویکه تفصیل آن در هریك از شروط گفته شد سیم دست بستن بطریقی که متعارف عامه است در نماز تعمداً بجهة تأدب لکن سهواً ابطال ان معلوم نیست مگر از باب احتیاط و امادر حالت تقیه پس لازم است و اگر ترك شد صحت نماز محل اشکالست و احوط ترك مطلق دست بر دست گذاشتن است مطلقا و هر حالتی از حالات نماز حتی در حال نشستن و غیر آن چهارم گفتن امین بعد از اتمام (۱) حمد پنجم سخن گفتن بدو حرف یا بیشتر چه با معنی و چه بیمعنی هر گاه عمداً باشد و اما یک حرف مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر مطلبی کند مثل ق که در لغت عرب بمعنی محافظت بکن است پس هر گاه از او بگوید با دانستن انکه دلالت دارد باطل میکند (م) خود تنحنح مبطل نیست لکن حروفان که ظاهر کنند مبطل اند و اگر بجهة دلالتی بر مطلبی تنحنح کند هم عیب ندارد (۲) و مثل دست بهم زدن است برای مطلبی (م) خود فوت کردن مبطل نیست لکن اظهار حروفان که گفتن پف باشد مبطل است و همچنین خود آه و ناله مبطل نیست لکن اظهار حروف آن که آه و اوه باشد مبطل است و در اینجا چند مطلب است اول بدانکه سخن گفتن که مبطل است سخن مردم است با عمد یگر هر چند مخاطبی نباشد اما قرآن خواندن و ذکر خدا و دعا کردن در نماز عیب ندارد (مسئلة) مراد از قرآن اینست که آیه بخواند که مختص باشد و اما مشترك مثل جاء رجل پس باید قصد قرآن در آن بشود والا مبطل است (مسئله) ذکر خدا بلفظ عربی بی

(۱) بلکه مطلقا علی الاحوط حمد و دعا و نحو ذلك

(۲) بی انکه حروف انرا ظاهر کند منه دام ظله

(شبهه است)

شبهه است وامابفارسی بگوید حمد ازبرای خداست یامنزه یابزرگ است ظاهراینست که عیب ندارد واحوط ترك اینهااست (۱) (مسئلة) دعامعنی اواینست که ازخداوند خواهش مطلبی کند وآیامختص مخاطبه باخداست مثل اللهم اغفرلی یااینکه اگر بگوید غفرالله لك هم دعااست وثانی اقوی (۲) است (مسئلة) دعابفارسی درنماز ظاهراینست که باعربی تفاوت ندارد لکن احوط ترك (۳) است (مسئلة) هرگاه آیه قرآن ودعاوذکرخدا را بقصدخالص درنماز بجابیاورد بی شبهه است واگر منظوری دیگرهم دارد مثل اینکه بگوید سبحان الله ومرادا و منع ازکاری هم هست پس دراین تفصیلی هست که اگر حقیقة منظورذکرخداست ودربلند گفتن آن قصدمطلب دنیوی کرد عیب ندارد واگر لفظ سبحان الله راکه گفت اصل قصداواستعمال این لفظ درایمعنی بود که بان شخص بگوید تامل کن مثلاً یابرو بی شبهه نمازباطل است واگر قصدهردومعنی راداشت که استعمال لفظ درهردو کرد باز هم محل اشکال است وهم چنین است کلام درجائی که مأموم بامام حالی می کند که برخیز دیابنشیند ومیگویند بحول الله یا الحمدلله که اگر قصدایشان استعمال این لفظ است درمعنی برخیز یابنشین نمازباطل است (مطلب سیم) بدانکه سلام کردن داخل کلام است وتعمدان مبطل است وهم چنین تحیت مطلقامثل صبحك الله بالخیر ومساك الله بالخیر ومثل اینها (مسئلة) هرگاه سلام کرد درنمازیابکسی گفت صبحك الله بالخیر وقصداو محض تعارف وتحیت است بی شبهه مبطل است واگر قصداو محض دعاوخواهش ازخداوند است که اورا سلامت بدارد یاصبح اورابخیر گرداند عیب ندارد واگر قصداوهم دعاوهم تعارف باشد محل اشکال است (مسئلة) بدانکه جواب تحیت هم داخل کلام است لکن بخصوص درنماز جواب سلام لازم است ودرآن چند مسئله است (مسئلة) لازم است درچهارصیغه ازسلام جواب درنماز بمثل آنها سلام علیك سلام علیکم السلام علیك السلام علیکم پس اگر گفت علیك السلام صحت مشکل است (مسئلة) هرگاه سلام کننده بلفظ علیك السلام سلام کرد جواب اورا (٤)

١ این احتیاط ترك نشود صدردام

٢ احوط ترك است صدردام مجده العالی

٣ آن احتیاط ترك نشود صدردام ظله

٤ جواب رابقصدد علیك السلام بگوید صدر دام ظله

سلام علیك بگوید باقصددعااحتیاطاً (مسئلة) هرگاه بر مصلی سلام بکنند بلفظ سلام یاالسلام جواب بگوید بلفظ سلام علیك یاسلام علیکم وقصددعانماید احتیاطاً (مسئلة) هرگاه سلام غلط باشد احوط جواب آنست بطریق صحیح بقصددعا (مسئلة) هرگاه جمعی حاضرباشند بعضی درنماز وبعضی فارغ وکسی بیاید وسلام کند اگر بداند نمازگذار که اومقصود سلام کننده نبوده یاشك دارد که قصداو کرده یانه جواب نگوید واگر بداند که اوراهم قصدکرده اگر دیگری ازایشان غیرازاوسبقت بجواب کرد اونیز جواب نگوید والاخودش جواب بمثل بگوید (مسئلة) هرگاه یك نفرچندمرتبه متصل سلام کند بقسمیکه دروسطانها جواب اورانگفته وطول هم نکشیده ظاهراینست که بیك جواب اکتفامیشود واگریك سلام گفت وجواب داد وطول کشید وباز سلام کرد جواب ثانی هم لازم است واگرمکررشد سلام یاجواب بنحویکه ازمتعارف بیرون باشد دیگر جواب واجب نیست (م) درجائی که جواب واجب باشد بایدفوراً جواب داد پس اگر طول داد که ازجواب تحیت متعارف بیرون رفته بعدجواب گفت نماز باطل میشود (مسئلة) هرگاه درصورت وجوب جواب نگفت ومشغول شدصحت نماز مشکل است واگرساکت ماند تامحل جواب گذشت معصیت نموده وبعد که مشغول میشود صحیح است (مسئلة) اگرطفل ممیزی سلام کرد جوب اوواجب (۱) است واگرطفل ممیزی جواب داد سقوط ازمکلفین معلوم نیست (مسئلة) اگرسلام کننده کرباشد بحیثیتی که جواب او محتاج به بلندکردن صدا زیاده ازحدباشد لازم نیست ودرغیرنمازهم اگرمحتاج به بلندگفتن خارق عادت باشد جواب ان محل تامل است (مسئلة) هرگاه شخص درنمازعطسه کند مستحبست که بگوید الحمدلله کماهو اهله وصلی الله علی محمد وآله یاالحمدلله تنها وهرگاه عطسهٔ کسی دیگرراشنید نیزمستحبست حمدخدا (مسئلة) جایزاست که درنماز تسمیت عاطس نماید یعنی بکسیکه عطسه کرده بگوید یرحمك الله (۳) یایرحمکم الله (مطلب سیم) تکرارآیه وکلمه ازبابت وسواس داخل

٩ واگرجواب گوینده نمازگذار بوده احتیاط اعاده نماز نماید وهم چنین اگرمکلف معلی جواب دادباجواب دادن ممیز صدرد ام ظله

٣ اللهم ارحمه بگوید صدردام ظله

کلام بیجا است و مبطل نماز است و در مد زیاد خارج از حد در حروف مد و مد در غیر حرف مد اشکال است و اما هر گاه آیه را فراموش کرد و تکرار ما قبل بکند که خواطرش بیاید صحت خالی از وجه نیست و اما هر گاه کلمه را یا اعراب را نمیداند و چند طریق بخواند که بصحیح آن برسد ظاهر آ عیب ندارد و احوط سورهٔ (۲) دیگر خواندن است ششم گردانیدن کل بدن است از قبله در اثناء نماز عمداً هر چند قلیل باشد و امّا گردانیدن صورت پس اگر بجانب پشت سر یا بحد تمام راست یا چپ قبله باشد آن هم محل اشکال است و اما گردانیدن صورت فی الجمله پس در آن تاملی هست خصوصاً هر گاه در انحالت مشغول واجبی از نماز باشد یا در حال تکبیرة الاحرام (مسئلة) هر گاه سهواً کل بدن را گردانید محل اشکال (٤) است خصوصاً هر گاه تا حد پشت سر برسد (مسئلة) هر گاه در اثنای نماز کسی از انجا گذشت و او را از قبله گردانید و در انحالت ساکن ماند و بعد از عود بحالت توجه مشغول شد ظاهر اینست که عیب ندارد (٥) هفتم خنده قهقهه است که مشتمل بر صدا باشد چه ظاهر شود و چه دهن خود را بگیرد که صدای آن ظاهر نشود و اما تبسم و لب خنده ضرر ندارد هشتم گریه صدادار بجهة امر دنیوی چه در مصیبتی باشد و چه بجهة مال باشد و اما گریه از خوف آخرت عیب ندارد و محض اشک آمدن از چشم مطلقا عیب ندارد (مسئلة) گریه بر سید الشهداء ۴ اگر صدادار باشد در نماز محل اشکال است نهم شك در رکعات در بعض مقامات که تفصیل انها بیان خواهد شد دهم زیادتی جزئی در ان عمداً بقصد جزئیت هر چند مستحب باشد و در غیر مقام خود بجا بیاورد یازدهم هر کاری که محو صورت نماز کند هر چند قلیل باشد مثل بر جستن در نماز یا با دهن صدا کردن و مثل اینها که در نزد عرف گفته شود که نماز نمیکنند پس فعل قلیل و کثیر در این خصوص تفاوت ندارند و سکوت طویل مبطل است هم از این بابت است و اما کارهائیکه ماحی صورت نیستند لکن موالات بمعنی پی در پی بجا آوردن نماز را بهم میزنند پس بنا بر اعتبار این موالات تعمدا انها مبطل است

(لکن)

۲ اگر بقصد قربة مطلقه تکرار نماند خالی از اشکال است صدر دام ظله

۳ اگر پیش از دخول در سوره است یا در جائی که عدول بسوره دیگر جایز است بوده باشد ان احتیاط ترك نشود صدر دام عمره

۵ بلکه بطلان خالی از قوة نیست صدر دام ظله

۱ عیب دارد اگر از حده شرقی و مغرب تجاوز نکنند صدر دام ظله

لکن بخصوصه در شریعت در خصوص چند فعل وارد شده که در نماز واجب هم عیب ندارد و حمل شده اند بر صورتی که محو صورت و رافع موالات نباشد از انجمله کشتن مار و عقرب در نماز و از انها است خم شدن در نماز و عصای پیر مردی را بدست او دادن و از انها است برداشتن زن طفل خود را در نماز و در بر گرفتن او و شیر دادن او و بر زمین گذاشتن او و از انها است اشاره بدست برای کاری و از انها است خاراندن بدن و از انها است انکه هر گاه در مقابل قبله و بر دیوار مسجد چیزیکه مکروه طبع است بیند و در نماز چند قدم پیش رود و آرایجیزی مثل چاقو بردارد و از این مسئله حاصل میشود (مسئلة) که هر گاه شخص در اثناء نماز است و معلوم شد که مسجد نجس است نماز صحیح است لکن هر گاه ان نجاست پیش روی او ست و رفع آن با چاقو و نحو ان ممکن است باین نحو که چند قدم برود و ازاله کند حکم بوجوب آن در اثناء نماز خالی از وجه نیست دوازدهم خوردن و آشامیدن هر چند قلیل باشد و شاید ابطال از بابت محو صورت باشد و ظاهر اینست که فرو بردن بقیه غذائیکه در دهن مانده عیب ندارد و اما هر گاه نبات در دهن بگذارد و کم کم آب شود پس در آن تامل هست سیزدهم قلیان و شطب کشیدن است و ظاهر اینست که قلیل و کثیر آن تفاوت نکند و اگر قبل از تکبیر کشیده و بعد دود را بیرون بیاورد ظاهر آ عیب ندارد (خاتمه) بدانکه قطع نماز واجب حرام است و گاهی قطع نماز واجب واجب میشود و گاهی قطع آن مباح میشود امّا وجوب قطع ان پس در چند صورت است اول اینکه شخص مشغول نماز باشد و خوفی حاصل شود بر جان او از ماندن انجا یا از ماندن بحالت نماز و وقت وسعت دارد در اینجا لازم است قطع و اگر بر انحالت بماند نماز او باطل است هر چند آن ضرر بر او مترتب نشود دوم انکه خوف بر جان کسی دیگر که محترم است باشد سیم اینکه حفظ جان کسیکه محترم است موقوف بر قطع نماز باشد مثل اینکه کسی غرق شد یا در چاه افتاد که شخص مصلی بقطع صلوة میتواند او را خلاص کند در اینجا قطع نماز لازم و اگر مشغول ماند نماز باطل است و در

(همة)

همه این صورتها اگر وقت وسعت ندارد از انجامیرود باشتغال بنماز واکتفا بایماء وآنچه ممکن است میکند واما جاهائی که قطع نماز مباح است پس در صورتی است که خوف تلف مال داشته باشد یا اینکه کسی را که ازاو طلب دارد ببیند ومیترسد که دیگر بدست او نیاید در اینمواضع مأذون است که قطع نماز کند واگر نکرد نماز صحیح است بلکه اگر مال معتدبه باشد باز صحت خالی از اشکال نیست (مسئلة) مستحبست که در وقت قطع نماز که جایز شده یا واجب بگوید (۱) السلام علیك ایها النبیّ ورحمة الله وبرکاته (مقام سوم) در نمازهای مستحبه است وبیان عدد واوقات واحکام انها پس در اینجا دو مطلب است اول در عدد آنهاست بدانکه نمازهای مستحب شش صنف اند اوّل نوافل یومیه که تابع واجباتند دویم نوافل یومیه که تابع نیستند سوم نوافل خاصه بی وقت خاص چهارم نوافل که سبب خاص دارند لکن وقت خاص ندارند پنجم نوافل که وقت خاص دارند ششم نوافل مطلقه صنف اول نوافل یومیه تابع واجبات یومیه وآنها بیست وسه رکعت اند هشت رکعت نافلهٔ ظهر هشت رکعت نافلهٔ عصر چهار رکعت نافلهٔ مغرب دو رکعت نشسته که یکی حساب است نافلهٔ عشا دو رکعت نافلهٔ صبح وبجهة هریك وقت مخصوص واحکام خاصه هست واما وقت نافلهٔ ظهر وعصر پس آن راسه درجه است اول وان اول درجات فضیلت است اینست که سایهٔ شاخص که تازه بعمل میاید بقدر دو هفت یك شاخص برای ظهر وچهار هفت یك شاخص بشود برای عصر دویم انکه بقدر چهار رکعت بماند از اینکه سایه بقدر شاخص شود برای ظهر ودو قدر شاخص بشود برای عصر سوم آنکه وقت آن باقیست تا مقدار وقت ظهر وعصر بماند واحوط همان اولست (۲) وبعد از گذاشتن آن بهتر است که نافله را میکند تأخیر بیندازد از نماز آن وقصد قربت مطلقه نماید بی تعرض اداو قضا واما وقت نافلهٔ مغرب پس بعد از نماز مغرب است تا زوال سرخی از جانب مغرب وقول باینکه باقی است تا بقاء وقت مغرب خالی از وجه (۳) نیست لکن افضل در این صورت تأخیر آنست از نماز عشا وعدم قصد اداء وقضا واما نافلهٔ عشا پس

۱ تعیین خصوص این صیغه معلوم نیست صدر دام ظله

۲ رعایت این احتیاط نماید صدر دام ظله

۳ بلکه احوط اول است صدر دام ظله

وقت آن بعد از نماز عشا است هر وقت که بجا بیاورد که صدق بکند بعد ازان جا آمده خوبست واگر بخواهد نمازی بعد از عشا بکند وتیره را خاتمه انها قرار بدهد بهتر است واما نافلهٔ صبح پس اول ان طلوع صبح کاذب است تا بقدر دو رکعت مانده بظهور سرخی طرف مشرق (مسئلة) نافلهٔ صبح را حکم خاصی هست که جایز است تقدیم آن بر وقت بانماز شب بلکه میتوان گفت که اگر نماز شب را قبل از نصف شب کردانراهم میتوان بجا آورد لکن احوط اعادهٔ آنست بخصوص هرگاه در وقت متمکن شد (مسئلة) هرگاه نافله که قبل از نماز قرار شده است بجا نیامد وآن نماز را کرد وهنوز وقت نافله برقرار است مثل اینکه نافله ظهر نکرده نماز ظهر را کرد وهنوز وقت نافله نگذشته آیا جایز است به نیت اداجا آوردن آن یا اینکه صفت قبل از نماز بودن در آن شرط است وحال که نماز را کرده قضا شده (مسئلة) محل اشکال است واحوط اینست که بقصد قربت بجا آورد ومتعرض اداء وقضا نشود (مسئلة) نافلهٔ که بعد از نماز قرار شده مثل نافله مغرب هرگاه بعد از دخول وقت آن قبل از نماز بجا بیاید در صحت آن تأمل هست اگرچه نافله در وقت فریضه هم جایز باشد وبر فرض جواز نیت ان اداء است (صنف دویم) از نمازهای مستحبه نوافل یومیه که تابع نماز واجب نیستند وآنها یازده رکعت اند هشت رکعت نماز شب و دو رکعت شفع ویکرکعت وتر وکلام در کیفیت وآداب وادعیه آنها وفضیلت واحکام آنها است امّا کیفیت انها آنست که نیت میکند نماز شب را در هشت رکعت که هر دو رکعت بیکسلام باشد ونیت نماز شفع میکند در دو رکعت بعد از اینها ونیت وتر میکند در یك رکعت بعد از این دو رکعت همین قدر که اقل ارکان وشرائط جا بیاید کافی است پس در هر رکعتی یك حمد تنها بخواند هم مجزی است وابدا هرگاه دعائی نخواند هم کافی است بلی از جهت زیادتی فضیلت وثواب اینها آداب وادعیه وسورهای مخصوص بسیار هست که در تفصیل انها رسالهای علیحده تألیف شده هر که خواهد رجوع برسالهٔ نماز شب از مرحوم علامهٔ مجلسی یا مفتاح الفلاح شیخ بهائی نماید وبیکی از کیفیات بافضیلت انها اینست

که در دو رکعت اوّل بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد بخواند و در هر رکعتی از شفع سه مرتبه قل هو الله احد بخواند و در رکعت وتر سه مرتبه قل هو الله احد و یکمرتبه سورهٔ فلق و یکمرتبه سورهٔ ناس و کیفیت دیگر که در رکعت اوّل شفع قل اعوذ برب الفلق و در دویم قل اعوذ برب الناس و در رکعت وتر قل هو الله احد و در حدیث است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در این سه رکعت نه سوره میخواند در رکعت اول شفع الهیکم و انا انزلناه و اذا زلزلت رکعت دویم والعصر و نصر و کوثر رکعت وتر قل یا ایها الکافرون و تبت و قل هو الله و غیر اینها کیفیات خاصه بسیار است و عمل بهمه خوبست و در قنوت وتر دعاهای خاصه بسیار هست و اما فضیات ان پس زیاده از حد و صفست و مجمل خواص ان اینست که جمیع فواید دنیا و آخرت در آن جمع است و اکتفا میشود در این بیك حدیث که از حضرت امام جعفر صادق است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که همهٔ انها در آن بیان شده فرمودند قال رسول الله صلوة اللیل مرضاة الرّب و محب الملائکه و سنة الانبیاء و نور المعرفة و اصل الایمان و راحة الابدان و کراهیة الشیطان و سلاح علی الاعداء و اجابة للدعا و قبول الاعمال و برکة فی الرزق و شفیع بین صاحبها و بین ملك الموت و سراج فی قبره و فراش تحت جنبه و جواب مع منکر و نکیر و مونس و زائر فی قبره الی یوم القیمة فاذا کان یوم القیمة کانت ظلاً فوقه و تاجاً علی راسه و لباساً علی بدنه و نوراً یسعی بین یدیه و ستراً بینه و بین النار و حجة بین یدی الله تعالی و ثقلا فی المیزان و جوازاً علی الصراط و مفتاحاً للجنة حاصل این حدیث شریف که بیست و شش خاصیت است جامع منافع دنیا و صفات مطلوبه آخرت و خلاص از همه عقبات و حصول اسباب نجات و فوز ببهشت که منتهای مطالب است دیگر خواص و ثمرات عمل زیاده از این تصویر نمیشود حتی اینکه خانه که در آن نماز شب میشود نور میدهد برای اهل آسمانها مثل اینکه ستارها نوری میدهند برای اهل زمین و در بعض خصوصیات آن تاثیر طول عمر و توسعه معیشت علاوه بر آنها وارد شده است و اما منافع احکام پس

(بعض)

بعض از آنها مشترك است مابین همه نوافل و بعضی مختص نماز شب است (مسئلة) بدانکه جایز است اکتفا کردن ببعض نوافل مثلاً هرگاه از نافله ظهر دو رکعت را بکند بقصد خصوص ثواب همان دو رکعت بجهة او حاصل میشود و همچنین از نماز شب دو رکعت شفع را تنها یا وتر را تنها بکند هم خوبست و مراد از کفایت این است که ثواب آنمقدار خاص باو میرسد لکن ثواب باقی و ثواب مجموع روی هم رفته از او فوت شده است (مسئله) قضاء این نوافل مستحبست و اگر بسیار باشند که نداند چه قدر است این قدر قضا بکنند که بداند چه قدر است و اگر قضا نکنند عوض از هر دو رکعت یك مد بفقراء کفاره بدهد که ادراك ثواب آن بشود و اگر این نشود در هر چهار رکعت یك مد و اگر این را هم نکنند یکمد بجهة نوافل روز و یك مد بجهة نوافل شب که ادراك ثواب آنها بشود و داخل مضیع نوافل که مذمت بسیار دارد نشود مسائل مختصهٔ نماز شب (مسئلة) جایز است مقدم داشتن نماز شب بر وقت آن بجهة مسافر و بجهة جوانی که بسبب رطوبت دماغ خوف بیدار نشدن دارد و همچنین پیر که عجز از آن در آن وقت دارد بلکه هر کس که خوف سرمایا احتلام یا عدم تمکن از بابت دیگر دارد تقدیم میکند در اول شب و نیت آن اینست که نماز شب را تعجیلاً بجا میاورم و نیت ادا نکند (مسئلة) قضای نماز شب افضل از تعجیل آنست (مسئلة) وقت نماز از نصف شب است و سحر افضل است و اقرب بصبح افضل است و سحر ثلث اخیر شب است یا سدس اخیر ان (مسئلة) هرگاه تقدیم نمود نماز شب را بجهة عذر و در وقت آن متمکن شد دیگر اعاده نکند اگرچه خالی از وجه نیست که گفته شود که آن نماز تعجیلی بود که ثواب آن حاصل شد حال هم اگر هم نماز شب ادائی کرد ثواب دیگر برای او حاصل میشود (مسئلة) هرگاه شخص بیدار شد وقت طلوع فجر باید همان نافله صبح و نماز صبح را بکند و دیگر مشغول بنماز شب نشود و اگر بیدار شد و فتیکه سه رکعت بیشتر نمانده نماز شفع و وتر بکند و اگر یکرکعت مانده نماز وتر را تنها بجا بیاورد (مسئلة) هرگاه بخیال وسعت مشغول نماز شب شده بود و وقت ندارد اگر چهار رکعت را نموده باقی را اتمام کند

(هرچند)

هر چند صبح بشود لکن مخففاً بهمان حمد تنها اکتفا نماید و اگر چهار رکعت نکرده همانرا
که در دست دارد تمام کند و مشغول نافله صبح یا نماز صبح شود و از بعض روایات استفاده
میشود که دو رکعت را که بجا آورده شفع قرار بدهد و یک رکعت وتر بکند و بعد مشغول نافلهٔ
صبح یا نماز صبح شود (مسئلة) هر گاه برخاست و شك دارد چه قدر وقت هست مشغول
نماز شب بشود و هر گاه طلوع فجر شد همان ملاحظه که گفته شد نماید (مسئلة) هر گاه مظنه
دارد که وقت وسعت ندارد نماز شفع و وتر را بجا آورد یا وتر را تنها و نافلهٔ صبح را در بعض
روایات است که خداوند عالم ثواب همهٔ نماز شب را باو عطا میفرماید و در اینجا دو مسئله اند
که عکس همدیگرند اول مسئلهٔ گذشته که هر گاه نماز شب کرد و معلوم شد که وقت تنگ
است نماز شب را شفع قرار دهد دویم اینکه هر گاه بخیال تنگی وقت شفع
و وتر بجا آورد بعد معلوم شود که وقت وسعت دارد انهار انماز شب قرار بدهد و بر رکعت
وتر رکعتی بیفزاید و بعد از آن نماز شفع و وتری ثانیاً بعمل آورد (صنف سیم) از نمازهای
مستحبه نمازهائی که در همه وقت میتوان بجا آورد و سبب خاصی ندارند و آنها بسیارند
افضل از همه نمازیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجعفر طیار تعلیم فرمود و آن نماز
جعفر و از اصلوة حبوه و صلوه تسبیح هم میگویند و بعد از نوافل یومیه نمازی بفضیلت
آن نمیرسد و در صحت سند و یقینی بودن آن مثل ندارد و بجهة مطالب دنیویه و آمرزش
گناهان تاثیری عظیم دارد و کیفیت آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول بعد از
حمد سورهٔ اذا زلزلت و در دویم والعادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله
و بعد از قرائت در هر رکعتی پانزده مرتبه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
(۱) و در رکوع ده مرتبه و بعد از سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود اول ده مرتبه
و در سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود ثانی ده مرتبه و در سر برداشتن از آن ده مرتبه که
مجموع تسبیحات در چهار رکعت سیصد مرتبه میشود و دعائی در سجده اخیره وارد است
و بعد از نماز نیز دعاهای خاصه دارد لکن هیچیك شرط صحت عمل نیست بلکه مستحب

(۱) بعد از ذکر رکوع و سجود علی الاحوط صد و دام ظله

در مستحب اند و بدانکه بجهة نماز جعفر طیار مسائل خاصه هست (مسئلة) اولی هر گاه
سورهای مخصوصه را نداند همه رکعتهای او را بقل هو الله احد میتواند بجا بیاورد بلکه
میتوان گفت که مطلقا میشود بقل هو الله احد بجا بیاورد (مسئلة) دویم هر گاه کسی
تعجیل دارد بجهة شغلی این نماز را خالی از تسبیحات در محل قرار بعمل بیاورد و بعد
که میرود در راه سیصد مرتبه تسبیحات را بگوید (مسئلة) سیم هر گاه در حالی از حالات
تسبیحات را فراموش کرد و در حالات دیگر بخواطرش آمد در آن حالت که بخواطر او
آمده تسبیحات حالت گذشته را هم بگوید و اگر در حالت دویم هم فراموش کرد باز هم
در آنحالت که بخاطرش آمد تسبیحات حالت گذشته و خود آنحالت را که در آنست
بگوید (مسئلة) چهارم هر گاه دو رکعت کرد بعد از آن شغلی حاصل بشود برود بآن
شغل و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند عیب ندارد (م) پنجم هر گاه نماز شب را یا
نافله دیگر را بکیفیت نماز جعفر بجا بیاورد و نیت هر دو بکند ادراك هر دو فضیلت نموده
و بعضی گفته اند که نماز قضای واجب را بلکه ادائی را هم میتوان باین کیفیت کرد لکن
بنا بر این باید همان نیت نماز واجب تنها کند لکن از این کیفیت بجهة ادراك ثواب بکند
و اصل آن خالی از اشکال نیست (صنف چهارم) نمازهائی که سبب خاص دارند لکن
وقت ندارند و آنها بسیارند از جمله است نماز زیارت و نماز قضاء حاجات و کشف مهمات
و از جملهٔ آنها نماز استسقا است و اکتفا میشود در این رساله بیك نماز از نمازهای قضاء
حوائج که مکرر بتجربه رسیده و آن نمازیست که بسند معتبر در کتاب من لا یحضره الفقیه
روایت شده که حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند بعبد الله قصیر که هر گاه در شدتی
گرفتار شدی متوسل بشو بحضرت پیغمبر ص و دو رکعت نماز هدیه بجهة آنحضرت بکن
عرض کرد بچه کیفیت باید باشد حضرت فرمودند غسل بکن و دو رکعت نماز مثل نماز
صبح بجا بیاور بعد از سلام بگو اللهم انت السلام و منك السلام و الیك یرجع السلام
اللهم صل علی محمد و آل محمد و بلغ روح محمد و آل محمد منی السلام والتسلیم علیهم و

رحمة الله وبرکاته اللهم ان سائین الرکعتین هدیة منی الی رسولك فاثبنی علیها ما املت ورجوت منك وفی رسولك یاولی المؤمنین بعد بسجده میروی وچهل مرتبه میگوئی یاحی یاقیوم یاحیاً لایموت یاحی لااله الاانت یاذاالجلال والاکرام یارحم الراحمین بعد طرف راست روی خودرا برزمین میگذاری وهمانرا چهل مرتبه میگوئی بعد طرف چپ روی خودرا برزمین میگذاری وهمانرا چهل مرتبه میگوئی بعد سر برمیداری و دستهای خودرا بلندمیکنی بقدریکه بلندمیشوند وهمانرا چهل مرتبه بگو بعد دستهارا می آوری مقابل گردن خود وبانگشت شهادت تضرع میکنی یعنی ازاینطرف وانطرف وبالاوپائین میکنی وهمانرا چهل مرتبه میگوئی بعدازان محاسن خودرا بدست چپ میگیری وگریه میکنی یاخودرا بگریه وامیداری ومیگوئی یامحمد یارسول الله اشکو الی الله والیك حاجتی واشکو الی اهل بیتك الراشدین حاجتی وبکم اتوجة الی الله فی حاجتی پس سجده کن وبگویا الله یا الله تانفس منقطع شود بعد بگو اللهم صلی علی محمد وآل محمد وحاجت خودرا بطلب پس حضرت فرمودند که هرکس چنین کند من ضامنم ازجانب خداوند عالم که درهمان ساعت تقدیر قضاء حاجت وبراوردن مطلب اوشود (صنف پنجم) نمازهائی که وقت خاص دارند مثل نمازهای ماه رجب وشعبان وماه رمضان وانها بسیارند خصوصاً درماههای متبرکه وتفصیل انها درکتب اعمال السنه مثل زادالمعاد وغیرآن مسطوراست (صنف ششم) نمازهائی که نه تابع بومیه اند ونه یومیه اند ونه وقت خاص دارند ونه سبب خاص ونه اسم خاص دارند وانهارا نوافل مبتدیه میگویند ونافلهٔ مطلقهٔ میگویند وبیان انها اینست که درمجموع اوقات روزوشب درهرمقداراززمان که بقدراداء دورکعت نمازباشد دورکعت نماز مستحب است بقصدندب قربة الی الله ودرجائی که بگویند نماز واجب عدول بنافله شود این نافله است وازاحکام این نافله اینست که درپنج وقت مکروهست مقارن غروب آفتاب ومقارن طلوع آن ومقارن وسط السماء بودن آن که بعد ازآن بلافاصله زوال است وبعدازنماز صبح بلافاصله وبعدازنماز عصر بلافاصله

مکروه نیستند واتمام انچه شروع کرده هم مکروه نیست ومعنی کراهت اینست که ثواب آنها کم میشود والادرهرحال ثوابی دارند (مطلب دویم) دراحکام خاصهٔ نمازهای مستحبه است وآنها ازسی حکم متجاوزاند اول انکه بی سوره هم صحیح است مگراینکه اصل خصوصیت اودرسورهٔ خاصه باشد مثل نمازشب عیدفطر دویم انکه دوسوره یابیشتر درهریك رکعت درآن عیب ندارد سیم آنکه قدری ازسوره درآن خواندن عیب ندارد چهارم انکه قیام شرط آن نیست پس درحالت اختیارنشسته هم میتواند بکند (مسئلة) هرگاه بخواهد ثواب نماز ایستاده را ادراك کند تضعیف کند یعنی هردورکعت نشسته رایك ایستاده حساب بکند (مسئلة) ازالطاف خداوند اینست که هرگاه نماز مستحب را درحال اختیار نشسته کند وبرای رکوع برخیزد ثواب نماز ایستاده برای او ثابت میشود پنجم بعضی گفته اند که درحالت اختیار خوابیده بپهلو یابرقفا هم میتواند نافله کند که بجهت رکوع وسجود ایما کند واین خالی ازوجه نیست لکن خالی ازاشکال هم نیست ششم عدول ازهرسوره بسورهٔ دیگر درنافله جایزاست هفتم بعض سوره درنافله هم کفایت میکند واگر بسم الله تنها باشد بقصدسورهٔ معینه هم خوبست هشتم زیادتی رکن درنافله ظاهراینست که باطل نکند (۱) نهم نقص رکن را سهواً بعضی هم گفته اند که باطل نمیکند دهم باوجود امکان هم استقرار شرط نیست پس درحالت راه رفتن میتواند نماز مستحب کند هرچند بدویدن باشد واستقبال قبله درانحالت شرط نیست ورکوع وسجود بایماء است یازدهم درحالت سواری نماز مستحب میتواند کرد هرچند پیاده شدن ممکن باشد دوازدهم هیچ شکی درآن مبطل نیست ومخیراست مابین بناباول واکثری که اصح باشد واول افضل است سیزدهم سجدهٔ سهو درمقام خود درنماز مستحبی ضرور نیست چهاردهم نماز احتیاط درآن نیست پانزدهم قضای اجزاء فراموش شده که درنماز واجب لازم است درنافله نیست شانزدهم درحالت اختیار درکشتی میتوان بجا آورد هفدهم درمیان خانهٔ کعبه وپشت بام

(۱) معلوم نیست صدور دام مجده

آن جا آوردن کراهت ندارد هیجدهم جماعت در آن مشروع نیست مگر در نماز استسقا نوزدهم قطع نماز مستحبی جایز است لکن فی الجمله احتیاطی دارد مگر در بعض مقامات که قطع آن مستحب است بجهة ادراک نماز جماعت و در مقام خود بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی بیستم بعضی از علماء فرموده‌اند که در نماز مستحبی اگر موی سر زن مستور نباشد عیب ندارد بیست و یکم صحت نماز مستحبی را با دخول وقت نماز واجب محل اشکال است مگر نوافل یومیه و بعضی مقامات مخصوصه که دلیل خاص دارد مثل نماز غفیله (۱) و مثل عمل ام داود در ماه رجب بیست و دویم نماز مستحبی بجهة کسیکه نماز قضا بذمه او هست محل اشکال است لکن اقوی اینست که هرگاه مشغول نماز قضا هم هست و تضییع آن نکرده هم عیب ندارد بیست و سیم بعضی حکم کرده‌اند که نماز مستحبی در مکان مغصوب حرام است لکن باطل نیست و این حکم محل شبهه است بیست و چهارم نماز مستحبی در خانه بهتر است (۲) از مسجد مگر نمازیکه مخصوص مسجد است بیست و پنجم بعضی گفته‌اند در حال قرار هم قبله شرط نماز مستحب نیست بهر طرف خوب است بیست و ششم هرگاه شخص در نماز مستحبی باشد و پدر یا مادر او را صدا بزنند مستحب است که جواب ایشان را بگوید هر چند نماز او باطل بشود بیست و هفتم اینکه هر نماز مستحبی و هر مستحبی در صورت منع پدر یا مادر یا آقا نسبت بغلام و کنیز باطل است لکن اگر منع ننموده و شک دارد که راضی است یا نه صحیح است مگر در وقتی که اشتغال بان با خدمت آقا منافات داشته باشد بیست و هشتم در نماز مستحبی و هر مستحبی اجتهاد تقلید خاص ضرور نیست (۳) بلکه از هر کتاب معتبری و قول هر عالمی میتوان اخذ نمود و تفصیل کلام در مقدمه بیان شده است بیست و نهم در بعض نوافل فعل منافی مبطل نیست مثل نماز وتر برای کسیکه میخواهد روزه بگیرد و وقت تنگ است و آب پیش روی او هست که راه برود و آب بخورد و نماز خود را تمام کند سی ام بعضی گفته‌اند که اگر نماز مستحبی را بر خود واجب کرد ثواب واجب که بحسب قاعده زیاده بر مستحبست

(۱) احوط محسوب داشتن غفیله است از نافله مغرب و اگر نماز عمل ام داود را ترک کند خالی از اشکال است چنانچه خواهد آمد صدر دام ظله

(۲) مطلب مذکور معلوم نیست صدر دام ظله

(۳) تفصیل آن در مقدمه گذشت صدر دام ظله العالی

بر آن مترتب میشود و در این حکم و کلی بودن آن قاعده تأمل هست سی و یکم در مستحبات نیابت (۱) از احیاء و اموات جایز است مگر در نمازهای مستحبه که نیابت از احیاء مشروع نیست مگر نمازی که جزء زیارت و حج و عمره باشد که بخصوص وارد شده و شاید در اعمال دیگر که نماز جزء آنها است مثل عمل استفتاح هم جایز باشد و خالی از شبهه نیست پس در استخاره ذات الرقاع عنوان نیابت محل اشکال است سی و دویم هرگاه کسیکه نماز قضا دارد نماز مستحبی را بر خود واجب نمود از اشکال خلاص میشود (مقام دهم) در بیان شکیات و سهویات نماز که آنها را مسائل خلل مینامند و در این مقدمه ایست و چند فصل (اما مقدمه) بدانکه خلل عبارتست از تغییر و زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و وقوع خلل یا از روی عمد است یا سهو یا از جهت شک است و از شارع هر یک را احکام چند مقرر شده و لازم است بر مکلف معرفت آنها تا انکه هرگاه در نماز اتفاق شوند تکلیف خود را بداند و ترک یاد گرفتن آنها معصیت است و علاوه بر این بعضی از محققین اصحاب رضوان الله علیهم حکم فرموده‌اند ببطلان نماز کسیکه آنها را نمیداند و هر چند که در نماز از جهة او اتفاق نشوند و ظاهر اینست که تحقق عصیان که مذکور شد و احتمال بطلان بسبب ترک تعلم نسبت بمسائل عامة البلوی باشد یعنی مسائلی که بسیار اتفاق میشوند مثل مسائل سهو و بعضی از مسائل شک نه فروع نادرهٔ خفیه و مسائل قلیلة الوقوع پس هرگاه مسائل قلیلة الوقوع را ندانسته باشد از این بابت اشکالی در نماز او نیست (فصل اول) در خلل عمدیست و بدانکه خلل عمدی یا بنقص است یا زیاده و نقص یا نسبت بجزء است یا شرط یا کیفیت و هریک از اینها یا در واجبست یا در مستحب پس در اینجا چند مسئله است مسئله اول هرگاه عمداً ترک نمود شرطی یا جزئی از اجزاء واجبه را و هر چند یک حرف باشد بترک آن یا بتبدیل آن بغیر یا تغییر اعراب یا ترک تشدید باشد و همین طریق نماز را تمام کرد نماز باطل است بی شبهه و همچنین هرگاه بسبب جهل بمسئله یا عدم تعلم قرائة و ذکر باشد چه معذور و چه غیر معذور نماز باطل است باین کیفیت چونکه شارع از برای نماز

(۱) بقی القاعده لوم نیست صدر دام ظله

کسیکه حمدوسوره راهنوزیادنگرفته طریق دیگر قرارداده درضیق وقت که تکریر بکند بقدر آنهاازآن چه میداند ازخودحمدیاازانچه میداند ازقرآن بتفصیلی که سابقاً گفته شده است (مسئلة) ثانیه هرگاه ترک نمود کیفیتی از کیفیات قرائت یذکر را مثل موالات را یاجهر واخفات راهرچند که دریک کلمه باشد ونمازرا بهمین طریق تمام کرد باطل است ومراد ازموالات اتصال مابین آیات وکلمات وحروف است بحیثیتی که ازصورة آیه وکلمه نیفتدپس گاه درانثنای آیه مابین کلمات یادرانثنای کلمه مابین حروف فاصله اتفاق شد بحیثیتی که نظم آیه یاکلمه پاشیده شدوازصورة افتاده اکتفابان نمیتوان نمود وفاصله برچهار قسم است سکوت وسعال یعنی سرفه وتنحنح بغیر ولکنت زبان وحکم درانها اینست که میگوئیم که هرگاه یکی ازاینها مابین حروف یك کلمه اتفاق بشود چه عمداً وچه سهواً وچه اختیاراً وچه اضطراراً چه قلیل آنها وچه کثیر آنها دیگر اتمام انکلمه فایده ندارد پس هرگاه آن راتمام نموده واقتصار برآن کرده نمازباطل است بسبب ترك کلمه تعمداً بلکه حکم اواینست که هرگاه فاصله اتفاق شودبدون تعمدپس هرگاه کلمه متصل بسابق نبوده اعم ازاینکه برکلمه سابق آن وقف کرده باشد یااینکه ابتداء کلام باشددراین صورت خودکلمه رااعاده نماید واصلااشکالی نداردوهرگاه بطریق اتصال بسابق خوانده شده پس دراین تفصیلی هست باین نحو که هرگاه ابتداء این کلمه همزة وصل باشدپس اعاده آن بتنهائی مشکلست بلکه بایداعادة کلمة سابقة انرا نیزکرد مثل اینکه مابین حروف الله دربسم الله چنین اتفاق شدپس بایدکه ازسر بگیرد واعادة الله تنهادرست نمیشودوهرگاه سابقة آن کلمة سابق نیزمبتدابهمزة وصل باشد بایدکلمة سابقة برآن سابقه رانیزاعاده نموده مثلاً هرگاه درحروف کلمه المستقیم فصلی شده باعاده خودش تنهایاباکلمه الصراط اکتفا مشکلست بلکه بایداز اهدنا اعادنماید احتیاطاً وهرگاه ابتدآء کلمه همزة وصل نباشدپس هرگاه فصل قلیل باشدوطول نکشیده باشدخودآن کلمه را تنهااعاده بکنند والاخود ماقبل انرا بایداعاده کندخصوصاً دربعض مواضع که ربط کلی مابین دوکلمه هست مثل مضاف و

(مضاف)

مضاف الیه وموصوف وصفت اینها همه درصورتی است که بهم زدن موالات کلمات وحروف ازروی عمدواختیار نباشدهرگاه بطریق تعمد باشدصحت محل اشکال است واحوط اتمام نمازاست بعداز اعمال طریقه مزبوره وبعداعاده کردن آن تسهیل مسئله هرگاه تشخیص این کیفیات که گفته شد برشخص مشکل باشد همینکه دریك کلمه یامابین دو کلمه فاصله شد آنرا تمام نموده (۱) وثانیاً بقصد قربت مطلقه آیه را ازسر گیرد (مسئلة) ثالثه بدانکه ازجملة کیفیات معتبره که اخلال بانها عمداً موجب بطلان است جهر واخفات است بلی فرقی مابین مسئلة جهر واخفات وغیرآن ازواجبات هست که دوجهر واخفات جاهل مسئله معذوراست باین معنی که هرگاه کسی که بسبب جهل بمسئله درنمازهای خود ملاحظة جهر واخفات نکرد نمازاو باطل نمیشود بلکه جمعی ازعلماء حکم فرموده اند که هرگاه اصل لزوم جهل واخفات رافهمیده وتقصیر درتشخیص کرده نزعیبی ندارد لکن صحت دراین صورت درنظر قدری مشکلست وهرگاه کسی جاهل مسئله باشد در خصوص اخفات لازمه درنماز جماعت پس معذوریه محل تأمل واشکال است هرچند اقوی معذوریة است لکن احوط خلاف این (۲) است (مسئلة) رابعه گاهی درجهریك حرف یادوحرف خصوصاً درآخرآیة بطریق اخفات ادامیشود وگاهی بعکس اتفاق میشود ضررندارد (۳) (مسئلة) خامسه سابقاً گفته شد که لازم است برمکلف که در حین بسمله قصد سورة معینه بکند وبسم الله بقصد آن بگوید پس هرگاه بسم الله را گفت بی قصد سورة معینه بعدیکی ازسوره هاراخواندیابقصد سورة دیگر بسم الله کرد وسورة دیگر خواندمجزی نخواهد بود (٤) وهرگاه عادة اوجاری شده باشد بخواندن سورة معینه ظاهراینست که درتعیین کافی باشد بلی اگر بقصد غیرعادی بسم الله گفت و غفلة عادی رابخواندکفایت مشکل است (مسئلة) ششم هرگاه برزبان اوبسم الله وسورة بعدازآن جاری شد بی اینکه ازاول قصدآن سوره راداشته باشدعیب ندارد واین غیراز آن مسئله است که بسم الله گفت بی قصد سورة معینه بعدسوره راخواند بهمدیگر مشتبه

(نشوند)

۱ بقصد قربة مطلقه صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۳ معلوم نیست صدر دام ظله

٤ مجزی نبودن دوهر دوصورت معلوم نیست صدر دام ظله

نشوند (فصل دویم) در احکام نقص شرائط سهواً و در آن چند مطلب است (مطلب اول) در اخلال بطهارت از حدث است و در آن چند مسئله است (مسئلهٔ) اولی بدانکه نقص نسبت بشرط طهارت از حدث سهواً نیز مستلزم بطلان نماز و موجب قضا و اعاده است پس هرگاه شخص جنابت را فراموش کرد و بعد از مدتی بخاطر او بیاید مجموع نمازهای او در این مدت محکوم ببطلان خواهند بود بلی هرگاه غسل از جنابت دیگر بعد از آن کرده باشد هرچند که آن جنابت اولی ملحوظ نباشد پس عبادات بین الجنابتین تنها محتاج بقضا و اعاده اند (مسئلهٔ) ثانیه در مقدمه رساله گفته شد که هرگاه شخص در حال نابالغی جنب شده باشد بطریق مشروع یا غیر مشروع لازم است بر او غسل جنابت در اول ایام بلوغ پس هرگاه فراموش کرد یا جهلا ترک نمود عبادات او باطل اند تا آنوقتیکه جنابتی دیگر از او متحقق شده باشد و غسل آنرا نموده باشد پس قضا میکند عبادت بین البلوغ والغسل را (مسئلهٔ) ثالثه هرگاه در حین عدم بلوغ جنب شده باشد و غسل کرده باشد در آن حال آیا چنین غسلی کفایت میکند یا لازم است غسل وقت البلوغ مسئله محل خلافست و حکم بصحت آن غسل که در ایام نابالغ بودن اتفاق شده و ارتفاع حدث بان مشکلست و احتیاط شدید. در اینست که اول بلوغ اعادهٔ غسل نماید (مسئلهٔ) رابعه هرگاه اصل جنابت یا حدث اصغر معلوم مکلف نشده باشد و عبادات را بجا آورده باشد ظاهر نیز حکم ببطلان و لزوم اعاده و قضا است مثلا هرگاه شخصی در لباس مختص یا فرش مختص بخود منی دید یقین از برای او حاصل شد که این از احتلامی است که مشخص بر او نشده و غسل از جههٔ آن نکرده در آن صورت بی شبهه غسل لازم است کلا میکه هست در اینست که چه قدر از نمازهای خود را باید اعاده و قضا کند ظاهر اینست که لازم است بر او قضا کند نمازهائیکه بعد از خوابی باشند که احتمال تأخیر احتلام از آن نمیرود هرچند که احتمال تقدیم باشد ولکن احوط اینست که قضا کند آنچه را که احتمال

سبق احتلام بر آنها هست تا زمان وقوع غسل توضیح این بمثال که هرگاه شخصی روز شنبه بعد از نمازهای یومیه در لباس خود چیزی دید که یقین کرد که منی است و معلوم او شد که محتلم شده و مشهور به او نشد لکن احتمال میدهد که از همان خواب شب اولی باشد که در آن لباس خوابیده یا بعد از آن پس میگوئیم که قدر واجب بر او بعد از غسل قضاء همان نماز روز شنبه است یا بمعنی که قرار میدهد که دیشب بوده که همان نماز صبح را قضا و ظهر و عصر را اعاده میکند ولکن احوط اینست که نمازهائی که در آن لباس کرده بعد از خواب اولی در آن قضا کند بسبب احتمال احتلام در همان شب اول این همه که مذکور شد در صورتیست که یقین کند که این منی از آن احتلامی است که غسل آنرا نکرده و اما هرگاه میداند که سابقا یکرتبه محتلم شده و غسل کرده حال نمیداند که این منی از آن احتلام است یا از احتلام دیگر است که مشهور به او نشده و غسل آنرا نکرده در اینصورت اقوی اینست که غسل بر او لازم نیست واحوط غسل است وقضا بنحو مذکور (مسئلهٔ) خامسه هرگاه معلوم شود تحقق سبب دیگر از اسباب وجوب غسل غیر از جنابت حکم آن نیز مثل جنابتست در آن چه گفته شد لکن هرگاه غسل جنابت نموده باشد اقوی اینست که باعث سقوط حکم آن سبب دیگر نیز میشود و هرچند (۱) که در وقت نیت منظور نباشد وطریق احتیاط واضح است (مسئلهٔ) سادسه هرگاه معلوم شود حصول نقص در وضو یا غسل بسبب فقد شرطی از شروط مثل نجاست آب یا اضافهٔ آن یا جزئی از اجزاء مثل نسیان عضوی یا وجود مانع وصول آب بر عضوی ولو قلیلاً پس حکم آن مثل حکم عدم وضو و غسل است بالمره بلی هرگاه معلوم شود غصبیت وفقد شرط اباحه در آب یا مکان یا جهل بانها حین الوضوء ضرری ندارد همچنانکه در کتاب طهارت مذکور شد (مطلب دویم) در باب نقص طهارت از خبث است وحکم آن اینست که ترک شستن نجاست غیر معفو در نماز عمداً یا جهلاً بالمسئله باعث ابطال است همچنانکه گذشت ونسیاناً موجب

۱ معلوم نیست صدر دام عمره

اعاده و قضاست علی الاقوی وجهلاً عینی ندارد یعنی هرگاه ندانسته اصل تحقق نجاست را و بعد از نماز معلوم او شد نماز او صحیح است و اما هرگاه در اثناء نماز مشخص شد پس لازم است بر او فوراً انداختن آن و اتمام نماز و هرگاه ممکن نباشد یا محتاج بفعل کثیر باشد و وقت وسعت داشته باشد نماز را برهم میزند و بعد از تطهیر استیناف مینماید و هرگاه مضیق باشد بهمان طریق نماز را تمام میکند و همچنین است حکم هرگاه در اثناء نماز نجاست عارض شد مثل اینکه خون از بینی او بیرون آمد و بقدر درهم یا بیشتر بالباس یا ظاهر بدن را آلوده کرد (مطلب سیم) در ترک ستر عورت است بدانکه در مقدمات نماز مذکور شده که از جملهٔ شرایط نماز ستر عورت است نه از ثابت وجود ناظر بلکه خود ستر عورت شرط است و هرچند که در مکانی باشد که کسی اورا نبیند و مراد بعورت که لازم است ستر آن نسبت بمرد قبل و دبر است و نسبت بزن مجموع بدن و سر و موی او است الا صورت و کفین از بند دست و ظاهر قدمین بلکه باطن قدمین علی اشکال پس هرگاه ترک نمود ستر مذکورات را عامداً عالماً یا جاهلاً بالمسئله نماز باطل است و هرچند که یك موی سر باشد نسبت بزنان و هرگاه فراموش نمود باز اقوی بطلان است و اما هرگاه علم بانکشاف نداشت پس ظاهر صحت نماز است مثلاً هرگاه زنی در حال شروع بنماز ملاحظهٔ ستر لازم را نمود بعد مشخص شد که از موی سر او چیزی بیرون بوده نماز او (۱) صحیح است و اما هرگاه در اثنای نماز معلوم شد انکشاف یا اینکه منکشف شد در اثناء بی اختیار بسبب باد شدید و نحو آن که لباس را دور کرد پس لازم است فوراً ستر نمودن آن بی اینکه مشغول بچیزی از نماز بشود و اتمام نماز بعد از ستر و احوط اعاده است بعد از آن و اما اگر ممکن نباشد ستر در اثناء او بدون فوت برفیض [illegible] نماز [illegible] بعد از ستر استیناف مینماید در صورت سعهٔ وقت و اما در صورت ضیق پس در آن تفصیلی هست باین طریق که هرگاه منکشف شد اصل عورت یعنی قبل و دبر در این صورت اتمام نماز میکند ایستاده هرگاه

ایمن از ناظر باشد و نشسته هرگاه ایمن از ناظری نباشد و در هر دو صورت بعوض رکوع و سجود ایما میکند باین نحو که قدری سر خود را سمت پایین میکند به نیت رکوع و ذکر میخواند بعد سر بالا میکند و سمع الله لمن حمده را میگوید بعد سر را پایین میکند قدری پایین تر از اول بقصد سجود اول و ذکر میخواند بعد سر را بالا میکند و ثانیاً بهمین نحو سجود ثانی را بعمل میاورد و این حکم نیز ثابت است از برای کسیکه لواصل برهنه باشد و اصلا ساتری از جهة او نباشد نماز او باین نحو است لکن احتیاط (۱) شدید اینست که در صورت امن از نظر کننده نماز کند ایستاده برکوع و سجود متعارف و بعد اعاده کند از ایستاده بایما و اما هرگاه منکشف غیر قبل و دبر باشد مثل ستر انچه در خصوص زن ستر او لازم است در اینجا در صورت مفروضه نماز را تمام میکند بطریق متعارف و قضائی بر او نیست و احتیاط مستحسن است (مطلب چهارم) در اخلال نمودن و نقص رسیدن بشرائط ساتر و لباس است و در این مقدمه است و چند مسئله اما مقدمه بدانکه در مبحث لباس مصلی مذکور شده که لباس در حین نماز شش شرط باید در او باشد اول طهارت آن مگر نسبت ببعض اشیاء که معفو شده دویم اباحة یعنی حرام نبودن حتی در ریسمانی که رخت بان دوخته شده علی الاظهر سوم تذکیه هرگاه از پوست باشد پس نماز در میته باطلست حتی یك تسمهٔ آن علی الاحوط چهارم ماکول اللحم بودن هرگاه اجزاء حیوانی باشد پس نماز در لباسیکه اجزاء حیوان حرام گوشت باشد باطلست هر چند که بسبب تذکیه طاهر باشد حتی در مثل بند شمشیر و چرمهای کیسه کمر که از پوست شیر باشند حتی در یك موئی از غیر ماکول و آب دهن او که بر روی رخت باشد علی الاقوی و این چهار مشترك اند مابین مرد و زن پنجم حریر خالص نبودن مگر نسبت ببعض اشیاء و بعض حالات که مجوز است مثل مالا یتم به الصلوة بر بعض اقوال ششم طلا نبودن حتی مثل انگشتر و زربافت علی الاصح و این دو مختص بمردان میباشند و حکم ترك این شروط عالماً عامداً یا جاهلاً بالحکم معلوم است و در حکم باقی اقسام ترك کردن اینها ذکر میکنم در

شش مسئله (مسئلة) اولی در خلل نسبت بطهارت لباس وحکم آن تفصیلاً گفته شد
(مسئلة) ثانیه در خلل نسبت باباحه لباس پس میگوئیم هرگاه عالم بغصبیت نباشد بانمعنی که
خیال میکرد که این لباس ملك خودش میباشد یا اینکه میدانست که مال غیر است ویقین
داشت برضای مالك وبعد از نماز خلاف آن معلوم شد نماز صحیح است وهرگاه میدانست
وفراموش کرده بود اقوی نیز صحت است واحوط اعاده است (مسئلة) ثالثه در خلل
نسبت بتذکیه که شرط است در لباس هرگاه از جلود باشد بدانکه هرگاه بعد از نماز
معلوم شد میته بودن پس هرگاه از تحت تصرف مسلمان بدست او افتاده باشد حکم بصحت
خالی از قوة نیست ولکن (۱) احتیاط شدید در اعاده است وهرگاه از مسلم نباشد نماز
در آن باطل است وهرچند که میته بودن معلوم نشود وهرگاه نسیاناً نماز کرد ظاهر
حکم ببطلان است (مسئلة) رابعه در خلل نسبت بماکول اللحم بودن وحکم در این
بطلانست (۲) چه عمداً وچه جهلاً وچه نسیاناً مگر در خز که استثنا شده (مسئله)
خامسه در خلل نسبت بغیر حریر وغیر طلا بودن یعنی هرگاه بعد معلوم شد که لباس او
حریر یا طلا باف بوده وحکم در این نیز بطلان است هرگاه نماز در آنها کرد هرچند که از
اول نداند یا فراموش کرده باشد (مسئلة) سادسه هرگاه منحصر باشد بیکی از این شش
قسم پس نماز میکند برهنه بطریقیکه گفته شد واما هرگاه ممکن نباشد برهنه نماز کردن
ومضطر باشد بپوشیدن یکی از اینها پس هرگاه امر دائر شود مابین لباس غصبی یا هریك از
این پنج قسم دیگر اینها مقدمند بر مغصوب پس نجس بر غصبی مقدم است وجلد میته بر غصبی
مقدم است وجلد غیر ماکول اللحم بر غصبی مقدم است وحریر ولباس طلا بر غصبی مقدم
اند واما در صورت انحصار وخوف تلف پس جایز است پوشیدن مغصوب باضمان اجرت و
هرگاه امر دائر شود مابین چیزی که در غیر نماز هم حرام است مثل حریر وذهب وچیزیکه در
نماز تنها نباید پوشید مثل غیر ماکول اللحم اولی اختیار ثانی است (۳) وهرگاه امر دائر شود
مابین درخت متنجس ومیته پس در اینجا متنجس مقدم است وهرگاه امر مابین متنجس

۱ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۲ مطلقاً معلوم نیست صدر عمره العالی

۳ بلکه وجوب آن خالی از قوة نیست صدر دام عمره

وجلد غیر ماکول اللحم پاك دائر شود بعید نیست (۱) که نیز نجس مقدم باشد واحوط
دو نماز است وهرگاه امر مابین میته ومذکی از غیر ماکول اللحم دائر شود غیر ماکول اللحم
مقدم است مطلب پنجم در اخلال بشرائط مکان است ودر اینمقدمه ایست وچند
مسئله اما مقدمه بدانکه شرط مطلق مکان مصلی دو چیز است اول استقرار در آن دوم اباحة
آنست وبعضی عدم تساوی وتاخر را از زن نماز گذارنده درصورت عدم حائل وعدم
فاصله ده ذراع نیز شرط کرده اند وبعضی عدم تساوی وتقدم را بر قبر معصوم علیه السلام
درصورت عدم حائل نیز شرط کرده اند و مراعات این دو قول
احوط است (۲) وشرط مکان گذاشتن پیشانی در سجود علاوه بران دو
شرط سه چیز است اول طهارت دوم بودن ان از زمین وآنچه در حکم اوست سیم مساوی
بودن آن با محل ایستادن در حال صلوة در حکم تساوی است اختلاف بمقدار چهار انگشت (۳)
یا کمتر ومقصود در مقام بیان حکم اخلال باین شروط مذکوره است واین موقوف بر ذکر
چند مسئله (مسئلة اولی) در اخلال بشرط اباحة مکان است وحکم در این نظیر اخلال
است باباحة لباس چنانچه مذکور شد پس در صورت اضطرار وجهل بغصبیت صحیح است
وهم چنین در صورت نسیان احتیاط در اینجا باعاده است ولکن ضمان اجرت در جمیع صور
ثابت است (مسئلة ثانیه) در اخلال بشرط استقرار است اما اضطراراً پس عیبی ندارد
ولهذا جایز است نماز در حالت سواربودن وراه رفتن واضطراب کشتی هرگاه قسم دیگر
ممکن نباشد واما اخلال بان غفلة پس احوط بلکه اقوی اعاده است (مسئلة ثالثه) در
اخلال بان دو شرط است بنا بر شرطیت ظاهر اینست که در صورت اضطرار عیبی ندارد
در صورت جهل ونسیان احوط اعاده است (مسئلة رابعه) در اخلال بطهارت محل پیشانیست
اما در صورت تعمد واختیار پس بطلان معلوم است واما در صورت عدم علم بنجاست یا
فراموش نمودن ان وسجده کردن بران حکم بلزوم اعاده یا قضا نیز خالی از قوة نیست
واوفق باحتیاط نیز میباشد واما هرگاه منحصر باشد محل سجده بمتنجس وغیر آن ممکن

۱ محل تامل است صدر دام عمره

۲ ترك احتیاط البته نباید صدر دام ظله

۳ گذشت اگر مراد چهار انگشت متصل بهم است صدر دام ظله

نباشد پس در حکم ان سه وجه هست اول اینکه بگوئیم در این هنگام بسبب اضطرار سجده بر متنجس عیبی ندارد (۱) دویم اینکه حکم شود بلزوم اتیان هر چه در سجده لازم است مگر متصل کردن پیشانی پس سجده میرود بهمان کیفیت معهود لکن پیشانیرا متصل بزمین نمیکند بلکه آن را بطریقی نگاه میدارد که همان مماسهٔ آن بعمل نیاید سوم اینکه بگوئیم سجده کنند بر مالا یصح السجود علیه مثل دامن جامه یا قبا و مانندان از چیزهائی که پنبه یا کتان باشند و اگر ممکن نباشد سجده کند بر پشت کف دست خود واحوط جمع است مابین یك نماز بکیفیت اول ویك نماز بکیفیت ثالثه واحوط از آن سه نماز است بسه کیفیت وظاهر اینست که میشود در یك نماز هر سه بعمل بیایند مثلاً هر گاه در وقت رسیدن پیشانی بنزدیك محل وضع آن آنگاه داشته وذکر را بگوید بعد انرا بر پیراهن یا کف دست گذاشته وذکر را بخواند بعد ان را کشیده بر همان زمین متنجس گذاشته و ذکر را بگوید عمل باحتیاط شده باشد (مطلب ششم) در اخلال باستقبال قبله است بدانکه لازم است بر مصلی قبل از نماز تحصیل علم بقبله در صورت امکان یا تشخیص آن بیکی از علامات شرعیه بتفصیلی که در باب قبله است و باعدم امکان اینها عمل بمظنه کردن جایز است لکن لازم است نهایت سعی در تحصیل ظن قوی بقدر امکان ووسع پس هر گاه تشخیص قبله باحد طرق مجوزه نموده ومشغول نماز شده بعد خلاف ان معلوم شد در اثناء نماز یا بعد از نماز پس میگوئیم که بعد از اینکه مشخص شد که سمت قبله مخالف است با آن سمت که ایستاده باید ملاحظهٔ کند سمت قبله را باسمتی که اول ایستاده که آیا مابین دست راست ودست چپ اتفاق شده یا برابر دست راست وچپ اتفاق شده یا بعقب سر اتفاق شده پس اگر قبله مابین دست راست وآن سمتی که ایستاده بود اتفاق شده یا مابین دست چپ وآن سمتی که ایستاده اتفاق شده نماز صحیح است وعیبی ندارد هر گاه بعد از اتمام معلوم شده باشد وهر گاه در اثناء معلوم شد بسا کت از قرائت وذکر وبجانب قبله مستقیم شود ونماز را تمام بکند واما هر گاه سمت قبله برابر دست راست یا دست چپ او بوده در اینصورت

۱ وان وجه خالی از وجه نیست صدر دام ظله

(هر گاه)

هر گاه وقت نماز باقی است اعاده ان واجب است واگر در اثنا معلوم شود انرا برهم زده و از سر بگیرد بسمت قبله وهر گاه سمت قبله بعقب سر اتفاق شده که مشخص شد که پشت بقبله نماز کرده در این صورت در بقاء وقت اعاده لازم است ودر صورت خروج وقت احتیاط بسیار شدید اینست که قضا نماید (مقصد چهارم) در مسائل نقص متعلق باجزاء نماز است سهواً وحکم در انها مختلف است بر چهار قسم پس در بعضی نماز باطل میشود ودر بعضی لازم است عود وجا آوردن آن فراموش شده ودر بعضی ساقط میشود ودر بعضی لازم است قضاء ان بعد از نماز بادو سجده سهو اما قسم اول پس آن در فراموش نمودن اصل ارکانست باین کیفیت که میگوئیم بطریق قاعده کلیه که هر گاه کسی رکنی را فراموش نمود وبخاطرش نیامد تا در رکن دیگر داخل شد پس حکم در این قسم بطلان (۱) نماز است وتفصیل کلام در این قاعده موقوفست بر ذکر چند مسئله (مسئلهٔ اولی) در خلل است نسبت به نیت بدانکه خلل یا در اصل تحقق نیت است یا در منویست بسبب تبدیل یا در صفات است بسبب تغییر یا غفلة پس در اینجا چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) هر گاه فراموش نمود اصل نیت را وتکبیر گفت نماز او باطل است بایمعنی که دخول در نماز متحقق نشده است وایحکم در فراموشی اصل نیت است (مسئلهٔ دویم) هر گاه تبدیل در منوی بعمل بیاید مثل انکه غفلة عصر را بدل ظهر نیت کرد یا بتخیل ظهر بجا آوردن نیت عصر کرد پس در اول هر گاه اصل داعی همان ظهر بوده وخطور بطریق غلطیه بعصر یا غیر آن شده نماز صحیح است واشکالی ندارد وامادر ثانی پس لازم است عدول بان سابقه هر گاه محل عدول نگذشته باشد مسئلهٔ سوم هر گاه تغییری در صفات منوی شد مثل انکه وجوبرا بجای ندب یا بعکس یا قضارا بجای ادا یا بعکس یا قصررا بعوض تمام یا بعکس یا مامومیت را بجای انفراد یا بعکس پس میگوئیم که هر گاه غلطیه در محض خطور بوده با بقای داعی بر طبق حقیقت پس اشکال در صحت نیست واما هر گاه اصل صفتی که در نیت ملاحظه کرد مخالف باشد باصفت واقعیه پس میگوئیم، امادر وجوب وندب هر گاه ذات آن فعل

۲ حکم دخول در سجده خواهد آمد صدر دام ظله

(در)

در شریعت متصف نمیشود مگر بیکی از اینها پس ظاهر اینست که این تغییر جهلاً یا سهواً عیبی ندارد بلکه در صورت عمد هم بعید نیست که حکم بصحت (۱) شود و هرچند که از بابت تشریع عاصی باشد مثلاً نماز ظهر در شریعت مطهره متصف نمیشود ابتداء مگر بوجوب پس هرگاه در حین اتیان بان غفلة بعنوان استحباب از ملاحظه کرد ظاهر اینستکه باطل نمیشود و اما هرگاه آن فعل در شریعت بدو طریق واقع میشود مثل وضو و غسل مثلاً که مستحب میباشند پیش از وقت نماز واجب میباشند بعد از دخول وقت پس هرگاه شخص مکلف خیال کرد که وقت داخل شده و نیت وجوب کرده و خلاف آن ظاهر شد بعکس در اینصورت حکم بصحت مشکلست و بنابر این هرگاه در مثل نماز ظهر غافل شد از اینکه نماز ظهر ابتدائیست که عمل میاورد بلکه خیال کرد که اعادهٔ آنرا میکند بجماعت استحباباً یا انکه در اعاده استحبابی خیال این ابتدائیهٔ آن نمود و قصد وجوب کرد صحت مشکلست (۲) مسئلهٔ چهارم هرگاه در نماز تمام قصد قصر یا در قصر قصد تمام یا در جماعت قصد انفراد یا در انفراد قصد جماعت نمود و بعد ملتفت شده عمل بمقتضای آن نیت خلاف نکرده بلکه تکلیف حقیقی خود را در وقت عمل بجا آورده یعنی در صورت تخییل جماعت قبل از قوات محل حمد و سوره ملتفت شده و آنهارا خوانده در تخیل قصر قبل از سلام مثلاً ملتفت شده نمازرا بجا آورد در همهٔ این صور اقوی صحت است بلی در صورة نیت قصر در محل تمام احتیاط شدید در اعاده است مسئلهٔ پنجم هرگاه نیت ادا در محل قضا یا قضا در محل ادا نمود یا در انوقت هرگاه در ذمهٔ او همین ادا تنها بود یا قضا تنها بوده ملاحظهٔ امتثال تکلیف متحد خود را نموده لکن خیال کرد که قضا است و حال اینکه ادا بوده یا بعکس در این صورت حکم بصحت اقوی است مسئلهٔ ششم مسئله ایستکه بسیار اتفاق میشود و آن اینستکه هرگاه شخصی در ابتداء نماز نیت را از همه بابت بطریق واقع کرده لکن در اثناء نماز بسبب غفلة و عدم اجتماع جمیع اجزاء خلاف آن نمود بعضی از نماز یعنی از اول تا این [illegible] عمل آورده مثلاً

۱ مشکل است صدر دام ظله

۲ صحت در هر دو مشکل بعید نیست صدر دام ظله

شخصی مشغول نماز ظهر شده بانیت آن بطریق حقیقة من جمیع الجهات بعد در ذهن او چنین خطور نمود که این عصر است یا نافله است استدامة نیت بر همین کیفیت مخالفه شده تا آخر نماز یا تا قدری از آن پس گفته میشود که اظهر در این مسئله در جمیع صور مذکوره صحتست (۱) مطلب دوم در فراموش نمودن تکبیرة الاحرام است مخفی نماند که فراموش نمودن تکبیرة الاحرام حکم مخصوصی دارد غیر از باقی ارکان و بیان آن اینست که باقی ارکان اگر فراموش بشوند وقتی نماز باطل میشود که داخل رکنی دیگر بشود و تکبیرة الاحرام هم این حکمرا دارد که اگر فراموش بشود تا داخل رکوع بشود نماز باطل است حزماً لکن علاوه بر این مخصوص او اینست که اگر فراموش شد تا داخل قرائت شد نیز باطلست باوجود انکه قرائت رکن نیست پس تکبیرة الاحرام رکنی است و فراموشی آن و هرچند که داخل رکنی نشود نیز مبطل نماز است و حکم کردن بعضی فقهاء باینکه این نیز مثل باقی ارکان است در حکم مزبور ضعیف است و بدانکه فرقی نیست در حکمی که گفته شد مابین اینکه از اصل تکبیر را فراموش کند یا اینکه آنرا غلط ادا کند و در کیفیت آن تغییری بزیاده یا نقص حاصل شود که در جمیع اینصور نماز باطلست باین معنی که از اصل منعقد نشده است مطلب سیم در فراموش نمودن رکوع است و در آن چند مسئله است مسئلهٔ اولی هرگاه رکوع را فراموش نموده و بقصد سجود خم شود پس بخاطر او بیاید پس این بخاطر آمدن یا در وقتی است که هنوز بحد انحناء رکوع نرسیده یا در وقتیستکه رسیده است یا در وقتی است که گذشته است یا در وقتیست که بحد انحناء لازم در سجود رسیده و هنوز بشانیر ایسبب پایین بودن محل وضع آن نگذاشته یا در وقتیست که پیشانی را گذاشته است و حکم این بنجقسم آنستکه در سه قسم اول لازم است که معتدل بشود در ایستادن بلکه احتیاطاً طمانینه در آن حالت نیز بعمل بیاورد بعد از آن خم بشود از جهة رکوع و حکم قسم چهارم نیز همین است که گفته شد با احتیاط در اعادهٔ نماز و حکم قسم پنجم بطلان نماز است (۲) مسئلهٔ دوم هرگاه بقصد رکوع خم شد و لکن بعد از انحناء فراموش کرده

۱ ذکر دای اصل ظهر باقیست و خیال عصر بطریق غلطیه بوده و الا بطلان موجه است صدر دام ظله

۲ احوط در این قسم و قسم اول از مسئله دویم آنست که سر از سجده بردارد و راست بایستد و رکوع بجای آورد و بعد از اتمام نماز اعاده نماید بلی اگر بعد از دخول در سجده دوم بخاطرش آمد باطل است صدر

وبقصد سجود رفته در اینجا نیز هرگاه بعد از گذاشتن پیشانی بخاطرش آمد نماز باطل است وهرگاه از حد رکوع نگذشته بخاطرش بیاید وقرار بگیرد (۱) در حد رکوع عیبی ندارد وچون اول خم شدن او بقصد رکوع بوده پس اندکی از آن که بقصد غیر رکوع بوده غفلة مضر نیست وهرگاه از حد رکوع گذشته باشد وبحدی که سجود صحیح باشد نرسیده باشد در اینجا بعضی از علماء فرموده اند لازمست که بطریق انحناء خود را بحد رکوع برگرداند لکن اقوی اینستکه در اینجا نیز حکم شود بلزوم راست ایستادن وبعد از ان رکوع بعمل آورد وهرگاه بحدی رسیده باشد که سجود صحیح باشد لکن هنوز پیشانی را نگذاشته باشد بعضی احتمال بطلان داده اند ولکن اظهر اینستکه همان حکم سابق را دارد واحتیاط (۲) در اعاده است بلکه در صورت سابقه نیز احوط اعادهٔ نماز است (مسئلة) سوم در فراموش نمودن چیزهائی که در رکوع واجبست باینطریق که اصل رکوع را بعمل آورده لکن بعضی واجبات ان را سهواً ترک کرده باشد مثل اینکه ذکر را فراموش کرد یا سهواً ان را غلط گفت یا طمأنینه بعمل نیامد ودر جمیع این صورتها هرگاه بعد از سر برداشتن بخاطرش بیاید برگشتن جایز نیست ونماز صحیح است لکن در صورت فراموش نمودن طمأنینه در رکوع احوط اعادهٔ نماز است (مطلب چهارم) در فراموش نمودن سجده است ودر ان چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) هرگاه دو سجده را فراموش نمود وبخاطر او آمد بعد از برخاستن بلافاصله قبل از انی که مشغول بقرائت یا تسبیحات شود یا بعد از مشغول شدن یا بعد از فراغ از قرائت وذکر یا بعد از انحناء برای رکوع ولکن هنوز نرسیده بحد راکع در جمیع این صور لازم است برا وکه برگردد ودر هر حال که هست خم شود از جهت جا آوردن سجدتین وسجدتین را بعمل بیاورد واگر قراءت یا تسبیحات را خوانده باشد انها را ثانیاً بعمل آورد واحوط اینست که بعد از اتمام نماز اعادهٔ ان کند (مسئلهٔ) دویم هرگاه بخاطر او بیاید بعد از انکه داخل شده باشد در رکوع رکعت دیگر در اینجا نماز باطل است (مسئلهٔ) سوم هرگاه یک سجده فراموش کرده وقبل از رکوع رکعت دیگر

۱ احوط آنستکه راست باشد و رکوع کند واعاده نماز نماید نیز صدر

۲ در هر دو مقام احتیاط را ترک ننماید صدر دام ظله

(بخاطرش)

بخاطرش بیاید در اینجا برمیگردد از برای جا آوردن آن یک سجده لکن در مسئلهٔ اولی همین قدر خم میشود وبسجود میرفت ودر اینجا باین طریق نمیشود بجهت انکه سجدهٔ ثانیه باید بعد از نشستن باشد وجلوس بین السجدتین واجب است لهذا در اینجا تفصیلی هست باین طریق که میگوئیم در اینجا چند صورت است (صورت اول) انکه بعد از سر برداشتن از سجده بر خاسته بود واصلا نشستن از او متحقق نشده بود (صورت دویم) انکه نشسته بود بقصد جلوس واجب بین السجدتین بعد فراموش کرده وبر خاسته (صورت سوم) انکه نشسته بود بسبب خیال جا آوردن هر دو سجده بقصد نشستن بعد از دو سجده که مستحبست وآن را جلسه استراحة می گویند (صورت چهارم) انکه شك داشته باشد که آیا نشستن از او بعمل آمده بود ویا بمجرد سر برداشتن بر خاسته بود (صورت پنجم) انکه شك دارد که نشستن او بچه قصد بوده وحکم در این پنج صورت اینستکه در صورت اولی اظهر اینست که لازم است بنشیند آنوقت بسجده ردو و صورت دویم اقوی اینست که نشستن لازم نیست بلکه همان از قیام منحنی بشود بجهة سجود کافیست ودر سه صورت دیگر احوط (۱) نشستن است وبعد از ان سجده کردن (مسئلهٔ) چهارم هرگاه یک سجده فراموش کرد وبخاطرش نیامد وبرخاست برای رکعت دیگر وقرائة یا ذکر بعمل آورده وبرکوع رفت ان وقت بخاطر او آمد که یک سجده از رکعت سابقه فراموش کرده است مشهور ما بین اصحاب این است که نماز صحیحست باین طریق که این را تمام میکند وبعد از سلام سجده فراموش شده را بجا می آورد باین کیفیت که بمجرد سلام دادن بلافاصله باطهارت وستر واستقبال قبله نیت میکند که قضا میکنم سجدهٔ را که در این نماز فراموش کرده ام وجوباً قربة الی الله پس سجده را بعمل میاورد مانند سجدهٔ نماز در جمیع واجبات وشرائط وبعد از سر برداشتن از ان دو سجدهٔ سهو از برای فراموشی سجده بجا میاورد واین قول هرچند که خالی از قوة نیست لکن احوط (۲) اینست که بعد از اعمال مذکورات اعادهٔ نماز بکند وشدید میشود این احتیاط

۱ خصوصاً در چهارم بلکه لزوم خالی از وجه نیست صدر دام ظله

۲ احتیاطی ندارد انشاالله تعالی صدر دام ظله

(هرگاه)

هرگاه سجده فراموش شده از دو رکعت اولی باشد (مسئلهٔ پنجم) هرگاه یک سجده را فراموش بکند و در رکعت اخیره و سلام بدهد و هنوز بر حالت معتبره در صلوة باشد ظاهر اینست که بمحض جاآوردن آن سجده اکتفا نشود و قضا هم نشده است پس جا بیاورد سجده را نه بنیت قضا بلکه همان سجدهٔ نماز است در محل خود و بعد از آن تشهد و سلام را ثانیاً اعاده میکند و از جهت نقص سجده سجود سهو هم ضرور نیست بلکه از بابت زیادتی سجده سهو بر او لازم میشود بنحویکه در مبحث سجود سهو بیان خواهد شد انشاءالله تعالی و هرگاه در اثنای بسجده متعرض نیت ادا و قضا نشود و بعد از اتمام دو سجدهٔ سهو از جهت فراموشی سجده هم بجا بیاورد عمل باحتیاط (۱) کلی شده است (مسئلهٔ ششم هرگاه دو سجده را فراموش بکند در رکعت اخیره و سلام بدهد ظاهر کلام بسیاری از علماء بطلان است ولکن خالی از قوة نیست که بگوئیم هرگاه بر همان حالت نماز است و اصلا مبطلی بعمل نیامده همان طریق بکند که در یک سجده گفته شد در مسئله گذشته اما احتیاط در اینصورت به اعادهٔ نماز است و احتیاط در اینجا بسیار شدید است نباید آنرا ترک نمود که باین طریق که گفته شد اولا بجا بیاورد و بعد احتیاطاً (۲) اعاده نماز بکند (مسئلة) هفتم هرگاه بعد از نماز یقین کرد که دو سجده در نماز فراموش کرده است لکن نمیداند که هر دو از یک رکعت بوده اند یا اینکه هریکی از رکعتی بوده اند که نماز صحیح باشد و قضای هریک از دو سجده بذمه او باشد مسئله محل خلاف است و بسیاری از علماء رضوان الله علیهم حکم بلزوم اعاده کرده اند لکن اولی اینست (۲) که دو سجده بجا بیاورد هریک سجده بنیت رکعتی و سجود سهو از جهت هریک نیز بعمل بیاورد و بعد از آن نماز را احتیاطاً قربة الی الله اعاده نماید (مسئلهٔ) هشتم هرگاه احتمال بدهد در فرض مذکور که دو سجده از رکعت اخیره باشند باین طریق که امر او ما بین سه احتمال مردد است که نمیداند که آیا دو سجده فراموش شده از یک رکعت از سایر رکعات غیر اخیره بوده اند که حکم ببطلان کند یا اینکه هریک از رکعتی بوده که حکم بقضاء آنها بشود

(۱) وعمل بان احتیاط ترک نشود ۱۲ منه دام ظله

(۲) این احتیاط ترک نشود البته صدر دام مجده

(۳) بانکه احوط صدر دام ظله

(یاهر دو)

یاهر دو از رکعت اخیره اند که حکم بلزوم جاآوردن آنها و اعادهٔ تشهد و سلام کند ظاهر اینست که جمع ما بین همهٔ احکام محتملات و اعاده نماز اسلم و جوه محتمله در مقام است (مطلب) پنجم در فراموش نمودن کل رکعت است مثلا اینکه در نماز چهار رکعتی بر سه رکعتی سلام بدهد یا دو رکعتی یا اینکه بر سه رکعتی بر دو رکعتی سلام بدهد پس میگوئیم در اینمقام تفصیلی هست باین کیفیت که این شخص بعد از سلام و بخاطر آمدن او یا اینست که اصلا و ابدا مبطلی از مبطلات نماز بجا نیاورده یا اینکه مبطلی بجا آورده که عمداً مبطل است و سهواً مبطل نیست مثل اینکه حرف زده باشد بغیر ذکر و دعا یا اینست که مبطلی جاآورده که عمداً و سهواً مبطل است مثل حدث و پشت بقبله نمودن و مانند اینها پس اگر اصلا مبطلی بعمل نیامده باشد برمیخیزد و رکعت را بجامی آورد و سجدهٔ سهو از جهت زیادتی سلام و تشهد نیز بعمل میاورد و نماز او صحیح است و اگر مبطلی جاآورده باشد که سهواً مبطل نیست و عمداً مبطل است مثل حرف زدن پس اقوی اینست که باز حکم میشود بصحت بعد از آن جاآوردن بطریق که گفته شد لکن احوط بعد از عمل مذکور اعادهٔ نماز است و اگر مبطلی جاآورده باشد که عمداً و سهواً مبطل است مثل حدث در اینجا نماز باطل است باید که آنرا از سر بگیرد بعد از طهارت و بدانکه از جملهٔ چیزهائیکه مبطل نماز است عمداً و سهواً فاصلهٔ بسیاری است که بهم بزند صورت نماز را و بنا بر این که گفته شد پس باید که در صورت طول و فاصله بسیار هم حکم ببطلان بشود لکن ظاهر اینست که فاصله بسیار در اینمقام

(۱) فرق میان این مقام و همان نظر نمیرسد و اگر مراد اینست که طول زمان یا بقاء هیئت نماز هم نمیزند صورت نماز را مطلقا ظاهر اجمعین نیست والله والعالم صدر دام ظله العالی

(۱) مبطل نماز نباشد پس هرگاه یک رکعت را فراموش کرد در نماز صبح که آنرا اول وقت کرده و همان طریق نشسته بی عمل آمدن مبطل تا قبل از طلوع آفتاب یا بعد از طلوع آن بخاطرش آمد پس برخیزد و رکعت را بجا بیاورد و نماز او صحیح است و دیگر قصد ادا و قضا در این رکعت در صورت اخیره ضرور نیست و احتیاط باعاده کردن خوبست (مسئلة) هرگاه شخص یقین کرد که رکعت دویم نماز را فراموش کرده

ولکن دو رکعت آخررا بطریق خود بجاآورده حال که برمیخیزد برای رکعت فراموش شده باید حمد وسوره بخواند موافق هم یاتسبیحات موافق رکعت اخیره تحقیق اینست که باید موافق رکعت اخیره بجا بیاورد چونکه سومی جاآمده جای دومی را میگیرد که جانیامده وچهارم جای سوم را پس خود چهارم را حقیقه قضامیکند وبدانکه سابقاً گفته شد که چیزیکه درنماز فراموش بشود حکم آن چهار قسم است دربعضی بطلان نماز ودربعضی لزوم برگشتن وجاآوردن ودربعضی سکوت ودربعضی لزوم قضا بعدازنماز وتاحال حکم قسم اول گفته شد هرچندکه بالتبع بعض اقسام دیگر درضمن مذکور شدند (اما قسم دوم) یعنی جائیکه لازم است برگشتن وبجاآوردن پس آنهم قاعدهٔ کلیه دارد باین طریق که هرکس چیزیرا ازواجبات فراموش کرد وداخل درر کنی نشده وبرگشتن باو باعث زیادتی رکنی هم نمیشود لازم است که برگردد واورا ومابعد اورا بعمل بیاورد که ترتیب بعمل بیاید پس اگراز حمد مثلاً چیزیرا فراموش کرده یاغلط خوانده وقبل ازرکوع بخاطرش آمد برمیگردد وآنرا بجامیاورد وانچه را بعدازفراموشی آن خوانده ثانیامیخواند وهرگاه سهواً تبدیل آن کرده مثل انکه تکلیف اوحمد وسوره بود تسبیحات خواند یاتکلیف (۱) اوتسبیحات بود حمد وسوره خواند یاحمدتنهاخواند وهنوزبرکوع نرفته خاطرش آمد برمیگردد وتکلیف خودرا بعمل میاورد وهرگاه درصورتیکه تکلیف او تسبیحات بوده بغفلة حمدرا خوانده باشد ثانیاً حمدرا عمداً بخواند شاید احوط باشد (واما قسم سیم) پس آن درهر جائیست که ترك واجبی غیر رکن کرده وبخاطرش نیاید تادا خل رکن دیگر شود یابانکه داخل شده لکن آن واجب درجائیست که برگشتن برآن باعث زیادتی رکن میشود مثل اینکه ذکر رکوع فراموش شده باشد یاغلط خوانده شده باشد سهواً وبخاطرش بیاید بعدازسربرداشتن ازرکوع دراینصورت آن فراموش شده ساقط است ونماز صحیح است وسجدهٔ سهو لازم است دراینصورت

(۱) مراد ازاین عبارت تاواما قسم سیم واشرح بیست صه و دام ظله

(مذکوره)

مذکوره بنا براقوی وقصد قربت مطلقه درآن شاید اقرب باحتیاط باشد (واما قسم چهارم) پس آن دردوجاست اول فراموش کردن سجده است که حکم آن مفصلاً گذشت دویم درفراموش کردن تشهد است ودرتفصیل فراموشی نسبت بتشهد چندمسئله است (مسئلهٔ) اولی هرگاه کسی تشهدرا فراموش کرد وبخاطرش آمد قبل ازرسیدن بحدرکوع درهروقت که باشد پس مقتضای قاعده که گفتیم اینست که برمیگردد وتشهدرا بجامیاورد ومابعدآرا ازتسبیحات وغیرها که عمل آورد ثانیاً اعاده میکند ونمازاوصحیح است واقرب اینستکه سجدهٔ سهو براولازم نمیشود مگرازبابت زیادتی سهواً (مسئلهٔ) ثانیه هرگاه فراموش نمود تشهداول را وبعدازدخول دررکوع بخاطرش آمد چه درنمازوچه بعدازنماز پس نمازصحیح است ولکن لازم است که بعدازسلام نیت بکند که تشهدفراموش شده رابجامی آورم وجوباً قربة الی الله وتشهدبخواند وبعدازان دوسجده سهو ازان جهة بجابیاورد واماهرگاه تشهددوم رافراموش کرده وسلام داده باشد اکثرعلماء فرموده اند که حکم ان مثل سابق است لکن اقوی دزنظراین است که تشهدرابهمان طریق که نشسته است بجابیاورد نه بنیت قضا بلکه باین نیت که برمیگردد که انرادرمحل خود بجابیاورد وسلام راثانیاً بگوید وسجده سهوازجهة زیادتی سلام بجابیاورد ولکن احوط (۱) اینست که تشهدرا اتیان کند بقصداطاعت خداوندعالم دیگرملاحظهٔ اینکه درمحل خوداست یاقضااست نکندوسلام راهم احتیاطاً بگوید و بعددوسجدهٔ سهوازجهة زیادتی سلام علیحده وازجهة نسیان تشهددرنماز علیحده بجابیاورد (مسئله ثالثه) هرگاه چیزی ازاجزاء تشهد فراموش کرد احوط اینست که حکم فراموشی تشهددرآن جاری بشودواگرصلوات باشدان فراموش شده حکم بلزوم قضاءان بعدازنماز خالی ازقوة نیست وهرگاه فراموش کرده باشد گفتن وآل محمدرا درصلوات احوط اینست که درحین قضا کردن بعدازنماز همه صلوات رابگوید (مسئلهٔ) رابعه هرگاه درصورت فراموش کردن تشهدمحدث بشود بعدازنماز وقبل ازقضاء

(۱) ان احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

(ان)

ان احوط اینست که وضو بگیرد و آن را قضا بکند (۱) و نماز را اعاده بکند (خاتمه) نسبت بمسائل سهویات و در آن دو مقصد است (مقصد اول) بعد از انکه دانستی که فراموش شده چهار قسم است پس هر گاه معلوم و معین باشد حکم واضح است و اما هر گاه ان فراموش شده تعیین آن هم فراش بشود مثل اینکه میداند در نماز چیزی فراموش کرده لکن نمیداند که چه بوده است تا اینکه حکم ان را جاری بکند پس این بچند صورت متصور میشود (صورت اول) اینکه بعد از نماز یقین میکند که یکچیزی فراموش شده است لکن نمیداند که رکنی بوده که نماز باطل باشد یا یك سجده یا تشهد بوده که باید انها را حالا قضا بکند یا از واجبات غیر ارکان بوده که نماز صحیح باشد و سجده سهو تنها بخواهد برسیل وجوب یا احتیاط پس اقوی در این صورت صحت نماز است و چیزی بر او لازم نیست ولکن دو سجده سهو بجا بیاورد از جهة نسیانی (۲) که واقع شده است و هر گاه احتیاط کند باعاده (۳) اولی خواهد بود (صورت دوم) هر گاه بعد از نماز یقین کرد که چیزی فراموش شده و علاوه بر ان سه احتمال گذشته احتمال هم میدهد که چیزی بوده که ان را نماز تدارك کرده خلاصه هر گاه در فراموش شده چهار احتمال بدهد در این صورت اقوی (٤) نیز صحت نماز است و نزوم سجدهٔ سهو هم معلوم نیست (صورت سیم) هر گاه یقین کرد که از او یا سجدهٔ فوت شده است یا تشهد در اینصورت اقوی قضای هر دو است و دو سجدهٔ سهو از جهة فراموش شده نیز بجا بیاورد (مقصد دوم) در کیفیت دو سجده سهو است و در بیان اینکه در کجا لازم میشود اما کیفیت آن باین نحو است که مقارن شروع در خم شدن نیت میکند که دو سجده بجا می آورم از جهة ان نقصی یا زیادت که اتفاق شده و جوبا قربة الی الله و هر گاه در مقام احتیاط باشد همان قصد قربت کند و در صورت وجوب هم قصد قربت تنها کافیست و تکبیر گفتن احوط است بعد از ان بسجود میرود و در ان سجود مجموع شرائط نماز و سجود نماز را داشته باشد و باطمانینه ذکر را بگوید باینطریق بسم الله و بالله اللهم صلی علی محمد و آل محمد بعد سر بردارد و قرار بگیرد تحقیقاً بهمان

(طریق)

۱ ودو سجده سهو نیز بعمل اورده صدر دام ظله

۲ مطلق نسیان سجده نباشد صدر دام ظله

۳ بلکه واحوط انستکه قضا سجده یا تشهد یا هر دو اگر بر فرض فراموشی مردد بین سجده وتشهد باشد بعمل آورد ودو سجده سهو نیز بکند و نماز را اعاده نماید واگر سجده سهو بر سبیل احتیاط غیر لازم است احتیاط مذکور نیز لازم نیست هو العالم صدر دام ظله

٤ چهار احتمالی که ذکر شد و مثل آن صدر دام ظله

طریق بسجده برود بعد از سر برداشتن از سجده دویم بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد السلام علیکم و اگر مثل تشهد نماز بگوید شاید کما احتیاط شده باشد (۱) اما بیان محل ان پس مشهور اینست که در پنج مقام لازم است اول کلام در نماز سهو آدوم سلام بی موقع سوم فراموشی یکسجده چهارم فراموشی تشهد پنجم شك مابین چهار و پنج بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه که خواهد ذکر شد لکن بعید نیست حکم نمود بوجوب آن در هر زیادتی و کمی که سهواً اتفاق بشود و اوفق و احوط بودن همه در همه مقدمات قربت کافی است و هر گاه چند سبب در چند جا از نماز اتفاق بشود از برای هر یك ده سجده سهو علیحده بکند و اگر همه سلام ها را بی موقع گفت احوط اینست که برای هر یك دو سجدهٔ سهو را بعد از نماز فورا بعمل بیاورد و اگر فراموش بشود هر وقت که متوجه شد فورا بجا بیاورد و نماز باطل نمیشود و اگر عمداً ترك بکند معصیت کرده و نماز باطل میشود (فصل پنجم) در احکام شك است و در آن پنج مطلب است اول در شك در مقدمات نماز دویم در شك در جا آوردن نماز سیم در شك در افعال نماز چهارم در شك در رکعات نماز پنجم در شك در توابع نماز مثل اجزاء مستحبه و سجدهٔ سهو و نماز احتیاط اما شك در مقدمات نماز پس در ان چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) در شك در اصل جا آوردن طهارت حدثیه است یعنی هر گاه کسی شك کند قبل از دخول در نماز که آیا متطهر میباشد یا نه محدث میباشد پس در این سه صورت است (صورت اولی) یقین دارد قطعاً که متطهر بوده است ولکن این شك را کرده بسبب اینکه احتمال میدهد که بعد از وضو غسلی که داشته است نقضی بعمل آمده باشد در این صورت حکم میشود بصحت که متطهر است و باین حال دخول در نماز صحیح است (صورت دوم) اینکه محدث بوده لکن شك کرد که آیا وضو یا غسل بجا آورده یا نه در اینصورت حکم میشود باینکه محدث است و باید وضو یا غسل را عمل آورد که دخول در نماز جایز باشد صورت سیم اینکه یقین دارد که وضوئی

۱ بعد از احتیاط آنستکه بعد از شهادة بتوحید مثل نماز واشهد ان محمداً رسول الله بگوید پیش از واشهد ان محمداً عبده ورسوله یا بعد از آن مجموع را بقصد قربة مطلقه بجا بیاورد صدر دام ظله

(گرفته)

گرفته یا غسلی بجا آورده و حدث هم بعمل آمده لکن نمیداند که کدام مقدم بوده و کدام مؤخر و اظهر حکم است بلزوم وضو یا غسل مطلقا از جهة صحت دخول در نماز و نحو آن صورت چهارم اینکه بعد از فراغ از نماز شك میکند که آیا وضو داشته ام یا نه یا غسلی کرده یا نه در اینجا حکم میشود باینکه نماز صحیح است لکن اگر میخواهد نماز دیگر بکند باید وضو بگیرد یا غسل بکند پس اگر بعد از نماز ظهر مثلا این شك را کرد نماز ظهر او صحیح است و اما برای نماز عصر یا نافلهٔ آن باید وضو بگیرد یا غسل بکند صورت پنجم اینکه در اثناء نماز شك بکند که آیا وضو گرفته یا نه یا اینکه غسل کرده یا نه در اینصورت احوط اتمام نماز است و بعد از آن وضو بگیرد یا غسل بکند و اعادهٔ همان نماز بکند مسئلهٔ دوم هرگاه یقین داشته باشد که وضو گرفته است لکن شك دارد که بعضی اعضاء وضو مثلا که نجس بوده اند انها را تطهیر نموده که وضوء او صحیح باشد یا نه مثلا هرگاه دست او نجس بوده و بعد از انکه وضو را تمام کرد شك کرد که دست را طاهر کرده بودم قبل از وضو گرفتن یا نه در اینصورت بعضی از علماء حکم فرموده اند باینکه وضو صحیح است لکن دست او هنوز محکوم است بنجاست و هم چنین هرگاه ظرفی نجس بوده و بعد از وضو از آن شك کرده که آیا او را طاهر کرده بودم یا نه در اینجا نیز بعضی حکم میکنند بصحت وضو لکن در طرف و آب آن محکوم بنجاست اند و این حکم هر چند خالی از وجهی نیست لکن در نظر حکم بان مشکلست بلکه قول بلزوم اعادهٔ وضو بعد از تطهیر آنها خالی از قوة نیست (١) لکن نمازی که با ان وضو کرده حکم بصحت آن میشود مسئلهٔ ثالثه هرگاه شك دارد که آب مطلق است یا مضاف وضو با ان جائز نیست بلی اگر مطلق بوده و شك میکند که مضاف شده یا نه وضو با ان جائز است و هرگاه چیزی یقینی بر آن افتاده و مخلوط با آب شده و بسبب آن شك کرده که آیا مضاف شده یا نه اقوی نیز جواز وضو و غسل است با ان و احوط عدم آنست مسئلهٔ رابعه هرگاه شك دارد که آب پاك است یا نجس حکم بطاهر بودن آن میکنند و وضو و غسل با ان صحیح است مسئلهٔ خامسه هرگاه مظنه دارد که آب نجس است یقین اگر بسبب

این مسئله پیش از مقصد دویم در غسل است گذشت صدر دام ظله

(١) در مقدمه چهارم از مقدمات نماز که استقبال قبله ذکر شد تحصیل شك نیز گذشت صدر دام ظله

(جمع)

خبر دو عادل یا یکی از مشهد اقوی لزوم اجتناب است و همچنین هرگاه صاحب دکان خبر بدهد و اگر از پارچه فروش یا خباز غیر عادل یا نابالغ مظنه حاصل شود نجاست اعتبار ندارد بلی اگر یقین حاصل شود اجتناب لازم است هر چند بسبب گفتن طفلی باشد مسئلهٔ سادسه هرگاه شك دارد در وقت نماز پس در این سه صورت است صورت اول اینکه شك دارد که وقت داخل شده یا نه در اینجا نماز نمیتواند بکند صورت دوم اینکه شك میکند که وقت بیرون رفته یا اینکه هنوز باقی است مثل اینکه شخص صبح از خواب برخاسته و شك بکند بسبب عارضی که آیا آفتاب طلوع کرده یا نه در اینجا ظاهر اینست که میتواند نماز را بنیت ادا بجا بیاورد لکن متعرض ادا و قضا نشود و همین قدر نیت کند که نماز صبح که بر من واجب است بجا میاورم قربة الی الله شاید بهتر باشد صورت سیم هرگاه قدری بمغرب مانده نمیداند که بقدر هشت رکعت است که هر دو نماز را بکند یا بقدر چهار رکعت است که نماز عصر را بکند اگر چه قول باینکه لازم است مشغول ظهر بشود خالی از وجه نیست لکن احوط اینست که نیت کند که بجا میاورم آن نماز را که الان خداوند عالم از من میخواهد چه ظهر باشد و چه عصر و چهار رکعت بکند باقل واجب بعد اگر ملاحظه نمود که وقت بقدر یك رکعت یا بیشتر هست نماز عصر را بکند و اگر اینقدر نیست نماز ظهر را قضا کند مسئلهٔ هفتم (١) هرگاه شك دارد در قبله یعنی نمیداند که قبله کدام سمت است باید سعی کند در تحصیل علم بان یا اینکه رجوع کند بعلامات چند که از برای هر طرفی قرار داده شده و با عدم امکان نمیتواند باید تحصیل ظن قوی نماید و هرگاه نه علم و نه مظنهٔ معتبر بهیچ یك حاصل نشود و بر هرگاه احتمال در دو طرف است هر یك نماز را بهر یك از آن دو طرف بکند و اگر در سه طرف شك دارد بان سه طرف نماز را مکرر بکند و اگر در همه اطراف احتمال هست بچهار طرف نماز بکند و در صورتی که نماز ظهر و عصر را بخواهد احوط اینست که اول ظهر را بچهار طرف مثلا بکند بعد عصر را و همچنین مغرب و عشا مسئلهٔ هشتم هرگاه شك دارد که لباس او شرائط دران

(١) در مقدمه چهارم از مقدمات نماز که استقبال قبله ذکر شد تحصیل شك نیز گذشت صدر دام ظله

(جبر)

جمع است یا نه پس این چند صورت میشود صورت اولی اینکه نمیداند که لباس طاهر است یا نجس شده است در اینجا حکم میشود باینکه پاك است صورت ثانیه اینکه میدانست که نجس بوده لکن نمیداند تطهیر شده یا نه در اینجا نمیتواند با و نماز کرد هر گاه نجاست آن معفو نباشد بلکه باید یقین کند باینکه تطهیر شده بموافق شرع ولهذا بعضی از علماء اشکال فرموده اند در اینکه رخت نجس را کسی ببرد بشوید که اورا وکیل نکرده باشد یا اینکه زنی باشد یا کنیزی که اعتماد برشستن او نباشد و این اشکال در محل خود میباشد پس هر گاه در رخت نجس شده شخص خود آنرا بشوید بطریق شرعی یا اینکه یقین بکند که کسیکه آنرا برده است برای شستن بطریق شرعی شسته است اشکالی ندارد و همچنین هر گاه وکیل کردی کسیرا که فی الجمله اعتماد بر او هست و بعد گفت که آن را پاك نمودم نیز خوبست و در غیر اینصورت احتیاط باید کرد (۱) و همچنین اعتمادی نیست بر اخبار اطفال نابالغ که بگویند فلان چیزرا طاهر کردیم مگر اینکه یقین بکنی که بطریق شرعی تطهیر آن نموده است و بدانکه کلام صاحب ید در تطهیر و تنجیس انچه در ید اوست مسموعست (۲) (صورت سوم) اینست که شك میکند که آیا لباس مباح است یا مغصوب مثل آنکه لباسی از کسی عاریه گرفته و شك میکند در این پس میگوئیم هر گاه از او بستاند شخص مکلفی برضای او گرفته باشد حکم میشود باینکه مباح است و هر چند که آن شخص مثل حرام داشته باشد پس همینقدر که یقین نداشته که عین این پیراهن یا عبا مثلاً حرام است کفایت میکند در جواز نماز در آن و اما اگر بداند که عین این لباس غصباً گرفته شده یا اینکه بعین پول حرام خرید شده است نماز در آن نمیتواند بکند و همچنین هر گاه لباس را از غیر مکلف گرفته باشد هر چند که از او خریده باشد نیز نماز در آن نمیتوان کرد (صورت چهارم) اینست که شك میکند که این لباس حریر خالص است یا نه در اینصورت صحت صلوة در آن محل اشکال است (صورت پنجم) اینست که شك میکند که آیا این لباس از پوست ماکول اللحم است یا از غیر ماکول اللحم یا اینکه از اجزاء ماکول اللحم بافته شده یا غیر آن در اینصورت

۱ هر گاه احراز کرد که کسیکه رخت را برده بشوید آنرا بقصد تطهیر شسته معمول بر صحت است و در حکم بطهارت آن کفایت میکند صدر دام ظله

۲ با استصحاب در مشروط بطهارت صدر دام ظله العالی

نیز نماز در آن نمیتوان (۱) کرد با که هر گاه موئی بر لباس باشد که معلوم نباشد که از ماکول اللحم است یا غیر آن نماز در آن لباس با وجود آن موی بر آن محل شبهه است (۲) (صورت ششم) اینکه شك میکند که آیا این لباس از پوست میته است یا نه که شسته در این صورت هر گاه آنرا از دست مسلمان گرفته باشد این شك اعتبار ندارد و نماز در آن صحیح است و اما اگر از دست کافر گرفته باشد حکم میشود که میته است و نماز در آن باطل است و همچنین هر گاه پوست را انداخته دیده باشد بی انکه در تصرف کسی باشد نماز در آن مشکلست اگرچه در زمین و بلد مسلمان (۳) باشد (مسئله) نهم اینکه شك بکند در مکان که آیا شرائط در آن جمع است یا نه و در این چند صورت است (صورت اولی) اینکه نمیداند که صاحب این مکان راضی است که نماز بکنند در آن یا نه پس این مکان باخانه یا کار وانسرا و امثال آن است یا اینکه از صحراهای واسعه است که مملوکه باشد پس در قسم اول جائز نیست نماز کردن بان و اما در صحراهای وسیعه ظاهر اینست که جائز است و هر چند که علم نداشته باشد برضای مالك بلکه اگر احتمال برود که صغیر در آن مدخلیت دارد نیز میتواند نماز بکند بلکه هر گاه یقین داشته باشد بمدخلیت صغیر بعید نیست جواز نماز و اما در مثل باغ که حصار و مانند آن داشته باشد پس لحوق آن بصحرای واسع محل تأمل است و بدانکه عدم جواز نماز در مکان مغصوب و در مکانی که شك داشته باشد که صاحب آن راضی است یا نه در صورت اختیار است پس اگر شخصی محبوس باشد نماز او در این مکان عیب ندارد (۴) و اما اجرت مکان بذمهٔ او هست که بصاحب برساند یا نه ظاهر اینست که بذمه او نیست بلکه بذمه حبس کنندهٔ او است (صورت دویم) اینکه شك میکند در طهارت مکان از جهة وجود پس حکم بطهارت میکند هر گاه سابقاً علم بنجاست آن نداشته است (صورت سیم) اینکه شك میکند که آیا در این مکان استقرار حاصل میشود تا تمام نماز یا نه مثل اینکه شخص در مکانی باشد که غالباً از دحام میشود و احتمال میدهد که بسبب از دحام نگذارند که مستقر بماند تا نماز خود را تمام کند پس میگوئیم هر گاه ظن غالب باشد بحصول از دحام

۱ توانستن بعید نیست ولی احوط ترك است صدر دام ظله

۲ ظاهر اعیب ندارد انشاالله تعالی صدر دام ظله

۳ دکر اثر اسلام بر آن نباشد صدر دام ظله

۴ بشرط صبلی که نداشت صدر دام ظله

مانع از استقرار پس احوط بلکه اقوی اینست که در انجا شروع بنماز نکنند و اما هرگاه محض احتمال باشد ظاهر اینست که عیب ندارد که ابتدا بنماز بکنند در آن مکان (صورت چهارم) اینکه شك بکند در مکانیکه شخص متصرف در آن اذن داده باشد بسبب اینکه شك در اصل مباح بودن [illegible] اینکه یقین بکنند که این شخص غاصب است و مجموع این مسائل در شك در مقدمات نماز بوده

(مطلب دویم) در حکم شك در جا آوردن اصل نماز است یعنی هرگاه کسی شك بکند نماز کرده‌ام یا نه و حکم در این آنستکه زمانیکه این شك را میکند آیا اینست که تمام وقت آن نماز گذشته و یا اینست که از وقت بقدر تمام نماز باقیست یا اینست که از وقت بقدر تمام نماز باقی نیست لکن بقدر بعضی از آن باقی هست اما در صورت اولی پس حکم میکنند باینکه نماز کرده‌ام و احتیاج بقضاء نیست و اما صورت دوم پس لازم است که نماز بکنند هر چند که مظنه داشته باشد که نماز کرده است پس بنابراین هرگاه شك کرد که نماز ظهر و عصر را کرده‌ام یا نه و بقدر هشت رکعت باقی هست هر دو را باید بکنند و اگر چهار رکعت از وقت باقی باشد نماز ظهر را ضرور نیست بکنند چونکه وقت آن گذشته است ولکن نماز عصر را باید بکنند چونکه وقت او باقیست و اما در صورت سیم یعنی هرگاه این شك در وقتی باشد که بقدر [illegible] نماز از وقت باقی مانده است پس اگر بقدر یکرکعت یا بیشتر است احوط اینست (۱) که نماز را بکنند و اگر کمتر مانده است چیزی بر او نیست (مطلب سیم) در شك در افعال نماز است و در حکم آن دو قاعدهٔ کلیه هست (قاعدهٔ اولی) هرگاه شك کرده در جا آوردن فعلی از افعال نماز و حال اینکه داخل فعلی دیگر که معتد بآنست شده باشد اعتنا باین شك نمیکنند و قرار میدهند که فعل را بجا آورده‌ام مثلاً در وقت خواندن حمد هرگاه شك بکند که آیا تکبیرة الاحرام گفته‌ام یا نه یا اینکه در وقت رکوع شك بکنند که آیا حمد یا سوره را خوانده‌ام یا نه یا اینکه در حین تشهد شك بکنند که آیا سجده کرده‌ام یا نه یا در حال سجده شك بکنند که آیا رکوع را بعمل آورده‌ام یا نه و مانند این پس در همهٔ اینها اعتنا باین شك نمیکنند و

(۱) بلکه خالی از وجه نیست صدر دام ظله

هم چنین اگر بعد از تکبیر در اثناء حمد و سوره یا غیر آن شك کرد که آیا نیت کرده‌ام یا نه نیز عیبی ندارد و هم چنین هرگاه در اثنای سوره شك کرد در خواندن حمد یا اینکه داخل شد در آیه و شك کرد که آیه سابق را خوانده است یا نه نیز اعتنا نمیکنند و اگر خم شد از جهة رکوع و بآن نرسیده شك کرد که آیا سوره را خوانده‌ام یا نه نیز اعتنا (۱) نمیکنند و این قاعده در همهٔ افعال نماز جاریست مگر در یك مسئله و آن اینست که شروع کرد در برخاستن از جهة قیام و در حین آن برخاستن قبل از آنکه بحد قیام برسد شك کرد که سجده را بعمل آورده‌ام یا نه در اینجا هر چند که از محل گذشته است اکنن باید برگردد (۲) و سجده را بعمل بیاورد و اما اگر بحد قیام رسیده و آنوقت شك کرد دیگر شرط اعتبار ندارد (قاعدهٔ دوم) هرگاه شك کرده در فعلی و هنوز داخل در فعل دیگر نشده مثل اینکه نشسته است و شك کرد که سجده را بجا آورده‌ام یا نه یا اینکه ایستاده است نمیداند سوره خوانده یا نه و مانند اینها پس [illegible] بجا بیاورد (مسئلة) هرگاه فعلی از افعال نماز را بعمل آورده لکن نمیداند که بطریق صحیح بوده یا فاسد مثل اینکه میداند که حمد را خوانده لکن نمیداند که صحیح خوانده است یا نه پس هرگاه از محل گذشته است مثل انکه بعد از دخول در آیهٔ مالك یوم الدین شك کند که الرحمن الرحیم را صحیح گفتم یا نه در اینجا بنابر شبهه اعتنائی باین شك نیست و اما هرگاه هنوز داخل چیزی دیگر نشده مثل اینکه ولا الضالین را گفت بعد شك کرد که آیا انرا خوب گفته‌ام یا نه در اینجا هر چند قول باعتنا نکردن خالی از قوة نیست لکن ظاهر اینست که بقصد احتیاط (۳) هرگاه ثانیاً تکرار بکند عیبی نداشته باشد مادامیکه بحد وسواس نرسد و احوط (٤) از این اینست که محل باین شك نگذارد و بعد از اتمام نماز اعادهٔ آن کند و در این مقام سه مسئلهٔ دیگر هست (مسئلهٔ اول) هرگاه بعد از آنکه شك در چیزی نمود و محل آن باقی بود و آنرا بعمل آورد بعد از آن بخاطرش آمد که آنرا بجا آورده بود و این مرتبه دویم بوده که جا آورده پس هرگاه آنچیز رکن بوده نماز باطل شده و اگر رکن نبوده نماز صحیح است و بعد از اتمام آن

(۱) ولی اعاده نماز نمایند در این مسئله و امثال آن صدر دام ظله

(۲) و نماز را اعاده نمایند احتیاطاً صدر دام عمره

(۳) ترك این احتیاط را نماید صدر دام ظله

(٤) لوم نیست صح داظله

دو سجده سهو میکنند (مسئلهٔ دوم) هرگاه شك در چیزی نمود و بسبب گفتن محل آن محل نگذاشت بعد بخاطر او آمد که یقیناً او را ترك نموده پس حکم آن مانند حکم فراموش نمودن فعلی از افعال نماز است که تفصیل حکم آن در مسائل سهو گفته شد (مسئلهٔ سوم) هرگاه شك در سلام دادن داشته باشد پس هرگاه بر همان حالت نماز خود را نشسته می بیند بی فعل منافی پس لازم است که سلام را بگوید و اما هرگاه خود را مشغول بتعقیب یا مانند آن می بیند یا آنکه برخاسته است بقصد رفتن یا اینکه رفته است از محل نماز دیگر اعتنائی بان شك نمیکند و نماز او صحیح است (مطلب چهارم) در احکام شك در عدد رکعات است و در آن مقدمه ایست و چند مقصد (اما مقدمه) بدانکه شك در عدد رکعات که در نماز بشود چهار قسم است اول جاهائیکه حکم ببطلان نماز است در هر جاکه باشد دویم جاهائیکه نماز صحیح است بی احتیاج بچیزی دیگر سیم جاهائیکه نماز صحیح میشود بشرط جا آوردن نماز احتیاط چهارم جاهائیکه نماز صحیح است و سجدهٔ سهو بها لازم میشود و اینها در ضمن چهار مقصد بیان میشوند (مقصد اول) در بیان جاهائیکه شك باعث بطلان است و چاره ندارد و انها در پنج موضع اند اول در نماز دو رکعتی که واجب باشد مطلقا مثل نماز صبح و نماز قصر و نماز طواف و نماز آیات هرگاه شك در رکعتهای آن و شك در اصل رکوعهای (۱) آن بی اینکه شك در رکعت آن باشد دویم در جائیکه شك کند و هیچ در دست نداشته باشد مثل اینکه نمی داند که یکرکعت کرده یا دو یا سه یا چهار سیم در نماز مغرب مطلقا چهارم شك در نماز چهار رکعتی قبل از یقین باکمال دو رکعت پنجم شك که احتمال زیاده از شش رکعت دران باشد که شیوع صورتهای آن باطل (۲) است در هر حال که باشد و هم چنین اگر احتمال شش رکعت برود و در حال قیام نباشد و اما اگر احتمال شش رکعت باشد و در حال قیام باشد حکم آن مذکور میشود انشاء الله پس در این پنج موضع شك باعث بطلان است علاجی بجهة آن نیست و در اینجا دو مسئلهٔ مهم هست (مسئلهٔ اول) اینست که ایا در این جاها که

(۱) شك در اصل رکوع و افعال است صدر دام ظله

(۲) احوط بلکه اقوی اینست که بعد از تمام اعاده نماز است صدر دام مجده

وقوع شك باعث بطلان است یا بمجرد شك نماز باطل میشود پس هرگاه تامل کرد و بیاد او آمد دیگر نمی ندارد یا اینکه بمجرد شك نماز باطل نیست بلکه بعد از تامل و تروی هرگاه چیزی دست گیرنشد آنوقت حکم ببطلان میشود مسئله محل خلاف است و اقوی اینست که بمجرد شك حکم ببطلان نمیشود بلکه اندکی تروی و تامل میکند هرگاه چیزی معلوم نشد انوقت نماز باطل است و هرگاه احد طرفین معلوم شد بان عمل میکند و نماز صحیح است لکن چون بعضی از علماء حکم فرموده اند ببطلان بمجرد وقوع شك در این مسائل که گفته شد پس هرگاه در این صورت مزبوره احتیاط کند باعاده عیبی ندارد و این احتیاط بسیار ضعیف است لکن تحقیق اینست که محض استقرار شك هم باطل نمیشود و اگر بعد از استقرار و عدم مبطل دیگر بخاطرش آمد باز هم صحیح است لکن اگر مبطل دیگر عمل آمد یا طول بسیار کشید انوقت باطل است و راه احتیاط معلوم است (مسئلهٔ) در این صورتها هرگاه بعد از تامل مظنه برای او حاصل بشود نیز لازم است که عمل بان مظنه بکند و مظنه در اینجا حکم یقین را دارد لکن احوط اینست که عمل بان مظنه بشود و بعد از اتمام نماز اعاده ان نیز بشود (مقصد دویم) در بیان جاهائی که شك باعث بطلان نیست و نماز صحیح است و احتیاج بچیزی دیگر هم نیست و آنها شش موضع اند موضع اول در شك شخص کثیر الشك یعنی کسیکه در عرف او را بگویند که بسیار شك می کند پس چنین شخص هرگز شك نماز او را باطل نمیکند حتی در نماز صبح و مغرب و قبل از اکمال بلکه حکم او اینست که در هر جائیکه در ان کثیر الشك است بنا را میگذارد بر انچه بیشتر است و انچه صحیح است پس در یك و دو بنا را بر دو میگذارد و در دو و سه بنا را بر سه مگر انکه نماز او دو رکعتی باشد بنا را بر دو میگذارد و در دو و سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد مگر اینکه سه رکعتی باشد که بنا را بر سه میگذارد و هم چنین هر چیزی که در آن کثیر (۱) الشك است قرار بر جا آوردن میگذارد هرگاه در آن شك نموده و هکذا (مسئلة) بدانکه کثیر الشك کسی را میگویند که اصل عادت او باین طریق

(۱) مطلقا معلوم نیست صدر دام ظله

باشد درغالب اوقات یادر زمانی معتدبه پس هرگاه عارض شود اورا کثرت شك بسبب حالتیکه عارض اوشده مانند خوف وغضب واغتشاش حواس درمصیبت ونحوان که بزودی زائل میشود مشکل که حکم کثیر الشك دراین جاری بشود(۱) (موضع دوم) شك زائل یعنی شکی که عمل بیاید بعد زائل بشود یعنی متبدل بشود اعتباری بان شك نیست توضیح این کلام اینست که دروقتیکه شك درنماز اتفاق بشود واجبست که اندك تاملی و تفکری بکند وبعدازاین یکی ازچهار صورت متصور میشود اول اینکه شك اوبدل بیقین بشود یعنی یقین میرساند بیکطرف دوم اینکه مبدل بمظنه بشود یعنی مظنه می کند بیك طرف وحکم این دو صورت اینست که همان طرف معلوم یامظنون را میگیرد ونمازرا تمام میکند وچیزی براو نیست سیم اینکه متبدل شود بشك دیگر مثل اینکه شك کرد مابین دوو سه واندکی که تامل کرد شك کرد مابین سه وچهار دراینصورت شك اخیری را که قرار گرفته میگیرد وبموافق حکم آن رفتار میکند وشك اولی که زائل شده اعتبار ندارد (صورت چهارم) اینکه بعدازتامل شك برهمان حال باقی بماند واصلاً تغییری دراو نشود دراینصورت که برقرار بماند بموافق حکم آن رفتار میکند وبدانکه لازم(۲) است که درحین تامل وتروی ساکت بماند وچیزی نخواند وهرگاه بخواند اکتفایان خوانده شده نمیتوان کرد وهرگاه اکتفاکرد نماز باطل(۳)است هرچندانچیزی که خوانده است درموقع باشد (موضع سوم) شك درنماز جماعت است که اعتبار ندارد بانمعنی که هروقت که امام شك کرد ومامووم شکی ندارد امام رجوع باو میکند وهروقت مامووم شك کرد وامام شکی ندارد مامووم رجوع باو میکند وظاهر اینست که درهرجا که شك عارض یکی ازایشان بشود میتواند مشغول بشود تا بمقامی برسد که استعلام ممکن باشد وهرگاه امام ومامووم شك کردند بیك طریق مثل اینکه هردو شك کردند مابین سه وچهار پس هردو موافق حکم ان شك رفتار باید بکنند وهرگاه شك بکنند هریك بطریقی که هیچ دخلی بشك دیگری ندارد متفرق میشوند(٤)

۱ جاری نشدن بعید نیست صدر دام ظله

۲ مکرر انچه لازم است در هر عقد وه مثل تسبیحات در حال قیام اگر شك کند سهم است یاچهارم صدر دام ظله

۳ احوط اکتفا نمودن ونمازرا تمام کردن واعاده است صدر دام ظله

۴ واگر شك انها جامع نداشته باشد مثل انکه یکی شك کند میان دو وسه ودیگری شك کند میان چهار وپنج والا مثل انکه یکی شك کند میان دوو سه ودیگری شك میان سه وچهار بنارا بر سه گذارند ونمازرا تمام کنند واحتیاطاً اعاده نمایند صدر دام ظله

وهریك بموافق حکم خود رفتار میکنند(موضع چهارم) شك درعدد رکعات نافله است وان باعث بطلان نمیشود هرچند دو رکعتی یایکرکعتی باشد بلکه مخیراست مابین بنارا قل یااکثر مگرانکه حکم باکثر باعث بطلان باشد ان وقت اصح را میگیرد وهرچندکه اقل باشد وبنارا قل مطلقا بهتراست (مسئلة) هرگاه کسی نافله رابرخود واجب کرد بنذر ومانند آن پس آیاحکم آن حکم نمازدو رکعتی واجب میشود درابطال شك یااینکه همان حکم اصلی نافله ازاین حیثیت دراو باقی است محل خلاف است و اقوی ثانی است لکن احوط اعاده(۱) آنست (موضع پنجم) شك درنماز احتیاط چه یك رکعتی باشد وچه دو رکعتی که هروقت درآن شکی بشود بنارا میگذارد بربیشتر مگر اینکه بیشتری باعث بطلان اوشود درانوقت بنارا برکمتر میگذارد (موضع ششم) شك بعدازنماز هیچ اعتباری بان نیست ومحل بان باید گذاشت (مقصد سوم) دربیان جاهائی که شك باعث نمازاحتیاط میشود واین درچهارصورت است وهمه انها درنماز چهار رکعتی میباشند صورت اول شك مابین دو وسه درنماز چهار رکعتی بعدازاکمال دو رکعت اولی پس دراینصورت بنارا برسه میگذارد ویك رکعت دیگر بجامیاورد وتشهد وسلام رامیخواند بعدازسلام بلافاصله بقصد وجوب دو رکعت نمازاحتیاط نشسته بایکرکعت ایستاده بجا میاورد وکیفیت نماز احتیاط بعدازاین گفته میشود انشاء الله تعالی قاعده بدانکه مرادازاکمال که درانجا گفته شد ودربعض صور بعدازاین گفته میشود اینست که دو رکعت اول تمام شده باشند وشك دراین باشند که آیاهمان انهارا بجاآورده یازیاده ازآنرا واکمال موافق مشهورآنست که سرازسجدهٔ دوم برداشته باشد وقبل ازسربرداشتن ازآن اکمال نشده لکن اقوی درنظر حقیر اینست که همینکه ذکر واجب رادرسجدهٔ دوم گفت اکمال سجدتین شده است وهمان بنارا که گفتیم میگذارد وهرچندکه سربرنداشته باشد وهرگاه احتیاط رانخواهند (۲) دراینصورت بعدازاتمام نمازوجاآوردن نمازاحتیاط

۱ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

۱ ترك این احتیاط را نخواهند صدر دام ظله

نمازرا نیزاعاده کند احتیاطاً قربةً الی الله صورت دوم شك مابین سه وچهار درهرجا که باشدبنارا بر چهار میگذارد و بعدازاتمام دورکعت نماز نشسته یایکرکعت ایستاده بجامی آورد صورت سیم شك مابین دو وچهار بعدازاکمال دورکعت پس بنارا بر چهار میگذارد و بعدازاتمام نماز دورکعت نماز احتیاط ایستاده بجامیاورد صورت چهارم شك مابین دو و سه وچهار بعدازاکمال پس بنارا بر چهار میگذارد و بعدازاتمام نماز اولاً دورکعت نماز احتیاط ایستاده و بعددورکعت نشسته بعمل بیاورد مقصدچهارم درجائیکه شك باعث سجدهٔ سهو تنها میشود وآن دریك صورت است که شك باشد مابین چهار و پنج بعدازاکمال سجدتین که بنارا بر چهار گذارده سلام میدهدو بعدازسلام دوسجدهٔ سهو بجامی آورد وبدانکه صورتهای صحیحه ازصورشك همین پنج صورتست که گفته شد و بسیاری ازعلماء پنج صورت دیگر گفته اند که انهارا باین پنج صورت گذشته برمیگردانند اول شك مابین سه و پنج درحالت قیام پس قیام رابرهم میزندو بنشیند که دروقت نشستن شك اومابین دو و چهار میشود پس حکم دو وچهار را که گفتیم جاری میکند دوم شك مابین سه وچهار و پنج درحال قیام پس قیام را بهم بزند و بنشیند که شك او برگردد بدو و سه وچهار وبحکم ان رفتار کند بطریق که گفته شد سیم شك مابین چهار و پنج درحالت قیام پس قیام را بهم میزند و مینشیند و شك او میگردد مابین سه و چهار بعدازاکمال سجدتین که بنارا بر چهار گذاشته سلام بدهد وعمل سه و چهار را بجابیاورد بعدازان دوسجدهٔ سهو بجامی آورد چهارم شك مابین دو وچهار و پنج بعدازرفع راس ازسجدهٔ ثانیه که درانجا موافق حکم دو وچهار وحکم چهار و پنج هر دو باید عمل کرد یعنی هم دورکعت نمازاحتیاط بکند بسبب دو وچهار وهم سجدهٔ سهو بکند بسبب چهار و پنج پنجم شك مابین سه وچهار و پنج بعدازرفع راس ازسجدهٔ ثانیه که درانجا بموافق حکم سه وچهار وحکم چهار و پنج هردو رفتار بکند وحکم همه این پنج صورت باینطریق که مذکورشد درنظر حقیر بسیار مشکلست والحوط درهمه اینها

(اینست)

اینست که بعدازاعمال آنچه گفته شد اعادهٔ نمازرا بکند (خاتمة) در بیان کیفیت نماز احتیاط ومسائل ان اما کیفیت نماز احتیاط باین طریقست که بعدازنماز بلافاصله بهمان طریق که درنماز معتبراست ازشرائط نیت میکند که نمازاحتیاط نشسته یاایستاده بجا می آورم ازجهة فلان شك که درنمازظهر مثلاً کرده ام واجب قربةً الی الله بعدازآن تکبیر میگوید وحمدرامیخواند (۱) آهسته هرچند که برای نمازجهریه باشد ودیگر سوره نمیخواهد دورکوع وسجودوسلام مثل نمازبعمل میاورد وقنوت هم ندارد واما مسائل آن پس چهارده مسئله مهمه درآن بیان میشود مسئلهٔ اولی هرگاه کسی شك کرددرجائیکه بایدبنابگذارد ونماز احتیاط بکندوچنین نکردیاعمداً یابسبب یادنگرفتن مسائل ونمازرابهم زده معصیت کرده است ولکن نمازیکه بعدازآن اعاده میکند صحیح است مسئلهٔ دوم هرگاه شك کرده وبنا گذاشت وسلام دادلکن نمازاحتیاط نکرده ومیخواهد که اعادهٔ نماز کندمعصیت کرده است قطعاً ونمازیکه اعاده میکند مشکل که صحیح باشد بلی هرگاه فاصلهٔ بسیاری شده وزمان گذشت یااینکه ازمبطلات نمازمثل حدث یاعمداً حرف زدن اتفاق شدآنوقت نمازثانی اوصحیحست اماهرگاه سهواً حرف زدعیبی ندارد وهنوز تکلیف اونمازاحتیاط است واحوط درصورت سابقه اینستکه نمازاحتیاط را کرده وبعد نمازرا اعاده بکند مسئلهٔ سیم هرگاه بعدازانکه شك کرد وبنا گذاشت وهنوز نمازرا تمام نکرد بخاطراوآمددیگراعتبار بان بنانیست بلکه ملاحظه میکند که اگرنمازاودر تمام بودن محتاج بیکرکعت است یادورکعت آنرابهمان نحوتمام میکند ودیگر چیزی براو نیست واگر معلوم شد که نمازاوتمام است وزیادتی بجاآورده پس اگر رکوع یاسجدتین یارکعت زیاده شده مثل اینکه درشك چهار و پنج بعدازبنابرچهار هنوزسلام نگفته دست گیراوشد که پنج رکعت کرده نمازباطلست واگرزیادتی غیرازاینهاباشدنماز صحیح است وبعدازنماز دوسجدهٔ سهو بقصد قربة میکند (مسئلهٔ) چهارم هرگاه بعد ازان که شك کرد وبنا گذاشت ونمازرا تمام کرد ونمازاحتیاط هم کردآنوقت بخاطراوآمد تمام

(بودن)

۱ حق بسمله را علی الاحوط مدر دام ظله

بودن اصل نماز احتیاط که کرده است نافله حساب میشود و خداوند عالم ثواب نافلهٔ یکرکعت یادورکعت را که کرده باو عطا میفرماید (مسئلهٔ) پنجم هرگاه بعداز بنا گذاشتن واتمام وجاآوردن نماز احتیاط آنوقت بخاطر او آمد که اصل نماز ناقص بوده مثلا درشك سه وچهار بنا گذاشت برچهار وسلام داده ونماز احتیاط را نشسته یاایستاده کرد بعد یقین کرد که اصل نماز سه رکعت کرده درانجا اقوی اینست که نماز صحیح است ومحتاج باعاده نیست هرچندکه هنوز درجای خود نشسته باشد وهرچند دورکعت نشسته را کرده باشد (مسئلهٔ) ششم هرگاه بعداز نماز احتیاط معلوم شد نقص نماز زیاده از آن قدر که نماز احتیاط عوض آن باشد مثل اینکه درشك مابین سه وچهار بعداز انکه بنا برچهار گذاشت ونماز احتیاط را هم کرد آنوقت معلوم شد که دورکعت کرده است دراینصورت هرچند میتوان گفت که آن نماز احتیاط بعوض یکرکعت حساب میشود پس باید برخیزد ویکرکعت دیگر بکند لکن حکم باین بسیار مشکلست واحوط اینست که بعداز اتیان بدورکعت فراموش شده نماز را اعاده بکنند (مسئلهٔ) هفتم هرگاه بعداز نماز احتیاط معلوم بشود که این نماز احتیاط که کرده زیاده بوده ازمقداریکه نماز ناقص بوده مثل اینکه درشك دووچهار بعداز انکه بنارا برچهار گذاشت وسلام داد ودورکعت ایستاده را کرد یقین پیدا کرد که نماز او سه رکعت بوده درانجا هرچندکه صحت خالی ازوجه نیست لکن احوط (۱) اینست که یکرکعت ناقصه را بجابیاورد وبعد نماز را اعاده بکنند (مسئلهٔ) هشتم هرگاه بعداز بنا گذاشتن وسلام دادن پیش از نماز احتیاط معلوم اوشد که نماز ناقص بوده وبرسه رکعتی یادو رکعتی سلام داده درانجا دیگر نماز احتیاط فائده ندارد وتکلیف او اینست که برخیزد قدر ناقص را بجا بیاورد وثانیاً سلام بگوید وازجهت سلام بموقع که اول گفته سجدهٔ سهو بجا بیاورد بنحویکه درمسائل سهویات گفته شد (مسئلهٔ) نهم هرگاه دراثناء نماز احتیاط معلوم بشود که نماز تمام بوده است واحتیاج باین نماز نبوده است در

(۱) این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

انجا ظاهر اینست که میتواند نماز را برهم بزند واحوط اینست که بقصد نافلهٔ مستحبه آنرا تمام کند واگر یکرکعت است رکعت دیگر برآن علاوه بکند که نافلهٔ دورکعتی بشود (مسئلهٔ) دهم هرگاه درانناء نماز احتیاط معلوم بشود نقص نماز پس آیا اکتفا باتمام میشود یاحکمی دیگر هست مسئله محل اشکالست وتحقیق (۱) اینستکه تفصیل داده بشود باینطریق که این نماز احتیاط که درآن شروع شده باید که ملاحظه شود آنمقدار که نماز ناقص بوده چهارقسم دراین ممکن است اول اینکه مساوی باشند درقدر وکیفیت مثل اینکه درشك مابین سه وچهار بعداز اتمام وشروع بنماز احتیاط یکرکعت ایستاده معلوم شد درانناء آن که نماز را سه رکعت کرده پس اصل نماز یکرکعت ایستاده کم است ونماز احتیاط او نیز یکرکعت ایستاده است درانجا اقوی اینست که آنرا تمام میکند ونماز صحیح است دویم اینکه مساوی باشند درقدر نه در کیفیت مثل اینکه درهمین صورت شك سه وچهار بعداز بنا برچهار واتمام نماز وشروع دردورکعت نماز احتیاط نشسته یقین کرد که نماز یکرکعت ناقص بوده واینکه برسه رکعتی سلام داده است پس این نماز احتیاط چونکه نشسته است یکرکعت حساب است لکن کیفیت او مخالف است بسبب اینکه یکرکعت ایستاده فوت شده واینکه دردست است بطریق نشستن عمل میاید درانجا نیز هرچند که قول بلزوم اتمام این نماز احتیاطاً وصحت نماز خالی ازقوه نیست لکن احتیاط شدید دراینست که بعداز اتمام نماز احتیاط رکعت فراموش شده را مانند کسیکه رکعتی فراموش کرده بجا میاورد وسلام ثانیا بگوید ودوسجدهٔ سهو بکند وبعداز آن احتیاطاً نماز را اعاده بکنند سیم اینکه درقدر آن مخالف باشند ودرکیفیت مثل آن باشد مثل اینکه درشك مابین دو وسه وچهار مشغول دورکعت ایستاده شد بعد یقین کرد که نماز او سه رکعت بوده است اقوی دراینصورت اینستکه میگوئیم هرگاه این یقین قبل ازدخول دررکوع رکعت دویم نماز احتیاط است آنرا عوض (۲) یکرکعت ناقصه قرار میدهد وسلام میدهد

(۱) در جمیع صور که نقص کمتر از رکعات احتیاط باشد باتمام آن واعاده نماز احتیاط کافی است صدر دام ظله

(۲) یعنی بعداز انکه قیام را منهدم میکند صدر دام ظله

نماز صحیح است و هرگاه بعد از دخول در رکوع رکعت دویم آنست بعضی حکم فرموده‌اند که انرا بهم بزند و یکرکعت بکنند که ترك شده است ولکن قدری محل تأمل است واحوط اینست که چنین کند و بعد اعادهٔ نماز بکند چهارم اینکه نماز احتیاط مخالف باشد بان قدر که نماز ناقص شده است هم در قدر وهم در کیفیت آن مثل اینکه مشغول دو رکعت نشسته بود و یقین کرد که دو رکعت از نماز او ناقص است و در اینصورت حکم بلزوم بهم زدن آن و جا آوردن دو رکعت که از نماز بجا نیامده است خالی از قوه نیست واحتیاط باعادهٔ آنست (مسئلهٔ) یازدهم هرگاه در جائیکه دو نماز احتیاط از او میخواهند مابین هر دو نماز یقین کرد که نماز او چند رکعت بوده است پس در این نیز چند صورت هست (صورت اول) اینکه یقین بکند بتمامی نماز در اینجا حکم آن از سابق معلوم شد دویم اینکه یقین کرد بناقص بودن نماز بان مقدار که نماز احتیاط کرده مثل اینکه در شك مابین دو و سه و چهار بعد از جا آوردن دو رکعت ایستاده یقین کرد که نماز او دو رکعت بوده در اینصورت نماز او صحیح است ودیگر احتیاج نیست که دو رکعت نشسته را بکند سیم اینکه یقین کرد که نقص نماز زیاده از این یك نماز احتیاط است که کرده است مثل اینکه بنا بر قول بجواز تقدیم دو رکعت نشسته بعد از جا آوردن آنها یقین کرد که نماز او دو رکعت بوده پس در اینجا میشود که بگوئیم که این دو رکعت نشسته عوض یکرکعت باشد ویکرکعت دیگر هم بکند ونماز صحیح است لکن این حکم خالی از اشکال نیست واحوط (۱) اینست که دو رکعت را که از نماز ناقص کرده بجا بیاورد و بعد نماز را اعاده بکند (مسئلهٔ) دوازدهم هرگاه بعد از نماز بر مکلف هم نماز احتیاط واجب شده باشد وهم جزء فراموش شده مثل سجده یا تشهد که بعد از نماز باید قضا بشوند وهم سجدهٔ سهو بر او باشد آیا کدام یك مقدم‌اند اظهر اینست که اول نماز احتیاط را باید کرد بعد اجزاء فراموش شده را وهرچند که این اجزاء از رکعت اول باشند وبعد از آنها سجدهٔ سهوی که از او میخواهند بجا بیاورد وهمچنین هرگاه از او نماز احتیاط

(۱) این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

واجزاء فراموش شده بخواهند یا نماز احتیاط وسجدهٔ سهو بخواهند اول احتیاط است وهمچنین هرگاه سجدهٔ سهو واجزاء فراموش شده بر او باشد اول اجزاء فراموش شده را باید بجا بیاورد (مسئلهٔ) سیزدهم هرگاه کسی نماز احتیاط را فراموش کرد تا قدری طول کشید یا محدث شد احوط اینست بعد از جا آوردن شرائط نماز احتیاط را بکند بعد نماز را اعاده نماید (مسئلهٔ) چهاردهم هرگاه کسی بعد از نماز یقین کرد که در نماز یکی از صورتهای صحیحه شك برای او اتفاق شده لکن نمیداند که کدام یکی بوده است وحالا بموافق حکم کدام یك باید رفتار کند حکم اینصورت اینست که دو رکعت نماز احتیاط میکند ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بنابر همه صور نماز او صحیح میشود و راه احتیاط واضح است (۱) واما هرگاه یقین دارد باصل شك ونمیداند که از صورتهای باطله بوده یا از صورتهای صحیحه بوده وکدام بوده در اینجا احوط اینست که آنطریق که گفتیم بکند بعد نماز را احتیاطاً اعاده کند (مطلب پنجم) از شکیات در بیان شك در توابع نماز است ودر آن سه مقصد است (مقصد اول) شك در نماز احتیاط و شك در نماز احتیاط یا در اصل جا آوردن آنست یا در رکعات آنست یا در افعال آنست پس در این سه مسئله است (مسئلهٔ) اولی هرگاه شك کرد در جا آوردن نماز احتیاط پس هرگاه هنوز در جای خود نشسته ومنافی بعمل نیامده ظاهر اینست اتیان بان لازم است و هرگاه برخاسته ومنافی بعمل آمده لکن وقت ان نماز باقی است حکم باینکه اعتنا نکند باین شك خالی از قوه نیست لکن احوط این است که از ابعد از ملاحظهٔ شرائط بجا بیاورد واما هرگاه ان وقت نماز گذشته دیگر اعتنائی بشك نمیکند وهرچند که هنوز منافی بعمل نیامده باشد (مسئلهٔ) دویم هرگاه شك در افعال نماز احتیاط کرد بعضی از علماء گفته‌اند که محل نمیگذارد وبنابر اتیان میگذارد مطلقا لکن اقوی اینست که اگر در همان محلست از انجا می آورد واگر گذشته محلی نگذارد (مسئلهٔ) سیم در شك در رکعات نماز احتیاط است وحکم ان سابقاً در مسائل گفته شد که بنا را بر اکثر واضح میگذارد بطریقی که بیان شد

(۱) احتیاط باعادهٔ نماز ترك نشود صدر دام ظله

(مقصد دویم) در شك متعلق باجزاء فراموش شده است هر گاه شك کرد که آیا تشهد یا سجدهٔ فراموش شده را بعد از نماز بجا آورده‌ام یا نه پس حکم آن مانند شك در جا آوردن نماز احتیاطست و هر گاه شك در جزئی از انها کرد و داخل جزء دیگر نشده بجا بیاورد و اگر داخل جزء دیگر شده محل نگذارد (مقصد سیم) در شك در سجدهٔ سهو است و در آن سه مسئله است (مسئلهٔ) اولی اینکه شك بکند که از انجا آورده‌ام یا نه ظاهر اینست که از انجا بیاورد و هر چند که منافی بعمل آمده باشد و طول کشیده باشد و از جای خود برخاسته باشد ولکن هر گاه بعد از وقت باشد ظاهر اینست که آیان بان لازم نیست

(۱) (مسئلهٔ) دویم اینکه شك بکند در اثناء آن در عدد سجده که آیا یك سجده کرده‌ام یا دو سجده و حکم در آن اینست که باید بنا بر بیشتر بگذارد پس در شك مابین یکسجده و دو سجده بنا بر دو سجده میگذارد و تمام میکند و چیزی بر او نیست و احوط اعاده‌اند

(۲) و سجده سهو است و اما شك مابین اقل و اکثری که زاید باشد مثل شك مابین دو سجده و سه سجده در اینجا بنا را بر دو میگذارد و تمام میکند و چیزی بر او نیست

(مسئلهٔ) سیم اینکه شك میکند در فعلی از افعال ان مثل اینکه نمیداند که ذکر خوانده یا نه یا تشهد خوانده یا نه در اینجا نیز بعضی حکم کرده‌اند که اعتنا نمیکند مطلقا لکن اقوی اینست که هر گاه هنوز در محل آنست بجا میاورد و هر گاه داخل جزء دیگر که بعد از آنست شده محل نگذارد (مطلب اول) در بیان آیاتیست که موجب نماز میشوند بدانکه واجب میشود نماز بسبب گرفتن آفتاب و ماه خواه تمام انها بگیرد و خواه بعضی از انها و بسبب زلزله خواه باعث ترس اکثر ناس بشود یا نه و بسبب بادهای سیاه و بادهای بسیار شدید و سرخی و تاریکی و رعد و برق غیر متعارف و مانند انها از امور یکه ترساننده اغلب ناس باشند (مطلب ثانی) در بیان وقت این نماز و شرایط آن است بدانکه وقت نماز در گرفتن آفتاب و ماه بعد از شروع در گرفتن است تا وقتیکه حاصل شود تمام انجلاء بنا بر اقوی ولکن احتیاط (۳) شدید در آنست که پیش از شروع در انجلاء نماز تمام کرده شود و اگر بعد از شروع در

۱ احوط آنیان بان است صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترك نشود بنا بر اقل گذارد و یك سجده دیگر را بکند و اعاده نماید ظاهر آ اولی خواهد بود صدر دام ظله العالی

۳ این احتیاط ترك نشود صدر دام ظله

انجلاء شروع در نماز کند متعرض ادا و قضا نشود بلکه بقصد قربت مطلقه بعمل بیاورد و هم چنین است سایر آیاتی که وقت انها کفایت بجا آوردن اقل واجب از نماز بکند که وقت نماز در انها نیز از اول حصول ان آیاتست تا رفع شدن انها و بعد از ان قضا است اما زلزله و مانندان از چیزهائی که وقت انها کفایت نماز نمیکند غالبا وقت نماز در انها مدت عمر است که قضا نمیشود لکن واجبست بجا آوردن ان فورا و حرامست تأخیر ان عمدا و همچنین در خود آفتاب و ماه نیز اگر وقت گرفتن کفایت اقل واجب نکند اقوی اینست که واجبست بجا آوردن ان فورا و اگر بجا نیاورد فورا باید بجا بیاورد بعد از آن و اگر عمدا تأخیر کند حرامست و همچنین در سایر آیات صاحب وقت و مراد ما از بجا آوردن آن فورا مبادرت عرفیه است بنحو متوسط عقلائی نه فور حقیقی و اقعی و اگر در مانند زلزله که غالبا وقت آن کفایت نماز نمیکند بر خلاف عادت اتفاق بیفتد که طولی بکشد و وقت آن کفایت نماز بکند در قضا شدن نماز بعد از آن اشکالست احوط آنست که نماز بجا آورده شود بقصد قربة مطلقه و متعرض ادا و قضا نشوند و شرطست در واجب شدن نماز بجهت گرفتن آفتاب و ماه اینکه مکلف مطلع باشد در وقت گرفتن پس اگر مطلع نشود بر آن مگر بعد از تمام انجلاء واجب نمیشود قضاء آن مگر در صورتیکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد که در اینصورت واجبست قضاء آن مطلقا و اگر مکلف مطلع بر گرفتن شده باشد لکن فراموش نموده باشد یا عمدا ترك نماز نموده باشد واجب است قضاء آن خواه تمام قرص گرفته باشد یا بعض آن و اما سایر آیات پس آن آیاتی که صاحب وقت اند و معتبراست در انها ادا و قضا حکم انها مثل گرفتن بعض آفتاب و ماه است که اگر مکلف مطلع شود بر انها در وقت و بجا نیاورد واجب است قضا خواه عمدا ترك نموده باشد و خواه سهوا و اگر مطلع نشده باشد قضا لازم نیست لکن احوط مراعات قضا است اما آیاتیکه صاحب وقت نیستند مانند زلزله و صیحه و برق شدید ترساننده اغلب ناس پس اگر مکلف مطلع بشود و ترك نماید بجا آوردن فوریرا واجبست بجا آوردن آن بعد از ان چنانکه مذکور شد اما اگر مطلع

نشود در آن حین لکن مطلع شود بعد از آن بلا فاصلهٔ غرفیة و بعبارة اخری در همان وقتی که اگر هم مطلع میشد بایست نماز را در آن وقت بجا بیاورد مطلع شود که هنوز وقت اول نماز نگذشته باشد دور نیست وجوب نماز ایضاً اما اگر نه دران حین مطلع شود و نه متصل بان غرفا بلکه بفاصلهٔ بسیار که منافات داشته باشد با فوریت اگرچه حکم بوجوب نماز محل اشکالست لکن احتیاط شدید در اینست که نماز را بجا بیاورند و ترک ننمایند و همچنین شرطست در وجوب نماز بودن مکلف قادر بر اتیان بعبادت شرعا پس اگر در حین وقوع خسوف یا کسوف مکلف عذر مسقط تکلیف داشته باشد مانند حیض و نفاس یا جنون یا اغماء تا وقتیکه خارج شود وقت نماز واجب نیست قضاء آن اگرچه تمام قرص گرفته باشد و همچنین سایر آیاتی که صاحب وقتند و اما آیات غیر موقته مانند زلزله پس احتیاط شدید در اتیان بنماز است بعد از امکان اگرچه احتمال سقوط و عدم وجوب اقوی است

مطلب ثالث در کیفیت این نماز است بدانکه این نماز باعتبار سجده سجده و تشهد دو رکعت است و باعتبار رکوع ده رکعت است یعنی دو رکعتی است که هر رکعت مشتملست بر پنج رکوع و دو سجود و واجبست خواندن حمد در اول رکعت اول و اول رکعت ثانی مطلقا و در سوره مخیراست مابین خواندن تمام سوره و بعض ان لکن اگر سوره تمام خوانده شود لازم میشود قرائت حمد بعد از رفع رأس از رکوع بعد از آن و اگر اکتفا نماید ببعض در غیر رکعت اولی حاجت باعادهٔ حمد نیست تا وقتیکه تمام شود سوره پس این نماز را میتوان بچند نحو اتیان نمود اول این است که تکبیرة الاحرام بگوید و حمد و سوره را تمام بخواند و همین نحو عمل نماید تا رکوع پنجم و بعد از رکوع پنجم بسجود برود و بعد از بجا آوردن دو سجده برخیزد و عمل نماید مثل انچه در رکعت اولی بعمل آورد ثانی اینکه در رکعت اولی حمد بخواند و بعضی از یک سوره را بخواند و رکوع کند و بعد از رفع رأس بعض دیگر از آن سوره را بخواند بدو حمد و تمام نماید سوره را و رکوع کند و همچنین تا پنجم که یک سوره را پنج قسمت کند هر قسمی را در رکعتی

(بخواند)

بخواند و بهمین نحو عمل نماید در رکعت ثانیه که در رکعت اولی از این ثانیه نیز حمد بخواند و یک سوره را متفرق نماید بر پنج رکعت بدون حمد مانند پنج اول پس این نماز بعمل آمد بدو حمد و دو سوره ثانی اینست که در پنج رکعت اولی بطریق اول عمل نماید که پنج حمد و پنج سوره بخواند در پنج رکعت ثانیه بطریق ثانی عمل نماید که یک حمد بخواند و یک سوره را پنج قسمت نماید رابع اینست که پنج رکعت اولی را بطریق ثانی عمل نماید و پنج رکعت ثانی را بطریق اول خامس اینستکه در رکعت اولی بعضی را بطریق اول و بعضی را بطریق ثانی بعمل بیاورد و همچنین در پنج رکعت ثانیه مثل اینکه در دو رکعت از پنج رکعت اول حمد و سورهٔ تمام بخواند و در رکعت سیم اکتفا نماید ببعض سوره و بعض دیگر را در رکعت دیگر بخواند که یک سوره را متفرق کند بر سه رکعت پس در رکعت اول و دوم و سیم حمد میخواند و در چهارم و پنجم بدون حمد میخواند و بهمین نحو در رکعت ثانیه عمل نماید و از این جا معلوم میشود صورتهای دیگر نیز مجملاً در رکعت اولی از پنج رکعت اولی لازم است خواندن حمد مطلقا و همچنین در رکعت اولی از رکعت ثانیه و در مابقی هر جاکه سوره را تمام کرد باید حمد را بخواند و هر جاکه ببعض سوره اکتفا نمود خواندن حمد در رکعت دیگر لازم نیست و در هر پنج رکعت باید یک سورهٔ تمام دیگر بخواند که لااقل پنجم رکعت او مشتمل بر یک حمد و یک سوره تمام و پنج رکعت ثانی نیز مشتمل بر یک حمد و یک سوره تمام باشد بنابر احوط بلکه اکتفا بغیر ان مشکلست و از انچه گفتیم معلوم شد که اقسام صحیحه نماز ایات هشت است اول انکه در هر رکعتی از ده رکعت حمد و سوره تمام بخواند (دوم) اینکه در مجموع انها سوره را تبعیض نماید بتفصیلی که مذکور شد (ثالث) اینکه در پنج رکعت اول اتمام و در پنج رکعت ثانی تبعیض نماید رابع اینکه در پنج رکعت اول تبعیض نماید و در پنج رکعت ثانی اتمام نماید (خامس) اینکه در پنج رکعت اول بعضی را بخواند و بعضی را بخواند و در پنج رکعت ثانی همه را اتمام نماید (سادس) اینکه در پنج اول همه را تمام بخواند و در پنج ثانی بعضی را بخواند تمام و بعضی را تبعیض بعمل آورد

(سابع)

(سابع) اینکه درپنج رکعت اول بعضی اتمام نماید و بعضی را تبعیض و درپنج رکعت ثانی نیز بعضی را تبعیض و بعضی را اتمام نماید (ثامن) اینکه درپنج رکعت اول همه را تبعیض نماید و درثانی در بعضی اتمام و در بعضی تبعیض نماید و باعتبار بعضی از وجوه اقسام زیاده نیز میشود و مستحبست در این نماز پنج قنوت که در هر رکعت دوم یك قنوت خوانده شود وجایز است اکتفا نماید بدو قنوت که یکی در رکعت چهارم خوانده شود و یکی در رکعت پنجم بلکه جایز است اکتفا بیك قنوت در پنجم لکن افضل همان پنج قنوت است و مستحبست از برای هر رکوعی تکبیر گفتن پیش از رکوع و همچنین مستحبست تکبیر گفتن بعد از رکوع مگر در رکوع پنجم و دهم که بعد از سر برداشتن میگوید سمع الله لمن حمده و بعد ازان تکبیر میگوید از برای سجود و اگر فارغ شود مکلف از نماز خسوف یا کسوف پیش از تمام انجلا مستحبست اعاده ان نماز و همچنین مکرر کردن تا حاصل شود تمام انجلا و اگر نماز نکنند بنشیند و مشغول دعا و ذکر شود تا حصول تمام انجلاء و اگر بعد از نماز هیچیکر عمل نماید فعل حرامی نکرد اما ترك مستحب نمود و مستحبست طول دادن این نماز بقدر زمان خسوف و کسوف تقریباً و مستحبست طول دادن رکوع بقدر قرائت و طول دادن سجود بقدر رکوع و طول دادن رکوع بقدر قنوت و طول دادن قنوت بقدر قرائت نیز و مستحبست خواندن سورهای طولانی در صورت وسعت وقت و مستحبست در این نماز نیز جماعت مانند سایر نمازهای واجبه (مطلب چهارم) در بیان احکام این نماز است زیاده از انچه در ضمن مطالب سابقه دانسته شد بدانکه این نماز در احکام مانند سایر نمازهای واجبه است مگر در انچه بخصوص ذکر کرده شد پس جایز نیست بجا آوردن این نماز را بامکان سواره چنانکه بعضی بان قائل شدند و رکوعات این نماز هریك رکن اند و اگر شك کنند در عدد رکوعات بنا را بگذارد بر اقل مگر اینکه شك کند که آیا رکوع پنجم از پنج رکعت اولی است یا رکوع اول از پنج رکعت آخر است که این صورت مانند مسئلهٔ شك دریك ودو است و موجب بطلان نماز است چون این نماز دو رکعتی است و شك در عدد

رکعات نماز دو رکعتی موجب بطلان است بتفصیلی که در مبحث شکوك خواهد آمد انشاء الله تعالی و اگر حاصل شود خسوف یا کسوف در وقت نمازهای یومیه پس اگر وقت هر دو موسع باشد مکلف مخیر است هر یك را که میخواهد مقدم بدارد لکن احوط تقدیم یومیه است و اگر وقت یکی مضیق باشد و دیگری موسع است هریك که وقت ان مضیق است مقدم است و اگر وقت هر دو مضیق باشد مقدم بدارد یومیه را و اگر باعتقاد وسعت وقت شروع نمود در نماز آیات و در اثناء نماز معلوم شد تنگ بودن وقت حاضره مشغول شود بنماز حاضره و بعد از فراغ تمام کند نماز آیات را از انجائیکه قطع نموده بود اگر مبطل دیگری غیر از فاصله شدن نماز بعمل نیاورده باشد والا از سر بگیرد و همچنین است حکم سایر آیات موقته در صورتیکه جمع شوند با حاضره مگر در حکم آخری که تمام نمودن نماز آیات بشد از عمل قصع باعدم مبطل دیگر که در غیر کسوفین فی الجمله اشکالی هست امانماز زلزله و مانند آن ۱ از آیات غیر موقته پس اگر وقت نماز یومیه تنگ باشد واجبست تقدیم یومیه والا احتیاط شدید در تقدیم انهاست اگر نگوئیم لازم است تقدیم و مناسبست ختم مبحث ببیان چند مسئله مسئلهٔ اولی اینستکه چون جایزست اکتفا از برای هر رکوعی بیك آیه نیز پس میتوان سوره مبارکهٔ قل هو الله احد را بپنج قسمت نمود و در رکعت واحده اکتفا نمود ببسم الله الرحمن الرحیم چنانکه دور نیست اکتفا در رکعتی بکلامی مثل اینکه اکتفا کند در رکعتی بکلام لم یلد و در رکعت دیگر به لم یولد پس حاصل میشود پنج قسمت اگرچه در اول گفته شود بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد ولکن هر دو مطلب یعنی اکتفا کردن ببسمله تنها و بنصف آیهٔ تنها در یك رکعت یعنی قیام یکرکوع خلاف احتیاط است مسئلهٔ ثانیه اینست که اگر دو رکعت دوم یاسیم مثلاً از پنج اول اگر سوره تمام شود و بعد از آن از برای رکعت بعد اعادهٔ حمد نماید لازم نیست که این سورهٔ ثانیه تا رکوع پنجم از پنج اول تمام شود پس اگر تمام نگذارد باز در اول رکعت از پنج آخر لازم است اعادهٔ حمد خواه بعد از آن تتمه همان سوره را بخواند یا شروع در سورهٔ مجدده نماید بلی باید در پنج

۱ اشکالی معتد به بنظر نمی رسد آقای صدر مد ظله

آخریکسورهٔتمام بخواند پس کفایت نمیکند تمام کردن سورهٔ ناقصهٔ سابقه در تمام پنج
آخر مسئلهٔ ثالثه اینستکه جماعت دراین نماز حاصل میشود باقتدا کردن وملحق شدن
بامام در رکعت اولای ازپنج اول یا رکعت اولای ازپنج ثانی اماجاهای دیگر پس مشکلست
صحت اقتدا مثلاً اگر ملحق شود در سیم ازپنج اول پس اگر در وقت رفتن امام بسجود
بعدازرکوع پنجم برود بامام لازم میاید زیاده واگر نرود بهم میخورد هیئة اقتدا بنا براین
مشکلست صحت اقتدا بلکه صحت صلوة درغیر آن دوصورت که ذکر کردیم لهذا در مقام
عمل احتیاط نمایند بترك الحاق درغیر آن دوجا مسئلهٔ رابعه آنست که واجب است
علی الاحوط درصورت تبعیض اینکه درقیامیکه اکتفا کرد ببعض سوره درقیام بعدازآن
شروع کند ازهمانجا که قطع کرده بود یعنی سوره دیگر شروع نکند وهمانسوره را از
همانجاکه سابق ایستاد وقطع کرد بخواند مثلاً اگر در رکعت سابقه خواند انا انزلناه فی
لیلة القدر وقطع کرد بعدازرفع راس ازرکوع بخواند وماادراك ماليلة القدر نه اینکه
آیه دیگر بعدازآن یا سورهٔ دیگر بخواند وتکرار نکند خواندهٔ سابقه را یعنی اکتفا نکنند
بان خوانده اما اگر درصورت مذکوره که در رکعت سابقه آیهٔ اول سورهٔ انا انزلناه را
خوانده بود درقیام بعدازآن پس همین آیه خواند را بخواند یا آیهٔ بعدازآن بخواند دور
نیست که صحیح باشد لکن احوط ترك تکرار است مطلقا ودرصورتیکه باتبعیض یکسوره را
تمام خوانده باشد وشروع درسورهٔ دیگر کرده باشد احوط اینست که تارکوع پنجم ازسورهٔ
ثانیه راتمام کند که بعدازقیام ازبرای رکعت دوم که باید پنج رکوع کند در رکعت اول
خواندن حمد بلا اشکال شود وبعدازحمد شروع بسوره نشود [illegible]
کند باتبعیض اگرچه دور نیست که اتمام سورهٔ ثانیه لازم نباشد ودر رکعت دوم بعداز
حمد اختیار سورهٔ دیگر جایز باشد ونمیتوان گفت که احوط خواندن تمه سورهٔ ثانیهٔ رکعت
اولی است وبالجمله مراعات احتیاطاتی که ذکر کردیم طریق نجات وخروج ازشبهاتست
والله العالم مقصدسیم درصلوة مسافراست ودرآن دومبحث است مبحث اول در

شرائط قصراست بدانکه واجبست درنماز چهار رکعتی درسفر اسقاط دو رکعت بچند
شرط شرط اول آنستکه سفریکه درنظر دارد بقدر مسافت باشد ومسافت هشت
فرسخ است وهر فرسخی سه میل است وهر میلی چهارهزار ذراع است وهر ذراعی
بیست وچهار انگشتست بنابراین هر فرسخی دوازده هزار ذراع ومجموع مسافت نودوشش
هزار ذراع است چنانکه هر میلی نودوشش هزار انگشت است وهشت فرسخ اگر امتداد
واحد باشد باین معنی که رفتن فقط باشد یا آمدن فقط باشد اشکالی درآن نیست واما اگر
مرکب باشد ازرفتن وآمدن مثل اینکه چهار فرسخ برود وچهار فرسخ برگردد پس ان
متصور میشود بچند صورت صورت اولی آنست که برود وبرگردد باین معنی که مقصود
مراجعت کردن باشد بااتصال سیر عرفا مثل اینکه همان روز رفتن (۱) برگردد
صورت ثانیه اینست که غرض مراجعت نمودن پیش از ده روز باشد باین معنی
که عازم باشد برمراجعت بدون قصد اقامه وبدون مرور بوطن صورت ثالثه
اینست که مقصود مراجعت نمودن بعدازده روز باشد باین معنی که در مقصد یادراثناء راه در
رفتن ویابرگشتن اراده اقامهٔ عشره داشته باشد یاقصد عبور بوطن داشته باشد (صورت رابعه)
اینستکه نه عزم براقامه داشته باشد ونه عزم برمراجعت بلکه متردد باشد که آیا قصد اقامه
خواهد نمود یانه اما صورت اولی پس اقوی دران وجوب قصراست واشکال معتدبه
دران نیست چنانکه دراصل جواز دراین صورت اشکالی نیست لکن اگر احتیاط کرده
شود باین نحو که درحین نیت متعرض این نشود که این قصد واجبست یانه دور نیست که
اولی باشد اما صورت ثانیه پس دران اشکال عظیم است احتیاط شدید درجمع مابین قصر
واتمام است بتقدیم قصر واگر بخواهد اکتفا بیکی نماید اکتفا بقصر نماید بلکه قول بتعیین
[illegible] (۲) واما صورت ثالثه پس متعین است دران اتمام نماز وجایز نیست
قصر نمودن لیکن اگر احتیاط (۳) نماید باتیان بقصر بعدازاتمام شاید خالی ازرجحان نباشد
واما صورت رابعه پس مستفاد ازبعضی عبارات فقهاء ان است که حکم دران نیز قصراست

۱ باشب آروز ۴ در مدظله

۲ ترك احتیاط بجمع مذکور ننماید صدر دام ظله

۳ یعنی درحال رفتن ومراجعت نمودن در غیر حال اقامه والادر حال اقامه احتمال آنان بقصر نیست بلکه اظهار رجحان دراین احتیاط معلوم نیست صدر دام ظله

(۱) لکن مستفاد از ادله عدم جواز آنست چنانکه اگر کسی عازم رفتن هشت فرسخ باشد لکن در نو فرسخی از برای او شغلی باشد که مظنون یا محتمل باشد احتمال عقلائی که بعد از رفتن انجا قصد اقامه خواهد نمود تا نو فرسخ قصر جایز نیست و باید از انجا گذشته بقدر مسافت باشد عملا شرط است در جواز قصر معلوم بودن طی مسافت با قصد اقامه چنانکه شرط است عدم احتمال عبور و منزل پس اگر بلدی که در نظر اول دو روزه راه باشد که هر یک باعتبار انضمام بیشتر از حد مسافت بشود نه تمام لکن یکی از این دو روزه مرور بکند بمنزل شخص مسافر و بلد دیگر مرور نماید بمنزل او و او در وقتی اختیار نماید راهی را که در آن راه منزل خود مرور نماید و لکن در مراجعت احتمال معتد به بدهد که از انجا که مرور بمنزل او مینماید عبور ننماید قصر جایز نخواهد بود بلی ضرر ندارد احتمال عارض شدن مرض یا مانند آن از موانعی که باعث قصد اقامه یا غیر آن از قواطع سفر شوند همینکه بحد متعارف لازم و جازم رفتن بمقدار مسافت است کافیست و مراد از منزل و اقامه که مذکور شدند منزل و اقامه ایست که باعث قطع سفر شوند بتفصیلی که مذکور خواهد شد محتمل نشد انکه در سفر مجوز قصر باشد تا لاعلاج متنهائی که از چهار فرسخ نباشد امامراجعت در صورتیکه رفتن بتنهائی بقدر هشت فرسخ نباشد پس باید اینقدر باشد که بان هشت فرسخ درست شود پس اگر رفتن بیک فرسخ باشد و بر گشتن به فرسخ لازم است قصر بخلاف انکه رفتن به فرسخ باشد و مراجعت بیک فرسخ که در این صورت لازم است اتمام چه در رفتن و چه در بر گشتن (۲) و بعد بودن سفر قصد مسافت معلوم باشد بعلم قطعی یا علم شرعی مثل شهادت عدلین و در خبر عدل واحد وجهی است لیکن وجه عدم اعتبار آنست و در صورت شک بامکان استعلام و تحقیق حال بسؤال و نحو آن بدون لزوم و عسر شدید احتیاط در مراعات آن است بلکه بعید نیست در صورت احتمال وجوب خالی از رجحان نیست اینهمه با امکان و تا احتیاط نماید و اگر بودن راه بقدر مسافت مشکوک باشد و سؤال و تحقیق حال ممکن نشود ظهر تمامیت لکن

(احتیاط)

احتیاط شدید در آنیان بقصر است بعد از ان و اگر باعتقاد بودن راه بقدر مسافت شرعیه عازم قصر اداء نماید و بعد از بقاء وقت معلوم شود که اشتباه نموده و در وقع مسافت نبوده ظهر وجوب اعاده است و اگر در خارج وقت باشد اگر چه در حکم بوجوب قضا اشکالیست لکن احوط مراعات آنست و اگر باعتقاد بودن راه کمتر از مسافت یا باعتبار اشتباه و معلوم نبودن عازم الاجمال خطا آورده و بعد از ان معلوم شود بودن راه بقدر مسافت پس اگر اعتقاد ناشی شده باشد از شهادت عدلین یا رسیدگی خود یا شیاع معتبر و در صورت شک بعد از فحص تقصیر نکرده باشد ظاهر ان است که اعاده در وقت و قضا در خارج وقت لازم نباشد امّا اگر اشتباه محض بوده بدون اینکه اصلا احتمال بودن راه بقدر مسافت در خاطر او خطور نماید و عازم باعدم بودن ان کمتر از مسافت لهذا نماز را باتمام خوانده بعد از آن معلوم شده که بقدر مسافت بوده پس اگر ظهور در حقیقت حال در خارج وقت باشد قضا لازم نیست خلاف اولی لکن مراعات ان احوط است و اگر در وقت باشد احتیاط شدید در مراعات اعاده است قصرا اگر چه احتمال عدم وجوب اعاده خالی از قوت نیست

(شرط سوم) اینست که مسافر عازم بر طی مسافت داشته باشد پس اگر طی نماید مقدار مسافت را بدون عزم بر ان مثل کسیکه طالب گم شده باشد و نداند که تا کجا خواهد رفت و همین حال طی مسافت نماید این نحو از سفر باعث قصر نمیشود اگر چه چندین مسافت طی نماید لکن در مراجعت لازم میشود قصر اگر در مراجعت قصد مسافت داشته باشد و ضم کرده نمیشود مابقی از رفتن بر گشتن اگر چه بر گشتن فقط بقدر مسافت باشد مثل اینکه شش فرسخ رفته باشد و بدون عزم و بعد از ان عزم نماید که دو فرسخ دیگر برود و بر گردد پس این دو فرسخ منضم کرده نمیشود بمراجعت بلکه مجموعی که در این ده فرسخ قصر جایز نیست بانکه مراجعت بتنهائی بقدر مسافت است (۱) بلی اگر بعد از ان که بعضی از مسافت یا بقدر مسافت یا زیاده از ان را خو تردد طی نموده باشد عزم نماید در وقتی که چهار فرسخ یا زیاده از ان باقی باشد بر مراجعت بیش از ده روز لازم است

(قصر)

قصرنمودن مثل انجائیکه ازمنزل باچنین قصد حرکت نموده باشد چنان که سابقاً دانسته شد (۱) وفرق نیست درقصدمسافت مابین اینکه باختیاروارادهباشد یاجبراً واکراهاً باشدمگراینکه شخص مجبود عزم برنرفتن نداشته باشدواراده مراجعت یاماندن در اثناءمسافت یافرارنمودن دراثناءمسافت بقدری که کامل نشود مسافت داشته باشد و درحق خود چنین احتمال که منشأ ردد بشود بدهد که دراین فروض لازم است اتمام مجملاهمینکه شخص مسافر عازم مسافت است لازمست قصرنمودن اگرچه دراین عزم مجبورباشد بلی اگرقسمی مجبورباشدکه صدق نکند براه که اورانشأسفرکرد مثل اینکه کسی راجبراً بدوش بگیرند وقهراً ببرند دوفرنیست که لازم باشد (۲) اتمام هم چنین فرق نیست مابین اینکه عزم برطی مسافت بالاصالة باشد یابالتبع مانندزن وغلام همینکه عرفاًوعادةً صدق میکنند که عازم برطی مسافتند کافیست بلی اگرظاهرشود ازبرای زن امارات طلاق وازبرای بنده امارات آزادی بنحوی که بگردد متردد دررفتن بقدر مسافت وصدق نماید که عزم مسافت دارند جایزنیست قصرنمودن (شرط ثالث) اینستکه مسافرمستمربداردقصدمسافت را تاانتهاء مسافت پس اگردراثناء مسافت حاصل شودتردد دررفتن یاعزم نماید برمراجعت خالی ازاین نیست عروض این حالت یاقبل ازرسیدن بچهارفرسخ است یابعدازان اگرقبل ازرسیدن بچهارفرسخ است لازمست بعدازحصول اینحالت اتمام نمازواگربعدازرسیدن بچهارفرسخ است باید باقی بمنزل قصرنمودن مگراینکه قصداقامه دهروزنماید یاسی روزمتردد بماند واگردرصورت سابقه که پشیمانی پیش ازرسیدن بچهارفرسخ بوده باشدنمازی راکه قبل ازحصول پشیمانی یاتردد قصراً اداءنموده باشدلازم نیست اعادهٔ ان اگرچه وقت باقی باشدبنابراقوی لکن احوط بابقاء وقت اعاده است بلکه اگرپشیمانی بعدازخروج وقت شدنیز مراعات احتیاط خوبست (شرط رابع) اینست که جمع نمایدباعزم برمسافت عزم بماندن دهروزرا دراثناءمسافت وعارض نشود اورا این معنی دراثنا مسافت پس اگرمنصرف درا ثناء

۱ ودانسته شد احتیاط دران صدردام ظله

۲ احوط جمع است صدردام ظله

مسافت عزم بماندن دهروزرا لازم میشود اتمام نماز اگرچه دراول مسافت قصد نداشته باشدچنانکه اگردراول مسافت قصداقامه نمودن دراثناء مسافت داشته باشد باین معنی که قصد داشته باشداقامه عشرهرا پیش ازرسیدن بهشت فرسخ اورا قصرنمودن جایزنیست ومتحقق میشود اقامه شرعیه بعزم ماندن دهروز کامل اگرچه روزاول ضم کرده شود بروزیازدهم پس اگرشب قصد اقامه کند قصددهروز کافی است واگر دراثناء روزقصداقامه نماید بیماندن دهروز یازدهم راقدری که کامل شود بانضمام ان قصرروز نمازنباشد بلکه احوط قصد دهروزبی کسراست وباید نماز (۱) باشدکه دراثناء دهروزازمحل اقامه خارج نشود دانجمن که بیرون نرود ازحدود عرفیان مکان پس بیرون رفتن بمنارات ومزارعیکه مسافت نداشته باشد عرفاً بودن دران مکان عیبی ندارداگرچه ازحدترخص خارج باشد حتی درشهرهای عظیمه که بلد واحد ومسمی باسم واحدودرمکان واحدمحسوب میشوند ضرر ندارد رفتن ازمحله بمحله دیگر اگرچه ازحدترخص خارج باشد پس کسیکه دراصفهان قصداقامه نماید ضرر نداردازبرای اورفتن ازمحله بمحله دیگربنا براظهر ولکن احتیاط (۲) شدید دراینست که ازحدترخص اگذرنده ازمثل اصفهان مراعات حدترخص ملتبیه بمحله نمایدبه کیف کان اگردرحین قصداقامه ازاودراشنه باشدکه دراثناء اقامه ازمحل اقامه خارج شودکمتر ازمسافت مثل اینکه بخواهد ده فرسخ رود و برگردد متحقق (۳) نمیشود اقامه شرعیه لهذا اگرعازم برماندن بشود بعد ازانقضای عشره انحراف رای حاصل شود پس اگرپیش ازتمام نمودن یک نماز چهارر رکعتی باشد لازم است قصرنماید واگرحین اتمام نمازچهارر رکعتی باشد متعین است اتمام ماندنیکه دراینصورت بکه اقوی اینستکه جایز نیست ازبرای اوقصرنمودن نیکه فعلاً اگرمصمم برنشدن ازمسافت شرعیه والتفات حدیدپس کسیکه درجائی قصداقامه نمودوگردید مقیم شرعی بسبب تمام نمودن یک نماز اگربخواهد بیرون

۱ واگرعزم ماندن ده روزنمود وعزم بر خروج رخصترخص یاتردید دوخروج - ردترک احتیاط نمایندصدردمدظله

۲ ان اعم ازیک نشود صدر دم ظله

۳ گذشت که ترک حرج یا ... صدر مدظله

رود از محل اقامه بکمتر از مسافت مسئله متصور میشود (خ) صورت اول استکه از
محل اقامه خارج شود بکمتر از مسافت شرعیه و از اول نیت عود نداشته باشد یا با ارادهٔ
عود ماندن در اثنای رفتن و بازگشتن خیلی طول آید صورت دوم آنست که قصد عود داشته
باشد لکن قصد داشته باشد که در محل اقامهٔ عشره دیگر نماند یا قصد داشته باشد اقامه عشره بعد
از مراجعت پیش از رسیدن بمحل اقامه اولی یا بعد از گذشتن از محل اقامه اول بمقدار
مسافت در هر دو صورت لازم است اتمام مطلقا صورت اول آنست که قصد مراجعت
داشته باشد لکن عازم مسافت نباشد اگرچه عازم اقامه هم نباشد بلکه مثل شخصی که
بوطن خود معاودت نماید قصد معاودت بمحل اقامه دارد بنحویکه شاید عود نماید بهمین
سمت که حال باست حرکت دیگر حرکت نماید یا صلاة در اثنا عشره
جائی زود بمجلا برگردد بنحوی که صدق نکند که ثانیا عازم مسافت شرعیه شد (ز هم
لازم است اتمام مطلقا صورت سوم آنست که عازم است در مراجعت مقدار
مسافت شرعیه را مثل اینکه بخواهد دو فرسخ رود و برگردد و یکشب در محل اقامه
بماند مثلا یا اصلا نماند و بگذرد بقدریکه کامل شود هشت فرسخ در این صورت در وقتیکه
از محل اقامه خارج شود و از حد ترخص بیرون رفت در رفتن آن دو فرسخ مثلا باید تمام
کند و همچنین در سیر دو فرسخی که منتهای حرکت او بوده است در مراجعت پس اگر از
همانجا که شروع در مراجعت میباید اندک اندک بیست فرسخ رود در قصر و
مراجعت چه در محل اقامه و چه در غیر آن و اگر نحو بعد مقدار وصول بمحل اقامه از اول
سفر کند پیش از عشره مثل اینکه بخواهد بمحل اقامه که منزل اول است
توقف اسباب سفر نماید بعد از پنج روز دیگر از اینجا سفر نماید لکن در بین حرکت از سیر
دو فرسخ بنحو آن باز رود که از محل اقامه بسمت از عشره بگذرد در این صورت اشکالی
در حکم بلزوم قصر نیست اگرچه احتیاط تمام خالی از حسن نیست لکن احوط
جمع است بتقدیم قصر مخیر نماند که این حکم در صورتیست که در مراجعت طی فرسخ

(۱ م ؛)

و نحو آن نماز بشد برخیزد از محل اقامه بنحویکه مسافرت بسمت مقصد در مراجعت
حاصل شود همین که در سابق گفتیم که باید امتداد ذهابی اقلا چهار فرسخ باشد اما اگر
از دو فرسخی خود همین بسیاری محل اقامه باز عود نماید و عبور کند مثلا بهمان دو فرسخ یعنی
سفر او از این سمت بتمامه پس از اتمام کند تا وقتی که برگردد بمحل اقامه و از محل اقامه انشاء
سفر نماید و صدق نکند که از سفر هشت فرسخی بسمت مقصد است تفصیلی که سابق ذکر شد
(۱) و اگر متصل در اثنای نماز قصد اقامه نماید لازم میشود اتمام اگرچه بعد از فراغ از تشهد
و قبل از سلام باشد و اگر کسی که قصد اقامهٔ عشره نموده و مشغول نشد بنماز چهار رکعتی
بقصد اتمام در اثنای نماز رای او منحرف شود پس اگر قبل از داخل شدن در رکعت سیم
باشد لازم است عود بقصر نماید و نماز را قصر اتمام نماید و اگر بعد از دخول در رکوع رکعت
سیم باشد لازم است آن نماز را تمام نماید و در حکم نمازهای بعد و حکم قبل از دخول در
رکوع و بعد از دخول در رکعت سیم اشکال عظیم است لکن دور نیست که بعد از همچه
نماز تمام لازم باشد قصر در سایر موارد احوط است اصل (۲) همان نماز است قصر او
جمع است در سایر نماز ها و اگر کسی داخل شود در نماز قصر و قبل از سلام
قصد اقامه کند لازم است اتمام آن نماز پس برمیخیزد و دو رکعت اخیره را بجا میاورد
و اگر بعد از این نماز از نماز گزارد از قصد اقامه دور نیست لزوم اتمام در سایر نمازها
و احوط بسیار بجاست (شرط خامس) اینکه محکوم عین نماید مسافر در اثنای
مسافت وطن که رسیدن بوطن انقطاع سفر است مثل وصول بوطن جائیستکه صدق
کند عرفا بودن او در محل توطن این شخص و همینکه صدق کرد این معنی عرفا ضرور نیست
که در اهل و عیال خود باشد یا ملک داشته باشد بلکه اگر بعضی از اسباب توطن
را داشته باشد (۳) علی الاحوط اگرچه بنظر احقر بسیار قوی میاید شرط نبودن گذشتن شش ماه
و کفایت کردن در اقامهٔ کردن مزرعه قصد توطن و اقامه یکعشره مثلا در آنجا کفایت میکند صدق
بودن او بالفعل متوطن در آن مکان و کفایت نمیکند بودن آنجا موطن قدیم با اعراض

(آخر)

۱ درجمیع صور صورت رابعه بالکه صورت ثالثه ترک احتیاط را بجمع نمانند صدر دام ظله

۲ این احتیاط ترک نشود صدر دام ظله

۳ اگر وطن اصلی او نباشد صدر دام ظله

۴ علی الاحوط صدر منه ظله

انجا او توطن در ولایت دیگر اگرچه عرفا مانند القاب بگویند فلانکس فلان جائی چنانچه بسیاری اشخاص را بهمین قسم نسبت میدهند بولایتی بااینکه این شخص اصلا در ولایت توطن ننمود و بلکه بسا میشود که عبور بان ولایت نکرده از باب اینکه اباء او اهل انجا بوده پس کفایت نمیکند صدق عرفی اینکه فلان جا وطن فلانیست باین لحاظ که بالاصاله اهل انجا است بلکه باید صدق کند که حالا متوطن در انجا است احوط اینست که با فعلیت توطن بماند در انجا شش ماه و قبل از ماندن شش ماه احتیاط کند بقصد اقامه یا جمع کند مابین قصر و اتمام و بعد از ان که گردید جای وطن عرفی با حاصل شدن ماندن شش ماه علی الاحوط (۱) اگر اعراض نماید شخص متوطن از توطن انجا و در جای دیگر توطن نماید بحویکه صادق نباشد بر وطن سابق بودن او حالا متوطن در انجا پس اگر در انجا صاحب ملك و منزل نبود دیا بودن و لکن بفروختن یا غیر ان از خود منتقل نموده باشد که ان وطن سابق نه محل توطن بالفعل باشد و نه این شخص در انجا صاحب ملکی و منزلی باشد در اینصورت بلا اشکال از وطن سابق خارج میشود از وطنیت و اگر صاحب منزلی باشد که در ان ششماه بقصد توطن مانده باشد لکن حال اعراض از توطن انجا نموده در جای دیگر متوطن باشد همچه وطن سابق اظهر اینست که در حکم وطن نیست و عبور در انجا لازم نیست اتمام بلکه متعین است قصر کردن لکن احتیاط شدید در اینست که در همچو جا قصد اقامه کند یا جمع کند مابین قصر و اتمام و اگر صاحب منزلی نباشد بلکه همان ملك فقط داشته باشد و بعد از اینکه گردید صاحب ملك توطن کرده باشد در ان قریه در غیر ان ملك و بعنوان توطن ششماه نیز مانده باشد ولکن حال اعراض کرده باشد و در جای دیگر توطن کرده باشد حکم این نیز بحسب فتوی و احتیاط مانند سابق است بجملا ظاهر اینست که وطن (۲) موجب اتمام جائی است که شخص در انجا منزلی داشته باشد و در انجا بالفعل متوطن باشد و بعنوان توطن ششماه نیز مانده باشد لکن دور نیست (۳) که حاصل ماندن ششماه فعلا شرط توطن نباشد بلکه کفایت کند از برای صدق توطن شرعا بودن انجا منزل ششماهه و آماده

علی الاقوی چنانچه گذشت صدر دام ظله

۲ یعنی وطن ... داد ان اقامه

۳ و راست ... صدر دام ظله

از برای این نحو از ماندن اگرچه فعلا بالعرض زیاده و نقیصه اتفاق بیفتد چنان که مبین خواهد شد و شرط نیست در ششماه مذکور بر فرض اعتبار ان لزوما یا احتیاطا فعلا یا شأنا توالی بلکه (۱) کافی است مطلق ششماه ماندن خواه متوالی باشد خواه متفرق اما باید تفرقی نباشد که منافات داشته باشد با صدق توطن پس اگر در قریه انسان خانه و ملکی بخرد نه از برای اینکه در انجا توطن کند بلکه هر وقت که در ان قریه من باب الحاجه عبور نماید از خود منزلی داشته باشد و باین نحو سالی دو ماه مثلا در انجا بسر ببرد باین نحوها ششماه ماندن کامل شود اعتباری ندارد و اما اگر بعنوان توطن باشد و در انجا متوطن شود پس اگر ششماه فعلی را شرط بدانیم کفایت میکند ششماه ماندن اگرچه حاصل شود در شش سال اما اگر شش ماه شأنی و اماده بودن از برای سالی ششماه را کافی بدانیم چنان که دور نیست پس باز کفایت میکند متفرقه اما با بودن همه در یکسال مثل اینکه کسی دو خانه و دو زن در دو شهر داشته و هر دو ماه پیش یکی بماند و هر دو جا را آماده کرده باشد از برای توطن بهمین نحو ظاهر اینستکه همین قدر کافی باشد (۲) (توضیح) مقام اینست که اگر مسکن و مأوای انسان قریه واحده یا بلد واحده باشد اشکالی در ان نیست و اگر در قرای یا بلاد متعدده منزلی داشته باشد پس اگر در دو جا مأوی اخذ کرده باشد و در هر جائی در سالی ششماه بماند باین معنی که منزل منزل اماده کرده شده از برای نصف سال او باشد که عرفا او را نسبت بهر دو جا بدهند و نسبت او بهر دو مساوی باشد اگرچه گاهی در احدهما بیشتر بماند و گاهی کمتر بماند بلکه گاهی بجهت سفر و نحوان در احدهما هیچ نماند اشکالی نیست در این که بر هر دو جا صادق است وطن (۳) و محل توطن اما اگر یکی آماده باشد از برای ماندن غالب اوقات سنه مثل ماندن ده ماه یا پانزده ماه مثلا و جای دیگر از برای ماندن قلیلی مثل ماندن سالی یک ماه یا دو ماه پس مسئله متصور میشود بچهار صورت صورت اولی این است که محل توطن ده ماهه مثلا وطن اصلی باشد و منزل دو ماهه جدیدی مثل اینکه کسی بالاصاله اهل ولایتی باشد و در بعضی از قرای کوهستان از ولایت

۱ معلوم نیست صدر دام ظله

۲ گذشت که معلوم نیست صدر دام عزه

۳ ولی در هر یک بعداز قصد ماندن مدتی شش ماه متوالی اقامه در آن نموده باشد هو الاقوی صدر مدظله

از برای خود خانه و منزلی آماده نماید که در فصل اشتداد حرارت یکماه یا دو ماه یا سه ماه در انجا
بسر ببرد و در همچو صورت ظاهر اینست که محل توطن همان منزل اصلی است و این منزل جدید
باین کیفیت مصداق وطن نمیشود اگرچه باعتبار ماندن سالی دو ماه در سنوات متعدده حاصل
شود ماندن ششماه (صورت ثانیه) اینستکه هیچیك وطن اصلی نباشد باین معنی که شخص
مذکور را وطن اصلی اعراض نموده باشد و در بلد دیگر منزلی از برای خود مهیا نموده باشد
که سالی نه ماه یا ده ماه مثلاً در انجا بسر برده باشد و منزل دیگر بجهت زمان اشتداد حرارت
در فصل تابستان مثلا یا بجهت حاجت او بان ولایت بعنوان تجارت
یا عبور او در انجا بجهت زیارت که قلیلی از اوقات در انجا بسر برد اماده نماید ظاهر
این است که باز حکم این مانند سابق خواهد بود (صورت ثالثه) عکس اولست که وطن
اصلی همانجا باشد که حال در سالی دو ماه یا سه ماه در انجا بسر میبرد و منزل اصلی الان
جدیدی باشد باین معنی که وطن اصلی دائمی شخص قریه باشد که مهیا بود از برای ماندن
تمام سال یا غالب سال بنحوی که عرفا شخص مذکور اهل انجا و متوطن در انجا محسوب
میشد و بالفعل از برای خود در قریه دیگر منزل و ماوی اخذ ننماید که در غالب اوقات
سنه در انجا بسر ببرد و عرفا متوطن در انجا شده باشد لکن در قلیلی از زمان از باب بودن
موطن اصلی بیلاق مثلا بجهت محفوظ ماندن از گرما یا بجهت صله ارحام برود در وطن
اصلی و توقف کند در انجا که توقف انجا عرضی باشد و بالاصالة متوطن در ولایت دیگر
باشد ان وطن سابق در حکم غیر وطن خواهد بود (۱) و باعدم قصد اقامه لازم است حسب
الفتوی قصر اگرچه احوط جمع است بانقدیم قصر یا قصد اقامه اما اگر باینکه غالباً حالا
در بلد دیگر متوقفست معرض از توطن بلد سابق نباشد لکن بسبب شدت سرما یا مانند
ان در انجا غالباً کمتر از شش ماه بماند در جای دیگر خانه و منزلی آماده کرده باشد که غالباً
بالعرض در انجا بماند و از توطن وطن اصلی بالفعل معرض نباشد از باب بودن انجا محل
توطن او بجهة عدم اعراض و ابقاء علاقه سالی سه ماه چهار ماه مثلا در انجا بسر ببرد که

(۱) کی اعراض از وطنیت آن نموده باشد صدر مدظله

عرفا معرض ازان محسوب نشود مانند بسیاری از اهل کوهستان که از مازندران از
باب حاجت صاحب ملك و منزلند لکن معرض از ییلاق نیستند بلکه منزل اصلی خود را
انجا میدانند و بسا میشود که تمام سال هم توقف مینمایند ظاهر اینست که هر دو جا عرفا
وطن است اما منزل جدیدی پس بجهت آماده بودن از برای ماندن شش ماه و زیاده خصوصاً

(۱) بانحقق ماندن شش ماه اما ولایت اصلی پس بجهت اینکه انجا هم همین نحو بلکه اشد است
و تفاوت عرضی است نه اصلی (صورت رابعة) این است که هر دو وطن اصلی باشد باین
معنی که در اصل هر دو جا وطن بود که هریك منزل نصف سنه بود بعد از این باعتبار عارضی
از عوارض در احدهما قرار ماندن را در غالب اوقات سنه بدهد اما از منزل دیگر قطع
علاقه وطنیت ننماید بلکه سالی دو ماه یا سه ماه یا زیاده در انجا بسر ببرد از باب اینکه وطن
اواست و حال هم محل توطن اواست ظاهر اینستکه در این فرض نیز هر دو محل توطن است
ولکن ظاهر این است که مصدق وطن بر انجائی که قلیلی از زمان در انجا بسر میبرد در فروض
مذکوره باعتبار سابق است بعدم اعراض حال لهذا باید ششماه ماندن بهر نحوی که اعتبار
کردیم متحقق شود در ازمانی که باعتبار ان زمان صدق توطن بر ان نموده باعدم تحقق
اعراض ازان بالفعل و در مقام فروعات و دقایق بسیار است که بنای رساله بر بیان انها
نیست بلکه اقتصاد و اقتصار بمسائل مهمه است (شرط سادس) اینست که نماند در اثنای
مسافت سی روز متردداً پس اگر مسافر متردد در جائی بماند بدون عزم بر ماندن ده روز
تا اینکه بگذرد یا تردد سی روز لازم است بعد از ان نماز را تمام کردن اگرچه بخواهد یکماز
فقط بجا بیاورد نه علاوه و ظاهر اینست که اگر روز اول ناقص باشد کفایت میکند
کامل کردن از روز سی و یکم بقدریکه کامل شود سی روز بلکه اگر در اول ماه وارد بلد
شوند مثل اینکه در شب اول ماه وارد شود و یکماه متردداً بماند محتمل است که جایز باشد
اکتفا بماه هلالی کند اگرچه ناقص باشد لهذا مهما امکن احتیاط نمایند اگرچه اظهر عدم
کفایت ان و لزوم اکمال سی روز است (شرط سابع) این است که دور شود از شهر یا دهی

(۱) کدشت که مخصوص بماندن شش ماه است صدر مدظله

که از انجا مسافرت مینماید بقدری که مخفی شود صدای اذان یا مخفی شود خانه‌ها و دیوارها و معتبر است در اذان اذان آخر شهر یا قریه و صوت متعارف نه صدای بسیار بلند خارج از متعارف اذان گویند گان و ظاهر این است که ضرر ندارد بلند بودن مکان اذان مگر اینکه بلندی بسیار مفرط باشد که از متعارف مکانهائی که عادت جاری است بر اذان گفتن در انجاها خارج باشد و در رؤیت خانه و دیوار معتبر دیدن صورت و شکل انها است بحو تمیز معتد به نه محض شبح و سیاهی و اگر هر دو علامت موافق شوند یعنی خفای اذان بنحو معتد به و رؤیت دیوارها هر دو در یک مکان اتفاق افتد حکم مسئله بلا اشکال است و اگر احدهما متحقق شود و دیگری مشتبه باشد باز هم کافی است و اگر معلوم شود اختلاف احتیاط شدید در مراعات جمع مابین هر دو علامت است اگر چه جواز اکتفا بهر یک خالی از رجحان نیست و فوق نیست در اعتبار حد ترخص مذکور مابین رفتن و برگشتن اگر چه در مراجعت احوط این است (۱) که نماز را یا قبل از لوغ بحد ترخص بکند یا تامل بکند و بعد از ورود منزل بجا بیاورد اتماماً و اگر در بین این دو بجا بیاورد بعد از اتمام قصر را نیز بعمل بیاورد و هم چنین معتبر است حد ترخص در محل اقامه چه در وارد شدن و چه در بیرون رفتن لکن اگر در انشاء سفری شود مثل اینکه کسی بحجت پیدا کردن مال بیرون رفته باشد و عزم بر مسافرت نداشته باشد بعد از گذشتن از حد ترخص در انشاء عازم بر رفتن مقدار مسافت شود لازم است قصر نمودن بمحض این عزم و شروع نمودن در راه بنابر اقوی (شرط ثامن) این است که سفر مباح باشد باین معنی که نه نفس سفر حرام باشد و نه بجهت فعل حرامی باشد پس اگر نفس سفر حرام باشد مثل غلام گریخته از آقای خود یا زن فرار کرده از شوهر خود در صورت حرام بودن فعل ایشان جایز نیست قصر نمودن بلکه متعین است اتمام و همچنین است اگر سفر بجهت معصیت باشد مثل سفر نمودن بجهت ظلم نمودن و ستم کردن و مانندان اما اگر سفر خود بالذات معصیت نباشد لکن منافی باشد با واجب فوری مثل ادای دین در

(صورت)

صورت وجوب ان و منافات سفر بان پس اگر سفر بجهت فرار از ان باشد لازم (۱) است اتمام و جایز نیست قصر اما اگر سفر بجهت ان نباشد بلکه با بودن در وطن هم ان واجب را بعمل نیاورد انشاء سفر بجهت تحصیل امر مباحی یا راجحی نماید اظهر لزوم قصر و عدم جواز اکتفاء باتمام است لکن احتیاط شدید در اتیان اتمام است بعد از قصر (شرط تاسع) این است که کثیر السفر نباشد و مراد از کثیر السفر کسی است که سفر شغل و عمل او باشد و سه سفر متوالی نماید و ده روز در خانه خود نماند نه باقصد اقامه و نه بی قصد اقامه و ده روز در غیر وطن باقصد اقامه نماند چنین کس در سفر سیم باید اتمام نماید اگر چه در سفر ثانی نیز احتیاط در جمع (۲) است بلکه در سفر اول نیز با اخذ کردن سفر را عمل خود احتیاط بجا است و اگر کثیر السفر ده روز در خانه بماند یا ده روز در غیر خانه باقصد اقامه بماند قطع میشود کثیر السفر بودن او و واجب میشود قصر نمودن در سفر بعد ازان و در سفر ثالث بشرط مذکور بلا اشکال اتمام متعین است و در سفر ثانی احتیاط شدید در مراعات جمع است مابین قصر و اتمام بانقدیم اتمام اگر چه جواز اکتفا باتمام خالی از رجحان نیست و اگر کثیر السفر سی روز متردد آ در جائی بماند و بعد از سی روز نیز ده روز بماند بدون قصد اقامه بمضی ملحق نموده اند بده روز ماندن در خانه را و ان خالی از اشکال نیست احتیاط دران مطلوب است لکن ظاهر این است که میتوانیم ملحق کنیم بلکه اتمام (۳) لازم باشد و اگر کثیر السفر انشاء سفری علیحده کند مثل اینکه جمالی مستطیع شود و مانند سایر حجاج بعنوان سفر حج اختیار مسافرت کند و دران سفر مرتکب کسب جمالی نباشد ظاهر اینست که باید قصر کند اگر سفر حج را بعنوان جمالی انشا کند که هم کسب کند و هم از عهده تکلیف براید عیبی ندارد و اتمام لازم است (شرط عاشر) آنستکه طی مسافت [illegible] پس [illegible] بدوش مانند حمال فیوج که هر چند روزی در جای چادر میزنند و مشغول کسب و تعیش میشوند و بهمین نحو بسر میشود که طی مسافات مینمایند بر ایشان لازم نمیشود قصر و لکن اگر علیحده

(انشاء)

۱ هو ط جماعت صدر مدظله

۲ ان احتیاط ترک نشود صدر مدظله

۳ عبارت صافی نیست و مسئله محتاج بمراجعه است صدر مدظله

انشأ سفری کند مثل اینکه عازم سفر زیارت عتبات عالیات ائمه انام صلوات الله علیهم شود و مخصوصاً مانند سایر مسافرین انشاء سفر کند باید قصر کند (مبحث دوم) در بیان بعضی از احکام مسافر است زیاده از انچه در ضمن شرایط مذکور گردید بدانکه بعد از اجتماع شرایط مذکوره لازم است قصر و جایز نیست اتمام مگر در چهار موضع که در تحدید انها خلاف و اشکال است احوط اقتصار نمودن بمسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه وآله وسلم و مسجد جامع کوفه و حایر حسینی علیه السلام است در این موضع مذکوره مصلی مخیر است مابین قصر و اتمام و احوط (۱) ازان و افضل اختیار اتمام است و احوط جمع نمودن است مابین قصر و اتمام و احوط ازان قصد اقامه نمودن است بالمکان و اگر مصلی در جائیکه لازم است قصر نماید اتمام نماید جاهل یا از این نیست یا عالم مسئله هست یا جاهل اگر عالم باشد یعنی از حکم چنین کند نماز این نماز باطل خواهد بود و اگر سهو کند و اتمام نماید پس اگر وقت باقی باشد لازم است اعاده و اگر وقت خارج شده باشد اعاده لازم نیست و لکن این در صورتیست که در وقت شروع نمودن در نماز مسافر بوده باشد و اگر در اثنای نماز بقصد اتمام اتما اگر در حین داخل شدن در نماز باعتقاد قصر نمودن داخل شود در نماز و در اثناء نماز غافل شود و اتمام کند پس اگر وقت باقی باشد و ملتفت شود اشکالی نیست در وجوب اعاده و اگر وقت خارج شده باشد احتیاط شدید در مراعات قضا است اگر چه احتمال عدم وجوب خالی از رجحان نیست و اگر جاهل مسئله باشد اگر اصل قصر کردن در نماز اصلا بگوش او نخورده باشد و هیچ نداند لازم نیست در سفر نماز را قصر نمود لهذا قصر نکند عیبی ندارد و جاهل در اینجا معذور است خواه قاصر باشد و خواه مقصر و اگر بداند مسئله را ولکن اشتباه در محل آن نموده باشد مسئله محل اشکال است احوط مراعات اعاده و قضا است خصوصاً در مقصر و خصوصاً با بقاء وقت و اگر مصلی در اول وقت حاضر باشد و بگذرد این قدر از زمان

۱ ظاهر آ احوط قصر باشد صدر مدظله

(که)

که قادر بر بجا آوردن نماز تمام باشد و بجا نیاورد تا اینکه بگردد مسافر و بعد از بیرون رفتن از حد ترخص بخواهد اتیان بصلوة نماید اقوی وجوب قصر است چنانکه در مراجعت نیز اگر در اول وقت مسافر باشد و قادر بر بجا آوردن نماز قبل از رسیدن بحد شرعی بلد در اول وقت بنحو قصر باشد مع ذلک نماز نکند تا اینکه بگردد حاضر واجب است اتمام ولکن احوط مراعات جمع است در اول بتقدیم قصر و در ثانی بتقدیم اتمام و اگر قضا شود نماز مناط آخر وقتست پس اگر در آخر وقت حاضر باشد واجبست قضا تمام و اگر مسافر باشد واجبست قضا قصر والله العالم (مقصد چهارم) در طهارة و نجاسات و در آن چند فصلست (فصل اول) در نماز حائض و نفساء واجبست قضا بر کسیکه تارک نموده باشد نماز واجبی یومیه را با جمع بودن شرائط تکلیف یا حائض شده نفساء شده خواب یا فراموشی یا نیافتن آب و خاک از جهة طهارت یا مستحاضه نبودن یعنی کسیکه از حدث حیض باشد و اگر از جانب حیض نباشد در وجوب قضا اشکالست احوط مراعات آنست و همچنین واجبست قضاء نمازهائیکه فوت شده است بجهة اینکه از اول احوط میباشد یا فطری و واجب نیست قضاء انچه فوت شده است از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشند و اگر در تمام وقت نباشند بلکه در یابد مکلف مقدار نماز را در وقت چه در اول وقت چه در آخر واجبست قضاء آن بلکه اگر مقدار یک رکعت از آخر وقت را در یابد با شرایط (۱) و نکند واجبست قضاء آن بخلاف اول که در انجا [illegible] چنین واجب نیست بر سنی بعد از اینکه شیعه شود قضاء نمازهای کرده شده مگر انچه را که در مذهب خود اخلال بان کرده باشد یعنی در مذهب خود بر وجه باطل کرده باشد چنانکه انچه را از اصل نکرده باشد قضاء آن لازم است و واجب نیست قضا بر کافر اصلی خواه ذمی باشد خواه حربی و واجبست در قضای نمازهای یومیه ترتیب اگر بداند ترتیب را و اگر

۲ ملاحظه شرایط را در مقام نمایند حسن منه

(نداند)

احوط است صدر مدظله

ندانند نیست واجب مراعات ترتیب تفصیلی (۱) لکن احوط اینست که مراعات ترتیب بقدر معلوم فی الجمله بشود باین معنی که هر نماز ظهر [illegible] که درحین بجاآوردن درذمهٔ او است بلکه ترك مراعات این نحو از ترتیب خالی از اشکال نیست توضیح انکه باید نماز قضا لامحاله بنحوی اتیان شود که تعیین نفس الامری پیدا کند پس اگر بخواهد کسیکه نماز ظهر بسیار درذمه دارد و ترتیب آنهارا نمیداند یك نماز ظهر بکند بقصد مطلق نماز ظهر قضا نه خصوص اولی یا اخری یا فائتهٔ فلان وقت بلکه مثل اینکه انسان مدیون ده تومان ماخوذ تدریجی وقتیکه یکتومان میدهد قصد میکند کم شدن یکتومان را بنحو اطلاق اینجا اینقسم معلوم نیست که منشأ برائت ذمه شود ونیت عکس نیز خالی از اشکال نیست پس لامحاله از قسم که الاول فالاول قصد شود اقرب باحتیاط خواهد بود واحتیاط اینست که چنانچه ترتیب معلوم نیست بنحوی عمل کند که معلوم نباشد انتفاء ترتیب وخلاف ترتیب مثلا کسیکه نماز قضا بسیاری دارد ازهر قسم وترتیب را نمیداند بگوید اینقدر نماز ظهر را بتمامی بجا میاورم که یقین کم دیگر نماز ظهر قضا ندارم یا اینکه قطعاً نمازهای دیگر درمیان آنها قضا شد عملا اینقسم نکنند که معلوم باشد بودن آن خلاف واقع وکسیکه نماز قضا بسیار دارد اگر نمازی از او حالا قضا شود مثل اینکه صبح درخواب بماند ونماز صبح او قضا شود پس اگر نماز قضا غیر محصور باشد که اگر حال بخواهد تحصیل برائت ذمه از نمازهای سابقه کند بر وجه معتبر شرعی این نماز میماند دور نیست که بتواند این نمازرا بعمل بیاورد (۱) بلی اگر نماز قضا قدر محصوری باشد که حال بتواند بعادة انهارا مقدم بدارد واین نمازرا هم بکند مثل اینکه بقدر یکشبانه روز نماز درذمه داشته باشد که ترتیب آرا نداند درهمچه جا نماز قضای سابق را احتیاطا مقدم بدارد بنحویکه تحصیل کند برائت ذمه را ازانها واین نمازرا بعد ازانها بکند که این قسم طریق نجات است ودرهمچو حال البته این نمازرا تاخیر نیندازد واحتیاطاً تمام قضارا بکند واگر نتواند همه را بجا

بلکه احتیاط بعمل بیاورد صدر دام ظله

(بیاورد)

در هر سه صورت ترك احتیاط نماند صدر دام ظله

بیاورد احتیاط کند باینکه فائته این شبانه روزیرا که دراو است مقدم بدارد باعزم براتیان بانها بعد ازاتیان بفوائت سابقه وواجب نیست تقدیم نماز قضا براداء بلکه جایز است مقدم داشتن اداء بر قضا وبجاآوردن اداء در اول وقت لکن احوط تقدیم قضا است وتاخیر اداء تا باخر وقت باین معنی که نامقدار اداء نماز حاضر از آخر وقت باقی نماند خصوصاً هرگاه (۱) نماز قضا یکی باشد وخصوصاً هرگاه نماز شبانه روزی باشد که دراو است بلکه مطلق نمازهای آن شبانه روز هرقدر باشد مخفی نماند که اگرچه اظهر درنظر احقر اینست که نماز قضا واجب فوری نیست وبجاآوردن نماز اداء در سعهٔ وقت وتقدیم آن بر قضا صحیح است لکن جایز نیست تسامح در اتیان بنماز قضا بنحویکه مندرج در تهاون شود بلکه لازم است اهتمام در تحصیل برائت ذمه بنحو معتد به نمودن وحرام است تهاون وتسامح در آن نمودن عصمنا الله من الزلل بمنه وکرمه ومعتبر در اتمام وقصر حال فوت است پس اگر در سفر فوت شود باید قضا نماید بقصر هرچند در حضر باشد واگر در حضر فوت شود قضا کند اتمام هرچند در سفر باشد واگر در اول وقت مسافر باشد ودر آخر وقت حاضر یا بعکس اعتبار بحال فوت است چنانچه گذشت واگر فوت شود از کسی در حضر یك نماز از پنج نماز ونداند که کدام است قضا کند یك نماز صبح ویك نماز مغرب ویك چهار رکعتی که قصد کند بانکه چهار رکعت نماز میکنم قضاء آنچه درذمهٔ من است قربة الی الله ومخیر است در جهر واخفات در چهار رکعتی واگر در سفر باشد اکتفا نماید بیك نماز مغرب ویکنماز دو رکعتی بقصد انکه درذمهٔ او هست لکن احوط در اینجا اینست بانجا آوردن یك همچه نماز دو رکعتی چهار نماز دو رکعتی را بتفصیل قضا کند وکیفیت نماز قضاء آیات در مبحث آن مذکور شد واز برای جمعه وعیدین قضائی نیست وواجبست در قضاء مراعات کیفیت اداء از جهر واخفات وظاهر اینست که در صلوة نیابتی مراعات کرده میشود حال نائب نه منوب عنه وواجبست بر ولد اکبر قضاء نمازهائیکه از پدر فوت شده باشد ودرذمهٔ او مانده باشد (۲) نه آنچه را که عمداً وعالماً نکرده باشد یا بسبب نداشتن نقلید یا ترك تحصیل قرائت

احوط اطلاق است وقضای نمازهای مادر صدر دام ظله

(معتبره)

معتبره عصیاناً باطل بعمل آورده باشد وجایز است بجا آوردن نافله از برای کسی که ذمهٔ او مشغول بفریضه باشد واصل لاصلوة لمن علیه صلوة بی اصل یعنی محمول بندب یا تقیه است لکن احوط (۱) تقدیم فریضه است در غیر موارد مخصوصه که رسیدشرعاً بر وجه معتبر مانند نوافل روایت در ازمنهٔ مخصوصه والله العالم فصل دوم در نماز جماعت است بدانکه سنتست جماعت در جمیع نمازهای واجبه ومؤکداست در یومیه وحرام است در نوافل حتی نافلهٔ عید غدیر بنابر احوط مگر در نماز عیدین در صورت استحباب انها ونماز استسقا و واجب نیست بالاصالة در هیچ نمازی مگر در نماز جمعه وعیدین در صورت اجتماع شرایط وجوب انها ودر نماز نافله که بنذر یانحو آن واجب شده باشد ودر نماز احتیاطیکه بسبب شك حاصل شده باشد اقتدا مشکل است (۲) احوط ترك آن است امادر نماز اجاره پس باشمول اذن عیب ندارد واگر کسی مثلا در سفر چهار فرسخی یانحو آن احتیاطاً جمع کند مابین قصر واتمام وشخص حاضر مثلاً نماز چهار رکعتی خود را بان چهار رکعتی که امام از راه محض احتیاط میکند اقتدا کند یا کسیکه نداند نماز قضائی در ذمه دارد وبخواهد بجهت محض احتیاط در دین نماز قضا کند پس کسی بخواهد نماز اداء خود یا قضاء محقق خود را بان اقتدا کند خالی از اشکال نیست البته عملاً احتیاط نمایند واقل قدریکه منعقد میشود بان جماعت دو نفر است که یکی امام باشد ودیگری مأموم خواه هر دو مرد باشند یا هر دو زن باشند یا امام مرد باشد ومأموم زن وعکس آن جایز نیست وبابودن امام مرد صحیحست بودن مأموم مرد وزن وخنثی ودر صورت بودن امام زن صحیح نیست اقتدا کردن مرد ونه خنثی و جایز است امامت خنثی از برای انثی نه از برای مرد یا خنثی وشرط است در امام هشت امر بنابر احوط اول اینکه عاقل باشد دویم اینکه بالغ باشد سیم اینکه عادل باشد چهارم اینکه سالم باشد از جذام وبرص وحد شرعی واعرابی بودن پنجم اینکه طاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا نباشد اگرچه عادل باشد وضرر ندارد ولد شبهه بودن یا متهم بودن باین نسبت با عدم تبین ششم اینکه مرد باشد در جائیکه تمام مأمومین مرد باشند یا زن میان ایشان

۱ این احتیاط ترك نشود ممکن است بلکه اشتغال بنماز قضا داشته باشد صدر دام ظله

۲ بلکه خالی از وجه نیست صدر مد ظله

مردی باشد بتفصیلی که مذکور شد هفتم اینکه امام نشسته نباشد در صورتیکه مأمومین ایستاده باشند (۱) هشتم انکه امام قرائت صحیح بخواند وبدل ننماید حرفی را بحرف دیگر مگر اینکه مأموم مثل او باشد بعینه واگر محل عیب در قرائت مختلف باشد یا امام قرائت حمد وسوره را درست بخواند لکن در سایر اذکار بعضی از حروف را نتواند از مخرج ادا کند باز احوط ترك اقتدا کردن شخص صحیح القرائت است باو وشرطست در صحت جماعت علاوه بر شرایط معتبره در امام چند امر (اول) اینکه نبوده باشد مابین امام و مأموم حایلی که مانع باشد از مشاهده مگر اینکه امام مرد باشد ومأموم زن که در اینصورت اگر مابین امام ومأموم [illegible] دیوار ومانند ان فاصله باشد ضرر ندارد مگر اینکه باعث بعد مفرط شود وضرر ندارد در جماعة فاصله بودن دیوار پستی که مانع از مشاهدة نباشد و هم چنین حایل مشبك مضر نیست بلی اگر دیوار سوراخی داشته باشد که در بعضی از احوال مشاهده اتفاق بیفتد حکم بصحت خالی از اشکال نیست (۲) وضرر ندارد فاصله شدن مأمومین اگرچه هنوز تکبیرة الاحرام نگفته باشند پس جایز است تکبیرة الاحرام گفتن از برای مأموم دور از امام پیش از تکبیر گفتن شخص نزدیك بامام بعد از انعقاد صفوف وایستادن ایشان بنماز (۳) بنابر اظهر واگر بواسطهٔ حایلی نتواند مأموم مشاهده کند امام را لکن مابین او ومأمومین که پیش روی او هستند حائلی نباشد نماز صحیح است واگر بواسطهٔ حائلی نه ممکن باشد دیدن امام ونه مأمومین که پیش روی او هستند ولکن متصل باشد مأموم بصفیکه بعضی از اهل انصف مانع از مشاهده امام یا مأمومین که در پیش روی او هستند نداشته باشد احتمال صحت (٤) صلوة خالی از رجحان نیست ولکن اگر امام داخل در محرابی باشد که دو طرف ان مستور ومانع باشد از مشاهده مأمومین الا یکنفر که در مقابل امام ایستاده باشد در اینصورت نماز ان یکنفر که در مقابل امام ایستاده است صحیح است ونماز صف ثانی وبعد از ان نیز صحیح است بسبب مشاهدهٔ مأموم محاذی امام امانماز دو طرف اهل صف اول غیر آن یکنفر پس خالی از اشکال

۱ بلکه هر مرتبه متقدمه بر مرتبه متأخره بتفصیلی که در قیام گذشت صدر دام ظله

۲ بلکه حکم بعدم صحت بعید نیست صدر مد ظله

۳ یعنی مهیای تکبیر گفتن باشند صدر مد ظله

٤ احوط ترك است صدر دام ظله

نیست وهمچنین (۱) اگر امام داخل خانه باشد که دیوار دوطرف سوای محاذی درمانع ازمشاهده باشد پس بایستد یکی درمقابل درنماز ان یکنفر صحیح است ونماز صفوف بعدازاو نیز صحیح است امّا اگر دردوطرف همان یکنفر درصف اول بایستند نمازانها اشکال دارد. مگر درصورتیکه اقتدا کنندگان زنان باشند که درحق ایشان مانع از مشاهده مانع ازصحت نیست (دوم) اینکه دور نباشد مأموم ازامام بنحویکه عرفا دوری بسیارمحسوب شود ومنافی باشد درعرف متشرعه باهیأت جماعة پس اگر ازمحل سجده مأموم تامحل قدم امام یامأموم دیگری که دوری ازاو مضرّ است انقدرباشد که ممکن نشود گام زدن اگرچه بمنتهای مرتبه گام باشد صحیح نیست نماز مأموم ومنعقد نمیشود جماعت بنابراحوط واگر کمتر ازان باشد ومنافی باقرب عرفی وهیئة جماعت نباشد صحیح است نماز واگرکمتر باشد لکن عرفا بعدبسیار ومنافی باهیئة جماعت باشد بازحکم بصحت مشکل است (۲) ومشهور واحوط بطلان است بلکه قول ببطلان خالی ازرجحان نیست وحرام نیست یکنفر درصف آخر ایستادن یعنی تنها ایستادن درپشت صفوف خصوصاً بامظنّة ضم شدن دیگران باو وحاصل شدن صف مجملاً ضرر ندارد تنها ایستادن لکن مکروه ومرجوح است مگر درصورتیکه ممکن نشود داخل شود درصفوف یاملحق شدن بایشان وهمچنین ضرر ندارد متفرق ایستادن اهل صف آخر اگرچه فاصله مابین ایشان بسیار باشد چون هریك درپشت سرصف پیش ایستاده اند بلکه چنین است امردرصف دوم نیز باین معنی که اگرصف اول بنحو صحیح منعقد شود واگرصف ثانی اگرجدا جدا بایستند لکن هریك باصف اول نزدیك بایستند عیبی ندارد ودراینصورت اشکال ازبرای صف سیم میشود پس اگر فاصله اهل صف ثانی ازیکدیگر بافراط نباشد مثل اینکه مابین ایشان بقدر ایستادن یك نفر فاصله باشد ازبرای ثانی عیبی ندارد واگر فاصله بسیارباشد هرکه میایستد درصف ثالث درجائی بایستد که بامأموم صف ثانی نزدیك شود

۱ تفاوتی بامسئله سابقه بنظر نرسیده سدر مدظله

۲ بلکه این فرض مشکل است بلکه واقعی ندارد صدر مدظله

بنحوی که سابق مذکور شد وهمچنین ضرر ندارد درصف اول فاصله بودن مابین دونفر بقدر ایستادن یکنفر ونحو آن این گونه فاصله ها که بعدمفرط نشود وقرب عرفی حاصل باشد مضر بصحت صلوة نیست وظاهر اینست که این شرط معتبراست دراول نه مطلقا پس اگر بعضی ازماموم ین نمازایشان سه رکعتی یادو رکعتی باشد ونماز امام و سایر مأمومین چهار رکعتی باشد وبسبب تمام شدن نماز دو رکعتی یاسه رکعتی حاصل میشود ازبرای سایر ماموم ین بعدمفرط مضر بصحت صلوة انها نیست (۱) ولازم نیست عدول ازنیت ایتمام وقصد فرادی کردن خصوصاً دردو رکعت اخیره لکن افضل اتصال اهل صف است ولازم نیست که اهل صف متاخر بقدر اهل صف اول باشند بلکه زیادشدن ضرر ندارد پس اگر اهل صف اول دونفر باشند واهل صف ثانی چهارنفر واهل صف ثالث هشت نفر عیبی ندارد مجملاً باید ماموم یانزدیك بامام باشد یانزدیك بماموم که درصف پیش باشد بامامومی که درصف او باشد یعنی صفی که خود دراو هست که اصل آن بروجه صحیح منعقد شده باشد سیم اینکه جای ایستادن امام بلندتر نباشد ازجای ایستادن ماموم بقدر معتدبه واگرزمین سراشیب باشد عیبی ندارد واگر بلندی مکان امام غیر معتدبه باشد مثل دو انگشت وسه انگشت بلکه چهار انگشت عیبی ندارد بلکه اگرکمتر ازمقدار یکوجب باشد حکم بعدم جواز مشکلست واگر امام درجائی پست بایستد وماموم دربلندی عیب ندارد خواه درزمین سراشیب باشد یاغیر آن بلکه دور نیست صحت ایتمام اگرچه بلندی بمرتبهٔ بعد (۲) مفرط باشد درصورتیکه ازغیر جهة بلندی بعدمفرط نباشد چهارم اینکه ماموم مقدم برامام نایستد (۳) وجایز است پهلوی هم ایستادن مطلقا الکن درصورت تعدد مأموم احوط وافضل تاخر ماموم است ودرصورت وحدت بایستد بجانب راست امام که افضل است واگر امام وجماعت همه برهنه ونشسته باشند امام درتوی صف اول بنشیند بنحویکه زانوهای اوقدری مقدم باشد برزانوهای دیگران که این قسم بلااشکالست واگر امام وماموم همه زن باشند بایستد امام

۱ اگراز خواص جماعت که مضر در فرادی است واقع نشود صدر مدظله

۲ ولی خارج زمستدان اجتماع وجماعت نشود صدر مدظله

۳ تاخر فی الجمله واترك نمایند صدر مدظله

درتوی صف اول ومقدم نشود واگر امام مرد باشد ومأموم زن فقط مؤخر بایستد زن واگر صفی از مردان وصفی اززنان باشند باعدم سایر صف زنان مؤخر بایستند که عمل باین تفصیل مسطور امید است بی فتور وقصور باشد پنجم اینکه مأموم درنیت تعیین کند امام را پس قصد کند اقتدا کردن بامام معین را وجایز نیست اقتداء باحدها لابعینه ونه اقتدا کردن بدو امام معاً واگر باعتقاد اینکه نماز کننده زید است مثلاً باو اقتدا کند بعد از نماز منکشف شود بودن او عمرو نماز او باطلست ولازم است اعاده اگرچه عمرو را نیز عادل بداند علی الاحوط وهم چنین است اگر مطلع شود در اثناء پس نماز باطلست علی الاحوط وعدول بقصد فرادی ثمری ندارد اما اگر اقتدا کند بشخص معلوم وگمان کند که اسم او فلان است ضرری ندارد واگر اشتباه کند در معرفت شخص مثل اینکه زید وعمرو را غایبانه میشناخت وبعد از ملاقات زید همچه دانست که او عمرو است واقتدا کرد وبعد از آن معلوم شود اشتباه احوط اعاده است اگرچه هر دو را عادل بداند اگرچه ظاهر اینست که نماز صحیح باشد بلی در خصوص استنابهٔ امام بامأمومین در اثناء جهل فی الجمله مغتفر است چنانکه اشاره میشود والله العالم ششم موافق بودن نماز امام ومأموم است در هیئة پس صحیح نیست اقتداء نماز یومیه بنماز آیات یا عکس امام وموافق بودن در عدد رکعات شرط نیست پس ضرر ندارد اقتدا کردن در نماز عشاء بمغرب وعکس ونه موافق بودن در جهر واخفات ونه در اداء وقضا پس صحیح است اقتدا نمودن در نماز مغرب ادا بظهر قضا وعکس آن هفتم متابعت کردن مأموم امام را در افعال باینکه پیش از امام هیچ فعلی را بجا نیاورد بلکه احوط مؤخر بودن مأموم است در افعال از امام امادر اقوال پس واجب است متابعت در تکبیرة الاحرام بلکه لازم است تاخیر در تکبیرة الاحرام بنا بر احوط اگر نگوئیم اقوی ودر غیر آن واجب نیست متابعت پس ضرر ندارد پیش افتادن مأموم در ذکر رکوع وسجود وتسبیحات اربع ودر تشهد بلکه در سلام نیز لکن احوط متابعت است در اقوال نیز اما متابعت باین معنی یکه اختیار

(کند)

کند در اقوال انچه را که امام اختیار نموده البته لازم نیست پس اگر امام اختیار تسبیحه کبری نماید در رکوع وسجود لازم نیست بر مأموم اختیار آن پس میتواند اختیار نماید تسبیحه صغری را وهکذا واگر بعد از اینکه امام تکبیرة الاحرام گفت مأموم تکبیرة الاحرام بگوید بعد از ان امام نماز خود را قطع نماید ودو دفعه تکبیر بگوید نماز مأموم باطل نمیشود بلکه عدول میکند بفرادی وهم چنین عدول میکند بفرادی درهر جائیکه عذری ازبرای مأموم در اقتدا حاصل شود بلکه قول بجواز عدول از اقتدا بفرادی درحال اختیار خالی از رجحان نیست (۱) وظاهر اینست که لازم نیست درحین نیت اقتدا عزم بر بودن با امام تا آخر بلکه اگر قصد داشته باشد که در رکعت ثانیه مثلا قصد فرادی کند ظاهر اینستکه عیب ندارد ولکن مرعات احتیاط باجتناب (۲) از این نحو از عمل در غیر صلوة خوف اولی است اما عکس که یعنی بعد از داخل شدن در نماز بقصد فرادی نیت اقتدا او انعقاد اتمام نماید پس ظاهر اینست که جایز نباشد واگر مأموم سر بردارد از رکوع یا سجود پیش از امام سهواً یا خطأً یعنی بگمان اینکه امام رفع راس کرده رفع راس نماید باید برگردد وبامام ملحق شود اگر بتواند درک متابعت کند اما اگر امام نیز بلافاصله رفع راس نماید جواز عود مشکل است بلکه ظاهر اینست که جایز نباشد وهم چنین اگر سهواً یا خطأً برود برکوع یا سجود قبل از امام باید برگردد ومتابعت امام رکوع یا سجود نماید اما اگر مخالفت عمداً باشد در جائی که قصد قربة کرده باشد مثل اینکه جاهل بمسئله باشد وبعد از فارغ شدن امام از قرائت یا قدر واجب از تسبیحات باشد پس جایز نیست برگشتن پس اگر برکوع یا سجود برود پیش از امام عمداً توقف کند تا امام برسد باو وهم چنین اگر عمدا پیش از امام رفع راس کند از رکوع یا سجود توقف کند تا امام ملحق شود یعنی احتیاط این قسم کند ونماز را تمام کند وبعد از ان اعاده نماید اگرچه در هر دو صورت دور نیست که نماز صحیح باشد واعاده لازم (۳) نباشد اگرچه شخص مذکور در مخالفت عاصی است وجایز نیست عود کردن برکوع یا سجود بلی اگر رفتن مأموم برکوع پیش از فراغ امام از

(قرائت)

۱ ولی ملاحظهٔ عذر را اگرچه عرفی باشد فرمایند صدر مدظله

۲ خصوصاً اگر عرض عقلائی نبوده باشد صدر دام ظله

۳ اعاده را ترک ننماید صدر دام ظله

ترک احتیاط باعاده ↓ نماید صدرم داظله

قرائت باشد ضعف صلوة نمیآورد مشکل است الاحوط الاحتیاط نکاید اقتضاء نماید اما اگر عدالت فاعل دگر شد بدان که خوفی از امام پس ظاهر چنین است که عود جایز باشد و نماز صحیح باشد خواه سهو آیا خطأ صادر شده باشد یا عمداً اگرچه در صورت تعمد بسبب تقدم عاصی است (۱) و درك جماعت و فضیلت آن مینماید کسی که دریابد امام را پیش از رکوع و تکبیرة الاحرام بگوید و باو ملحق شود بلکه درمیابد کسیکه ملحق شود بامام در حال رکوع اگرچه بعد از فراغ از ذکر باشد بشرط آنکه سر از رکوع برندارد پیش از رکوع امام و شرط است که مأموم امام را دریابد در رکوع یا بمعنی که اگر سر بلند کند امام را در رکوع نیابد و در رکوع این رکعت بملکه مأموم نمیشود پس اگر مأموم بجهت ادراك رکوع تکبیرة الاحرام بگوید و امام را در رکوع درنیابد پس اگر بعد از رسیدن بحد رکوع معلوم شود که ادراك امام در رکوع نکرد نماز باطل و استیناف آن لازم میشود و هم چنین اگر بعد از رسیدن مأموم بحد رکوع معلوم شود رفع راس امام و شك کرده شود در ادراك امام در حال رکوع یعنی مشکوك باشد تقدم امام و تاخر او بنحوی که عرفا شك در حادث باشد باز نماز مأموم محکوم ببطلان است بلی اگر مأموم بگمان در یافتن امام چون دید که امام مثلا مشغول بذکر است تکبیر بگوید و ملحق شود و بعد از بلوغ بحد رکوع باز بظن استصحابی رکوع امام را ادراك کرده باشد دور نیست که نماز و ایتمام محکوم بصحت باشد و محض احتمال اینکه شاید قبل از بلوغ مأموم بحد رکوع امام رفع راس کرده باشد مضر بصحت صلوة مأموم و ایتمام نباشد و اگر امام شروع در رفع راس کرده باشد و هنوز از حد رکوع تجاوز نکرده مأموم باو ملحق شده باشد پس اگر امام بسبب نرسیدن مأموم باو مکث کرده باشد و آرام گرفته باشد تا مأموم مستقر شود در رکوع ظاهر این است که نماز مأموم و ایتمام او هر دو صحیح باشند و اگر امام بعد از رسیدن مأموم باو در حال نهوض همان نحو رفع راس نموده باشد مسئله محل اشکال است احوط اتمام نماز است بایتمام یا عدول بفرادی و اعادهٔ نماز است بعد از آن اگرچه بنظر احقر احتمال صحت صلوة و حصول ایتمام خالی از رجحان نیست و اگر متوجه سر

واما بودن رکوع باشد پس مأموم تخیر یکند بقصد اینکه اگر رکوع رسید با امام رفع راس کرد من الیوم مقتضای تکلیف است عمل میکنم مثلا کسی که بعد از رفع راس از رکوع ملحق شود عیب ندارد پس اگر ادراك رکوع کرد حکمش واضح است و اگر نکرد حکم همان است که مذکور شد و اگر قبل از بلوغ بحد رکوع ملتفت شود نماز صحیح است لکن مکلف مخیر است مابین اینکه قصد فرادی کند و بنحو فرادی عمل نماید و میتواند صبر کند بایستد و مشغول ذکر الهی شود احتیاطاً تا امام برخیزد پس این رکعت که امام برخاست و داخل در آن شد رکعت اول مأموم میشود باید باید امام را در رکوع این رکعت و میتواند مأموم بعد از تکبیرة الاحرام رکوع نکرده بعنوان استحباب متابعت کند امام را در سجدتین و اگر امام بعد از ان تشهد بخواند متابعت کند مأموم در تشهد نیز و بعد از ان با امام برخیزد که رکعت ثانی امام یعنی این رکعت بعد از قیام مطلقا اول رکعت مأموم محسوب میشود و مشهور این است که این متابعت در سجدتین مستحبست لکن سبب بطلان نماز میشود پس بعد از برخاستن لازم میشود تجدید نیت و تکبیرة الاحرام و بنظر احقر نماز صحیح است بنحویکه ذکر شد لکن اگر چنین کند احوط اعاده نماز است مخفی نماند که جایز است از برای مأموم ملحق شدن بامام بعد از رفع رأس امام از رکوع در حال اختیار نیز پس اگر مأموم برسد در وقتی که امام رفع رأس از رکوع کرده باشد میتواند مأموم نیت کند و تکبیرة الاحرام بگوید بقصد اقتداء و ملحق بامام شود و متابعت کند در سجدتین (۱) بدون رکوع و در تشهد نیز اگر امام تشهد بخواند و بمتابعت برخیزد این رکعت بعد امام را اول رکعت خود محسوب بدارد و رکوع آن را با امام دریابد و میتواند هرچه مأموم بعد از تکبیرة الاحرام گفتن متابعت نکند امام را و بهمان حالت بایستد و مشغول ذکر شود احتیاطا تا امام برخیزد و مأموم او را در این رکعت متابعت نماید که رکعت اول او است مجملا اصل ملحق شدن مأموم بامام و نیت و تکبیرة الاحرام گفتن در جمیع احوال امام صحیح است اینقدر است که اگر در رکعت اولی امام را در رکوع درنیابد این رکعت از برای مأموم ثمر نمیدهد پس رکعت بعد از ان اول

(۱) در غیر رکعت اخیره امام آنیان بسجدتین مشکل است صدر مدظله

رکعت اول مأموم محسوب میشود و این مطلب که گفتیم در رکعت اول مأموم است اما همینکه در رکعت اول امام را در رکوع دریافت اگر در سایر رکعات اتفاق بیفتد در رکعتی سهو یا خطأ ادراک نکند امام را در رکوع مثل اینکه مأموم مشغول قرائت یا تسبیحات بود و امام بسبب تعجیل از رکوع رکعت ثانیه یا نحوان رفع رأس نموده باشد پس مأموم رکوع کند و دو سجدتین ملحق بامام شود ضرری بحال مأموم و اتمام او در رکعت او ندارد بلکه محتملست که تأخر مأموم از امام در غیر رکوع رکعت اولی مطلقا مضر نباشد مگر در صورتیکه تأخر بمرتبه‌ئی برسد که بامتابعت عرفیه و هیئت اتمام منافی باشد لکن ارتکاب این قسم از تأخر چون محل اشکال است عملاً احتیاط نمایند مأموم عمداً مرتکب همچو مخالفت که در رکعات دیگر مثلا عمداً بعد از امام یعنی بعد از رفع رأس امام از رکوع برکوع برود و بعد از رفع رأس امام از سجود بسجود برود نشود اگرچه با تعمد تا مادامی که بمرتبه افراط منافی بامتابعت عرفیه نرسد بنظر ما صحت صلوة و اتمام خالی از رجحان نیست (۱) و ساقط میشود قرائت حمد و سوره از مأموم در دو رکعت اول باین معنی که قرائت امام مغنی است از قرائت او در صورتیکه در دو رکعت اول اقتدا نماید بلی اگر بوده باشد نماز جهریه و نشنود مأموم قرائت امام را حتی همهمه را احوط و افضل قرائت کردن مأموم است (۲) باخفات و در دو رکعت آخر احوط خواندن تسبیحات یا حمد است اگر نگوئیم که (۳) اقوی است اینهمه در صورتی بود که ملحق شود بامام در رکعت اولی اما اگر ملحق شود بامام در رکعت دوم پس در رکعت سیم امام که دوم مأموم است قرائت حمد و سوره واجبست اگر ممکن شود والا اقتصار نماید بحمد تنها و اگر ملحق شود بامام در رکعت سیم که رکعت سیم امام اول رکعت مأموم باشد پس اگر در اول رکعت ملحق شود و بتواند ادراک قرائت نماید واجبست قرائت و اگر زمانی ملحق شود که اصلا درک قرائت نتواند نماید مثل اینکه ملحق شود در حال رکوع در این صورت دو رکعت اول مأموم که رکعت سیم امام است قرائت ساقط است و در رکعت چهارم امام که دوم مأموم است واجبست قرائت پس بخواند

۱ عادة نماز را در عمل ترک نمایند صدر مدظله

۲ قصد قربت صدر مدظله

۳ میگوئیم قوی است و هر گاه به نیت فرادا مطلقه آورد اولی خواهد بود صدر مدظله

۱ بلکه به نیت انفراد نمایند صدر مدظله

۲ بلکه مقارن باصبح صدر مدظله

۳ بلکه خالی از وجه نیست صدر مدظله

حمد و سوره را هم دور اگر ممکن شود والا اقتصار نماید بحمد تنها و اگر ممکن نشود قرائت حمد تا ما نخواند بعضی از ازاو (۱) متابعت نماید امام را لکن در این صورت احوط اعاده کردن نماز است بعد از آن و در مواردی که بر مأموم لازم است قرائت قرائت نماید باخفات علی الاحوط و سزاوار است ختم مبحث ببیان چند امر (امر اول) یعنی بلوغ بودن پیش از طلوع صبح (۲) پس اگر بالغ شود بعد از طلوع صبح در آن روز لازم نیست روزه اگرچه قبل از زوال حاصل شود بلوغ و مفطری بعمل نیامده باشد لکن در اینصورت احوط اینست که نیت روزه کند و اگر نکرد احوط قضا کردنست (دوم) عاقل بودنست در تمام روز پس اگر در تمام روز یا بعضی از آن مجنون یا مغمی علیه باشد اگرچه در قلیلی از روز باشد و قبل از زوال رفع شود نه ادا لازم است نه قضا و احتیاط در آن مانند سابق است بلی اگر سبب بیهوشی خود شده یا زوال عقل باشد مانند مسکران خواه بداند که آن فعل سبب اغمی میشود یا نه و خواه ملتفت باشد که صائم است یا نه و ملتفت باشد که اغمی مضر است بصوم یا نه در جمیع صور صوم باطل است و قضاء آن لازم است علی الاحوط اگرچه روزه باطل میشود مطلقا لکن لازم میشود قضا حتی در مسکریکه باختیار خود مرتکب نشده باشد علی الاحوط (۳) (سیم) مسافر نبودن بسفریکه باعث قصر کردن نماز شود اگرچه قصر را بنحو تخییر قائل شویم پس در هشت فرسخ ملفق از ذهاب و ایاب در جائیکه قصر قائل شدیم روزه ساقط است مطلقا بلی اگر مسافر حاضر شود پیش از ظهر و مفطری بعمل نیاورده باشد واجب میشود روزه بتفصیلیکه میاید و همچنین است در مرض و همچنین صحیح است روزه از مسافریکه بیرون برود یا روزه بعد از زوال و همچنین در بعضی از صور نذر چنانکه میاید بعد از این (چهارم) سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاریکه ترسد شخص بسبب آنها بر نفس محترمی یا عرض محترمی یا از تلف چیزیکه حفظ آن واجب باشد یا از مشقت شدیدی که نتوان متحمل

ان شد عادة (پنجم) طاهر بودن از حیض یا نفاس اگرچه بقدر یکدقیقه (۱) بعداز طلوع فجر منقطع شود یا یکدقیقه قبل از غروب آفتاب حادث شود بخلاف سفر و مرض که درانها تفصیلی است که اشاره بان شد و بعد نیز بیان ان میاید وشرط است در صحت روزه چند امر (اول) اینکه جمیع انچه شرط بوده است دروجوب الا بلوغ که ظاهر صحت روزه است ازصبی ممیز چه دختر باشد وچه پسر ولکن واجب نیست بلکه محتملست صحت روزه ازطفل درصورتیکه اینقدر شعور داشته باشد که خداوندرا بشناسد وامر و نهی را ادراک کند وقصد امتثال امر خدا کند اگر فرض شود انفکاک این معنی ازتمیز (دوم) ایمان خاص یعنی اثنی عشری بودن پس باطلست عبادت بافساد اعتقاد در امر امامت چنانکه شرطست اسلام نیز در انجا بلکه در جمیع عبادات انقدراست که اگر کافر اسلام بیاورد در ماه رمضان پس اگر پیش از طلوع صبح باشد لازم میشود روزه ان روز (۲) واگر بعداز طلوع صبح باشد روزه ان روز لازم نیست نه اداء ونه قضاء لکن اگر پیش از ظهر باشد و مفطری بعمل نیاورده باشد احوط امساکست بقصد صیام وسنی که قبول تشیع کند انچه را که در مذهب خود بنحو صحیح بعمل آورده باشد قضاء ان لازم نیست وهمچنین مانند سنی از اهل مذاهب فاسده از مسلمین واین حکم مطرد است درجمیع عبادات مگر درزکوة که لازمست اعاده ورساندن باثنی عشری وهمچنین است خمس علی الاحوط (۳) (سیم) اینکه ان زمان قابل باشد از برای روزه باین معنی که روز عید فطر نباشد وروز عید اضحی نباشد زیرا که دراین دوروز حرامست روزه چنانکه خواهد آمد وهمچنین زمانیکه گنجایش یکماه و یکروز را نداشته باشد نباشد از برای کسیکه باید دوماه متوالی روزه بگیرد وهمچنین ماه رمضان نباشد از برای کسیکه بخواهد روزه غیر رمضان را بگیرد زیرا که درماه رمضان واقع نمیشود روزه غیر ماه رمضان پس اگر کسی درماه رمضان قصد روزه دیگر کند خالی از این نیست یا از روی جهلست یعنی نمیداند که ماه رمضانست لهذا

۱ درمقارن باطهر وغروب ترك قضا نمایند صدر دام ظله

۲ در مقارن نیز لازم است صدر دام ظله

۳ وبلکه خالی از وجه نیست صدر مد ظله

چنین قصد میکند دراینصورت ان روزه صحیح است ولکن از ماه رمضان محسوب میشود ویا از روی عمد است پس اگر عمداً یعنی باعلم باینکه ماه رمضانست قصد روزه کند باطلست نه از ماه رمضان محسوب میشود ونه از غیران وفرق نیست در بطلان مذکور مابین اینکه شخص مکلف دیگر تکلیف روزه ماه رمضان داشته باشد یانداشته باشد پس در سفری که قصراست اگر روزه مندوب را جایز بدانیم درماه رمضان نمیشود گرفت (چهارم) اینکه کسیکه روزه مندوب بخواهد بگیرد روزهٔ قضاء ماه رمضان بلکه غیران نیز از روزه‌های واجبه مثل کفاره ونحوان در ذمّه نداشته باشد واگر وجوب بسبب استیجار ومانند ان باشد مضر نیست بلی اگر بسبب وجوب نذر باشد فی الجمله اشکالی دارد وهمچنین کسیکه روزهٔ واجب از خود درذمّه دارد بخواهد روزهٔ واجب قضاء دیگر را متحمل شود بدون اینکه برخود واجب کند عیب ندارد درصورتیکه انواجب خود مضیق نباشد وهمچنین اگر روزهٔ واجب درذمّه باشد لکن مکلف قادر براتیان بان واجب نباشد ودران زمان امر به بجاآوردن ان نداشته باشد مثل اینکه شهرین متتابعین براو واجب باشد وباقی مانده باشد بشهر رمضان بیست روز یاکمتر یازیاده لکن کمتر از یکماه ویکروز ظاهر اینست که درچنین صورت اتیان بصوم مندوب بی عیب باشد لکن اجتناب ازان احوطاست (پنجم) اذن گرفتن زن و غلام و کنیزاست درروزهٔ مندوب ازشوهر وآقا که بدون اذن ایشان روزه باطل است (۱) علی الاحوط وهمچنین روزهٔ فرزند بدون اذن پدرو روزه مهمان بدون اذن صاحب خانه بنابراحوط اگرچه قول بکراهت دراین دوجا خالی از قوة نیست خصوصاً درمهمان بلی بامنع والدین صحت صوم مندب وازولد خالی از اشکال نیست خصوصاً درصورتیکه باعث ملال (۲) ورنجش ایشان شود وافضل مراعات اذن مهمان است امادرصوم واجب پس شرط نیست اذن احدی ازمذکورین پس صحیح است صوم واجب (۳) موسع اززوجه بدون اذن زوج وهمچنین ازبنده بدون

۱ گر منافی باحق شوهر وآقا نبوده باشد صدر مد ظله

۲ دراین صورت اقوی ترك است صدر دام ظله

۳ بحتمل بعد اوجه است صدر مد ظله

اذن مولی ششم اجتهاد یا تقلید مجتهد حی در روزه که میخواهد بعمل بیاورد در اجزاء وشرایط وکیفیات آن اگر از ضروریات نباشد مثل وجوب روزه ماه رمضان بلکه اگر از قطعیات باشد تقلید ضرور نیست وهمچنین اگر از روی اجتهاد یا تقلید بداند که فلان قسم عمل احوط وقدر متیقن است وبهمان نحو عمل نماید باز محکوم بصحتست چنانکه صحیح است عمل جاهل مطابق واقع بان تفصیلی که در مباحث تقلید همین کتاب ودر جواب وسؤال متعرض آن شدم بلکه امر در صوم اوسع است توضیح مطلب اینستکه اگر کسی اصل صوم را اجمالاً بداند ولکن تفصیلات جمیع مبطلات را نداند مثل اینکه نداند کذب برخدا ورسول صلی الله علیه وآله وسلم مبطل است یا قئ برجنابت در نوم ثانی یا ثالث مفطر است وبسبب جهل وغفلت حین عمل متزلزل وشاك نباشد وقصد کند بعمل آوردن صوم واقعی را ومرتکب هم نشده باشد هیچ مفطری را دور نیست که صوم او محکوم بصحت باشد بلکه همینکه ترك اکل وشرب وجماع را بداند وتفصیلات مابقی را نداند وقصد نکند که صوم محض همین قدر است نه زیاده بلکه قصد صوم واقعی نماید ومرتکب هیچ مفطری نشود احتیاطاً وبسبب غفلت متزلزل در عمل نباشد حکم بوجوب قضا نمیتوان نمود بدانکه در دانستن اجزاء وشرایط فرق نیست مابین صوم واجب ومندوب لکن اعتبار تقلید مجتهد حی در صوم واجبست اما در صوم مستحب بلکه مطلق مستحبات چه روزه وچه نماز وچه غیرانها همینکه بداند حرام نیست ومطلع شود بر روایتی یا فتوای فقیهی بر استحباب یا قول بوجوبی باشد که منشأ احتیاط استحباب بشود واو اجتهاداً یا تقلیداً بداند عدم حرمت انرا کفایت میکند همین قدر در رجحان ان فعل وبجاآوردن آن بقصد امتثال (۱) امر الهی احتیاج بتقلید در خصوص اینها نیست اما باید این مسئله را که تقلید در انها ضرور نیست باجتهاد یا تقلید مجتهد جامع الشرایط بداند چنانکه واضح است هفتم نیت روزه است بتفصیلی که احکام آن در فصل دوم مذکور میشود فصل دوم درنیت روزه است ودر آن چند مطلب است مطلب اول آنکه

(۱) یعنی احتمال وجود امر صدر دم ظله

شرط است در روزه مانند سایر عبادات نیت وبدون آن روزه باطلست وکافیست در اینجا مانند سایر جاها داعی وحاجت بتصور تفصیلی نیست پس همینکه سحر برمیخیزد وسحر میخورد بجهت روزه داشتن فردا یا غسل جنابت میکند بجهت اینکه فردا روزه داشته باشد همین قدر کافیست از برای نیت لیکن احوط اینست که بخصوص انشأ نیت کند بتصور تفصیلی باین معنی که روزه میگیرم فردا بجهت فرمان برداری خدا یا روزه میگیرم فردا قربة الی الله بنحو ذلك وحاجت نیست بسوی تصور کردن تفصیلی مفطرات در حال نیت بلکه لازم نیست دانستن جمیع مفطرات را از روی اجتهاد یا تقلید باین معنی که شرط صحت روزه نیست اگرچه تعلیم گرفتن وفهمیدن مفطرات را مانند سایر مسائل [illegible] اگر تفصیل مفطرات را اجتهاداً یا تقلیداً نداند ولکن بسبب اطلاع بر اقوال فقهاء قادر بر احتیاط باشد امساك از مفطرات واقعی را واحتیاط ترك کند هر چیزی را که محتمل است مبطل بودن آن صحیح است روزه بلکه اگر بعضی از مفطرات غیر ضروریه را مفطر نداند لکن آن مفطر را بعمل نیاورد ودر نیت قصد نکند امساك از مابقی را بلکه قصد کند امساك از هرچه را که مفطر است روزه صحیح است چنانکه گذشت وکافیست در نیت قصد قربت باین معنی که لازم نیست قصد وجوب در واجب وقصد استحباب در مستحب وقصد ادا در اداء وقصد قضا در قضا حتی اینکه لازم نیست تعیین اینکه صوم از خود است یا از غیر است لکن باید قسمی نیت کند که در واقع شامل نیابت هم بشود بلی اگر انواع متعدده در ذمه داشته باشد لازم است تعیین منوی مثلاً اگر صوم قضا از خود وغیر خود در ذمه باشد باید تعیین نماید در نیت وهمچنین اگر قضا ونذر هر دو در ذمه باشد وهمچنین اگر قضا وکفاره هر دو در ذمه باشد بلی اگر روزهٔ قضا از دو ماه رمضان مثلاً در ذمه باشد لازم نیست در مقام قضا تعیین کردن اینکه این روزه بخصوص از کدام است بلکه مانند قضا از یکماه رمضان خواهد بود ومتعین نیست در روزه کف نفس کردن بلکه حقیقة روزه ترك اشیاء مخصوصه است بانیت لکن دانستن

اینکه روزه محض ترک کردن است یا بازداشتن نفس ضرور نیست مطلب دوم بدانکه
واقع نمیشود در ماه رمضان روزه غیر ماه رمضان مطلقا و کفایت میکند در روزه رمضان
قصد قربت وضرور نیست قصد کند که روزه ماه رمضان میگیرم حتی در حق کسیکه نداند
ماه رمضان داخل شده مانند شخص محبوس باین معنی که اگر شخص محبوس شاك باشد و نداند
که ماهی که دران هست چه ماهست و مع ذلك چون اینقدر را میداند که هر ماه باشد لا محاله
روزه دران مطلوبست یا وجوبا یا استحبابا لهذا روزه بگیرد قربة الی الله و بعد منکشف
شود که ماه رمضان بود روزه محکوم بصحتست بلکه اگر باعتقاد اینکه غیر ماه رمضان است
روزه مندوب بگیرد بعد منکشف شود که ماه رمضان بود صحیح است و از رمضان محسوب
میشود چنان که اگر در روز آخر شعبان باعتقاد آخر شعبان بقصد استحباب روزه بگیرد
بعد ازان منکشف شود که اول ماه رمضان بود از رمضان محسوب میشود و هم چنین اگر
قصد روزه قضا یا روزه واجب دیگر نموده باشد صحیح است و از رمضان واقع میشود بلی
اگر عمدا و عالما در ماه رمضان قصد روزه دیگر کند باطل خواهد بود و مجزی از هیچیك
نخواهد بود بجملا در ماه رمضان همینکه اینقدر ملتفت شود که در نزد خدا مطلوب و
محبوبست و در شب همین قدر ملتفت شود نه زیاده و اصلا ماه مبارك بودن بخواطرش نرسد
و قصد کند که روزه میگیرم فردا بجهت خدا کافی است حتی کسیکه این مطلب را نداند که
در ماه رمضان روزه غیر ماه رمضان واقع نمیشود در حق او نیز قصد قربت مطلقه در ماه
رمضان کافیست بلی اگر مسئله را نداند که در ماه رمضان روزه غیر اینماه واقع نمیشود و
ملتفت شود تعددا نواع صوم را شرعا و اعتقاد داشته باشد یا احتمال بدهد که در این روز
بتواند صوم دیگر هم بگیرد مع ذلك نیت را تخصیص بماه رمضان ندهد بلکه قسمی نیت کند
که مردد باشد مابین روزه رمضان و غیر ان دور نیست که صوم مذکور باطل باشد لکن
اگر شخص جاهل مذکور غافل از این گونه مطالب باشد و همین قدر ملتفت شود که روزه
محبوب خداست و بجهت همین قصد صوم کند کفایت میکند پس نیکو تأمل کن که فرق

(مابین)

مابین این مسائل قدری صعوبت دارد اما در غیر ماه رمضان پس لابد است از تعیین اگر
متعدد در ذمه باشد یا احتمال تعدد بدهد بلی اگر بداند یکی روزه واجبی در ذمه اواست و
قصد کند همان معین واقعی را کفایت میکند اگرچه در حین نیت نداند یا ملتفت نشود که
ان یکی کدامست و کسیکه در ذمه اور روزه واجبی باشد نمیتواند روزه مستحبی بگیرد چنان
که مذکور شد پس مادامیکه مکلف است بگرفتن روزه واجب تکلیف بروزه استحبابی
ساقط است اما کسیکه ذمه او مشغول بروزه واجب نیست اگر همین قدر قصد کند که فردا
روزه میگیرم بجهت خدا و ملتفت همین قدر باشد که روزه من حیث هو محبوب خداست
و لهذا قصد صوم مرکب و ملتفت اقسام صوم نشود دور نیست که صحیح باشد و امتثال امر
مندوب حاصل شود بلکه این عین قصد صوم مندوبست (مطلب سیم) اینکه وقت نیت در
ماه رمضان و هر روزه که واجب معین باشد شب است پس واجبست که نیت در شب واقع
شود در هر دو جزء گذشته باشد بلی اگر کسی نداند که ماه رمضان داخل شد یا فراموش کند
ماه رمضان را و یا فراموش کند نیت را یا مسافر حاضر شود در روز و هنوز مرتکب
مفطری نشده باشد یا مریض شفا یابد یا مرض او تخفیف یابد قبل از زوال و او مرتکب
مفطری نشده باشد و مانع رفع شده باشد پس در این پنج صورت زمان نیت ممتد است تا
ظهر و اما روزه واجب غیر معین مثل قضاء روزهٔ ماه رمضان و نذر مطلق و صوم مندوب
پس زمان نیت ان مطلقا ممتد است تا ظهر در صورتیکه مرتکب مفطری نشده باشد بلکه در
صوم مندوب دور نیست امتداد زمان نیت تا قلیلی قبل از غروب و نیت صوم مشروع باشد
اینقدر است که اگر پیش از ظهر نیت کند ثواب روزه صبح را دارد و اگر بعد از ظهر (۱)
قصد کند شاید ثواب او بقدر همان سابق باشد (مطلب چهارم) اینکه بعد از نیت کردن ضرر
ندارد بجا آوردن مفطری عمدا در شب و نه خوابیدن در تمام روز یا فراموش کردن روزه
در روز لکن واجبست باقی بودن بر حکم نیت بجهت خشنودی خداوند از طلوع فجر
صادق تا شب پس اگر در جزئی از اجزاء صوم قصد ریا کند باطل خواهد بود چنان که

(۱) امید از تفضل الهی عز اسمه این است که ثواب تمام روزه را داشته باشد مطلقا صدر مد ظله

درصوم واجب معین اگر عمداً دریابد صبح را بی نیت باطلست روزه اتروز ولازم است قضاءان وهم چنین اگر درجزئی ازاجزاء روز قصدعدم صوم کند بنحویکه اعراض ازروزه کرده باشد ودران قدراززمان ازصائم بودن بیرون رفته باشدبازروزه محکوم بفساداست اما اگر اراده کرده باشد که روزه را بعدازان قطع کندو هنوز قطع نکرده پشیمان شودور وزه را نگاه بدارد وجوب قضامعلوم نیست لکن مراعات ان احوط است (مطلب پنجم) این است که لازم است درهرشب نیت علیحده ازبرای صوم فرداو کفایت نمیکند نیت شب اول ماه مبارك رمضان نسبت بسایرروزها علی الاقوی بلی بنابرقول کسیکه نیت را خطوربال میداند احتمال کفایت بسیار قوی است (فصل سیم) درماهیت صوم است ودران نه مطلب است (مطلب اول) در بیان اجزاء صوم وترك مخصوصه است بنحو اجمال بدانکه صوم علی الاحوط عبادة است ازترك کردن نه چیزازطلوع فجرصادق الی غروب افتاب ومعلوم میشود غروب کردن آفتاب بگذشتن حمرهٔ مشرقیه ازسمت سرادمی بانوجه بنقطه جنوب بلد همینکه حمرهٔ مشرقیه ازسمت سرگذشت حاصل میشود غروب وان نه چیز که باعث بطلان روزه میشوداین است اول خوردن دوم آشامیدن سیم رساندن غبارغلیظ ومانندان بحلق چهارم قی کردن عمداً پنجم فروبردن سراست درآب ششم دروغ گفتن برخداورسول خداوائمه علیهم السلام هفتم اماله کردن است هشتم جماع کردنست نهم استمناست یعنی بیرون آوردن منی است ازخود باختیار (مطلب دوم) درتفصیل اشیاءمذکوره است باکمال اختصار پس میگوئیم فرق نیست درخوردن وآشامیدن مابین اینکه خوردنی و آشامیدنی متعارف باشد یاغیرمتعارف وخوردن وآشامیدن بنحو متعارف باشد یابنحو غیر متعارف لکن ضررندارد فروبردن آب دهن تامادامی که خارج نشودازدهن و هم چنین بلغم سینه بلکه بلغم دماغ نیزعلی الاظهر(۱) اماریزهای غذائی که باقی میماند در بیخ دندانها اگرفروببرد عمداً مبطل است واگربی اختیاربرودبحلق مفطرنیست اگرچه

۱ احوط نکشیدن فضلات است ازسر بسوی حلق صدردام ظله

درخلال کردن کوتاهی کرده باشدواگرآب دردهن بریزد که مضمضه کند وقصد فروبردن نداشته باشدوآب بحلق برود پس اگرمضمضه وضوءنمازواجب باشدضرری ندارد واگربجهت خنك شدن دهن یاعبث محض باشدموجب قضاءاست نه کفاره ودروضوء مندوب ونحوان نیزقضانماید علی الاحوط واگراستنشاق کند(۱) وبدون قصدآب از دماغ بحلق برود یادرچشم دواریزدونفوذکندظاهراین است که هیچیك باعث بطلان صوم نمیشود بلکه دردواریختن بچشم وگوش مثلااگربداندکه بتدریج نفوذخواهدکرد ظاهراینستکه باعث بطلان نشوداگرچه درهمچو دواریختن بچشم دربعضی ازصور یا مطلقامکروهاست مجملاعنوان این دومفطرصدق اکل وشرب است نه مطلق ایصال چیزی بجوف پس اگرپهلوی کی سوراخ شود بسبب نیزه یانحوان ودوائی داخل کرده شود ازان سوراخ درجوف مفطرنخواهدبود(مطلب سیم) مرادازغبارغلیظ غباری است که معتدبه باشدودرهنگام فرورفتن بحلق بمرتبهٔ باشد که محسوس شودودرحلق احساس شود ومرادازایصال این است که خودبرساند یادرمحل غبارمکث کند وحفظ ننماید خودراپس برودغباربحلق اوبنابراحوط(۲) واگربنحومعتدبه حفظ کندوغبازنفوذکند یاغبارر قیق باشد وکم کم درسینه بمرتبه غلظت برسدحرجی نیست ودردخان غلیظ مانند غالب افراد دودغلیان وبخارغلیظ احوط اجتنابست بلکه احتمال مفطربودن خالی از رجحان نیست لکن مخفی نماند که لازم نیست احترازازدخان وبخارمانندغبار یعنی لازم نیست برطباخ وخباز ومانندایشان بستن دهن ویانی بجهت حفظ ازرفتن دخان بحلق پس اگرمفطربدانیم رساندن دخان وبخاراست وادخال انهااست درحلق بخلاف غبار که اگر داخل شوددرحلق بسبب تساهل درحفظ دهن مفطراست علی الاحوط (مطلب چهارم) درقی است بدانکه مبطل صوم قی عمدیست پس اگرقی بی اختیار بیاید باطل نمیشود روزه واگر بااختیاراروغ کند بنحوی که مانند دانه برنج را اختیاراً بالابیاورد که عرفا مصداق قی نباشدوفروببرد حکم ببطلان مشکل است لکن احوط مراعات قضاست اما

۱ مساوات استنشاق بامضمضه احوط است صدردام ظله

۲ بلکه خالی ازوجه نیست صدردام ظله

اگر اروغ کند در حالتی که ظن بالا آمدن چیزی نداشت و همچه اتفاق افتاد حرجی بر او نیست (مطلب پنجم) در ارتماس است بدانکه معنی ارتماس در اینجا فرو بردن تمام سر است در آب بنحویکه تمام سر در یکزمان در زیر آب بماند اگرچه بتدریج فرو برده باشد و در حکم آب مطلقست آب مضاف علی الاحوط (۱) و اگر بی اختیار بیفتد یا فراموش کند روزه بود نرا باطل نمیشود روزه بسبب ان و هم چنین باطل نمیشود روزه بمحض فرو بردن جمیع منافذ بدون کامه سر لکن احوط اجتناب از انست (مطلب ششم) در دروغ گفتن بر خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم است بدانکه دروغ گفتن بر خدا و رسول ص و ائمه مطلقا حرام و موجب بطلان صوم است حتی کذب بر سایر انبیاء و حضرت سیدة النساء علی الاحوط و ظاهر اینستکه نوشتن عبارت کاذبه موجب بطلان نمیشود و لکن احوط (۲) مراعات قضا و کفاره است در ان نیز (مطلب هفتم) اماله کردن بچیز روان باعث بطلان است نه بچیز جامد که معبر بشیاف است و هم چنین ریختن دوا بسایر منافذ مثل چشم و گوش باعث بطلان نمیشود اگرچه نفوذ بجوف کند چنان که گذشت و ریختن چیز روان در سوراخ ذکر بنحویکه برسد بشکم محل احتیاط شدید است البته احتیاط کرده شود اگرچه ظاهر اینستکه مبطل نباشد و فرق نیست در اماله ما بین اینکه حاجت شود بجهت مداوا و بجوز شود یا نه اگرچه در صورت (۳) ثانیه گناهی و کفارهٔ نیست (مطلب هشتم) در جماع کردن است بدانکه جماع عبارة است از ادخال حشفه یا مقدار حشفه از فاقد الحشفه در قبل یا دبر و این فعل مطلقا موجب بطلان صوم است چه مفعول زن باشد یا مرد انسان باشد یا حیوان زنده باشد یا مرده فاعل صغیر باشد یا کبیر بلکه اگرچه فاعل حیوان باشد علی الاحوط چنانکه باطل میشود روزه بجماع در روز باطل میشود بباقی ماندن بجنابت عمداً تا صبح چه از روزهٔ ماه مبارك رمضان و چه در قضاء آن بلکه چه در واجب و چه در مندوب علی الاحوط و در حکم بقاء بر جنابت است عمداً در باطل شدن روزه و وجوب قضا دو دفعه خوابیدن بعد از بیدار شدن یکدفعه و در دفعهٔ سیم واجب میشود قضا

۱ بلکه خالی از وجه نیست صدر دام ظله

۲ بلکه خالی از وجه نیست صدر دام ظله

۳ باید صورت اولی باشد صدر دام ظله

وکفاره امّا خواب اول پس اگر قصد غسل داشته باشد و بظن بیدار شدن بخوابد و اتفاق بیفتد که بیدار نشود ضرری ندارد چنانکه اگر مأیوس باشد از بیدار شدن قضا و کفاره هر دو لازم میشود و فرق نیست در تفصیل مذکور مابین محتلم و غیر او لکن در حق محتلم احوط اینست که آن خوابی را که در آن محتلم شد خواب اول حساب کند پس در خواب دوم اگر بیدار نشد قضا کند اگرچه عادت او بیدار شدن باشد و عازم بر غسل نیز باشد و اگر ممکن نشود از برای جنب غسل لازم است تیمم کردن و باقی ماندن تا صبح با تیمم و تجدید تیمم بر فرض حصول ناقض قبل از آن کل ذلك علی الاحوط چون از برای حقیر در اصل وجوب تیمم در اینجا تأمل است بلکه بنظرم بسیار قوی میاید عدم وجوب بلکه این احتمال بنظرم اظهر است (۱) لکن عملا احتیاط نمایند و اگر شخص در شب مثلاً بی اختیار جنب شود یا بگمان وجود آب باختیار جنب شود پس ممکن نشود تحصیل آب و میسر نشود تیمم ساقط نمیشود روزه و صحیح است با جنابت در اینصورت روزه و امّا اگر فراموش کند جنب غسل را یا جنابت را باطل میشود روزه مطلقا علی الاحوط (۲) چنانکه اگر در اول ماه مثلا جنب شود و غسل را فراموش کند تا آخر ماه و بعد از تمام شدن ماه ملتفت شود یا بعد از گذشتن مدتی ملتفت شود و در آن میانه غسلی که رافع جنابت باشد نکرده باشد واجب است قضاء صلوة بلا اشکال و قضاء صیام نیز علی المشهور المنصوص و اگر مطلع نشود بر جنابت در شب یا حاصل شود جنابت بی اختیار در روز روزه واجب نیست تعجیل در غسل کردن از برای روزه اگرچه احوط است ولکن در واجب موسع اگر شب جنب شود و مطلع نشود تا صبح آن روز را روزه نگیرد که باطل است مطلقا علی الاحوط و حکم حیض و نفاس از راهی مانند حکم جنابتست بانیمعنی که اگر حایض یا نفساء پاك شوند پیش از صبح واجبست غسل کردن قبل از صبح از برای روزه و اگر متمکن از غسل نشود لازم است تیمم علی الاحوط (۳) و لازم نیست بر مستحاضه مقدم داشتن

۱ معلوم نیست صدر مدظله

۲ بلکه خالی از وجه نیست صدر مدظله

۳ علی الاقوی صدر صدر دام ظله

غسل نماز صبح را بر فجر بلی غسل نماز مغرب و عشارا اگر ترک کرده باشد و خون منقطع شده باشد لازم است از برای روزهٔ بعد مقدم داشتن آن بر فجر یوم بعد علی الاحوط بلکه در هر جا که دم استحاضه قبل از فجر منقطع شده باشد و موجب غسل شده باشد وقادر باشد بر اتیان آن قبل از فجر لازم است تقدیم بر فجر علی الاحوط (مطلب نهم) استمناء است یعنی اخراج منی از خود نمودن بغیر جماع خواه حاصل شود بدست مالیدن یا ملاعبهٔ بزن محلله یا محرمه درصورتیکه قصد انزال داشته باشد یا عادة او باشد انزال بلکه در ملاعبه و ملامسه دور نیست فاسد شدن روزه اگرچه نه قصد انزال داشته باشد و نه عادت او چنین باشد بلی اگر جازم باشد بر عدم یا ظن بعدم انزال داشته باشد و ناگهانی انزال شود حکم ببطلان مشکلست لکن احوط مراعات کردن آنست و امّا نظر کردن بزن یا گوش دادن بصوت او یا خیال کردن پس اگر عادت مقتضی انزال باشد یا قصد انزال کرده باشد فاسد میشود روزه امّا اگر هیچیك نباشد و بر خلاف عادت ناگهانی اتفاق بیفتد انزال ظاهر اینست که صوم او صحیح باشد خصوصاً نسبت بزوجه و کنیز (فصل چهارم) در بیان اسباب قضا و کفاره و اسباب قضاء فقط و مقدار کفاره و کیفیت آنست بنحو ایجاز پس اولاً بدانکه آنچه مذکور شد که مبطل روزه است در صورتیستکه صادر شود عمداً و اختیاراً پس اگر صادر شود از روی نسیان و فراموشی باعث بطلان نمیشود مگر فراموش کردن غسل جنابت که اشاره بان شده بود و اگر باکراه واقع شود مبطل پس اگر قسمی شود که صائم باراده مباشر فعل نشود مثل اینکه باکراه طعام داخل کرده شود در حلق صائم یا فرو برده شود سر صائم در زیر آب بقهر و غلبه چنین چیز منشأ بطلان روزه نمیشود اما اگر او را بترسانند و او از خوف خود فعل مفطر را بعمل آورد باطل میشود روزه علی الاحوط (۱) بلی اگر مکلف در بلاد سنیان باشد و از روی تقیه بمحض پنهان شدن قرص آفتاب افطار نماید یا بعضی از مفطرات را که ایشان مفطر ندانند تقیةً لابد شود و مرتکب انها شود و احتمال

۱ علی الاقوی صدر دام ظله

عدم وجوب قضا بسیار قویست و اگر (۱) مکلف مفطر را بعمل آورد از راه ندانستن مسئله باطل میشود روزه بلی اگر جاهل قاطع باشد که این شیئی مفطر نیست یا بالمره غافل باشد از راه شدت جهل و نادانی دور نیست که کفاره لازم نباشد و ثانیاً بدانکه واجبست قضا و کفاره بر کسیکه فاسد کند روزهٔ ماه رمضان را بخوردن یا آشامیدن یا رسانیدن غبار غلیظ بحلق یا جماع کردن یا استمناء کردن یا باقی ماندن بر جنابت عمداً تا طلوع فجر یا باقی ماندن بر خواب سیم بلا اشکال و هم چنین در کذب بخدا و رسول صلعم و ائمه علیهم السلام و حقنه بمایع و ارتماس علی الاحوط و واجب نیست کفاره بلکه لازم است قضا فقط در قی کردن و در فرو بردن آب بحلق بدون اراده در غیر وضو نماز واجب بان تفصیلی که گذشت و هم چنین کسیکه فراموش نموده باشد غسل جنابت را و گذشته باشد بر او تمام ماه صیام یا روزهای چندی ازان و بعد متذکر شده باشد چنانکه گذشت اما اگر غافل از بودن شب ماه رمضان باشد مثلا لهذا ترک غسل نموده باشند ظاهر این است که قضا لازم (۲) نباشد و هم چنین کسیکه (۳) ترک نیت روزهٔ واجبه کند عمداً یا سهواً یا جهلا تا بگذرد ظهر یا بدون نیت در خواب بماند تا ظهر بگذرد و هم چنین بر حایض و نفسا لازم است قضا روزه فقط و اگر حایض و نفسا بعد از پاك شدن در شب باقی بمانند بدون غسل تا صبح عمداً ظاهر این است که لازم باشد قضا فقط نه کفاره (٤) و هم چنین بر مریض و مسافر قضا فقط لازم است و بعضی از احکام مریض و مسافر مذکور میشود و اگر مکلف در ماه مبارك رمضان در هنگامی که نمیداند صبح طالع شده یا نه بامید باقی بودن شب مرتکب مفطر شود پس اگر خود فحص نکرده باشد یا ممکن بودن فحص قضا لازم میشود نه کفاره و اگر ملاحظه و تفحص نماید و مطمئن شود بباقی بودن شب یا قدرت بر ان نداشته و مظنه داشته باشد که شب باقی است یا شاك باشد و بعد شود معلوم که صبح بوده قضا لازم است نه کفاره و مخصوص است حکم بصحت بر تقدیر فحص نمودن خود بشهر رمضان و نذر معین اما قضاء رمضان و نحو ان از واجبات موسعه پس همینکه واقع شد افطار در روز واقعا کتفاء بان روزه

۱ احوط قضاء است بلکه خالی از وجه نیست صدر و مدظله

۲ احوط قضاء است بلکه خالی از وجه صدر دام ظله

۳ این و هم چنین مربوط به و هم چنین سابق است صدر مدظله

٤ و کفاره احوط است صدر دام ظله

نمیتواند نمود مخفی نماند اینکه حرام است روزه واجب معین را افطار کردن بلکه در بعضی ازانها کفاره لازم میشود مانند شهر رمضان و نذر معین و جایز است روزه واجب غیر معین را افطار نمودن تا ظهر اگرچه از غیر باشد و باستیجار لازم شده باشد علی اشکال و در قضا شهر رمضان حرام است افطار نمودن بعد از زوال و موجب وجوب کفاره است لکن کفارهٔ مخصوصه دارد چنانکه مذکور خواهد شد و در روزهای مندوب حرام نیست قطع مطلقا و در سایر روزهای واجب موسع احوط ترک ابطال انها است بعد از زوال بلکه مطلقا و کسیکه فوت شود از او روزه بسبب مرض در ماه رمضان پس اگر بمیرد بهمان مرض در ماه رمضان اشکالی نیست در اینکه قضائی در آن ثابت نیست حتی استحبابا ان معلوم نیست و اگر وفات حاصل شود بعد از ماه رمضان پس اگر بمیرد بهمان مرض و حاصل نشود قدرت بر قضا لازم نیست بر ولی قضا آن و نه کفاره و اگر ان مرض اینقدر طول بکشد که داخل شود در رمضان دیگر ساقط میشود تکلیف بقضا و لازم میشود کفاره از برای هر روزی بمدی از طعام و اگر قبل از رمضان ثانی قادر بر قضا شد لازم است اتیان بقضا و اگر تاخیر از راه تسامح واقع نشود و قبل از رمضان عذری عارض شود مثل اینکه دو ماه یا سه ماه متصل قبل از رمضان ثانی مریض شود و قادر بر قضا نشود لازم است قضا بدون کفاره و اگر بتسامح تاخیر بیندازد تا ماه رمضان ثانی واجب است قضا و کفارهٔ مذکوره مطلقا علی الاحوط و مکرر نمیشود این کفاره بتعدد رمضانها و اگر حایض یا نفسا قبل از بیرون رفتن شهر رمضان فوت شوند قضا آن روزها لازم است علی الاحوط و اگر مسافر اصلا بگوش او بر نخورده باشد وجوب افطار در سفر لهذا روزه گرفته باشد صحیح است روزهٔ او و لازم نیست قضا اما اگر نوعا بداند لکن در محل اشتباه کرده باشد احوط مراعات قضاست بدانکه مریض اگر ظن ضرر کند لازم است بر او افطار اگرچه بعد از ظهر باشد لکن سفر اگر انشا کرده شود بعد از ظهر و در شب هم قصد سفر نکرده باشد ان روزه صحیح است بلا اشکال و اگر پیش از ظهر انشا سفر کند و در شب قصد سفر

۱ اگر بعد از تجاوز پیش از ظهر باشد صدر دام ظله

نموده باشد لازم است افطار بلا اشکال بعد از تجاوز (۱) از حد ترخص و اگر بعد از ظهر سفر کند لکن در شب قصد سفر نموده و عازم بر مسافرت شده باشد یا پیش از ظهر انشا سفر کند و در شب انشاء سفر نموده باشد هر دو مسئله محل اشکال است و احتیاط (۲) در ان بنگاه داشتن روزه و قضا کردنست لکن اظهر در اول صحت صوم و عدم وجوب قضا است و در ثانی اظهر بطلان صوم و وجوب قضا است پس از انچه مذکور شد معلوم شد که مناط در افطار و عدم ان انشا سفر است قبل از زوال و بعد از زوال اگر قبل از زوال است لازم است افطار و اگر بعد از زوال است روزه صحیح است و افطار جایز نیست بدانکه سفر موجب افطار روزه همان سفریست که موجب قصر کردن نماز میشود و اما مقدار کفاره و کیفیت ان پس بدان که کفاره ماه مبارک رمضان یکی از سه امر است یا روزه دو ماه متوالی یا اطعام شصت مسکین یا ازاد کردن یک بنده و در افطار بحرام (۳) احوط کفاره جمعست و کفاره افطار در روزهٔ قضاء ماه رمضان علاوه بر اعاده ان این است که اطعام کند مسکین را بدادن یکمد گندم یا سیر کردن فقیر بنحویکه در شصت مسکین مذکور میشود و اگر عاجز شود باید سه روز روزه بدارد و کفارهٔ تاخیر روزهٔ قضا ماه رمضان تا رمضان سال ثانی یکمد است و مدد در هر جاکه ذکر شود از یک چاریک تبریز قلیلی کمتر است پس بدادن یک چهاریک تبریز امتثال حاصل میشود بلکه باقدری علاوه ودادن یکمد گندم کافیست لکن لازم نیست خصوص گندم چنانکه میاید وزن حمل دارنده که بترسد از حمل خود یا مرضعهٔ که بترسد بر بچهٔ خود افطار کنند باکفارهٔ مذکوره که مد از طعام باشد و مرد پیر و زن پیر که دشوار باشد بر انها روزه گرفتن و مستسقی نیز مثل انها است افطار کنند و احتیاطا این کفاره را بدهند و اگر قادر شوند قضا کنند و ولد اکبر قضا کند روزهٔ را که فوت شده باشد از پدر بسبب سفر یا مرض (۴) و نحو آنها نه آنچه را ترک کرده باشد عمدا (۵) و در خصال کفاره اگر اختیار کند صوم را یکماه و یکروز باید متوالی باشد یعنی بدون عذر فاصله ندهد و فصل بجهت عذر مثل حیض

۲ ترک نشود صدر مدظله

۳ بلکه در بعضی از حرامها خالی از وجه نیست صدر دام ظله

۴ بلکه ولد اکبر نیز علی الاحوط صدر دام ظله

۵ مطلق احوط است صدر مدظله

ومرض مضر نیست ودر زیاده از یکماه ویکروز بلکه احتیاط اً در زیاده از سی ویکروز مطلقا مختار است ودر اطعام شصت مسکین اگر طعام بخوراندن باشد اینقد ر بدهد که سیر بشوند واگر بدادن گندم باشد تقریباً یك چارك تبریز نیز باید داد چنانکه مذکور شد وکفایت میکند دادن گندم وآرد ونان واذام لازم نیست لکن راجح است ولکن باید بشصت فقیر دادا گرچه متفرق باشند وصغیرا گر بتنهائی اطعام بشود دوتایکی محسوب میشود لکن اظهر اینست که اگر اطعام بتسلیم باشد نه بخوراندن یکی یکی محسوب میشود اگرچه صغیر باشد ومنضم بکبیر نباشد واگر بخوراندن باشد پس اگر منضم بکبار نباشد بلااشکال دوتایکی محسوب میشوند واگر منضم بکبار شوند مشهور اینست که یکی یکی محسوب میشود لکن (۱) احوط اینست که دوتایکی محسوب دارند مطلقا وبنده باید اثنی عشری باشد علی الاحوط وسالم از عیوبیکه باعث آزادی میشوند واگر مردی در ماه رمضان اکراه کند زوجهٔ خود را بر جماع واجب میشود بر مرد دو کفاره واگر زن تمکین کند بر هریك از مرد وزن یك کفاره لازم است مبحث سیم در علامات دخول ماه رمضان وخروج آنست بدان که ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بچند چیز اول دیدن ماه پس هر که دیده باشد ماه رمضان را ثابت میشود در حق او ماه رمضان وواجبست بر او گرفتن روزه اگرچه احدی غیر از او ندیده باشد بلکه اگرچه شهادت داده باشد در نزد حاکم شرع وشهادت او رد نموده باشد ودر حق همچه کس ثابت میشود ماه شوال بگذشتن سی روز از زمان دیدن او اگرچه احدی ماه شوال را ندیده باشد وهمچنین کسیکه دیده باشد ماه شوال را ثابت میشود در حق او تمام شدن ماه رمضان و حرام است بر او روزه در روز اول ماه شوال اگرچه ماه رمضان بیست ونه روز وبی سلخ شده باشد دوم گذشتن سی روز از هلال ماه شعبان که در این صورت واجب میشود روزه ماه رمضان اگرچه ماه رمضان دیده نشود سیم شهادت عدلین که بشهادت عدلین ثابت میشود نوشدن ماه اگرچه در نزد حاکم شرعی نشده باشد وحکم حاکمی اتفاق

۱ این احتیاط و احتیاط بعد ازان ترك نشود صدر دام ظله

نیفتاده باشد بلکه اگر عدلین در نزد حاکم شرع شهادت بدهند وحاکم بسبب نشناختن ایشان رد نموده باشد شهادت ایشان را ضرری ندارد از برای کسانیکه ایشان را عادل بدانند پس اگر باینحال شهادت بدهند در نزد کسانیکه ایشان را عادل میدانند ثابت میشود بر ایشان ماه ولازم میشود روزه وهمچنین ثابت میشود خارج شدن رمضان ونوشدن شوال اگر چنین شهادت نسبت بماه شوال بدهند وثابت نمیشود بشهادت عدل واحد بتنهائی ونه بضم یمین وشرطست در اعتبار شهادت عدلین اینکه موافق باشند در شهادت یا شهادت بدهند برؤیت بنحو اطلاق یا احدهما صفت ذکر کنند دیگری بیان اوصاف نکند وضرر ندارد اختلاف در زمان یا بودن هر دو در شب واحد چهارم شیاع است یعنی شهادت دادن جمع کثیری که باعث حصول علم شود ودر شیاع ظنی که ظن متاخم مر علم باشد اشکالست (۱) وهمچنین معتبر است علم از هر چه حاصل شود حتی اگر فرض شود که بقواعد نجوم یا مانند آن از برای کسی قطع حاصل شود آن قطع در حق آن شخص معتبر خواهد بود پنجم حکم حاکم است پس اگر ثابت شود در نزد حاکم شرع اول ماه بشهادت عدلین یا بشیاع قطعی یا غیر آن وصادر شود حکم از حاکم واجبست بر دیگران متابعت حکم او نمودن اگرچه بوده باشد آن دیگری از جمله حکام شرع بلی اگر معلوم باشد که منشأ حکم حاکم امریست که در نزد مجتهد دیگر ومقلدین او معتبر نباشد مثل اینکه حاکم بشیاع ظنی حکم نموده باشد ومجتهد دیگر معتبر نداند شیاع ظنی را از برای آن مجتهد و مقلدین او متابعت چنین حکم مشکلست لکن ضرر ندارد احتمال اینکه منشأ حکم چنین چیز باشد پس در صورت معلوم نبودن مستند حکم باز حکم حاکم معتبر ونافذ خواهد بود واگر در روز سی ام دیده شود ماه پیش از ظهر ثابت نمیشود بودن آن روز اول ماه بلکه لازمست روزه را تمام نمودن واگر روز آخر ماه شعبان واول رمضان مشتبه شود شرعاً باید آن روز را آخر ماه شعبان بداند ومستحبست روزهٔ آن روز به نیت ماه شعبان و صحیح است بقصد قربت مطلقه یعنی قصد کند هر نحو را که حسب الشرع امر دارد

۱ ظاهر آعدم اعتبار است صدر مدظله

مجلس شورای اسلامی تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

واین حقیقة همان قصد استحبابست وصحیح نیست روزهٔ آن روز بقصد روزهٔ ماه
رمضان ونه تردید کردن که اگر درواقع آخر ماه شعبان است روزه مستحب باشد
واگر اول رمضان است واجب باشد پس اگر چنین نیت کند باطل خواهد
بود اگرچه در واقع اول رمضان باشد واگر روز را بقصد استحباب
روزه بدارد ودرأثناء روز معلوم شود که اول ماه بود قصد وجوب
کند واگر روزه نگرفته باشد پس اگر پیش ازظهر معلوم شود اول ماه
بودن وهنوز مفطری بعمل نیاورده باشد قصد روزه کند بنحو
وجوب واگر بعد از ظهر باشد زمان روزه گذشت وقضا کند
لکن واجبست امساك علی الاحوط (۱) واگر پیش از ظهر
معلوم شود واومفطر بعمل آورده باشد لازم است قضا لکن بقیهٔ
روز را امساك کند احتیاطاً وکسیکه محبوس باشد ونداند
ماه مبارك رمضان را سعی کند در تحصیل مظنه
وبمقتضای ظن خود عمل نماید واگر مظنه نشود
مخیر است مابین ماه ها پس اگر باقی بماند اشتباه
یا معلوم شود مطابق واقع شدن یا معلوم شود
که ماه رمضان گذشته بود واو ماه دیگر را
روزه گرفت درهرسه صورت روزهٔ
گرفتهٔ او صحیح است واگر معلوم
شود که هنوز ماه مبارك رمضان
نیامده بود روزه که پیش
واقع شده بود باطل خواهد بود والله العالم

﴿ درطهران درمطبعه مبارکهٔ شاهنشاهی بطبع رسید ۱۳۲۳ ﴾

(۱) بلکه خالی از وجه نیست صدر مدظله

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۲۴ هجری شمسی